

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	پیشگفتار
۱۰	مقدمه
۱۵	قسمت اول: صهیونیسم و مناقشات با یهود
۱۹	صهیونیسم: (تعاریف و تعابیر)
۲۰	تاریخچه پیدایش صهیونیسم
۲۸	تشکیلات صهیونیسم
۳۰	ویژگیها — شیوه و اهداف صهیونیسم
۳۲	صهیونیسم در تعارض با یهود و یهودیت
۳۴	صهیونیسم و تمسک دروغین به یهودیت
۳۷	صهیونیسم عامل اصلی یهود آزادی و یهود کشی
۴۰	صهیونیسم و ناکامی در جذب یهودیان
۴۴	صهیونیسم و اعمال ترموهوم و سیاسی برتری و تبعیض نژادی
۴۴	الف: علیه ملل مختلف
۴۹	ب: علیه یهود و یهودیت
۵۴	یهودیت و معارضه با صهیونیسم و آرمان آن و مخالفت با اشغال فلسطین

- ۶۲ یهودیت و مبارزات رویاروی علیه صهیونیسم جهانی
 ۶۶ فرار و خودکشی، راه گریز یهود از چنگال صهیونیسم (مبارزه منفی)
 ۶۹ صهیونیسم عامل فقر و فساد در میان یهود و مناطق تحت اشغال و سرانجام تلاشی اسرائیل
 ۷۳ منابع و مآخذ قسمت اول

- ۷۹ قسمت دوم: صهیونیسم و رابطه آن با نازیسم و فاشیسم
 ۸۳ تاریخچه و کیفیت رابطه
 ۸۶ روابط دوجانبه و تباری مشترک، صهیونیسم و نازیسم
 ۸۷ صهیونیسم و تأمین نیازهای اقتصادی نازیسم و زدایش موانع در این راستا
 ۸۹ نازیسم و مساعی در پیشبرد آرمان صهیونیسم و ایجاد تسهیلات در کوچاندن یهود به فلسطین
 ۹۱ صهیونیسم در معامله ای پشت پرده باز نازیسم (تحت عنوان کشتاریهود)
 ۹۲ «آژانس یهود» مجری احکام نازیسم
 ۹۷ نازیسم و نقش آن در پیدایش گروههای صهیونیستی
 ۹۸ صهیونیسم و تلاش در تبرئه و نجات سران نازی
 ۱۰۰ صهیونیسم و ارتباط آن با فاشیسم
 ۱۰۱ منابع و مآخذ دوم

- ۱۰۵ قسمت سوم: صهیونیسم و سازمان فراماسونری جهانی
 ۱۰۹ فراماسونری؟ (تعاریف و تعابیر)
 ۱۱۰ تشکیلات، ماهیت، شیوه ها و اهداف آن
 ۱۱۷ نفی توحید و زدایش معتقدات دینی
 ۱۱۹ تاریخچه سازمان فراماسونری جهانی
 ۱۲۱ گسترش ماسونیسیم
 ۱۲۵ موارد و نمونه هایی از عملکرد فراماسونری
 ۱۲۶ الف: در انگلستان
 ۱۲۷ ب: در آمریکا
 ۱۳۰ ج: فرانسه
 ۱۳۲ د: در روسیه

۱۳۵	ه: در ایران
۱۴۰	و: در دیگر ممالک
۱۴۲	صهیونیسم و ارتباط آن با سازمان فراماسونری جهانی
۱۵۳	منابع و مآخذ قسمت سوم
۱۵۷	قسمت چهارم: صهیونیسم در وسایل ارتباط جمعی
۱۶۱	وسایل ارتباط جمعی
۱۶۲	گسترش وسایل ارتباط جمعی
۱۶۳	خبرگزاریها
۱۶۴	شیوه‌ها و ماهیت حاکم بر وسایل ارتباط جمعی و بنگاههای خبری جهانی
۱۶۷	صهیونیسم و انحصار وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی
۱۶۸	الف: ماهیت گردانندگان و قلمرو فعالیت خبرگزاریهای بین‌المللی
۱۷۱	نمونه‌ای از ارزیابی گزارشات — اخبار تحلیلهای منتشره از طرف خبرگزاریها
۱۷۲	ب: سهامداران و گردانندگان وسایل ارتباط جمعی و ماهیت آنها
۱۷۴	۱ — رسانه‌های سمعی و بصری
۱۷۶	۲ — رسانه‌های مطبوعاتی
۱۸۶	رقابتهای تصنعی در محافل ارتباط جمعی تحت سلطه صهیونیسم
۱۸۹	منابع و مآخذ قسمت چهارم
۱۹۳	قسمت پنجم: صهیونیسم و رابطه آن با کمونیسم بین‌الملل
۱۹۷	مدخل
۱۹۹	بنیادگذاران کمونیسم و ماهیت آنها
۲۰۵	فعالیت صهیونیسم در روسیه
۲۰۷	صهیونیسم و زمینه‌های پیدایش انقلاب اکتبر
۲۱۰	سقوط تزاریسیم و رخدادهای بعد آن
۲۱۸	صهیونیسم در احزاب، سازمانها و جنبشهای کمونیستی
۲۲۳	کمونیسم بین‌الملل و مواضع آن در برابر مسئله فلسطین
۲۲۹	رابطه شوروی با رژیم غاصب صهیونیستی

۲۳۴	سوسیالیسم بین الملل و مواضع آن در قبال صهیونیسم و آرمان آن
۲۳۹	صهیونیسم در محافل مطبوعاتی و فرهنگی، کمونیستی
۲۳۷	ره آورد کمونیسم — و همسویی آن با صهیونیسم
۲۵۰	تجاوز و اشغالگری — ویژگی مشترک کمونیسم با صهیونیسم
۲۵۳	کمونیسم و همنوایی اصولی با صهیونیسم در شیوه های مقابله با اسلام و مسلمین
۲۵۹	کمونیسم و همخانوادگی با صهیونیسم در ارتباط با سازمان فراماسونری جهانی
۲۶۳	منابع و مآخذ پنجم

پیشگفتار

شناخت عوامل پیدایی و ماهیت پدیده‌های سیاسی و یا اجتماعی، اساسی‌ترین نقش را در جهت برخورد مناسب با آنها بعهدہ داشته، و عدم دستیابی بدین مهم به همان میزان و بلکه بیش‌تری آمده و نتایج نامطلوب بدنال خواهد داشت.

با توجه به قاعدۀ فوق، کوشش و کنکاش برای شناخت هر چه بیش‌تر پدیده‌ای چون «صهیونیسم»، منشأ، عوامل پیدایش، ماهیت، اهداف، شیوه‌های مختلف، کیفیت نفوذ آن در نقاط مختلف جهان و حتی رخنه و بعضاً سلطۀ صهیونیستها، در دستگاه‌های حساس و کلیدی برخی دول، و جستجو در شناسایی دوستان و همپیمانان رنگارنگ آن، مجموعاً دستمایۀ بسیار مهم و ارزشمندی است، که می‌تواند مقدمه و سرفصلی باشد، برای روشنگری، و در نهایت مقابله با ریشه‌ها و عوامل نفوذ و زدایش این غدۀ سرطانی در جهان، و علی‌الخصوص عالم اسلام، و بالاخص گسستن زنجیرهای ستارۀ شش پر در سرزمین فلسطین، و رهایی قدس عزیز.

تحقیق حاضر نیز تلاشی است که در حد توان و امکان، به بازگونی نمودن واقعیات و رخداد‌های دهشت‌انگیز و تکان‌دهنده‌ای، در رابطه با موارد فوق می‌پردازد.

به بیان دیگر، این مجموعه، تحقیقی است برای بازشناسی هر چه بیش‌تری از خطرناک‌ترین پدیده‌های شوم سیاسی در قرون اخیر، و تبانی آن با دیگر جریان‌ات سیاسی، مکاتب شیطانی و اقطاب استکباری، و آشناسازی با یکی از اسفبارترین حوادث جهان اسلام در سده‌ی اخیر، و عظمت فاجعه‌ای که امروز بر مسلمین و مستضعفین عالم، از فلسطین و لبنان، تا دیگر بلاد... می‌رود.

ناگفته نماند که هرگونه اثر تحقیقی، چه از نوع سیاسی و چه تاریخی و غیره... نمی‌تواند مبرا از خطا، و خالی از نکات مبهم و احیاناً نقائص و مشکلات باشد، که بی‌تردید این کتاب نیز از قاعدۀ فوق مستثنی نمی‌باشد.

بدین لحاظ مؤلف، هرگونه پیشنهادات، نظرات و انتقادات صاحب‌نظران، اندیشوران و پژوهشگران را جهت رفع کمبودها و نواقص، به جان منت داشته و صمیمانه از آنها استقبال می‌نماید.

در پایان نیز لازم است، از سروران، همکاران و مسئولین محترم سازمان تبلیغات اسلامی و بویژه حضرت آیت الله جنتی، و حضرات حجج اسلام، آقایان شریفی، فاضل، دکتر امامی، بیانی، بالاخص سردار رشید اسلام شهید ذبیح الله کرمی، برادران محمود موحدان، صمد سلطانی، و همچنین سرکار خانم سیده حبیبه موسوی، که در طول کار حقیر را به انحاء مختلف مرهون الطاف خویش قرار دادند، قدردانی بعمل آمده و بدینوسیله از یکایک آنان تشکر گردد.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى

محمد تقی تقی پور

تیر ماه - ۱۳۶۷

مقدمه:

این مجموعه پژوهشی است در نه بخش، براساس منابع، مدارک و اسناد مختلف الف: پیرامون «صهیونیسم» پیدایش، ویژگیها و اهداف آن، وکوششی است در اثبات هر چه بیشتر افتراق و تعارض این پدیده با «یهود» و «یهودیت»

و همچنین گذری است بر ارتباط صهیونیسم با نازیسم و فاشیسم و نقاط اشتراک، همسویی و همگامی آنها.

روابط صهیونیسم با سازمان فراماسونری جهانی. تاریخچه پیدایش و عملکردهای این سازمان.

صهیونیسم، نفوذ و رد پای آن در وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی جهان.

صهیونیسم و ارتباط آن با کمونیسم بین الملل.

صهیونیسم در ایالات متحده آمریکا، نقش و سلطه صهیونیسم جهانی در این کشور. قدمت، فعالیت و سلطه صهیونیسم در دول اروپایی از جمله انگلستان، فرانسه، و گسترش

نفوذ آن در قاره آفریقا — آسیا — آمریکای لاتین و...

مسئله فلسطین و اشغال آن توسط صهیونیسم جهانی و ابعاد مختلف این فاجعه.

سرانجام رویارویی مسلمین در برابر صهیونیسم، توطئه‌ها، تحریفگری، آرمان و اقماران در سراسر جهان، که خود کاوشی است تاریخی — مذهبی، که اوضاع حاکم بر جهان را تا قبل از اسلام در مقدمه‌ای کوتاه ذکر و توصیف کرده، و آنگاه اشاره‌ای دارد به طلوع اسلام، و مروری به مواضع قوم «بنی اسرائیل» و جماعتی تحت عنوان «یهود»، نه فقط در برابر پیامبر اسلام و دین حنیف او، که در برابر دیگر پیامبران و رسولان الهی از حضرت ابراهیم (س) تا حضرت عیسی (ع) و غیره... و خلاصه ضدیت و معاندت جماعتی (صهیونیست صفت) با خط توحید و رسالت، و سپس موضع گیری آنها در مقابل شخص حضرت محمد (ص) و توطئه علیه اسلام و مسلمین، و

سرانجام صف آرایی این دو قطب در جهان امروز.

ب: مقصود از این تحقیق و نوشتار، بزرگ جلوه دادن و یا مطرح کردن غیر واقعی و شعارگونه، از شجره خبیثه ای تحت عنوان «صهیونیسم» نبوده و نمی باشد، که این خود، تز، و از جمله دسایس این پدیده اهریمنی است که با تبلیغات گسترده مستقیم و بزرگ نمائی غیر مستقیم، خود را مستولی و مسلط بر تمامی عالم و عالمیان، و چون دژی شکست ناپذیر و تسخیر نشدنی جلوه گر ساخته، تا از طرفی هیچ فرد یا جامعه و مملکتی، حتی فکر و جسارت مقابله و دخالت در قلمرو نامشروع آنرا نداشته، و بدین طریق با القاء این تصور کاذب و رعب مصنوعی در اذهان عمومی، خودبخود انگیزه ها، اهداف، شوق و رغبتی که در مبارزه و مقابله با این جرثومه سرطانی موجود است، خنثی گردد.

و از طرف دیگر صهیونیسم در صدد جا اندازی و وانمود ساختن این ترفند است که:

خود در تمامی قضایا و رخدادهای (سیاسی - نظامی - فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) جوامع مختلف جهانی دخالت و نفوذ داشته، تا اولاً تمامی تحولات و انقلابات و دگرگونیها در سطوح مختلف را مورد تردید و بعضاً بدبینی و آرایش قرار داده و ثانیاً خود را بسان غولی نامرئی که در همه جایی و حاضر است جلوه دهد تا ناخودآگاه این تصور غلط در افکار پدید آید که، چاره ای جز منصرف گشتن از مبارزه و حتی تصور آن، با این پدیده سرطانی و رها کردن آنان به حال و مراد خود نبوده و نمی باشد، و این چیزی است که صهیونیستها خود بدنبال آنند.

بلکه منظور ما تذکر توطئه ها و نقشه ها و بدنبال آن خطراتی است که توسط صهیونیسم جهانی بطرق و عناوین گوناگون در جوامع مختلف جهانی جاری و ساری و در صدد شکل گرفتن بوده و صهیونیستها در هر چه عالمگیرتر شدن این فتنه ها می کوشند و در این راه از هیچ جنایت و خیانت و دسایسی فروگذار نکرده و نخواهند کرد و مسئله اشغال سرزمین فلسطین مقدمه و پیش پرده نمایشی است که در قلب عالم اسلام متأسفانه عملی گشته، و این مجموعه نیز هشدار است به همه آزاده گان و تمامی آنان که تشنه زدودن ظلم و شقاوت و برپائی قسط و عدالتند.

ج: در هر کجای از این مجموعه که لفظ «یهود و یهودی» جایگزین و یا جانشین «صهیونیسم و صهیونیست» شده و مترادف و موازی با آن مطرح و قلمداد گردیده، منظور و مقصود مرام یهودیت و یا مردمانی که پیرو و معتقد حقیقی دین یهود هستند، نمی باشد، چرا که این دسته بخشی جدای و حتی قربانی امیال و توطئه ها و مطامع صهیونیسم جهانی بوده و می باشند، بلکه در واقع منظور همان صهیونیسم و صهیونیست صفاتی هستند که با عناوین و اسامی و عبارات فوق، یاد گردیده و خوانده شده اند.

و به فرمایش امام خمینی:

«ما حساب جامعه یهود را از حساب صهیونیستها جدا می دانیم. آنها (صهیونیستها) جزو

اهل مذهب نیستند و قیام برضد مستکبرین طریقه حضرت موسی سلام الله علیه بوده و این درست برخلاف صهیونیستهاست... حساب جامعه یهود غیر از حساب جامعه صهیونیست است و ما با آنها (صهیونیستها) مخالف هستیم و مخالفت ما، برای این است که آنها با همه ادیان مخالف هستند، آنها یهودی نیستند، آنها مردمی سیاسی هستند که به اسم یهود کارهایی می کنند و یهودیها هم از آنها متنفر هستند».

د: بر کسی پوشیده نیست که، صهیونیسم، ایدئولوژی و آرمان آن، طوری تدوین و رنگ آمیزی شده است که در ظاهر با یک پوشش به اصطلاح «مذهبی» و با توسل به عبارات و اصطلاحاتی موهوم و مصنوعی، از قبیل: «حق تاریخی»، «حق دینی»، «نژاد برگزیده»، «نژاد برتر» و...، وارد کارزار گردیده، و خود را «ناخدای یهود» و «منجی و مصلحت یهودی و یهودیت» قلمداد و تبلیغ نموده، و از این طریق نه فقط بهره هایی در راستای مطامع و مقاصد جهانی خویش کسب کرده، و این پوششهای کاذب را بطوری شرمانه، پشوانه ای جهت توجیه و تفسیر جنایات خود و تحریف حقایق و واقعیات قرار داده (و بدینوسیله سعی در مشروعیت بخشیدن به عملکردهای وحشیانه و ضدانسانی علی الخصوص مشی اشغالگری و توسعه طلبی خویش می نماید)، بلکه توسل و تمسک به اصطلاحات و عبارات دروغین فوق، بی تردید در گمراه ساختن اذهان جوامع مختلف و بالاخص یهودی، نقش قابل توجه و تأثیر بسزایی داشته، که مجموعه حاضر با استناد به منابع حتی یهودی و صهیونیستی، سعی بر آن دارد تا ماسکهای فریبنده و پوشش های کاذب فوق را کنار زده، و در این راستا، جهت افشای چهره کریه و ماهیت واقعی صهیونیسم نقش بزرگی را بعهده گیرد.

قسمت یکم

صهیونیسم
و مناقشات با یهود

* صهیونیسم: (تعاریف و تعابیر)

* تاریخچه پیدایش صهیونیسم

* تشکیلات صهیونیسم

* ویژگیها - شیوه و اهداف صهیونیسم

* صهیونیسم در تعارض با یهود و یهودیت

* صهیونیسم و تمسک دروغین به یهودیت

* صهیونیسم عامل اصلی یهود آزاری و یهود کشی

* صهیونیسم و ناکامی در جذب یهودیان

* صهیونیسم و اعمال ترموهوم و سیاسی برتری و تبعیض نژادی

الف: علیه ملل مختلف

ب: علیه یهود و یهودیت

* یهودیت و معارضة با صهیونیسم و آرمان آن

و مخالفت با اشغال فلسطین

* یهودیت و مبارزات رویاروی علیه صهیونیسم جهانی

* فرار و خود کشی، راه گریز یهود از جنگال صهیونیسم

(مبارزه منفی)

* صهیونیسم عامل فقر و فساد در میان یهود و مناطق تحت اشغال

و سرانجام تلاشی «اسرائیل»

صهیونیسم: «تعاریف و تعابیر»

«صهیونیسم» مأخوذ از صهیون یا صیون، به معنی کوه خشک یا پر آفتاب، نام تپه‌ای در جنوب غربی شهر قدس در سرزمین فلسطین می‌باشد، که دارای آثار و اماکن مذهبی و تاریخی مختلفی بوده، و در بعضی از اساطیر و افسانه‌های یهودی آمده است که، ناجی قوم یهود پس از ظهور از همین کوه، قدرت مطلقه آنان را بر تمام اقوام و ملل جهان مستقر می‌سازد. انتخاب این اصطلاح توسط سران و بانیان اولیه صهیونیسم، (که داعیه رهایی و نجات قوم یهود را، داشته و این معنا را بطور علنی و گسترده تظاهر و تبلیغ می‌کنند)، قبل و پیش از هر چیز دارای اغراض سیاسی خاصی بوده است.

در تعابیر و تعاریف مختلف پیرامون صهیونیسم آمده است که:

«صهیونیسم اواخر قرن نوزدهم در مورد ملی‌گرایی مطرح شد و هدف آن جستجوی راه حلی غیر مذهبی برای یک مسئله غیر مذهبی بود»^۱.

«در اصطلاح عامیانه مردم اسرائیل، صهیونیسم یعنی برتر دانستن فریبکارانه خویشتن»^۲.

یکی از ایدئولوگهای صهیونیستی در این زمینه می‌نویسد که:

«صهیونیسم همانند یک آمبولانس است که با زیر پا نهادن قوانین و مقررات رانندگی به نجات یهود (!) ... می‌شتابد»^۳.

در برخی دیگر از تعاریف و تعابیر آمده است که:

«صهیونیسم ... یک پدیده عمدتاً استعماری است، اما با یک پوشش عوضی اختصاصی که همانا یک افسانه دروغین مذهبی است»، «صهیونیسم ... نه از سنت یهودی، که فقط به عنوان استتار و عذر توجیهی از آن استفاده می‌کند»^۴.

بعضاً در تعریف صهیونیسم معتقدند که:

«صهیونیسم نوین ایدئولوژی دستگاه کثیرالشعب سازمانها و سیاست عملی بورژوازی

ثروتمند یهود است که با محافل انحصاری ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی دست اتحاد داده است»^۵.

البته تعابیر بسیار مختلف دیگر نیز در این باره مطرح است که به دلیل پرهیز از تطویل کلام از ذکر و شمارش آنها خودداری ورزیده ایم، اما آنچه روشن است، بطور خلاصه اینکه صهیونیسم پدیده و حرکتی سیاسی است که داعیه گردآوری قوم یهود و به اصطلاح رهایی آنان را، به غلط و به دروغ تبلیغ و تظاهر کرده و نه تنها جریانی غیریهودی، که ضد توحید و مذهب می باشد، و مسئله اشغال سرزمین فلسطین، سرسلسله و مقدمه اهداف و اغراض این جریان برای تسخیر و سرانجام ایجاد حکومت جهانی و همچنین زدایش ایمان و مذاهب الهی می باشد.

تاریخچه پیدایش صهیونیسم

پدیده ای تحت عنوان صهیونیسم علی رغم ادعای بسیاری از منابع و مآخذ، با تشکیل اولین کنگره علنی صهیونیستها در شهر «بال» سوئیس، به سال ۱۸۹۷ میلادی متولد نگردید، چرا که بذره‌های عملی آن، مدتها پیشتر از تظاهر این واژه در جهان سیاست و در فرهنگ سیاسی پاشیده شده، بنابراین کنگره «بال» در واقع تاریخ علنی شدن فعالیت صهیونیسم و بعضاً اهدافشان بوده است.

اگر چه سرنخهایی از این جریان را در اواخر قرن نوزدهم می توان جستجو و پیدا نمود، لیکن ریشه فعالیت و اهدافشان حتی به چندین قرن قبل از این، و براساس برخی اندیشه ها و منابع، قدمت آن حتی به درازای تاریخ یهود برمی گردد و خلاصه آنچه قابل دقت است اینکه واقعیت صهیونیسم بسیار پیچیده تر و در عین حال ریشه دارتر و بسیار قدیمی تر از تشکیل اولین کنگره صهیونیسم در بال سوئیس می باشد.

و بی شک اصطلاحاتی چون صهیونیسم و صهیونیست بصورتی که امروز و در دوران اخیر رایج و مصطلح می باشد، در گذشته نبوده، لیکن با توجه به خصایص، اهداف و صفاتی که صهیونیسم و صهیونیستها بدان متکی و معتقدند، خود نشانگر قدمت و سابقه آن نیز می باشد، از جمله نوشته ای است منتسب به «حسدای بن شپروت» یهودی در اواسط قرن دهم میلادی به شخص دیگری تحت نام «یوسف» (پادشاه خزران) که در منابع صهیونیستی و یهودی از آن یاد گردیده، و در بخشی از آن چنین آمده است:

«در دل من خارخاری است که این حقیقت را دریابم و بدانم که آیا واقعاً در روی زمین جایی هست که اسرائیلیان ستم کشیده بتوانند در آن خود را اداره کنند و زیر فرمان غیر نباشند؟ اگر

می‌دانستم که چنین است بی هیچ تردید از همه افتخارات دست می‌شستم و از این مقام عالی * استعفا می‌کردم و اهل و عیال خویش را ترک می‌گفتم و از کوهها و دشتهای می‌گذشتم و... تا بدانجای که خداوند گارم، پادشاه فرمان می‌راند برسم: مرا بگوئید که از معجزه باز پسین (ظهور عیسی) چه می‌دانید و درباره روزی که ما همه در انتظار آن از دیاری به دیاری دیگر سرگردانیم چه خبر دارید؟ (که بقول کستلر یهودی) در این قسمت نامه شور و التهاب صهیونیستی و... پدیدار است»^۶.

«در این قبیل مراجع همچنین به حرکت‌های دیگری نیز اشاره گردیده که از آن جمله نگارشات است منتسب به فردی به نام «ربی یهودا هلوی» که در سال ۱۰۸۰ میلادی در شهر «تولدو» در اسپانیا متولد گردیده است:

«من در انتهای غرب هستم در حالی که قلبم در شرق می‌باشد... ای کاش می‌توانستم بر بالهای عقاب سوار شوم تا به سوی تو (اورشلیم) آمده و خاک پاکت را با اشک چشمانم سیراب نمایم * *^۷

در داستان دیگری (که ارتباط با جریان خزران داشته و بقول نویسنده اش عبارت از یک «قطعه نیمه افسانه و نیمه تاریخی» می‌باشد) چنین آمده است:

«در قرن دوازدهم میلادی نهضتی به نام مسیح موعود در خزران * پدید آمدن کوششی نافرجام بود برای براه انداختن یک جنگ صلیبی به منظور تسخیر فلسطین به وسیله قوه قهریه، بنیانگذار این نهضت یهودی خزر بود به نام سلیمان بن دوجی (یا روحی یاروی).

پسر او مناحیم و یک منشی... نیز در این راه سلیمان را یاری می‌کرد. آنان به همه یهودیان از نزدیک و دور در کلیه سرزمینهای آن نامه‌ها نوشتند و گفتند که وقت آن فرا رسیده که خداوند قوم خود اسرائیل را از همه سرزمینها در بیت المقدس گرد آورد و نیز اعلام کردند که سلیمان بن دوجی، ایلیا و پسر او مسیح است»^۸.

* به ادعا و اعتراف منابع فوق حسدای بن شیروت به سال ۹۱۰ در قرطبه از بلاد اسپانیا در خانواده‌ای، یهودی بدینا آمد و در سال ۹۲۹ - که عبدالرحمن سوم خلیفه اموی که خلافت اسلامی را در اسپانیا بنیاد نهاد (و پایتخت وی قرطبه مظهر جلال و عظمت اسپانیای اسلامی با داشتن کتابخانه‌ای مشتمل بر چهارصد جلد کتاب کانون مرکزی فرهنگ اروپا بشمار می‌آمد) «حسدای» یهودی ابتدا به عنوان طبیب توجه خلیفه را جلب، و سپس مسئولیت تنظیم امور مالی و خارجه نیز به او محول گردید.

** بسیاری از اشخاص و منابع و محققین را نظر بر این است که نوشتارها و یادداشت‌های فوق به هیچ عنوان جنبه سیاسی نداشته، علی‌الخصوص در مورد مذکور معتقدند که به هیچ وجه نمی‌توان آنرا دارای اندیشه‌های سیاسی خواند، از جمله غسان کنفانی در ص ۳۳ از کتاب ادبیات صهیونیسم بطور صریح بدان اشاره نموده است.

*** خزران جماعتی بودند که در اواخر قرن هفتم تا اوایل دهم میلادی به مدت حدوداً ۲۰۰ سال و بقولی بیشتر میان قفقاز و ولگا - دولتی تحت عنوان خزران یا خزر تشکیل داده و در ابتدا از آئین شمنی که نوعی بت پرستی می‌باشد پیروی می‌کردند لیکن بعد به دلیل اهداف و اغراض سیاسی و... به یهودیت گرویدند.

در ادامه مطلب منبع فوق آمده است:

«مرحله دوم دعوت ۲۰ سال دیگر که مناخیم جوان نام داوودالروی ولقب مسیح بر خود گرفته بود به منصب ظهور رسید... داوود موفق شد که دژ «آمد» واقع در شمال خاوری موصول را که دارای موقعیت سوق الجیشی بود بتصرف خود در آورد. ظاهراً وی امیدوار بود که از این محل قشون خود را به رها (ادسا) و سپس از طریق شام به ارض مقدس ببرد... اما خاخام بزرگ بغداد... در برابر این مسیح قلابی رفتار خصمانه‌ای پیش گرفت و او را تهدید به تکفیر کرد و شگفت نیست که داودالروی سرانجام در خواب کشته شد»^۹.

منابع فوق همچنین پیرامون آرم، سمبل‌ها و اندیشه‌های صهیونیستی و سابقه زمانی آنها می‌نویسند که:

«گفته شده است که سپر شش گوش داوود* که امروزه زیب پرچم اسرائیل است از زمان نهضت «داودالروی» به عنوان رمز ملیت یهود شناخته شده است. بقول بارون که تا آن هنگام تنها یک نقش زینتی یا علامت جاودانه‌ای بود از آن زمان رمزی برای یهودیت بشمار آمد... و همین نقش در سال ۱۵۲۷ در پرچم یهودی در پراگ** نمایان گردید»^{۱۰}.

صرف نظر از تمامی این قبیل مسائل و موارد، حرکت‌های مختلف دیگری برای گسیل و کوچاندن یهود به فلسطین و اشغال آن در قرون مختلف، منجمله قرنهای هفدهم، هیجدهم و نوزدهم (۱۷، ۱۸، ۱۹) علی‌الخصوص در اروپا صورت گرفته است که مجموعاً تاریخچه دیگری است، که در مبحث «فلسطین و صهیونیسم» مشروحاً بدانها اشاره گردیده است***

البته تحریکات و فعالیت‌های خاندانهای بسیار معروف و زنجیره‌ای، چون روچیلدها روترها — دیزرائیلی‌ها و... (که بعضاً سابقه آنها به چندین قرن قبل برمی‌گردد) را نیز نباید دست کم و نادیده گرفت زیرا که این جماعت و امثالهم، مراکز بسیار حساس و مهم مالی — اقتصادی در اروپا را تحت کنترل و قبضه خود داشته و از این راه حتی در مراکز و محافل سیاسی کلیدی و تصمیم‌گیری نیز نفوذ بوده و در این راستا نقش بسیار اساسی و مهمی را در پیشبرد امیال و آرمان صهیونیستی بعهده داشته و ایفا و اجرا کرده‌اند. که ذکر و شمارش خدمات و فعالیت‌های آنان در راستای اهداف صهیونیسم جهانی و حتی پیدایش آن از حوصله این محدوده خارج است.

از طرف دیگر، بطور خلاصه میتوان اذعان نمود که، زراندوزان و سرمایه‌داران یهودی اموال

* طبق نوشته و ادعای کسنتر یهودی نقش شش گوش که امروزه علامت پرچم صهیونیستی تلقی می‌شود در واقع در قرن سیزدهم (۱۳) میلادی در نوشته‌های عرفانی و اخلاقی آلمانی به داوود (س) نسبت داده شده است.

** پراگ شهری در اروپای شرقی که امروزه پایتخت کشور چکسلواکی می‌باشد.

*** در این زمینه جای آن دارد که با مراجعه‌ای به مبحث «فلسطین و صهیونیسم» ابعاد مختلف دیگر از تاریخچه حرکات و زمره‌های صهیونیستی و اشغال فلسطین و تبلیغات آن در جهان منجمله اروپا و... برای خواننده پیش از این روشن گردد.

و سرمایه‌های بسیار هنگفت و شایان توجه‌ای را، آنهم در سطح وسیع و گسترده برای این هدف اختصاص دادند که این ثروتهای نامشروع، رل بسیار حساس و اساسی و حتی اولیه را، در تکون و پیدایش نطفه صهیونیسم و خدمت به اهداف وآرمان این غده سرطانی ایفاء کرده و می‌کنند.

«چنانکه از اعتراف صریح «ناحوم ساکالو» پیداست، صهیونیسم نه بعنوان یک نهضت و علی‌الخصوص یک نهضت ملی، بلکه بعنوان یک اقدام مالی و سرمایه‌ای ظهور کرد. سهامداران شرکت جدید، سوداگران ثروتمند (علی‌الخصوص یهود) ممالک مختلف و فروشندگان سهام، رهبران صهیونیست بودند.

این وضع بود که «بارون ادموند دوروچیلد» را برآن داشت که پیش از جنگ جهانی اول اعلام کند که اگر او نبود صهیونیستها قدمی نمی‌توانستند بردارند و بی‌وجود صهیونیستها نیز اقدامات وی عبث و بی‌نتیجه بود»^{۱۱}.

ناگفته نماند که منابع و نوشته‌های صهیونیستی این پدیده سیاسی — شیطانی را «ناسیونالیسم یهودی» قلمداد کرده، و مدعی اند که صهیونیسم از حرکتها و تشکل‌های ملی قرن نوزدهم اروپا و دیگر ممالک آنهم توسط مردم یهود شکل گرفته و زاده شده است (که تناقض و بطلان این قبیل ادعاها، روشن و در صفحات آینده بطور مستند بدان پاسخ داده شده است).

«جنبشها و نهضت‌های ناسیونالیستی قرن نوزدهم در تاریخ اروپا رل مهمی را بعهدہ داشت.... که نهضت ناسیونالیستی عالم یهود را نیز متأثر کرد»^{۱۲}.

«از درون وضع مغشوش و نهضت نوعدوستی که در تمام ملل و همچنین وضع تازه‌ای که در نحوه زندگی و افکار یهودیان بوجود آمده بود یک نوع ناسیونالیست یهودی بظهور پیوست و صورت حقیقی بخود گرفت.... که از درون آن نهضت صهیونیست بوجود آمد»^{۱۳}.

همچنین در این زمینه، بسیاری را عقیده بر این است که ادبیات و افکار صهیونیستی اولین و اساسیترین نقش را در بروز و ظهور این پدیده بعهدہ داشته است.

«کنگره ۱۸۹۷ بال سوئیس، در واقع پاسخ علنی به فشارهایی بود که ادبیات صهیونیسم در آنها نقش عمده داشت، اگر صهیونیسم سیاسی در پایان قرن نوزدهم بوجود آمد «صهیونیسم ادبی» پیش از آن بوجود آمده بود و توسط افرادی مانند «هس» «پنسکر» — «سوکولوف» «احدهاآم» «وهرتزل» بعنوان ابزاری برای بیان «صهیونیسم فکری» بکار گرفته می‌شد»^{۱۴}.

«ادبیات صهیونیستی با پشتکاری بی‌مانند بیک مأموریت دوگانه پرداخت از یک سو در بسیج یهود و ایجاد جوی جهانی برای همبستگی با مسأله آنها مشارکت کرد و از جهت دیگر با هرگونه مانعی که می‌توانست در هماهنگی تبلیغات صهیونیستی اشکال ایجاد نماید به مبارزه پرداخت، این کار هدایت شده که با سلاحهای گوناگون از جمله تزویر — مبالغه — سرپوش گذاشتن بر حقایق و فرصت طلبی مسلح شده بود برای توجیه رویدادهای جدید از رویدادهای گذشته

که هیچگونه ارتباطی... با آن نداشت سود می‌جست^{۱۵}»

در این راستا، از جمله رمانهایی که در اروپا هیاووپا کرد توسط یکی از شخصیت‌های سیاسی یهودی و در واقع صهیونیست انگلیسی به نام «بنیامین دیزرائیلی» نوشته شد، بطوری که آمده است: «وی که هوادار تعصب نژادی بود... قهرمان یهودی را از موضع یک شخصیت رمانتیک به موضع سیاسی نژادی برد و رمان «دیوید آلروی» * را در سال ۱۸۳۳ پیش از آن که بعنوان نخست وزیر انگلستان * منصوب شود»^{۱۶} نوشت.

بطوریکه از منابع مختلف بر می‌آید در اوایل قرن نوزدهم حرکتها و زمزمه‌های فراوان و گسترده‌ای در اروپا از طرف بسیاری از یهودیان که معتقد به ادغام و همزیستی مسالمت آمیز یهود در مناطق و محیط زیست خودشان بودند مطرح بود که از آن جمله «رمان ماریا. ادگارت»، موسوم به رمان هارنگتون (می‌باشد) که در سال ۱۸۱۷ میلادی منتشر گردید که شاید می‌توانست الگوئی برای ادغام باشد.^{۱۷}

اما حرکت‌های صهیونیستی در سطح اروپا و منجمله انگلستان مانع و سدی در برابر این اراده یهودیان گردید. چرا که با «رمان دیوید آلروی» دیزرائیلی، تأثیر یهودی طرح شده در «هارنگتون» که شاید می‌توانست بعنوان الگوئی برای ادغام بکار آید از میان رفت و قهرمان یهودی رمان «دیوید آلروی» یک نژادپرستی افراطی را طرح ریزی نمود، این نژادپرستی در واقع، آن سوی سکه نازیسم خونی بود که در قرن بعد ظاهر شد^{۱۸}.

رمان مذکور مخالفتها و عکس‌العمل‌هایی را در سطح اروپا و حتی مجامع یهودی برانگیخت و آنطوری که می‌نویسند این رمان «از سوی منتقدان، عکس‌العمل گسترده‌ای در برداشت عده‌ای از آنها در انتقاد خود تا این حد پیش رفتند که گفتند: مختصر آنچه دیزرائیلی در این رمان می‌خواهد بگوید این است که: تنها دسته‌ای از یهودیان هستند که آمادگی دارند رهبری جهان را بر عهده بگیرند»^{۱۹}.

بعد از این نیز حرکات و فعالیت‌های صهیونیستی همچنان به گسترش خود افزود و هر کدام سرمشقی برای دیگری گردیدند و برای مثال بعد از رمان فوق‌الذکر، رمان‌های صهیونیستی دیگری نیز نوشته شدند که از جمله میتوان به «رمان دانیل دروندا» در سال ۱۸۷۶ میلادی اشاره کرد. در پیدایش این رمان همین نکته کافی است که نوشته‌اند: «جرج الیوت در نتیجه مطالعه رمان «دیوید

* دیزرائیلی رمان دیوید آلروی را به اقتباس از قطعه‌ای کذایی داوود الروی قرن دوازدهم (که شرحش گذشت) نوشته و در

واقع آنرا مایه رمان صهیونیستی خود قرار داده است.

* نکته جالب توجه اینکه بنیامین دیزرائیلی به فاصله کوتاهی بعد از نوشتن رمان صهیونیستی «دیوید آلروی» و اوج گرفتن شهرتش در اروپا به عنوان نخست‌وزیر انگلستان از طرف آن کشور انتخاب شد که شرح مبسوطش در مبحث «صهیونیسم و انگلستان» آمده است.

آلروی» تشویق گردید که رمان «دانیل دروندا» را بنویسد قهرمان «دانیل دروندا» معتقد است که «فلسطین» تنها جای مناسب برای گردهم آوردن یهودیان پراکنده است»^{۲۰}.

این قبیل نوشتجات آنچنان جو را برای اغراض و مطامع اشغالگرانه صهیونیسم جهانی آماده می‌سازند که پیرامون آن نوشته‌اند:

«ارزش «دانیل دروندا» به خدمات سیاسی است که بحیرانی از نژادپرستان کرده بود. در نزد رهبران این جریان، دانیل دروندا رمانی بسیار مهم به حساب می‌آمد آنرا نگاهداشتند، تجدید چاپ کردند و در اروپا منتشر ساختند با گذشت چهار سال از نشر رمان مدرسه فکری جدید در روسیه (بیرتز — گوردون — سمولنسکی — لیلینبولم) نظر خود را در مورد ادغام، تغییر دادند و چنین بود که... رمان دانیل دروندا را پیش کشیدند آنرا به عبری و «ییدیش» ترجمه کردند و پندارهای سیاسی خود را درباره اشغال فلسطین بدان اضافه نمودند... سپس کتاب مزبور با نقشه‌هائی حساب شده به خانه‌های یهودیان وارد شد و همین که به زبان عبری ترجمه شد به صورت «انجیل صهیونیسم» درآمد»^{۲۱}.

از ویژگیهای دیگری رمان فوق اینکه «الیوت در این رمان یک برنامه عملی برای صهیونیسم قرار داده و قهرمانان خود را طوری ساخته که اهمیت تصمیم‌گیری و رفتار بر اساس «مشارکت در ساخت آینده جهان» و «توجه سیاسی به فلسطین» ایمان داشته باشند (و)... تأکید می‌کند که اندیشه «ملت برگزیده» در واقع بدین معنی است که «به خاطر ملت‌های دیگر برگزیده شده است»^{۲۲}.

در فایده و تأثیر این قبیل رمانها در پیدایش و گسترش حرکت‌های صهیونیستی و حتی اشغال فلسطین همین بس که نوشته‌اند بعد از هفتاد و دو (۷۲) سال پس از نوشتن این رمان یعنی «پس از اعلام موجودیت اسرائیل در سال ۱۹۴۸، نام نویسنده آنرا «جورج الیوت» بریکی از خیابانهای تل‌آویو می‌گذارند»^{۲۳}.

این قبیل تحرکات نه فقط در گذشته و حتی قبل از کنگره بال سوئیس که بعدها نیز بهمان سبک صهیونیستی ادامه داشته که برای نمونه میتوان به نوشته‌های فردی به نام «شاموئیل یوسف اِگنون» * اشاره کرد، او قهرمان خود را در رمان «تاهیلا» به سیاسی مذهبی ملبس می‌کند و می‌گوید: من دعا می‌کنم که خداوند روزی را برساند که مرزهای اورشلیم گسترش یابد تا جایی که به دمشق برسد و از هر طرف همینطور... اکنون در همه آثار خود «رسالت گسترش» را تکرار می‌کند اما هرگز فراموش نمی‌کند که آنرا زیر پوشش دین بگذارد مثلاً در رمان مشهور خود در قلب

* «شاموئیل یوسف اِگنون» صهیونیست فردی است که بدلیل همین نوشته‌ها و رمانهای صهیونیستی‌اش آنچنان مورد تشویق هیئت داوری نوبل قرار می‌گیرد که در اواخر سال ۱۹۶۶ برای نخستین بار جایزه نوبل را به او عطا (۱) می‌کنند که البته این قضیه خود نشانگر ماهیت تشکیلات نوبل نیز می‌باشد.

دریا «دو شهر — صور و صیدا» (در لبنان) را نیز در چهارچوب کشور اسرائیل که آرزوی ایجاد آن را دارد قرار می‌دهد... ۲۴.

نکته قابل دقت و اهمیت که بسیاری از نویسندگان و منابع تاریخی بدان اشاره کرده و حتی کثیری از یهودیان نیز بدان معتقد و معترفند و هیچگاه نیز نباید از نظر دور داشته شود اینکه نوشته‌اند: «درحقیقت تحت ستم واقع شدن یهودیان، صهیونیسم را نیافرید بلکه به حقیقت نزدیکتر این است که دوره‌های رفاه که می‌توانست پیش درآمدی برای ادغام یهودیان با دیگر ملت‌ها باشد با اصرار طبقه متمایزی از یهودیان، به سود نژادپرستی از آن استفاده شد» ۲۵.

و یهودیان نیز این مسئله را بطور بسیار باز و بارزی تفسیر کرده و پیرامون شرایط و اوضاع مناسب یهود در دوران پیدایش افکار و حرکت‌های صهیونیستی می‌نویسند:

«یهودیان در کشورهای اروپای غربی بیش از هر زمان دیگر در بافت اجتماعی کشورها پذیرفته شده بودند و کم و بیش از کلیه حقوق یک شهروند این کشورها برخوردار گردیده و خواهان حفظ این حقوق بودند نه آنکه آترا فدای مهاجرت به یک کشور یا منطقه دیگر بنمایند».

«مهم این است که جنبش صهیونیسم درست در دورانی و در کشورهایی انجام می‌گیرد که یهودیان آن کشورها آزادترین، پذیرفته شده‌ترین... چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ اقتصادی بودند و صهیونیسم که آنها را تافته جدا بافته‌ای از سایر مردم می‌نمود و خواستار مهاجرت آنان بود نه تنها در جهت منافع خود بلکه خطری برای موفقیت تازه یافته اجتماعی خود می‌دید و اگر چه آنتی سمیتیسم در افکار عمومی این کشورها وجود داشت. (ولی) به هیچ وجه نه سازمان یافته بود و نه بصورت خطر جدی تلقی می‌شد» ۲۶.

با این مختصر می‌توان این نتیجه را بدست داد و ادعا نمود که، ادبیات و آثار هنری، داستانی و نمایشی... صهیونیستی، نه تنها یک تحقیق و اثر سالم اصلاحی و انسانی و معمولی نیست، بلکه طریقه و شیوه‌ای خطرناک و شیطانی برای توجیه و تحریف آشکار حقایق، واقعیات و حتی تاریخ بوده و هست.

به هر صورت آنچه مسلم است اینکه، این قبیل شیوه‌های صهیونیستی، روزبروز بر شدت و گسترش خود افزوده، و سبب می‌شود تا درگیری‌ها و اختلافات عمیق و قابل ملاحظه‌ای در مجامع مختلف یهودی، علی‌الخصوص اروپا صورت گیرد چرا که بسیاری از یهودیان، از تر «ادغام و همزیستی یهود در محیط و مناطق تحت زیست خود» دفاع و جانبداری نموده و با کوچاندن یهود به سرزمین واحدی و از جمله فلسطین، که زاییده افکار و اندیشه‌های صهیونیستی بود در تضاد و تعارض کامل قرار داشتند.

بدین لحاظ، صهیونیستها نیز بیش از پیش دست بکار شده و بطور دقیق و حساب شده‌ای، برای فراهم کردن زمینه‌ها و آماده ساختن اذهان و جوسازیهای کاذب، بطور بیش‌رمانه‌ای به تولید

رمانهای فوق‌الذکر مبادرت ورزیده و آنها را وارد صحنه نمودند.

قلم بدستانِ سیاسِ صهیونیست صفت نیز بیکار ننشسته و به مبارزه با یهودیان طرفدار تر «ادغام و همزیستی با دیگر ملل» پرداختند.

که از آن جمله می‌یوان به «موسی هس» یهودی، دوست و استاد «کارل مارکس»، «فردریک انگلس» و «تئودور هرتزل» اشاره نمود که در سال ۱۸۶۲ میلادی کتابی به نام «رم واورشلیم» یا «روما وورشلم» را منتشر می‌سازد، که سهم بسزایی در پیدایش و رشد این غده سرطانی و آرمان آن داشته، بطوری که برخی از منابع و اسناد، حتی با گرایشات صهیونیستی، او را شکل دهنده و روشنگر اهداف صهیونیسم قلمداد کرده‌اند.

نمونه دیگر، «پینسکر» یهودی می‌باشد که در سال ۱۸۸۲ میلادی کتاب «خودمختاری» یا «رهایی» را نوشته است. وی از طریق این قبیل نوشته‌ها، نه فقط در جهت دادن و انحراف اذهان در مجامع یهودی، در خدمت به اهداف و مطامع صهیونیستی رل ویژه‌ای را ایفا می‌کند، که خود شخصاً چند سال بعد از این، رهبری جنبشی به نام «صهیون محبوب» را بعهدہ گرفته و حتی این ایده را در اروپا نیز نفوذ و گسترش می‌دهد، تا اینکه دنباله کار این جماعت به یهودی دیگری به نام «تئودور هرتزل» به ارث می‌رسد که او نیز ضمن فعالیت‌های شدید و علنی کتاب «دولت یهودی» را نوشته و منتشر می‌سازد که سرانجام با تلاش‌های پیگیر و گسترده در سطح بین‌المللی موفق به ایجاد اولین کنگره صهیونیستی در شهر (بال سوئیس) در سال ۱۸۹۷، میلادی می‌گردد، بطوریکه این تاریخ سرآغاز و سرفصل پیدایش صهیونیسم و هرتصل نیز نه فقط بعنوان بنیانگذار اولین کنگره صهیونیستی که رهبر و بانی و مؤسس صهیونیسم جهانی محسوب و قلمداد می‌گردد.

این قبیل تحرکات و توطئه‌های به هم پیوسته و مسلسل، نه تنها هیچگاه متوقف نگردیدند، که همچنان در حال رشد و گسترش بوده، تا آنگاه که منجر به جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراطوری عثمانی و صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف دستگاه حاکمه شیطان بزرگ دوران یعنی بریتانیای استعمارگر، گردید.

و ناگفته نماند که استعمارگران اروپایی در پیدایش افکار و اندیشه‌های صهیونیستی و حتی صهیونیسم جهانی تا تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی و بعد، نقش تعیین کننده‌ای داشته، بطوری که بعضاً نوشته‌اند:

در سال ۱۸۴۰ قدرت‌های بزرگ استعماری اروپا می‌کوشیدند در امپراطوری... عثمانی رخنه کنند... در ماه اوت ۱۸۴۰ روزنامه تایمز در مقاله‌ای (می‌نویسد):... «پیشنهاد استقرار یهودیان در سرزمین آباء و اجدادی خود، تحت حمایت پنج قدرت بزرگ اینک دیگر یک مسئله ذهنی و خیالی نیست بلکه موضوعی است از نظر سیاسی در خور اعتناء... (بدین‌طریق) در سال

۱۸۷۰ انجمن استعمار سوریه و فلسطین و ممالک مجاور ایشان با مردم نیکو خصال (!) خواه یهودی یا مسیحی بود، اینک موقع برای ظهور صهیونیسم مناسب بود چنانکه ماکس نوردو MAX NORDAU یکی از رهبران صهیونیست اوایل قرن بیستم گفت: آن زمان فرا رسیده که اگر هم صهیونیستی وجود نداشت، بریتانیای کبیر آن را اختراع کند. (بدین ترتیب باید گفت که): آری نخستین صهیونیستها محافل حاکمه قدرتهای استعماری * بودند»^{۲۷}.

پس از جنگ جهانی اول و هجوم قدرتهای استکباری به مناطق مختلف خاورمیانه و اشغال آن سامان، طرح ها و نقشه های صهیونیستی نیز یکی پس از دیگری و با دقت خاصی به بوته اجرا و عمل گذارده شد، که اشغال قسمتی از فلسطین توسط بخشی از ارتش استعمار تحت عنوان لشکر یهود با فرماندهی «آلن بی (ALENBI)» و گماردن یک فرمانده یهودی صهیونیست، بعنوان کمیسر عالی فلسطین در سال ۱۹۲۰ توسط حکومت پادشاهی و استعماری انگلیس از آن جمله می باشد. که ادامه روند فوق، با فعالیت مداوم صهیونیسم جهانی و همیاری مجامع بین المللی و قدرتهای استکباری دوران، و بعضاً مساعدتهای حکام و سران وابسته منطقه ای سرانجام منجر به ایجاد رژیم غاصب صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ گشته و بدین طریق یکی از آرمانهای اولیه و مقدماتی صهیونیسم جهانی، بر کرسی موفقیت جلوس می کند و صهیونیستها نیز سرمست از این اشغال روز بروز برگستاخی خود افزوده، و همچنان به توسعه طلبی و اشغالگری مبادرت می ورزند آنچنانکه امروزه نه فقط سرزمین فلسطین بلکه بخشی از مناطق سوریه - اردن - مصر و لبنان تحت اشغال و دست اندازی غاصبان صهیونیست قرار دارد حتی فراتر از اینها، دست اندازها و تحرکات شیطانی صهیونیسم در بسیاری از مناطق جهان بوضوح قابل مشاهده می باشد.

تشکیلات صهیونیسم

با توجه به مطالب صفحات قبل، و نتیجه گیری از آن میتوان این ادعا را مجدداً تکرار نمود که اولین کنگره صهیونیسم جهانی در «بال» سوئیس در سال ۱۸۹۷ میلادی که توسط «هرتصل» و هم پیمانان وی پیریزی و پایه گذاری شد در حقیقت آشکار و علنی ساختن اصل این جریان و ساختار تشکیلاتی آن می باشد بطوری که خود صهیونیستها و سرانشان نوشته اند:

«(در کنگره بال) تشکیلات صهیونیسم بین المللی پایه گذاری و هرتصل به ریاست آن انتخاب گردید. پرچم ملی و سرود ملی (امید) معین و یک شورای مشورتی که مرکز آن در «وین»

* پیرامون نقش و عملکرد محافل استکباری و دول و قدرتهای بین المللی در پیدایش، رشد و گسترش صهیونیسم و حتی تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی و نیز تأیید و تقویت آن و... در مبحث مخصوص فرانسه - انگلیس - آمریکا - و کمونیسم بطور مفصل اشاره گردیده و بدین لحاظ از تکرار در این قسمت، بدلیل عدم مناسبت با موضوع، و همچنین جلوگیری از طولانی شدن مطلب خودداری ورزیده ایم و خواننده را به شماره های آینده از مباحث فوق ارجاع می دهیم.

می‌باشد انتخاب و تصمیمات لازم نسبت به برنامه آینده اتخاذ گردید»^{۲۸}.

این تشکیلات سرطانی به دلیل ماهیت آشکار آن بسیار پیچیده و در عین حال مرموز مینماید، در مورد هسته مرکزی و محافل اصلی و هم چنین اجرائی آن می‌نویسند که «سازمان اصلی و مرکز ایدئولوژیکی صهیونیسم» سازمان جهانی صهیونیسم است که ادارات آن در بیش از ۶۰ کشور جهان تشکیل یافته است، هیأت عالی این سازمان «کنگره یهودیان جهان» است و هیأت اجرائی آن «آژانس یهود» است^{۲۹}.

بنا به ادعای برخی از منابع، «سازمان جهانی صهیونیست فرد را به عضویت نمی‌پذیرفت، بلکه از بدو تشکیل شروع به متحد نمودن احزاب و گروههای سیاسی مختلف نموده و می‌کند، از این قبیل می‌توان از گروه فاشیستی هروت HERUT گرفته تا حزب من در آوردی کارگر، و حتی احزاب سوسیالیست نظیر «ماپایی» و «ماپام» را نام برد.

کنگره صهیونیستها که عالیتین مرجع جهانی صهیونیست است هر چند گاه یکبار تشکیل می‌شود، نمایندگان آن از طرف رهبران سازمانهای صهیونیستی کشورهای مختلف انتخاب می‌شوند.

کنگره صهیونیستها در ابتدا همه ساله برگزار می‌گردید ولی بعداً فاصله بین آنها افزایش یافت و هم اکنون هر چهار سال یکبار منعقد می‌شود.

در کنگره، شورای جهانی صهیونیست که کمیته اجرائی آن است انتخاب می‌شود و اعضای این شورا در نیویورک و اورشلیم مستقر می‌شوند.

صهیونیستها شبکه بزرگی از سازمانهای جمع‌آوری «مالیات‌های یهودی پراکنده در جهان» دارند.

آژانس یهود که مرکز آن در اورشلیم است از همه مهمتر است عملیات بانکی برای نقل و انتقال پولهای جمع‌آوری شده بعهد «کرن‌هایسود» KERN-HAYESOD «صندوق خیریه فلسطین» است که زیر نظر آژانس یهود کار می‌کند و در ۳۴ * کشور شعبه دارد»^{۳۰}.

همچنین پیرامون اعضاء و نفرات این تشکیلات نیز آمده است که:

«سازمان صهیونیست جهانی... اعضایش را ۱/۴ میلیون (نفر)... تشکیل می‌دهند»^{۳۱}.

* آمار و ارقامی که در رابطه با تشکیلات صهیونیسم جهانی ارائه می‌گردند، در واقع منتسب به دوران نشر و تألیف منابع مورد استفاده می‌باشند.

ضمناً ناگفته نماند که صهیونیستها در همان سالهای اولیه بر پائی تشکیلات علنی و رسمی صهیونیسم جهانی، شعبات و مراکز وابسته مختلف و متعددی را در جهت اهداف و مطامع خویش بنیان نهادند که از آن جمله میتوان به «تراست یهود ۱۹۰۸» «دفتر فلسطین ۱۹۰۸» «کولونیزاسیون ۱۸۹۸» «صندوق ملی یهود ۱۹۰۸» و بسیاری دیگر اشاره نمود: تاریخ اورشلیم: دکتر سید جعفر حمیدی - ص ۲۵۳.

ویژگیها - شیوه و اهداف صهیونیسم

از ویژگیها و مقاصدی که در پیکره‌ای بنام صهیونیسم نهفته و بی شک هر صهیونیستی نیز بدان معتقد و گرایش دارد و در واقع وجه مشخصه یک صهیونیست بشمار می‌رود بطور اجمال بقرار ذیل هستند:

۱ - اشغال سرزمین فلسطین و گردآوری جماعتی تحت عنوان و ادعای «یهود» در آن سامان.

۲ - تلاش و کوشش برای برپائی حکومت جهانی مختص به این مرام (صهیونیستی).

۳ - ادعای موهوم برتری نژادی و اعتقاد به اعمال این ترسیاسی در جهان علی‌الخصوص مناطق تحت نفوذ و سلطه صهیونیسم**

۴ - و مهمتر از همه زدایش و محوایمان و اعتقادات الهی و در واقع نابودی ادیان توحیدی علی‌الخصوص اسلام به هر طریق ولوبا رنگ و ماسک کاذب مذهبی***
نابودی ادیان و زدایش اعتقادات الهی و انحراف جوامع بشری از این مسیر از برنامه‌های عمده و مختص صهیونیسم بوده که خود در این زمینه می‌نویسند:

«ما برای اجرای نقشه خود تمام معتقدات مذهبی دیگران را از بین می‌بریم تا نسل فاسد شود و پیوسته سعی می‌کنیم که... آن دسته از رهبران مذهبی را که مزاحم نقشه‌های ما هستند نابود کنیم» ۳۲. «لازم است که ما مذهب را ریشه کن کنیم» ۳۳.

خشونت و خوی ددمنشی، خدعه و خیانت، مکر و فریب، فساد و فحشاء از دیگر برنامه‌های از پیش تعیین شده صهیونیسم و جزء ایدئولوژی و از ویژگیهای آن محسوب بوده و این روش در دستور کار و برنامه‌های آنان و در بطن ویژگیهای کلی مذکور نهفته است بطوریکه خود نیز می‌نویسند:

«این روش (زور، شدت، خشونت، فریب و تزویر) تنها راه رسیدن به هدف و ناز و نعمت دنیاست و از همین جهت ما نیاستی از تولید هیچگونه فساد و انجام هیچگونه مکر و تزویر و خیانت که ما را به سوی هدف نزدیک نماید هراس داشته باشیم، در عالم سیاست اگر برای رسیدن به

* دارا بودن هریک از صفات فوق و فعالیت در اجرای آنها فی‌الواقع حرکتی است در چهارچوب مشی و مقاصد صهیونیسم جهانی.

ضمناً پیرامون ویژگیهای چهارگانه و کلی فوق در مباحث مختلف این مجموعه بحثهای مفصل و مشروحی صورت گرفته و اسناد مختلفی ارائه گردیده است که از بحث مجدد پیرامون آنها در این قسمت خودداری می‌کنیم.

* * * تمسک و توسل به عبارات و اصطلاحات موهوم و مصنوعی چون، «نژاد برتر» یا «نژاد برگزیده» از ویژگیهای عمده صهیونیسم و صهیونیست‌هاست که نیاز به بحث مفصل و جداگانه‌ای دارد.

* * * تمسک دروغین صهیونیسم به یهود در این رابطه بسی قابل توجه بوده و می‌توان بعنوان نمونه مطرح گردد که در صفحات بعد بدان اشاره گردیده است.

قدرت لازم باشد که مال دیگران را هم تصاحب کرد تردیدی جایز نیست»^{۳۴}.

بی رحمی و جلادی از دیگرگر روشی است که مکتب صهیونیسم آنرا به پیروان خود تدریس و تعلیم نموده و از جمله خصایص یک صهیونیست به حساب می آید.

«در مکتب ما افراد خونسرد و بی رحم و بی پرنسیب تربیت خواهند شد که هیچوقت توجهی به اشخاص نداشته و فقط به فکر دفاع از ما بوده و به هیچ وجه نفع اجتماع را در نظر نمی گیرند»^{۳۵}.

ترویج فساد، بی بند و باری، فحشاء و نیز سرگرمی های کاذب یکی دیگر از برنامه های شیطانی صهیونیسم برای اغفال و انحراف و سردرگمی و بی خبری جوامع بشری می باشد.

«نشر صور قبیحه و تبلیغ اعمال منافی عفت مطابق با اقتضای روز و سرگرم کردن مردم به عیش و عشرت و فراهم کردن وسایل این کار، ایجاد مجالس و مجامع عریانه، تبلیغ منکرات، درست کردن فیلم ها و عکس های سکسی ... و ترویج ... و جز آن»^{۳۶} از برنامه های از پیش تدارک دیده شده صهیونیسم جهانی علیه تمامی جوامع بشری می باشد. که خود در این زمینه چنین می گویند:

«اصول سفته بازی را توسعه می دهیم، تجمل پرستی را شایع می کنیم، حس تجمل پرستی همه چیز را میبلعد و بهترین وسیله برای پیشرفت کار ماست ... برای اینکه تشویق به هرج و مرج کنیم با مشروبات مضر (مردم) را تحریک می کنیم»^{۳۷}.

«برای اینکه افکار مردم متوجه نکات دیگر نشود آنها را بتفریح و بازی و لهو و لعب و طرح مسابقه های ... ورزشی مشغول خواهیم کرد و در نتیجه، این کارها مردم را از توجه به افکاری که ما باید با آنها مبارزه کنیم منحرف خواهد کرد»^{۳۸}.

«عدم آشنائی به امور سیاسی است که در نتیجه ملاحظه می کنید تربیت عمومی ... تا این اندازه به انحطاط متمایل گردیده و از همین نظر است که ما باید تمام عواملی را که برای تضعیف ارکان فرهنگ و نظم اجتماعی آنها مؤثر بوده تقویت نمائیم و مواردی را که در جوانان افکار آشوب طلبانه تولید کنند حذف کنیم»^{۳۹}.

جنگ طلبی، آشوب افکنی و تفرقه انگیزی از دیگر خصایص و برنامه های مکتب پلید صهیونیسم بوده که پیوسته می کوشد تا بین جوامع مختلف اختلاف و آتش جنگ را شعله ور ساخته و خود از آب گل آلود ماهی بگیرد. توسل به این چنین مکر و توطئه ای در مواقع مختلف، صهیونیسم را سود رسانده و راه تقویت آن و ضعف دشمنان و مخالفان آنرا هموار و آسان می کند.

«در هر موقعی که ما به مخالفی برخورد می کنیم باید دارای استعداد باشیم که بتوانیم جنگ را بین کشوری که با ما قصد مخالفت داشته و کشورهای همجوار ایجاد کنیم»^{۴۰}.

نمونه های بارز مدعای فوق را بترتیب در جنگ تحمیلی رژیم بعثی صهیونیستی عراق علیه انقلاب اسلامی ایران و دیگر جنگ ها، از جمله جنگ جهانی اول و دوم میتوان مشاهده و

بررسی نمود که تحلیل و شرح پیرامون آنها، از حوصله این مقاله خارج می‌باشد. جنگ افروزی، جهان خواری، توسعه طلبی و اشغالگری از دیگر صفات رذیله و مفاد ایدئولوژیک مکتب صهیونیسم را تشکیل داده و عملاً این واقعیت بطور مکرر در تاریخ و حیات ننگین صهیونیسم آشکار شده و منابع و اسناد در این زمینه بقدری وسیع و گسترده و پر حجم می‌باشند که نیازی به توضیح و تفصیل ندارد و فلسطین نمونه‌ای است که شهرت و معروفیت آن بر همه آشکار است که منابع مختلف در این زمینه می‌نویسند:

«یکی از دلایل پشت پرده‌ای‌ها برای تبانی در پشت صحنه به منظور برافروختن آتش جنگ جهانی اول، ایجاد حکومت بر جهان ویرانه، بعد از فجایع جنگ بود»^{۴۱}.

خود منابع صهیونیستی از زبان بانیان و رهبران خود این چنین می‌نویسند:

«بجای حکومت‌های مختلف فعلی حکومت وحشت انگیزی ایجاد خواهیم کرد به نام (حکومت عالی) که دست‌های این حکومت از هر طرف مثل انبر دراز شده و تشکیلات آن بقدری با عظمت خواهد بود که سایر ملل چاره‌ای جز اطاعت از آن نخواهند داشت»^{۴۲}.

و قابل توجه اینکه در این رابطه و درباره ویژگی‌ها، شیوه و ماهیت واقعی صهیونیسم، شخص «بگین» بعنوان یکی از گردانندگان و سردمداران صهیونیسم جهانی، در کتابی به نام «شورش» نظریات خود را با لحن غرورآمیزی این چنین می‌نویسد:

«ما می‌جنگیم پس هستیم، از خون و آتش و اشک و خاکستر نمونه نوینی از آدمیان زاده شده»^{۴۳} است.

صهیونیسم در تعارض با یهود و یهودیت

صرف نظر از تمامی ویژگی‌ها و خصایص رذیله و صفات خبیثه‌ای که عجین با مکتب صهیونیسم است هزاران خوی درندگی و ددمنشی دیگر نیز در آن نهفته است که ترموهوم و سیاسی برتری نژادی و اعمال تبعیضات و اجحافات ضدبشری در این راستا را باید به تمامی آنها اضافه نمود که شرحش بدنبال خواهد آمد.

نکته بعدی اینکه، با توجه به تمامی این خصایص، صهیونیسم با شیادی و درعین حال با دقت تمام، تاکنون کوشیده که خود را به یهود منتسب و یهود را نیز از خود قلمداد نموده و این مدعا را تاکنون به طرق مختلف تبلیغ و ترویج کرده و پیوسته نیز این شعار فریبنده و دروغین را سر داده که «هر یهودی یک صهیونیست است».

صهیونیستها کمال کوشش و سعی خود را مصروف داشته اند تا به غلط وانمود کرده و جا بیندازند که صهیونیسم برای آرمان، اعتقادات و مردم یهود این همه فجایع و اعمال پلید را در جهان مرتکب می‌شود و لذا برای توجیه این مکر و توطئه در تمامی محافل و سازمانها و مجالس و... خود از

شعائر، رموز، نشانه ها، علامات و رنگهای منتسب به یهود و یهودیت استفاده کرده و در این حیل و دغل بقدری ظریف و دقیق نقش خود را ایفا نموده اند که باید گفت در فریفتن بسیاری از یهودیان جهان ابتدائاً همین روشهای شیطانی مؤثر و مفید بوده است.

این جماعت با پیش گرفتن روش فوق پیوسته کوشیده اند تا بر تمامی اعمال وحشیانه و ضدانسانی خود ماسک دینی زده تا لااقل یهودیان جهان را به طرفداری و کمک به خود هدایت و تشویق و ترغیب نمایند.

اما در این میان آنچه واقعیت دارد اینکه برخلاف شعارها و تبلیغات کاذب و فریبنده صهیونیسم جهانی، میان یهودیت و صهیونیسم تفاوت قابل توجه و اختلاف بسیار فاحش و آشکاری موجود است که بطور خلاصه می توان گفت که دو پدیده جدا و مخالف با یکدیگرند، چرا که «یهودی» به فردی اطلاق می شود که تابع دستورات و مقررات و اوامری است که از طرف خداوند به حضرت موسی (ع) نازل گردیده و حرکات و سکنات او در این چهارچوب انجام می گیرد. آنچنانکه وی را از تمامی صفات و اخلاق و حرکات و اعمال نکوهیده و ناپسند و حرام و غیر انسانی و غیر الهی باز داشته و از رذائل و مطامع پلید حیوانی منع و به راستی و درستی و امانت و روابط حسنه بین انسانها و صفات پسندیده انسانی و... که شایسته یک انسان الهی است رهنمون می دارد.

دین حضرت موسی (س) دینی است چون سایر ادیان الهی و حقیقی که انسان را هیچگاه از مبدأ و معاد غافل نکرده و پیوسته او را بدین حقیقت رهنمون می دارد. بنابراین یهودی حقیقی به کسی اطلاق می شود که نه تنها معتقد و مؤمن به اصول اولیه توحیدی دین یهودی یعنی مبدأ و معاد، که مجری تمام احکام و فرایض و دستورات آن نیز بوده و خود را بنده ای از بندگان خدا و هم او را پیوسته شاهد بر اعمال و کردار خویش بداند. در حالی که صهیونیسم مسلکی سیاسی با اهداف دنیوی می باشد و نه تنها هیچیک از اوصاف و ویژگیهای فوق را ندارد که به ضد آن می اندیشد و عکس آن را معمول می دارد.

خصیصه اشغالگری و توسعه طلبی — ترور — زورمندی و نظامیگری — شیطنت و آتش افروزی تعدی و تجاوز به حقوق دیگران — ثروت گرایی و مال اندوزی با هر حیل و غصب مال غیر — و هزاران مفاسد دیگر اخلاقی و اجتماعی و... از دیگر صفات بارزی است که جزء لایتغیر مسلک صهیونیسم می باشد.

از جمله دلایل محکم دیگرگری که بتوان در افتراق پیرامون یهود و صهیونیسم و همچنین رد شعار کاذب و فریبنده صهیونیستی (که هر یهودی صهیونیست است) بعنوان سند استدلال نمود اینکه، نه تنها هر یهودی صهیونیست نبوده و این واقعیت بر اساس منابع و اسناد و بطور عملی و آشکارا تاکنون به اثبات رسیده، که باید گفت حتی، همه صهیونیستها نیز یهودی نبوده و نیستند

بلکه بسیاری از سردمداران و رؤسای صهیونیستی غیر یهودی بوده که برخی از روسا و دولتمردان دول بزرگ استعماری اروپائی و آمریکایی با توجه به اینکه یهودی نبوده اند انتساب خود را به صهیونیسم اعتراف و عملاً نسبت به آن اظهار افتخار نموده اند.

و نیز باید گفت که همه «اسرائیلی ها»، یهودی نمی باشند، چرا که بسیاری از کسانی که از همان ابتدا از کشورهای اروپائی و آمریکایی و... به سرزمینهای اشغالی کوچ کردند نه تنها یهودی نبوده و حتی اصلیت یهودی نداشته بلکه از عوامل و جریانهای وابسته به این پدیده شوم بوده اند.

و نکته دیگر اینکه صهیونیستها نیز بسیاری شان در خارج از سرزمینهای اشغالی، یعنی در نقاط مختلف جهان پراکنده و مشغول اجرای منویات شوم صهیونیسم جهانی، و جاسوسی و توطئه علیه جهان بشریت می باشند.

که یکی از صهیونیستها در این باره می نویسد:

«امروز صهیونیسم تنها می تواند یک مفهوم داشته باشد: این نهضت وسیله ای است برای یک هدف که آن هدف خود در نهایت تنها یک وسیله است، و پایان همه این وقایع چیزی است که تنها برای یک گروه منتخب که اتفاقاً من عضوی از آن هستم خوشایند می باشد»^{۴۴}.

بنابراین ذکر این واقعیت بسیار ضروریست که، فرق است بین یهودی مؤمن به کتاب آسمانی و پیامبری حضرت موسی (س) و...، با یک صهیونیست آرزومند به تأسیس حکومت جهانی و جانبدار اشغال فلسطین و معاند و مخالف با خط توحید و رسالت و مدعی نژاد موهوم و برتر و اعمال تبعیض در این مسیر و...، و بسیاری از اوصاف دیگر که بعضاً ذکرشان گذشت.

صهیونیسم و تمسک دروغین به یهودیت

با توجه به واقعیات و با استناد به بسیاری از منابع، و به اقرار کثیری از یهودیان جهان و حتی رهبران یهودی، صهیونیسم پدیده ای جدای از یهود و یهودیت بوده که با سوءاستفاده از لفظ یهود تاکنون، جنایتهای بیشماری را مرتکب گشته، که یهودی حقیقی نه فقط آنرا مردود می شمارد بلکه این اعمال با روح یهودیت حقیقی ناسازگار و ناهمگون است، بطوری که یکی از رهبران یهودی در این زمینه می گوید:

«صهیونیسم آئین یهود را دست آویزی برای تحقق آرمانهای سیاسی خود قرار داده است»^{۴۵}.

یکی دیگر از رهبران کلیمی با شدت تمام به تبلیغات دروغین صهیونیسم حمله ور شده و با تمام توان به مقابله با آن برخاسته است بطوری که می گوید:

«آنچه صهیونیستها با عنوان ناسیونالیسم یهود در باره آن تبلیغ می کنند آمیزه ای است از

تفکرات جاه طلبانه گروهی حکام ستمگر که از هر وسیله برای استقرار حکومت خود استفاده می‌کنند... برداشت از مفهوم رهایی در تورات با ایجاد «دولت سیاسی و نظامی» هیچ ارتباطی ندارد، رستگاری انسان به رعایت عدالت است و چگونگی ممکن است ظالمانه دولتی ساخت که هدف آن قدرتمندی سیاسی و نظامی باشد و آن را به... وعده خداوند تعبیر کرد»^{۴۶}.

«پروفسور یهودی مارتین بوبر می‌گوید: ما سرزمینهای اعراب را کشت و زرع می‌کنیم و شهرهای آنها را اشغال می‌کنیم، میوه‌های باغها و تاکستانهایشان را جمع‌آوری می‌کنیم... در حالی که مدام لاف از این می‌زنیم که ما «مردم کتاب مقدس» و «روشنائی ملتها هستیم»^{۴۷}.

همچنین بسیاری از یهودیان را عقیده بر این است که:

«صهیونیسم یک تئوری سیاسی است که در شرایط مخصوص با (سوء) استفاده از اعتقادات مذهبی یهودیان به وجود آمده و این عقیده سیاسی مخصوصاً بعد از تشکیل دولت اسرائیل به حربه‌ای در دست این دولت بدل شده است تا تجاوزات و حق‌کشی‌های خود را موجه جلوه بدهد و پیوستگی خود را با امپریالیسم جهانی خصوصاً آمریکا با لایه‌ای از مذهب و تعصب قومی بپوشاند»^{۴۸}.

منابع یهودی با ذکر واقعیت فوق‌نهایتاً به این نتیجه‌گیری دست پیدا می‌کنند که:

«صهیونیستها... با ارزشهای توحیدی دین یهود و فرامین الهی حضرت موسی کلیم الله کوچکترین رابطه‌ای ندارند»^{۴۹}.

توسل کاذب صهیونیسم به مذهب یهود و سوءاستفاده از آن بعنوان پوششی در مقابل جنایات و اعمال رذیلانه خویش واقعیتی است که نه تنها بسیاری از یهودیان و مجامع یهودی ورهروانشان بدان اعتراف و اقرار کرده، بلکه محافل و مجامع دیگر از نوع مذهبی تا ضد مذهبی نیز بدین نکته اشاره داشته‌اند، «صهیونیستها برای پنهان ساختن هدفهای واقعی خویش یک جاذبه ایدئولوژیکی برای آن بوجود آوردند، وعده کلیه یهودیهای دنیا در یک کشور، نجات دادن آنان از چنگال ستم... ایجاد یک بهشت برای یهودیان... «جنش رهایی بخش ملی»، «سوسیالیسم با سیمای خاص خود»، «انقلاب قوم یهود» به رذیلانه‌ترین عوامفریبی متشبث شده‌اند»^{۵۰}.

در افزایش توسل مکارانه صهیونیسم بعضاً نویسندگان و دانشمندان معاصر تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌نویسند:

«ما علیه صهیونیسم مبارزه می‌کنیم که می‌کوشد از مذهب برای تقدس بخشیدن به سیاست خود سوءاستفاده کند»... «صهیونیسم نه از سنت یهودی، که فقط بعنوان استعاره و عذر توجیهی از آن استفاده می‌کند»^{۵۱}.

خلاصه مطلب اینکه، پدیده‌ای به نام صهیونیسم نه فقط از یهود و یهودیت، تنها بعنوان سپری برای رسیدن به اغراض سیاسی خویش سوءاستفاده کرده که روح و ماهیت واقعی این جریان با

اصل توحید و مذهب در تضاد و تعارض می‌باشد، و در این زمینه نوشته‌اند که: «بواقع عنصر مذهب... در هدف خطیر صهیونیسم... عاملی قابل اغماض بود (چرا که) صهیونیسم به آئین تهی از خداشناسی والهیات میماند، ابهام تعمیدی برنامه اورشلیم باعث شد تا فرق و احزاب گوناگون آنرا بپذیرند»^{۵۲}.

صهیونیسم جهانی نه فقط به طریقه فوق که به طُرُق و انحاء مختلف از فریب و تطمیع تا تهدید، بسیاری از یهودیان را در خدمت خود گرفته و اجیر و اسیر مطامع خویش گردانیده و به هر طریقی از آنان در این راستا بهره‌برداری می‌نماید، بطوری که خود مجامع و شخصیت‌های یهودی بدین واقعیت اعتراف کرده‌اند:

«جریان صهیونیسم با استفاده از مکانیسم فشار و تهدید موفق می‌شود بخش قابل توجهی از روحانیون یهودی را در خدمت خود بگیرد»^{۵۳}.

که البته، شخصیت‌های روحانی و بعضاً رهبران مجامع یهودی، حتی در داخل سرزمین‌های اشغالی نیز به این امر اقرار کرده و می‌گویند:

«صهیونیسم نام مقدس اسرائیل را غصب کرد و یهودیت و یهودیان و سرزمین مقدس را دست‌آویزی برای تحقق اغراض نامقدس‌شان ساخت... و در نهایت مشتی از خاخمای اشکنازیم و سفارادیم را آلت دست خود کرد...»^{۵۴}.

صهیونیسم جهانی نه فقط از شخصیت‌های یهودی، در این مسیر نهایت بهره‌برداری را می‌کند که با ایجاد مراکز آموزشی با عنوان یهودی، توسط ایادی خویش، نیز بتدریج بذرافکار و خصایص صهیونیستی را می‌افشاند که برطبق نوشته‌ها، «بارزترین شخصیت‌های مذهبی یهودی در اسرائیل که نقش حساسی در زمینه سیاسی داشت خاخام «تسفی یهوداکوک» می‌باشد که (چند سال قبل مرد) هنوز مدرسه دینی‌ای که پدرش آنرا بنیاد نهاد، مؤسسه‌ای برای تربیت و آموزش ارتش یهودی... که تعصب نژادی... را تعلیم می‌دهد مشغول بکار است»^{۵۵}.

و از این قبیل مراکز که تحت قبضه صهیونیسم جهانی می‌باشد فراوان به چشم می‌خورد. صهیونیستها با سوءاستفاده‌های فراوان از یهود و یهودیت نه فقط موجب خشم و انزجار بسیاری از محافل یهودی و یهودیان حقیقی نسبت به این پدیده سرطانی گردیده که حتی عامل اصلی دوری و بیزاری و حتی روی گردانی کثیری از یهودیان جهان از یهودیت نیز گردیده‌اند، آنچنانکه بعضاً می‌نویسند:

«بسیاری از یهودیان اروپائی یهودیت را قبول ندارند... و همچنین از آموزش عقاید دین یهود به فرزندانشان خودداری می‌کنند»^{۵۶}.

پیرامون روی گردانی یهود از مذهب (که صهیونیسم جهانی عامل اصلی آن می‌باشد) و سابقه آن و همچنین ضدیت اسرائیلی‌ها با مذهب یهود، حتی خود صهیونیستها نیز زبان به اعتراف

گشوده آنچنانکه «بوری اونی، عضو پارلمان اسرائیل در سال ۱۹۶۹ گفت کمتر کسانی مانند اکثریت وسیع اسرائیلی ها لامذهب و حتی ضد مذهب می باشند»^{۵۷}.

صهیونیسم عامل اصلی یهود آزاری و یهود کشی

جریان یهودستیزی و یهود آزاری (آنتی سمیتیزم) که در چند قرن اخیر در جهان علی الخصوص مجامع اروپائی و غربی مطرح و جاری بوده و حتی تبلیغات فراوانی نیز در این راستا و بعنوان دادخواهی که از یهود و یهودیت توسط جریانهای خاص در محافل سیاسی و تبلیغی و وسایل ارتباط جمعی، براه انداخته می شد، بحث قابل تأملی است که کنکاش پیرامون آن و شرح علل و زمینه های پیدایش آن در عین حالی که گفتنی های نا گفته و نوشتنی های نانوشته فراوانی را به ارمغان دارد متأسفانه از حوصله این محدوده خارج می باشد، ولیکن آنچه در این مبحث قابل ذکر و اشاره می باشد اینکه واقعیت این است که صهیونیسم جهانی عامل اصلی جریانهای تحت عنوان «یهودستیزی و یهود آزاری» می باشد و این قبیل رخدادها در چند قرن اخیر، در واقع نمایشنامه ای است که طراح و مجری اصلی آن صهیونیسم و ایادی وابسته به آن بوده اند.

صهیونیسم با براه انداختن این جریان کذابی، خود را در پشت نقاب پنهان، و سرانجام دادتظلم و خون خواهی از یهود و یهودیت را یدک و این سان وانمود می ساخته است که چون یهود پناهگاه و مأمنی در جهان ندارد ناچار باید فکری برای این معما گشته تا سرانجام از این حوادث رهایی و نجات (!) یابد و بدین طریق با ساختن چهره مظلومانه ای از این طیف خود درصدد بهره برداری برآمده و در مسیر امیال شوم سیاسی خود استفاده می کرده است.

چنانکه می دانیم صهیونیسم برای ایجاد زمینه های مناسب و هموارسازی سراسرانیها و انهدام موانع در این راستا خود را محتاج به وجود توده های میلیونی یهود در جهان احساس کرده و می کند. فلذا برای بوجود آوردن محرک و انگیزه ای قوی که بتواند لاقول یهودیان عالم را به فلسطین گسیل دارد، نمایشنامه ای را تحت عنوان «ضدیت با یهود یا یهود آزاری» در جهان و مخصوصاً دول اروپائی و غربی... که یهودیان بیشتری در آن نقاط زیست می کردند دامن زده و بوجود آورد. بطوریکه بسیاری از یهودیان و رهبران آنها در این زمینه وقوف کامل داشته و معترفند که:

«صهیونیست ها در بسیاری از موارد سعی کرده اند خود زمینه ساز جریان ضد یهود (آنتی سمیتیزم) باشند و یا در مواردی آنها بوجود آورند»^{۵۸}.

البته این نکته نیز قابل تأمل است که مسئله‌ای تحت عنوان و با ظاهر یهود آزاری و یهود ستیزی* و همچنین علل و زمینه‌های پیدایش آن بحث مفصل و منحصر بخود را در خارج از این مقال داراست.

اما ناگفته نماند که این قضیه حتی منحصر به قرن اخیر نبوده بلکه در گذشته‌های قبل از این نیز مطرح بوده و مهم این که همیشه پشت سر این قضیه، یک جریان مرموز با خصایص صهیونیستی جای و مأوا داشته است.

«و بنا به نوشته (تاریخ تمدن ویل دورانت) در اسپانیای مسیحی گردانندگان دستگاههای تفتیش عقاید که یهودیان را... دستگیر و شکنجه می‌کردند غالباً به وسیله خود یهودیها اداره می‌شد»^{۵۹}.

صهیونیسم نه فقط در اعمال نمایشنامه‌ای با عنوان «یهودآزاری» نقش اول را به عهده داشته و زمینه ساز و مجری این بازی شوم بوده است که در یهودکشی نیزیدفعالی داشته که بسی قابل توجه می‌باشد. **

صهیونیسم جهانی با روابط پنهان و آشکاری که در آلمان هیتلری و ایتالیای فاشیستی و دیگر ممالک شرقی و غربی به هم زده بود نه فقط حرکت‌های ضد یهودی را شدت و وسعت می‌بخشید که ترور و کشتار یهودیان را نیز تشویق و ترغیب می‌نمود و به هر طریقی آنان را در تنگنا و فشار قرار می‌داد تا راهی جز کوچ کردن به فلسطین نداشته باشند.

صهیونیستها با زمینه سازی و تهیه مقدمات جنگ جهانی دوم و خرج های کلان در این راه و همکاری در تأسیس کوره های آدم سوزی و ایجاد رعب و وحشت در میان جوامع یهود حتی کشتار هزاران یهودی آنچنان خیانتی را در حق یهود و یهودیت و در واقع برای رسیدن به اغراض شوم سیاسی خود مرتکب گردیدند که شرح تمامی آنها از حوصله این مبحث خارج است و تنها به ذکر برخی از نظریات و اعترافات، توسط شخصیتها و محافل یهودی و اسناد مربوط به آنان اکتفا می‌گردد. «هروقت منافع سوداگران یهودی (صهیونیستها) از طرف رقیب مورد تجاوز و تهدید قرار می‌گرفت فریاد «وامصیبتا» سر می‌دادند و در این میان توده های بیگناه یهودی در چند قرن در اروپا چون گوسفند قربانی و در هر مراسمی به مسلخ می‌رفتند... صهیونیستها از این پدیده که خود در ایجاد آن سهم بسزایی داشتند بنحواحسن استفاده نموده و در مراحل بعدی در ایجاد آن مشارکت داشتند»^{۶۰}.

* پیرامون یهود آزاری در مبحث «نازیسم و فاشیسم و رابطه آن با صهیونیسم» نیز مطالبی مشروح مندرج است که از ذکر مجدد و طولیل آنها در این قسمت خودداری گردیده و به اختصار بسنده شده است.

• • نقش صهیونیسم در کشتار یهود و همدستی آن با محافل فاشیستی و حتی نازیسم در این رابطه بحثهای مفصل و گسترده‌ای را میطلبد که به دلیل درج بخشهای مهمی از آن در مبحث «صهیونیسم و رابطه آن با فاشیسم و نازیسم» و بدلیل پرهیز از تطویل کلام از ذکر مجدد در این مبحث خودداری شده است.

«داوید بن گوریون» که بعدها نخست وزیر اسرائیل شد، خود صریحاً اعتراف کرده است که از طریق عمال خود در انفجاریکی از کنیسه های کلیمیان در بغداد* در سال ۱۹۴۸ دست داشته است تا ثابت کند یهودیان عراق تحت تعقیب و شکنجه و آزار هستند، او در اثبات نظریه خود می گویند:

«قصد دارم جوانان یهودی را برای دامن زدن به مبارزات آنتی سمیتیک به کشورهای که سکنه یهودی نسبتاً زیادی دارند اعزام نمایم زیرا که این عمل خیلی مؤثرتر از ندای میهنی باستانی برای مهاجرت یهودیان به فلسطین می باشد»^{۶۱}.

و این واقعیتی است که نه برای اولین بار، توسط سران صهیونیست و حتی مجامع یهودی مخالف صهیونیسم بدان اشاره گردیده که بسیاری از جوامع جهانی نسبت به آن وقوف کامل دارند. بطوری که می گویند:

«قتل عام یهودیان در عراق از قبل بوسیله آژانس یهود طرح ریزی شده بود»^{۶۲}.
منابع یهودی همچنین ضمن اعلام بیزاری از صهیونیسم جهانی در رابطه با جنایات فوق می نویسند:

«دکتر حییم وایزمن که بعدها اولین رئیس جمهور اسرائیل گردید، در مجمع عمومی صهیونیستها در ماه اوت ۱۹۳۷ اعلام نمود که

... از من سؤال شد آیا می توانید شش میلیون یهودی اروپا را به فلسطین بیاورید؟ من جواب دادم نه... از اعماق این تراژدی من می خواهم دو میلیون جوان را نجات دهم.

از من ترها می گذرم، آنها با سرنوشت شان یا خواهند ساخت یا نه — آنها غبارهایی می باشند (منظور مسن ترها و غیر جوانان)، غبارهای اقتصادی — اخلاقی — فقط شاخه های جوان باید نجات یابند آنها باید سرنوشت خود را بپذیرند»^{۶۳}.

این اعترافات توسط سران صهیونیسم جهانی نه فقط نشانگر ضدیت عمیق آنان با اصل یهود و یهودیت، که بیش از پیش حاکی، و بر ملاگر توطئه های شوم جهانی این پدیده اهریمنی می باشند.

صهیونیسم جهانی همچنین معتقد و معترف است که چنانچه بین دو راه یکی «زندگی و

* در مقابل خودداری یهودیان عراقی از نام نویسی در لیست به اصطلاح مهاجرت به مناطق اشغالی فلسطین.

سرویسهای مخفی صهیونیستی به دستور صهیونیسم جهانی در سالهای قبل از ۱۹۵۰ در بغداد، برای مجاب کردن یهودیان در اینکه باور کنند که در معرض خطر می باشند حملاتی را علیه کنیسه ها و دیگر مراکز یهودی آغاز کردند که از آن جمله بمب گذاری در کنیسه شم تو SHEM- TOV می باشد که سبب مرگ و جراحت دهها یهودی گردید و بدین ترتیب صهیونیستها توانستند با یک حرکت شیطانی تحت عنوان «عملیات علی بابا» شمار زیادی از یهودیان عراق را به سرزمینهای تحت اشغال کوچ دهند، که شبیه این عملیات در دیگر مناطق و از جمله یمن از دیگر موارد آن می باشد.

آرامش تمامی یهود» و دیگری «بدست آوردن فلسطین و اشغال آن» ناچار ملزم به انتخاب یکی از آنها باشد. بدون شک تمامی یهودیان جهان را قربانی مطامع پلید خود یعنی اشغال سرزمین فلسطین می‌نماید.

«اسحق گرین‌بام» دبیر «کمیته نجات» که بمنظور نجات یهودیان اروپا بوسیله صهیونیستها تشکیل شده بود می‌گوید: «...موقعیکه آنها با دو طرح پیش ما می‌آیند... یکی نجات توده‌های یهودی اروپا، و دیگری بدست آوردن سرزمین، من موافق دومی هستم... اگر امروز این امکان وجود داشت که برای یهودیان گرسنه و مشرف به مرگ در دست نازیها از پول «کرن هیسود» بسته‌های غذایی تهیه و از طریق لیسبون برایشان بفرستیم آیا ما چنین کاری را می‌کردیم؟ خیر و تکرار می‌کنم خیر!»^{۶۴}.

صهیونیستها در این جنایات حتی تا آنجا پیش می‌روند که خود لیست قربانیان یهودی را بعد از تأیید و تنفیذ تقدیم مسئولان کوره‌های آدم‌سوزی کرده. و در این زمینه حتی منابع خارجی نیز زبان به اعتراف گشوده‌اند.

«در مقاله «گنودرمبارزه خود» که بوسیله کمیته مرکزی «بوند»^{*} انتشار یافت خاطرنشان شده است که هیتلری‌ها ترتیبی دادند که آژانس یهود، خود فقط درگتوی ورشو اسناد مرگ دویست هزار (۲۰۰۰۰۰) یهودی را امضاء کند»^{۶۵}.

با توجه به مراتب و موارد متعدد فوق می‌توان به این نتیجه رسید که می‌نویسند: «یهودستیزی» و صهیونیسم بریک اصل واحد اتکاء دارند و به نتایج واحدی نیز می‌رسند»^{۶۶}.

صهیونیسم و ناکامی در جذب یهودیان

صهیونیسم جهانی با تمامی تلاش و تقلا و با ارتکاب به تمامی ترفندها و دسائیس حتی کشتار یهود نه تنها آنچنان که خود در مخیله می‌پروراند به مرادش نرسید که در جذب بسیاری از یهودیان جهان نیز ناموفق و ناکام ماند.

بطوری که می‌نویسند: صهیونیسم در گردآوردن یهودیان پراکنده... نقاط جهان کمتر موفق بوده است از کل ۱۳ میلیون یهودی در سراسر جهان تنها ۳/۵ میلیون در اسرائیل زندگی می‌کنند»^{۶۷} و یهودیان جهان و رهبرانشان نیز ضمن اعتراف به این واقعیت می‌نویسند:

«تمام اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که در سالهای اواخر قرن نوزدهم و اوایل بیستم تبلیغات صهیونیستی در میان یهودیان عادی... طنینی نداشته است»^{۶۸}.

«میتوان اعتراف نمود که... داوطلبین زیادی برای مهاجرت به اسرائیل در کشورهای آزاد

* بوند یک اتحادیه یهودی در روسیه و لهستان ولیتوانی بوده که در سال ۱۸۹۷ بطور رسمی تشکیل گردیده بود.

باقی نمانده‌اند و نمی‌توان بسیاری از کسانی را که در حال ترک کشور (اسرائیل) هستند متقاعد نمود که ملت یهود را ترک نکنند، خوب یا بد کشور اسرائیل لبه برنده تاریخ یهود در عصر ما می‌باشد و هیچ کس این موضوع را بهتر از یهودیان پراکنده در دنیا نمی‌داند»^{۶۹}.

صهیونیسم نه فقط در جذب یهودیان عالم تاکنون با ناکامی و عدم موفقیت مواجه شده است بلکه صدها هزار یهودی دیگر که مایل به جابجائی در کشورهای دیگر می‌باشند هیچگاه فریب تبلیغات و سخن پراکنی‌های کاذب صهیونیستها را که به نیرنگ سرزمینهای تحت اشغال را به بهشت موعود لقب داده‌اند نخورده و حاضر به رفتن به آن سامان نگردیده‌اند و زندگی در هر نقطه‌ای از عالم را ولوبا وجود تمامی شرایط و اوضاع حاکم، بر مناطق اشغالی تحت سلطه صهیونیستها برتری قائل هستند و این واقعیت چیزی نیست که صهیونیسم بتواند پرده‌ای بر روی آن افکنده و در خفا و ابهام باقی بگذارد و لذا خود نیز این نکته را اقرار نموده‌اند:

«دکتر ناجوم گلدمن» رئیس مجلس جهانی یهود در آوریل ۱۹۷۶ طی سخنانی در این زمینه چنین گفته است: «طبق اطلاعات و آماری که از وین پایتخت اتریش بدست آمده ۶۰ درصد یهودیانی که ویزای خروج از اتحاد جماهیر شوروی بدست آورده‌اند به کشورهای دیگری غیر از اسرائیل می‌روند... و دو سوم یهودیانی که به بهانه مهاجرت به اسرائیل موفق به دریافت ویزای خروج شده‌اند پس از رفتن به وین (از کوچ) به اسرائیل سرباز می‌زنند و در انتظار دستیابی به ویزا و مسافرت به کشورهای کانادا، استرالیا — و ... بسر می‌برند»^{۷۰}.

«یوسف الموجی» رئیس آژانس یهود در دسامبر ۱۹۷۶ اظهار داشته است که ۵۵٪ یهودیانی که از شوروی بمقصد اسرائیل ویزای خروج بدست آورده‌اند به اسرائیل نیامده‌اند»^{۷۱}. «موشه دایان، (صهیونیست) در مصاحبه‌ای با تلویزیون اتریش در آغاز سال ۱۹۷۷ به این واقعیت اعتراف کرد که: «مهاجران یهودی از رفتن به اسرائیل امتناع می‌ورزند، بنیانگذاران دولت اسرائیل براین عقیده بودند که پس از تأسیس دولت اسرائیل اکثریت یهودیان از سراسر جهان به اسرائیل خواهند شتافت و به سران دولت اسرائیل خواهند پیوست ولی هم اکنون مشاهده می‌کنیم که در سرتاسر اسرائیل تنها ۳ میلیون یهودی زندگی می‌کنند... اهمیت مسئله مورد بحث هنگامی روشن می‌شود که بدانیم این تعداد جمعیت مساوی است با تعداد یهودیانی که تنها در شهر نیویورک ایالات متحده آمریکا وجود دارند»^{۷۲}.

و اما اینکه چرا صهیونیسم تا این حد از جذب و جمع‌آوری یهودیان، در سرزمینهای اشغالی شکست خورده و حتی موجبات فرار بسیاری دیگر را نیز فراهم آورده است باید در همان خصایص پلید و ضدانسانی از جمله تبعیض نژادی که در بطن صهیونیسم نهفته است جستجو نمود. و جالب توجه اینکه صهیونیستها در اعمال فشار و تبعیض علیه یهود به این مقدار و حدود نیز راضی نبوده و بسنده نکرده‌اند، بطوری که یهودیان فراری از مناطق اشغالی و تحت سلطه

صهیونیستی و نیز دیگر یهودیان (آنان که از نقاط مختلف جهان به بهانه مهاجرت به سرزمینهای اشغالی ویزا گرفته و نهایتاً از رفتن به مناطق تحت اشغال صهیونیسم سرباز می‌زنند به دلیل مخالفت با تبعیض نژادی و عدم تمایل به زندگی در فلسطین اشغالی به دلایل فوق، آنچنان مورد بغض و خشم و در نتیجه محاصره و تحریم سردمداران صهیونیسم قرار گرفته‌اند که بین مرگ و زندگی آنها فاصله بسیاری نمانده و روز بروز این فاصله‌ها تنگتر و کوتاهتر می‌گردد.

صهیونیستها به دلیل داشتن قدرت‌های اقتصادی و نفوذ و زدوبندهای سیاسی با بعضی از دول اروپائی و آمریکائی و خلاصه استفاده از طرق فوق و دیگر وسایل تحت سلطه و قبضه خویش، سبب محاصره شدید مالی و اقتصادی، منجمله مواد غذایی و نیز موجد بحران و توقف چرخهای زندگی این قبیل یهودیان شده و از این راه در صدد کوچ دادن اجباری آنان به سرزمینهای اشغالی برآمده‌اند.

منابع مختلف در زمینه‌های فوق گزارش می‌دهند که:

«هزاران نفر از یهودیان مهاجر در خانه‌های کوچک و فقیرانه زندگی رقت بار و غیر قابل تحملی را می‌گذرانند، این مهاجران حتی برای گذراندن زندگی و مایحتاج خویش مستاصل گشته و جز کمکه‌های خیریه و نذرو نذورات،... چیز دیگری دستگیرشان نشده و مقامی هم به مدد آنها برنخاسته است»^{۷۳}.

براساس گزارش دیگری:

«در نیمه سال ۱۹۷۶ این «قبیل» یهودیان در شهر اُستیا OSTIA در، نزدیکی شهر رم دست به اعتصاب غذا زدند... و اعلام کردند که هیچگونه حاضر به رفتن به اسرائیل نیستند و حتی مرگ و گرسنگی را به رفتن به اسرائیل ترجیح می‌دهند»^{۷۴}.

و اما جوابی که صهیونیسم و سردمداران آن به این عده از یهودیان جهان و در پاسخ به فریادها و اعتراضشان می‌دهد بسیار قابل ملاحظه می‌باشد.

صهیونیستها و محافل اجرایی این جریان در پاسخ به اعتراض یهودیان مخالف بازگشت به سرزمینهای اشغالی و معترض به تبعیض نژادی که مورد فشار و تنگنا و محاصره و تحریم غذایی، مالی... صهیونیسم قرار می‌گیرند این جواب را می‌دهند که:

«شما مخیرید یا به اسرائیل برگردید و یا در آنجا از گرسنگی بمیرید»^{۷۵}.

بدور از فایده نیست تا با مروری گذرا به، نظریات محافل یهودی و صهیونیستی، نیات و اندیشه‌های واقعی آنان را از این حوادث جو یا گردیم:

«بدبختی و فلاکتی که صهیونیسم بر سر یهودیان آورده بیشتر و خطرناکتر از فلاکتها و بدبختیهای است که فاشیسم برای ما بار آورده است»^{۷۶}.

«اریه دولتسین» مسئول امور مالی آژانس یهود در قبال عملکرد و موضع صهیونیسم در زمینه

محاصره و تحریم مالی، اقتصادی و غذایی و در تنگنا و فشار قرار دادن یهودیان و نتیجتاً محصور کردن آنان بین مرگ و زندگی تحقیرآمیز (یعنی یا پذیرفتن تنگنا و محاصره فوق و سرانجام مرگ تدریجی در صورت عدم تمایل به کوچ و رفتن به سرزمینهای اشغالی و یا رفتن به سرزمینهای اشغالی و تسلیم شدن در برابر خواست صهیونیسم و تن دادن به زندگی فلاکت بار و مملو از تبعیض در آن سامان). می گوید:

«متأسفانه صهیونیستها سرنوشت یهودیان مهاجر را به بازی گرفته اند...»^{۷۷}

و اینها مجموعاً موانع و مشکلاتی هستند که سد راه امیال و مطامع صهیونیسم جهانی گشته، و صهیونیستها نیز پیوسته در صدد یافتن راه حل و چاره اندیشی در برابر این قضایا می باشند و تمام سعی شان، ولو با تمامی ترفندها براین است که سرزمینهای اشغالی فلسطین را بسان بهشت موعود یهود جلوه داده تا با این تبلیغات دروغین، حیثیت موهوم و رنگ باخته خود را بازیابند آنچنانکه می نویسند:

«مشکل این است که چگونه می توان برنامه... سیاسی و عقیدتی صهیونیسم را بدل به میثاق جدیدی نمود که تحت آن تمامی یهودیان بتوانند با اسرائیل بعنوان کانون و سمبل هویت قوم یهود پیوند بخورند»^{۷۸}.

در پایان، بعنوان نتیجه گیری، عنوان این پرسش ضروری است که آیا صهیونیسم با تحمیل و عملی نمودن تمامی این قضایا، تبعیض ها و فشارها و... بر علیه یهودیان نتیجه نهایی را کسب نموده است یا خیر؟

آنچه از منابع مختلف و اسناد برمی آید اینکه نه تنها صهیونیسم با داشتن خصایص و شیوه های متعدد و مختلف و عملی کردن آنها در نقاط تحت نفوذ و سلطه، سبب بیزاری و تنفر و انزجار ملل مختلف جهان و بسیاری از یهودیان از صهیونیسم گردیده و پیوسته فریاد اعتراض علیه این جرثومه فساد و دنائت در جهان سر می دهند بلکه زمینه روی گردانی حتی از یهودیت را نیز فراهم و آماده نموده، است تا جائیکه بسیاری از یهودیها یهودیت را نیز ترک کرده و به بن بست رسیده اند آنچنانکه به ادعای اسناد و محافل مختلف:

«در طی قرنهای یهودیت نیز به بخش ها و تیره های گوناگونی منقسم شده و بسیاری از یهودیان و بویژه در چند دهه اخیر از یهودیت روی برتافته اند... چنانکه حتی در اسرائیل علیه یهودیت اعتراضات زیاد می شود».

صهیونیسم و اعمال ترموهوم و سیاسی برتری و تبعیض نژادی

الف: علیه ملل مختلف

واقعیت فوق بدون کوچکترین نیاز به کاوش و تحقیق، آنچنان ملموس و واضح است که تمامی کوششها در جهت کتمان و سانسور آن، ذره‌ای مؤثر و مفید نبوده و جهانیان بخوبی نسبت بدان واقف و از وجود این خصیصه سرطانی پیوسته در رنج و اضطرابند، علی‌الخصوص آنان که این سم مهلک و جانگداز توسط مارها و افعی‌های صهیونیستی در کالبدشان تزریق گردیده است. تربرتری نژادی* از حصایص بسیار بارز جهان‌خوارانی است که میلیونها انسان از رنگ و نژاد و سنن و ملل و زبان و مذهب و آئین مختلف را تا کنون قربانی نموده، و هنوز که هنوز است میلیونها نفر در نقاط مختلف جهان از آفات و آثار کشنده آنان بالاجبار در وادی مرگ و نابودی گام نهاده، و وجدانهای بیدار انسانیت را به کمک و یاری می‌طلبند تا از این ورطه هولناک رهایی و نجات یابند.

اندیشه واهی نژاد برتر و برگزیده، در واقع از چندین حرف بیش تشکیل نشده و تجاوز نکرده است اما دنیایی از ظلم، بیداد، قتل، غصب، تاراج، خون‌آشامی، شقاوت، جنایت، بیشرافتی و... از آن تراویده و در آن لانه گزیده و بقول یکی از دانشمندان عصر حاضر:

ه اگر چه فرضیه دروغین و جعلی «قوم برگزیده» و «قوم برتر» توسط جماعتی معین در میان یهود ترسیم، و در طول تاریخ یهود مطرح بوده است ولیکن بنا به استناد و کاوش، و پژوهش تاریخی بسیاری از نویسندگان و محققین: فرضیه جعلی نژاد همواره در جهت توجیه سلطه گریها و خشونت‌ها به خدمت گرفته شده است که نمونه کامل این امر، «نازیسم» است...

واژه «نژاد» یک اختراع قرن نوزدهمی، اروپایی است که برای توجیه تفاخر استعماری... (جمل گردیده است)، فقط در قرن هیجدهم بود که کسانی مثل بوفون، نژاد سفید را به عنوان نمونه اصیل بشریت مطرح کردند که به تناسبی که از منطقه معتدل دور می‌شود، دچار «پستی و انحطاط» می‌گردد. سپس، تحت عنوان «فلسفه تکامل» بشدت متمرکز بر نژاد، که محور اصلی آن مثل همیشه اروپا بود، غیرغریبها را «بدوی» تلقی کردند، و این نوعی کلاه شرعی بنیادی برای «توجیه» فتوحات استعماری از طریق مسئولیت انسان سفید برای آوردن پیشرفت بود. واژه رایج «عقب‌ماندگی»، همین بینش سلسله مراتبی را مکرر می‌کند که براساس آن، خط سیر نمونه و سرمشق بشریت، مسیر غرب است، یعنی: یک قوم، به میزانی که به این ایده آل نزدیک می‌شود، «پیشرفته» می‌شود(!)...

روشنترین حسابرسی در زمینه افشای این فریبکاری تاریخی، به وسیله «توماس کی یرنان» انجام شده است: صهیونیست‌ها اروپایی بوده‌اند. هیچ گونه رابطه بیولوژیک یا انسان شناختی بین یهودیان اروپا و قبایل قدیمی عبری مطلقاً وجود ندارد.

بدین ترتیب، برای صحبت از «نژاد» یهودی، باید یا نادان بود، یا بد نیت! «...یهودی‌ها، چیزی بجز قبایل متعدد عرب یا سامی در آسیای غربی، نبودند.»

نتیجه گیری ژوزف ری‌ناش صریح است:

بنابراین، چون نه یک نژاد یهودی، و نه یک ملت یهودی وجود ندارد.

پس صهیونیسم یک حماقت کامل است، یک اشتباه سه بعدی تاریخی، باستان‌شناسی و قومی است: «روژه گارودی:

پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی»

«اندیشه قوم برگزیده... جنایت آفرین است. چه همواره تهاجمات، توسعه طلبی ها و سلطه گریها را مقدس وانمود کرده است»^{۷۹}.

افسانه پوچ و موهوم برتری نژادی که در قرن اخیر، صهیونیسم جهانی پرچمدار آن می باشد در گذشته نیز در میان برخی از اقوام علی الخصوص بعضی طیفها و جریانات انحرافی و قدرت طلب در میان یهود، موجود و مطرح بوده که با تحریف و تفسیر مبانی مذهبی و حتی ساختن قصص و افسانه های واهی، در جهت منافع و اغراض خویش به تبلیغ و فعالیت می پرداخته اند.

این تفکر شیطانی امروزه آنچنان انحصارطلبی را در همین راستا آغازیده است که حتی موجب اعتراض شدید یهودیت گشته بطوری که یکی از شخصیت های یهودی در این زمینه می گوید: «در فرهنگ صهیونیستی (حتی) خدای خالق هستی و خالق انسان تبدیل به خدای قومی و جداگانه ای می شود که با اصول مذهب یهود تضاد آشکار دارد»^{۸۰}.

صهیونیسم جهانی در طول حیات و تاریخ ننگین خود پیوسته وانمود می کند که صهیونیستها از نژادی برتر و بالا تر نسبت به دیگر خلائق و انسانها برخوردار بوده و خود را به این دلیل کاذب و شیطانی صاحب تمام جهان و نهایتاً حاکم بر تمام جهانیان و دنیا بحساب می آورند، آنچنان که در یکی از اسناد صهیونیستی آمده است:

«با (توجه به) ضعفی که در نژاد ما وجود دارد نیروهای مرموزی در آنها نهاده شده که در نتیجه امروز ما را در آستانه حکومت جهانی قرار داده» «طبیعت هم چنین مقرر فرموده که ما بر دنیا حکمفرمایی و حکومت کنیم»^{۸۱}.

این خصیصه لاینفک از پیکره پلید صهیونیسم، سبب گردیده تا این جریان نه تنها سرزمین فلسطین را اشغال و هزاران جنایت بر علیه این مرز و بوم و ساکنان و صاحبان آن روا داشته و یا هزاران فتنه و شیطنت را در سراسر جهان علیه غیر خود دامن بزند، بلکه هیچگاه غیر خود را تحمل نکرده و براساس همین خصایص نمی تواند با آنان کنار آمده آنچنانکه عملاً نیز دیده شده، صهیونیستها در هر کجای دنیا که باشند موجبات اذیت و آزار همسایگان و اطرافیان خود را فراهم آورده و بدین دلیل پیوسته مورد تنفر جهانیان قرار گرفته، بطوری که در دوران های مختلف و به علت انزجار مردم از این جماعت همیشہ، حتی در سراسر دنیا مطرود و مورد لعن و نفرین جهانیان قرار گرفته اند.

بر مبنای همین ویژگی صهیونیستها پس از اشغال تدریجی سرزمین مقدس فلسطین هیچگاه تاب تحمل وجود ساکنان اصلی و صاحبان واقعی و حقیقی آن سامان را نداشته و بطرق مختلف و انواع حیل و دسائس و توطئه در صدد کشتار و اخراج و آوارگی مردم آن سامان برآمدند، بحدی که میلیونها انسان را مثله نموده و به قتل رسانده و منازل و اماکن را بر سرشان خراب و منفجر

و میلیونها نفر را نیز بی خانمان، راهی بیابانها و کوهها، و از آن دیار اخراج نمودند و حتی، چند صدهزار نفر از صاحبان اصلی فلسطین نیز که در سرزمینهای اشغالی باقی مانده اند از کوچکترین حقوق اجتماعی محروم و با پست ترین و پائین ترین حقوق و شرایط و امکانات، زندگی خود را سپری نموده و در حصارهای خفقان و خشونت، چنانچه صدای نفسهایشان از حد معمول بلند شود، دچار دردسر و مشکل شده و یا راهی سیاهچالها و پشت سیمهای خاردار، آنجا که دیگر راه بازگشتی وجود ندارد، خواهند گشت.

صهیونیسم و استکبار جهانی نه فقط سیاست کشنده نژاد برتر و تبعیض نژادی را در بسیاری از دول حتی به اصطلاح متمدن و متمدنی اروپائی و آمریکایی علی الخصوص ایالات متحده آمریکا و حتی انگلستان و فرانسه و... دامن زده، و هزاران مشکل و تزییقات برای توده ها، به دلیل نوع رنگ و نژاد و... بوجود آورده و حتی در صدد نسل زدایی آنان نیز برآمده اند که آثار و شواهدش بدون هیچگونه توضیح و شرحی در جهان مشهود و نمونه بسیار روشن و بارزش را می توان در کشورهای اروپائی و آمریکائی و نیز آفریقای جنوبی بر شمرد که چه سان حقوق حقه سیاهان و سرخپوستان و دیگر رنگین پوستان را با کمال بی شرمی و بی شرافتی پایمال نموده و منابع و معادن آنها را غصب و تاراج و برگرده آنها سوار گردیده و آنان را از داشتن کوچکترین حقوق اجتماعی محروم ساخته و باید گفت، متأسفانه کاری در ردیف حیوانات با آنها معمول می دارند.

امروزه این جماعت به انحاء مختلف در صددند تا جهان را از سنخ غیر و مخالف امیال شیطانی خود زدوده و خالی کنند این کار اگر چه به قیمت جان تمامی بشریت نیز تمام شود برای آنان هدفی لایتغیر می باشد، که برای رسیدن به آن به هر طریقی در تلاش و تکاپو هستند و متأسفانه تا حدودی نیز در این جنایت موفق بوده اند. آنچنانکه پس از اشغال اراضی فلسطین این جنایت را در سطح وسیع و گسترده و بسی سفاکانه، علیه مردم بی گناه آن سامان اجرا نمودند که در مبحث مخصوص بخود ذکرش آمده است.

صهیونیسم نه فقط ترمز مرگ آور سیاسی نژادی و تبعیض را در جهان (علی الخصوص در آن ممالکی که نفوذ و سلطه مستقیم و غیر مستقیم دارد) بطریق مختلف اجرا می نماید که در سرزمینهای اشغالی فلسطین احدی از مسلمانان و اعراب ساکن و صاحب آن سرزمین از این ددمنشی مصون و محفوظ نمانده و جان سالم بدر نبرده اند و حتی مسیحیان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و بسیاری از خانواده ها و افراد مسیحی آن سامان نیز مشمول این قانون صهیونیستی قرار دارند، بطوری که اسناد اسرائیلی هم این واقعیت را کتمان نکرده و شاهاک نویسنده یهودی اسرائیلی در این باره می نویسد:

«شکنتجه مسیحیان مخصوصاً خانواده های مختلط روز بروز در اسرائیل افزایش می یابد»^{۸۲}.

بسیاری از نویسندگان را در این زمینه، نظر بر این است که صهیونیسم بدون پشتوانه تر

موهوم برتری نژادی و منهای آن معنی نداشته بلکه این ویژگی و خصیصه مکمل واژه پلیدی بنام صهیونیسم بوده و هست و هیچگاه این قاعده نه تنها از قوانین و شعائر صهیونیستها قابل تفکیک نبوده، بلکه عملاً نیز در هیچ شرایط و مقطعی از صهیونیسم دور نبوده و فاصله نداشته است تا جایی که می نویسند: «نژادپرستی و صهیونیسم دور روی یک سکه اند»^{۸۳}

و سرزمین های اشغالی فلسطین را نمونه مجسم و مشهود و بارز این واقعیت قلمداد می کنند. «مجموعه قوانین اسرائیل... از ابتداء تا به آخر متأثر از روح نژادپرستی»^{۸۴}. برخی دیگر از نویسندگان در اثبات مدعا و واقعیت فوق معتقدند که:

«نژادپرستی برحسب تصادف در اسرائیل بوجود نیامده و یا یک جنبه موقتی و گذرا در حیات اجتماعی اسرائیل نیست، نژادپرستی، جزء لاینفک و ثابت دولت اسرائیل است به این دلیل که خود جزئی از ایدئولوژی صهیونیسم است»^{۸۵}.

قوانین و خصایص پلیدنژادی نه فقط چندین میلیون مسلمان و عرب ساکن و صاحب اصلی سرزمین فلسطین را قربانی و نیز اخراج و آواره و املاکشان را، غصب و تاراج و منازل و اماکن آنها را منفجر و با خاک یکسان نموده و مقدساتشان را مورد هتک و بی حرمتی و حتی منهدم کرده و هزاران نوع، دنائت علیه آنان که جز فلسطینی بودن گناهی نداشته اند معمول داشته است که به ادعای اسناد و منابع گوناگون لا اقل، «در طول فقط ده سال یعنی ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۸ بیش از یک میلیون عرب فلسطینی از آن سرزمین یا گریخته و یا به قتل رسیده اند»^{۸۶}. همچنین درباره چند هزار عرب باقیمانده در سرزمینهای اشغالی می نویسند:

«اعراب بیکاران و نیمه بیکاران، اسرائیل را تشکیل می دهند و عموماً به دشوارترین و کم درآمدترین کارها گمارده می شوند... و تا کنون بیشتر اماکن عرب نشین فاقد هرنوع پست پزشکی بوده اند... ظالمانه ترین تبعیض صهیونیستی در بعد آموزشی اعمال می شود و در تعلیمات ابتدائی اعراب دچار کمبود مدرسه و معلم هستند و ۱/۵۰۰۰۰۰ درصد محصلین مدارس را تشکیل می دهند...»

در اواخر ۱۹۷۰ توصیه هایی در رابطه با تغییر برنامه های درسی مدارس عرب و نگارش کتابهای درسی جدیدتری برای آنان تهیه و تجویز شد که غرض از آن کار شدت بخشیدن هرچه بیشتر در جهت گیری برنفع صهیونیسم در مراکز تعلیماتی عرب در اسرائیل و سرزمینهای اشغالی است»^{۸۷}.

در این زمینه بطور خلاصه میتوان گفت که رفتار و کردار صهیونیسم در سرزمینهای تحت اشغال و علیه مردم و ساکنان اصلی و اولیه آن سامان از ابتدا تا کنون بخوبی ثابت کرده است که نه تنها در ماهیت وجودی این جماعت، انصاف و عدل و شفقت، صفا، و انسانیت مفهوم و معنی خاص خود را ندارد که در فرهنگ و ایدئولوژی این جماعت عاصی چنین کلماتی اصلاً پیدا نمی شود،

بنابراین اعمال سیاست تبعیض‌نژادی و هرگونه جنایت در این راستا بزعم شان براحتی قابل توجیه و تفسیر می‌باشد.

که اسرائیل شاهاک نویسنده یهودی اسرائیلی می‌نویسد:

«در کشور اسرائیل هرکسی که غیریهودی است، تنها به این دلیل که یهودی نیست مورد تبعیض نژادپرستانه قرار می‌گیرد... (صهیونیستها) در اسرائیل توانسته‌اند شهرهائی تأسیس کنند که به گفته خودشان از غیریهود تطهیر شده است... در شهرهای دیگر مثل «ناصره علیا» عربها جز در یک محله مخصوص حق سکونت در محلات دیگری را ندارند و هر نوع کوشش که یک فرد عرب بمنظور خرید یا اجاره آپارتمان از یهودیها بکند با مخالفت مستقیم وقانونی همه ارگانهای دولتی مواجه می‌شود... اغلب زمینها در اسرائیل یا ملک «صندوق ملی یهود» است یا زیر نظر آن اداره می‌گردد.

این صندوق مؤسسه‌ای است وابسته به «سازمان صهیونیستی» که یک سیاست نژادپرستانه را به عمد اعمال می‌کند، طبق قوانین «صندوق ملی یهود» سکونت در دکان و تجارتخانه و یا دایر کردن آن و یا حتی گاهی دست زدن به هر نوع کاری در تمام سرزمینهای مذکور برای افراد غیر یهودی ممنوع است»^{۸۸}.

صهیونیستهای اشغالگر ضمن اعمال تبعیضات کشنده در این زمینه، همچنین در جهت پراکنده‌سازی مسلمانان نیز نهایت تلاش خود را بخرج داده، که نویسنده یهودی اسرائیلی در این زمینه این چنین ادامه می‌دهد که:

«در شهر قدس در حالی که وزارت مسکن سرگرم ساختن آپارتمانهای ویژه در داخل محدوده شهر قدس برای یهودیان است، کادر مسکن یابی برای اقلیتها تلاش می‌کند که مسلمانان را از هم جدا و پراکنده سازد و محل سکونت آنان را به خارج از شهر قدس منتقل کند (و این مسئله مربوط به شهر قدس نیست ادعای نوسازی شهر «جلیل» هم از این قماش است نوسازی شهر جلیل به آن معناست که آنرا درست بصورت یک شهر یهودی و نژادی در آورند آنها هیچ فرد عرب را نخواهند گذاشت که در نوسازی جلیل نقشی بعهده داشته باشد زیرا طرح نوسازی جلیل یک پروژه نژادپرستانه است»^{۸۹}.

وی همچنین به ابعاد مختلف تبعیض که در مناطق اشغالی توسط صهیونیسم به اجرا در می‌آید اشاره کرده و از آن جمله در زمینه‌های بهداشتی می‌نویسد:

«در زمینه مسائل بهداشتی نیز همین تبعیض بچشم می‌خورد... «... یک نفر» غیرحزب «ماپام» را به مقام معاونت وزارت بهداشت برای اقلیتها تعیین کردند ولی در اینجا نیز چون ماهیت کار مقامات مبتنی بر تبعیض بود طبیعتاً به غیریهودیان توجهی مبذول نگردید... علاوه بر موضوع مسکن و بهداشت، زمینه‌های فراوان دیگری هم در جامعه

اسرائیلی وجود دارد که این تبعیض نژادپرستانه میان یهودیان و غیر یهودیان اعمال می‌گردد».^{۹۰}

اعمال این قبیل تبعیضات مرگ‌آور آنچنان جنایتی را بدنبال دارد که حتی بعضاً موجب انزجار خود یهودیان علیه این اعمال قبیحه گردیده و در این قسمت جالب توجه است که به تحلیل «شاهاک» یهودی اسرائیلی و قضاوت او در مقاله «صهیونیسم و راسیم دوروی یک سکه‌اند» اشاره شود که نوشته است:

«اگر چنین تبعیضاتی در هریک از کشورهای دنیا علیه یهودیان اعمال می‌گردید مسلماً به عنوان یک سیاست «ضد یهودی» از طرف یهودیان تلقی می‌شد و درباره‌اش جار و جنجال براه می‌انداختند ولی آیا واقعاً تفاوتی است میان اینکه یک یهودی چون یهودی است حق ورود به (فلان کشور) را نداشته باشد و اینکه حق سکونت غیر یهودی در شهر «کارمیل» چون یهودی نیست از او سلب شود؟... چه فرقی است میان موج تبلیغات، مداومی که از طرف یهودیان علیه کسانی اعمال می‌گردد. که یهود را از ورود به باشگاهها و مؤسسات ممنوع اعلام می‌دارد و میان موج تبلیغاتی که از طرف یهودیان بر ضد غیر یهودیان در اسرائیل اعمال می‌گردد؟».^{۹۱}

ب: علیه یهود و یهودیت

نکته‌ای که بسیار قابل توجه و دقت می‌باشد اینکه اعمال این قبیل تبعیضات از طرف صهیونیسم، نه تنها در فلسطین اشغالی و علیه مسلمانان و اعراب آن سامان و همچنین، مسیحیان، تحمیل و این سهم مهلک به آنان چشانده و تزریق شده است بلکه حتی علیه یهودیت نیز بطور طبیعی اجرا می‌گردد و این واقعیت هشدار می‌دهد که جهان یهودیت و یهودیان حقیقی و واقعی و خود یهودیان اسرائیلی که البته برخی از نویسندگان یهودی این واقعیت را درک و تجربه کرده و نسبت به آن هشدار داده‌اند و می‌نویسند:

«اقدامات انجام شده علیه سیاهپوستان یهودی یکی از بهترین دلایل نژادپرستی اسرائیل است، یهودیان سیاهپوست مردمی آرام هستند... اسرائیل از «خاخام‌های» خود در ایالات متحده آمریکا خواسته است تا دیگر به هیچ سیاهپوستی اجازه ندهد به دین یهودی بگردد و خاخام‌ها هم با این تقاضای نژادپرستانه دولت اسرائیل موافقت کرده‌اند».^{۹۲}

تبعیضات و تزییقاتی که صهیونیسم علیه یهودیان رنگین پوست و آسیایی و آفریقایی و... تحمیل و روا می‌دارد بیش از پیش، سبب بیزاری و انزجار آنان از صهیونیسم و سردمداران صهیونیستی گردیده، آنچنانکه نویسنده یهودی می‌نویسد:

«رهبران صهیونیستی» شهر «دیمونا»^{*} می‌گویند مسأله سیاهان یهودی بمبی است که دیر یازود منفجر خواهد شد و سکوت آنها نباید شما را فریب دهد و خیال نکنید آنها مردم آرامی هستند»^{۹۳}.

در منابع مختلف دیگر پیرامون رفتار صهیونیسم و سردمداران آن علیه بسیاری از یهودیان و بخصوص سیاهپوستان یهودی اسناد بسیار فراوانی یافت می‌شود که از آن جمله:

«جروزالم پست» چاپ اسرائیل در تاریخ ۳۰ آوریل ۱۹۸۴ می‌نویسد:

«نخست‌وزیر اسرائیل اعلام کرد که بزودی تمام سیاهپوستان یهودی نژاد را از اسرائیل بیرون خواهیم ریخت و...» روزنامه مترونیوز شیکاگو در تاریخ ۱۹ مه ۱۹۸۴ می‌نویسد:

«دولت اسرائیل از دولت آمریکا درخواست کرده است که سیاهپوستان یهودی نژاد را به آمریکا بازگرداند و آقای «جوزف بورگ» وزیر کشور اسرائیل اعلام کرد که به سیاهپوستان عبرانی تابعیت اسرائیلی اعطا نخواهد شد...»

نشریه «شیکاگو دیفندر» در تاریخ ۳۰ مه ۱۹۸۴ می‌نویسد: اسرائیلی‌ها هرگز تصور نمی‌کردند که رفتار نژادپرستانه و تعصب آمیز آنان نسبت به سیاهپوستان یهودی الاصل این چنین در جهان بویژه در میان سیاهپوستان انعکاس پیدا کند... و خود یهودیان سیاهپوست نیز در اعلامیه‌ای که در سال ۱۹۸۴ در آمریکا انتشار دادند می‌نویسند:

«مقامات دولت نژادپرست اسرائیل به سیاهپوستان یهودی الاصل اعلام جنگ داده‌اند»^{۹۴}.

البته با شیوه‌های خاصی که صهیونیسم در تبلیغات خود برای انحراف افکار عمومی، با نیرنگها و دغلکاریهای گوناگون معمول می‌دارد سبب شده هر چند گاهی برای محو و خنثی سازی تمامی این قبیل خصایص و اعمال شیطانی، حرکتی حساب شده را مرتکب و آن را به وسیله بوقهای خویش در دنیا تبلیغ کند، تا هر چه مرموزانه‌تر، مقاصد خویش را پیش و در عین حال روش همیشگی و خصایص دیرینه خود را نیز در پس پرده عملی ساخته و اجرا نماید. که بعنوان نمونه در این زمینه می‌توان ربودن یهودیان سیاهپوست حبشی را در همین دوران اخیر بر شمرد که چگونه صهیونیسم جهانی با همکاری ایادی مزدور و سران وابسته دول ارتجاعی، چندین هزار یهودی اتیوپیایی را به سرزمینهای اشغالی انتقال، و در این مسیر نهایت بهره‌برداری و سوءاستفاده را در جهت تبلیغات دروغین و همچنین خنثی سازی اعمال پلید و ضدیهودی خویش، می‌نماید، که ذیلاً به برخی از این مقاصد بطور خلاصه اشاره و اکتفا می‌گردد:

الف: تبلیغ انسان دوستی اسرائیل.

ب: خنثی کردن تبلیغات ضد صهیونیستی سیاهپوستان (یهودی الاصل)...

ج: ایجاد شهرت و آبرو در قاره آفریقا.

د: کاستن از جاذبه دفاع آتی (انقلاب اسلامی) از حقوق سیاهپوستان جهان^{۹۵}.

ه: سرپوش گذاشتن به تمامی اعمال ضد یهودی صهیونیسم جهانی.

و: اجیرکردن و بیگاری کشیدن از آنان به سان برده‌های قرون وسطایی.

ز: تعلیم و آموزشهای نظامی و... و سپس استفاده از آنان در مناطق مختلف و نیز بعنوان

سپرهای بلا و حوادث و گوشتهای دم توپ و همچنین گماردن آنان در مرزهای لبنان و فلسطین اشغالی بجای نگهبانان صهیونیستی تا اولاً خود را از خشم انقلابیون و مسلمانان آن خطه مصون و محفوظ داشته باشند و ثانیاً اینکه، مسلمانان انقلابی و... به دلایل انساندوستی و ترحم و... کاری به آنان نداشته تا بدین ترتیب صهیونیستها در آن سامان از به اصطلاح مرزهای امن برخوردار باشند.

ی: و دیگر اینکه همانطوریکه جهانیان واقفند صهیونیسم بدلیل رفتارهای فوق‌الذکر و

اجرای روشهای ضد بشری (تبعیض نژادی) علیه بسیاری از یهودیان و بخصوص یهودیان سیاهپوست نه تنها بسیاری از منابع نامشروع مالی و منافع اقتصادی و سیاسی را که از طریق آنها به انحاء مختلف به چنگال می‌گرفته در ورطه سقوط می‌بینند، بلکه سبب و انگیزه‌های تنفر و بیزاری و سرانجام مبارزه یهودیان بیشمار را در سراسر جهان منجمله در دول آفریقایی و اروپائی و آمریکایی (علی‌الخصوص ایالات متحده آمریکا) خود با این اعمال فراهم آورده، آنچنانکه این جمعیت تا کنون بمثابه بمبی خطرناک علیه صهیونیسم بدل گشته و صهیونیستها نیز در عین هراس از این واقعیت، برای نفوذ و جلب حمایتهای سیاسی، مالی و اقتصادی و کسب منافع نامشروع از این طریق و حفظ آنها، در صدد نیرنگ جدید دیگری آنهم بشکلی بسیار مرموزانه و مکارانه، یعنی ماجرای فوق (ربودن و سپس انتقال چندین هزار یهودی سیاهپوست حبشی به سرزمینهای اشغالی فلسطین) مبادرت ورزیدند.

و البته صهیونیسم و جهان استکبار و عوامل مزدور وابسته و مرتجع مقاصد دیگری از این

ترفند نیز مورد نظر داشته‌اند که این مقوله را گنجایش شرح و ذکر تمامی آنها نمی‌باشد.

و واقعیت مطلب اینکه صهیونیسم جهانی به هیچ وجه به منافع یهودیان توجه نکرده و آن را

مدنظر نداشته، و ندارد و سند اثبات این مدعا تبعیضاتی است که، علیه بسیاری از یهودیان و درجه‌بندی آنها در سرزمینهای اشغالی اعمال می‌شود و مدعیان نژاد برتر و روز بروز برگسترش و شدت آن می‌افزایند که منابع خارجی در این زمینه می‌نویسند:

«حقیقت این است که زندگی سفارادیها عموماً فقیرانه است و بخش مهمی از آنان که

تبعیض را کاملاً احساس می‌کنند. فریاد اعتراض برداشته‌اند، عناصر فعال این گروه را پلنگان سیاه می‌خوانند و این نامگذاری بخاطر آن است که یهودیان «سفید» با این جماعت درست مانند بردگان در آمریکا رفتار می‌کنند...

(البته) تبعیضات زندگی تنها میان این دو گروه نیست امروزه اسرائیلیها خوب بر تباه شدن تدریجی وضع خود تأسف می‌خورند، چه می‌بینند آن اقتدار آن تساوی و بالأخره آن سوسیالیسمی که صهیونیسم در آغاز برایشان بعنوان وعده‌های رویائی آورده بود همه رو به نابودی می‌رود دیگر لازم نیست بیش از این نقاط تاریک بازگو شود»^{۹۶}.

پیرامون اجحافات و تبعیضات علیه بسیاری از یهودیان را خود نویسندگان یهودی در بسیاری از نوشته‌های خویش اعتراف و اعتراض، نموده‌اند.

در کتاب «خدا حافظ اسرائیل» در این زمینه این چنین آمده است:

«یهودیان سفاردیم* از زمانی که به خاک اسرائیل پای گذاردند بصورت گروه‌های پریشان و بی‌نوا نسبت به یهودیان اشکناز در آمدند... خانواده‌های یهودیان شرقی را در مسکن موقت که از حلی ساخته شده بود جای دادند ولی این مسکن دائمی شد و امروزه به نام زاغه معروف است»^{۹۷}.

نه تنها فقر تحمیلی در بعد اقتصادی برگزیده، بسیاری از یهودیان منجمله سیاهان و رنگین‌پوستان یهودی و همچنین یهودیان شرقی از آفریقائی تا آسیائی، در فلسطین اشغالی شلاق می‌زنند، بلکه فقر فرهنگی آنچنان بر این عده تحمیل گردیده که حتی از نوشتن و خواندن و خلاصه تحصیل محروم می‌باشند و در نتیجه به سبب شدت فقر مالی و فرهنگی، فساد اخلاقی و باندهای سرقت و خودفروشی و تن دادن به بسیاری از امورات پست دنیائی و پناه بردن به مواد مخدر و... در برخی از مناطق یهودی‌نشین فوق بیداد می‌کند و تمامی اینها را باید ثمره اعمال سیاست موهوم نژادی و تبعیض، در آن سامان قلمداد نمود آنچنانکه واقعیات نیز این مدعا را اثبات می‌نماید و به اقرار یک نظامی:

«تبعیض نژادی در ارتش از همه جا بیشتر دیده می‌شود در جریان جنگ ۱۹۷۳ هفتاد و پنج درصد گروهان ما از یهودیان شرقی تشکیل می‌شد»^{۹۸}.

«در اسرائیل دشمن پشت پرده وجود دارد، اختلاف میان گروه‌های یهودی بسیار است و نمی‌توان مدتی طولانی آنرا نگه داشت... اسرائیلی‌ها نه تنها از کلمه یهودی استفاده نمی‌کنند بلکه پشت سر آن تابعیت هم می‌آورند مانند یهود رومانی، یهود روسی، یهود مغربی و... و در مورد یهودیان ترک بر این امکان ندارد که بدبختی‌های آنانرا توصیف کنم و بطور کلی می‌گویم که تبعیض نژادی در مورد یهودیان آسیا و آفریقا به شدت اجرا می‌شود و این گلدان که با چسب «صهیونیستی» چسبانده شده کم از کم می‌باشد.

* اشکنازی به یهودیانی اطلاق می‌شود که از مناطق آمریکائی و اروپائی بوده و سفاردی به یهودیان مناطق شرقی و کرانه‌های مدیترانه گفته می‌شود.

مقامات رسمی می‌کوشند تا روی این اختلافات سرپوش بگذارند (در حالیکه) یهودیان اکنون در مناطق مختلف بصورت مجموعه گروه‌های مختلف زندگی می‌کنند، (بعنوان مثال) یهودیان بلغارستان در «یافو» یهودیان آلمانی در «نهاریه...» «بخارائی درمات شمش...»، در اسرائیل دوخاخام وجود دارد و هریک برای گروه خاص خود و در اسرائیل این مسئله طبیعی است که در حقیقت منجر به تبعیض نژادی، می‌شود... عامل اقتصادی نیز شکاف ژرفی در میان اشکنازو سفاردیم بوجود آورده است، اکثریت دو طبقه پولدار و متوسط اشکناز هستند در حالیکه یهودیان سفاردیم در مناطق فقیرنشین مانند «هاتیکفا» در تل آویو «کاتمون» در بیت المقدس زندگی می‌کنند، براساس آمار رسمی (دراینجا) (۱۳۲۰۰۰) یکصد و سی و دوهزار خانوار، یکسان زندگی توأم با فقر و مأیوسانه و بدور از هر گونه انسانیت را می‌گذرانند و همه آنها از گروه سفاردیم هستند»^{۹۹}.

نهایت باید گفت تبعیض نژادی شلاق زهرآگینی است که مدعیان نژاد برتر علیه حتی یهودیان در سرزمینهای اشغالی بکار گرفته و برگرده آنان فرود آورده و می‌تازند و صدای این شلاقها آنچنان پر صدا و عیان است که براحتی و بطور طبیعی منعکس می‌گردد. «الفردلیلینتال ALFRED LILIENTHAL» (کارمند سابق اداره سیاسی آمریکا) که مستقیماً با جمعیت امروز اسرائیل آشنا شده، از تحقیقات خود نتیجه گرفته و در کتاب خود «اسرائیل به چه قیمت» «WHAT PRICE ISRAEL» می‌نویسد:

«در نخستین مسافرت به اسرائیل سند مهمی که نژادپرستی را مهمل و خنده آور، نموده است او را متأثر و مبهور ساخته، زیرا با یک نگاه می‌توانسته یهودیان اشکنازیم لهستان را از سفاردیک شبه جزیره پرنه PYRENE یا یهودیان شمال آفریقا، آلمان و غیره را تمیز دهد»^{۱۰۰}.
جامعه روشنفکران یهودی نیز معترفند که:

«در اسرائیل دسته‌ای صهیونیسم مرفه، دسته‌ای دیگر از یهودیان را به زنجیر ستم خود کشیده که این خود از ماهیت نژادی صهیونیستها پرده برمی‌دارد»^{۱۰۱}.

ناروایی‌ها، عوارض مختلف تحمیلی، نابرابریها و تبعیض‌ها علیه طوایف مختلف عرب مسلمان، مسیحی و حتی تعداد بیشماری از یهودیان در اسرائیل قضیه‌ای اتفاقی و همچنین مغایر با موازین و ارزشهای صهیونیستی نبوده و حتی مجامع به اصطلاح رسمی و مراکز تصمیم‌گیری و مقامات و رهبران صهیونیستی نیز این واقعیت را پذیرفته و بجای نکوهش و کاهش این قبیل ددمنشی‌ها پیوسته آنرا تأیید و در قانونی جلوه دادن و رسمیت بخشیدن به آن از هیچ کوششی دریغ

ندارند، براساس منابع مختلف:

«در مارس ۱۹۷۱ کنست (پارلمان رژیم صهیونیستی) یکبار دیگر نابرابری نژادی اشکنازیم‌ها و سفاردیم‌ها... را پذیرفت»^{۱۰۲}.

و بر اثر همین به اصطلاح قانونها و قانونمندیها و تأییدهای نامشروع صهیونیستی است که «تزو موهوم و سیاسی برتری نژاد» را باید اصل لاینفک ایدئولوژی صهیونیستی دانست که آتش به خرمن بسیاری از یهودیان جهان منجمله در سرزمینهای اشغالی افکنده و به شیوه‌های مختلف درصدد خاکستر کردن آنان می‌باشد در حدیکه می‌نویسند:

«(این قبیل یهودیان که بیش از ۵۰٪ جمعیت یهودیان اسرائیل را تشکیل می‌دهند قربانی یک تبعیض منقلب کننده می‌باشند که کار سخت، حقوق ترحم انگیز و زاغه نشینی سهم آنان می‌باشد و حتی آمار رسمی نشان می‌دهد که در بیست سال اخیر ضریب نابرابری بین اشکنازیم‌ها و سفاردیم‌ها دوچندان شده است (بطوری که) از ۱۲۵۰۰۰ (یکصد و بیست و پنج هزار) یهودی عراقی در اسرائیل فقط یک نفر به کارمندی شهرداری رسیده است، ۳ درصد کارکنان دولت و ۲۶/۶٪ نمایندگان منشأ شرقی دارند»^{۱۰۳}.

تبعیضات علیه این عده از یهودیان نه تنها منحصر به این قبیل مشاغل و ابعاد نیست بلکه بسیار فراتر از این محدوده و گسترده از موارد فوق می‌باشد و بحدیست که تمام حرکات و سکنات آنها را از قبیل آموزش و تحصیل، شغل، منصبها و پستهای اجتماعی و دولتی، درآمد، ازدواج، تفریح، ورزش، مناطق و محلهای مسکونی و زیست و بسیاری از حقوق اجتماعی و سیاسی دیگر را نیز در بر می‌گیرد که تمامی این موارد همچنین عاملی است برای تحقیر و پست جلوه دادن این جماعت کثیر از یهودیان و بعنوان مثال اینکه می‌نویسند:

«صهیونیستها، یهودیان هندی را نژادی ناپاک نامیده و اضافه بر موارد دیگر ممنوعیت‌ها، ازدواج آنها را با سایر اسرائیلیها ممنوع کرده و... بنابراین خط مشی جدید، نه تنها یهودیان هندی الاصل بلکه کلیه اسرائیلیهای مایل به ازدواج مکلفند که... نژاد خود را قبل از ازدواج به ثبوت برسانند»^{۱۰۴}.

یهودیت و معارضه با صهیونیسم و آرمان آن و مخالفت با اشغال فلسطین

بطوریکه در مباحث گذشته ذکر گردید، پدیده‌ای تحت عنوان صهیونیسم در واقع نه در جهت تحقق بخشیدن به خواست و مرام یهود و یهودیت، که اصولاً حرکت فوق از ابتدا یک حرکت سیاسی و شیطانی، جدای از یهود و یهودیت بوده است، بطوریکه بسیاری از سران صهیونیستی نیز به این واقعیت اعتراف نموده و عدم اعتقاد و باور خویش را به آئین یهودیت اقرار و ابراز داشته‌اند و

گذشته از این بسیاری از تشکلات و هسته های درون صهیونیسم نیز در همین دایره جای گرفته و خارج از جریانی به نام یهودیت قرار دارند. برای نمونه میتوان از تشکیلاتی نام برد که تحت عنوان «کمیته فلسطینی آمریکایی فعالیت شدیدی را از سال ۱۹۴۱ - آغاز کرد (و) مهمترین سازمان غیر یهودی»^{۱۰۵} ولی صهیونیست بوده است.

مؤید ادعای فوق همچنین این واقعیت تاریخی است که در همان سالهای اولیه (اواسط قرن نوزدهم) که افکار و اندیشه ها و ادبیات صهیونیستی در اروپا نضج، و توسط محافل و جریانات خاص و مرموز رشد و گسترش می یافت، جماعت بسیاری از یهودیان در جهان با این تفکر و حرکت مخالفت کرده و معاندت خود را علناً با آن و علیه آن ابراز داشتند. بطوریکه در این زمینه می نویسند:

«آنچه اندیشه برتری را پرورش می داد فشار عده ای یهودی نژادپرست علیه دیگر یهودیانی بود که برای حل مسئله یهود رأی دیگری داشتند این عده می گفتند که مسئله یهود نخست با برابری و سپس با ادغام در ملل جامعه محل زیست قابل حل است». «بنابراین یک جریان نژادپرستانه پنهانی در کار بود که به سوی یهودیت منفی تبلیغ می کرد و در عین حال صدای یهودیان دیگر را که معتقد بودند مسئله یهود از راه ادغام در ملل دیگر و... قابل حل است سرکوب می کرد»^{۱۰۶}.

خود یهودیها را نیز نظر بر این است که:

«عکس العمل جوامع یهودی اروپا و آمریکا در همان زمان بصورت مخالفت با صهیونیسم و ایده اسکان، با مراجعت به صهیون نمودار گردید، مجمع اصلاح یهودیت که در سال ۱۸۸۵ در پتسبورگ تشکیل شد به اتفاق اعلام داشت: ما انتظار بازگشت به فلسطین را نداریم»^{۱۰۷}.

حتی دهها سال قبل از تاریخ فوق نیز این قبیل مخالفت های رسمی با صهیونیسم از طرف بسیاری از یهودیان و رهبران شان آشکار و علنی بود، بطوریکه خود آنان می گویند: «در سال ۱۸۵۴ خاخام ادلر رهبر مذهبی یهودیان در بریتانیا رسماً با تشکیل دولت اسرائیل مخالفت کرد»^{۱۰۸}.

و نکته جالب توجه اینکه واقعیت فوق بقدری عمیق و علنی بوده که حتی خود صهیونیستها نیز نتوانسته آنرا کتمان و سانسور نمایند بطوری که نوشته اند:

«بسیاری از رهبران یهودی برای قبول این منظور (ادغام و همزیستی یهود در همان کشورهای محل زیست) آمادگی کامل داشته»^{۱۰۹} و با تز جدایی و اشغال فلسطین و اعزام یهود به آن سامان و تشکیل دولت صهیونیستی مخالفت کامل داشته اند.

و بسیار حائز اهمیت است که به اعترافات یکی از سرشناس ترین رهبران قدیمی و سابق

* این دو نوع طرز تفکر با هم در تضاد بودند چرا که جریانی که خصیصه صهیونیستی از جمله اشغال سرزمین فلسطین و کوچ یهود به آن سرزمین و نیز تز برتری نژادی و... را تبلیغ و مطرح می کرد در واقع به تفکر دیگر که جماعت بسیار زیادی از یهودیان را در بر می گرفت و خواهان همزیستی با ملل محیط زندگی و مخالف اشغال فلسطین و کوچ یهود به آن سامان بودند، اعلان جنگ داده و به شدت به سرکوب آنان می پرداخت.

صهیونیسم «ناحوم گلدمن» اشاره گردد:

«هرتصل مسئله یهودیت را بصورت دیگری مطرح کرد او گفت: «مردمی بدون سرزمین باید به سرزمین بدون مردم منتقل گردند»...

«البته هیچ چیز در این فرمول صحیح نبود اکثر یهودیان جهان مردم بدون سرزمین نبوده... و فلسطین فشردگی جمعیت بعد امروز را نداشت محققاً سرزمین بدون مردم نبود و انتقال ۳ میلیون یهودی به اسرائیل مسئله یهودیان در جهان را به هیچ وجه حل نکرد... کما اینکه در حال حاضر انتی سمیتسم اغلب در شکل های ضد صهیونیسم شدت گرفته است، در حقیقت بوجود آمدن کشور اسرائیل مشکلات جدی سیاسی و اجتماعی برای بسیاری از جوامع یهودی در جهان بوجود آورده است»^{۱۱۰}.

مخالفت و ضدیت بخشی وسیع و بزرگ از یهود با صهیونیسم حتی در اولین کنگره صهیونیستی که توسط هرتزل (دربال سوئیس) در سال ۱۸۹۷ میلادی تشکیل شده نیز وجود داشته است که صهیونیستها در منابع مختلف بطور خیلی موزیانه و مرموزی از آن گذشته و چون نتوانسته اند مهر کتمان و پرده فراموشی بر آن بیفکنند بناچار بنحو خیلی کلی و مبهمی بدان اشاره کرده و می نویسند:

در کنگره (بال) که با شرکت یهودیان متنفذ و سرشناس تشکیل شد یک نفر یهودی روسی بپاخاسته و اعتراض خود را علنی ساخت، که شخص هرتصل بنیانگذار اولین کنگره صهیونیسم حرفهای آن یهودی، را اینچنین بازگو می کند:

«ما هفتاد نفر یهودی نماینده نظرات و احساسات پنج میلیون نفر از یهودیان روسیه هستیم برای ما بسیار توهین آمیز و (موجب) سرشکستگی است که نمایندگان ما را به چیزی نگرفتند و اختیار را از ما سلب کردند، صحیح است که شما هم دکتر و حقوقدان — کارخانه دار — مهندس و بازرگان متمول و ثروتمند هستید...»^{۱۱۱}.

و این جملات نه تنها نشان گر مخالفت یهود با صهیونیسم که بیانگر ماهیت غیر یهودی بنیانگذاران و هسته های اولیه صهیونیستی و جریانی شوم به نام صهیونیسم می باشد.

بنابراین ضدیت و مخالفتها از طرف نویسندگان و روشنفکران و یهودیان بر علیه صهیونیسم حتی در قرون گذشته که واژه ای به نام صهیونیسم در جهان علناً ظاهر نگردیده بود وجود داشته و مطرح بوده و بسیاری از آگاهان یهودی از همان دوران نسبت به مقاصد پلید و شوم صهیونیسم وقوف پیدا کرده و در صدد مخالفت با آن برآمده، و برای اثبات افتراق بین صهیونیسم و یهودیت واقعی مطالبی نوشته و منتشر کرده اند.

«آ. بانویک» و «م. فرنکل» (یهودی) در کتابی تحت عنوان «یهودیان و صهیونیسم» که

آنها به سال ۱۸۹۸ میلادی منتشر ساختند چنین می نویسند:

«صهیونیسم نه تنها یک جریان مترقی نیست بلکه... بهیچ وجه خواسته ها و آرمانهای مردم یهود را منعکس نمیسازد لذا اگر حتی در حال حاضر دولتی یهودی ایجاد شود قدرت نه در دست مردم یهود، بلکه در دستان (سرمایه داری) یهود متمرکز خواهد گشت و توده های محروم تحت استثمار حریصانه آنان قرار خواهند گرفت... و به همین دلایل صهیونیسم یک جنبش ارتجاعی»^{۱۱۲} است.

این تعارض و ناهمگونی را خود بانیان و رهبران صهیونیسم نیز کاملاً مطلع بوده و حتی اعتراف نموده اند که، در توطئه های شیطانی خود برای انحراف افکار و نیز فریب یهودیان، چه سان دچار موانع و اشکال گردیده اند، آنطوری که در برخی اسناد آمده است:

«در کنگره سوم صهیونیسم در سال ۱۸۹۹ رهبرانی نظیر «هرتسل» و «نوراد» ناچار شدند بپذیرند که صهیونیسم هنوز نتوانسته است خود را در نظر میلیون ها یهودی بمنزله یک جریان سالم معرفی نماید... و در واقع چه از همان ابتدا و چه سالها بعد صهیونیسم از اینکه بتواند پشتیبانی توده های مردم یهود را بخود جلب نماید عقیم ماند...»^{۱۱۳}.

بعد از جنگ جهانی اول که اغراض صهیونیسم جهانی برای اشغال سرزمین فلسطین بتدریج آشکارتر می گردید عکس العمل های مختلفی از سوی مجامع یهودی بر علیه این حرکت مجدداً آغاز شد که از جمله آن رخدادها اینکه:

«ژنرال بولز» (فرماندار کل نظامی فلسطین) که از سوی بریتانیا به این سمت پذیرفته شده بود، بعد از انتصاب «ساموئیل» به عنوان کمیسر عالی فلسطین ضمن تلگرافی به شرح عکس العمل های مردم فلسطین و حرکت های اعتراض آمیزشان و نیز مخالفت یهود با جریانات صهیونیستی و... پرداخته و می نویسد:

«موضع گیری صهیونیستها در مورد مذهب و فقدان آشکار هرگونه احساسات مذهبی در میان سران صهیونیست بر آن گواهی دارد که سبب ترس یهودیان آن سامان شود و... اخیراً هم یک صهیونیست اهل اروپای غربی در باره واکنش اهالی فلسطین نسبت به فرمانداری آقای ساموئیل می گفت:

«... ساموئیل بعد از شش ماه ناچار است تعداد محافظین انگلیسی خود را دو برابر کند تا بتواند از خطر حمله یهودیان فلسطین مصون بماند»^{۱۱۴}.

سند فوق بخوبی این واقعیت را آشکار می دارد که نه تنها صهیونیسم و آرمان های صهیونیستی از همان ابتدا مورد تنفر و بیزاری بسیاری از یهودیان عالم قرار گرفته که حتی یهودیان بسیار قلبی نیز که در سرزمین فلسطین در آن دوران زندگی می کردند دقیقاً مخالف پدیده ای به نام صهیونیسم و مقاصد پلید آن بوده اند.

به ادعای منابع و شخصیت های یهودی «در مرحله اخیر از تاریخ که صهیونیستها موفق شدند

بر افکار عمومی مردم یهودی بدلائل مختلف تأثیر بگذارند بازهم از میان روحانیون، متفکرین و مردم عادی یهود، بسیار کسان بوده‌اند که در مقابل هجوم صهیونیسم از لحاظ فکری و عملی ایستادگی کردند و در سنگر یهودی بودن خود پرده از توطئه صهیونیستها برداشته‌اند.

... «امروز نیز فراوان هستند روحانیون یهودی و یهودیان مؤمن و شرافتمندی که بر عقاید صهیونیستها گردن نهاده‌اند و علیرغم امکانات و تبلیغات وسیع امپریالیسم و صهیونیسم با آن به مبارزه برخاسته‌اند»^{۱۱۵}.

در کتاب «خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست» تضاد و تعارض بین یهودیت و صهیونیسم جهانی بنحونستاً مبسوطی بر ملا شده و فعالیت‌های جماعت کثیری از یهود در مبارزه با صهیونیسم حتی قبل از تشکیل رژیم نامشروع صهیونیستی چون سند مفیدی جلوه‌گری می‌نماید»^{۱۱۶}.

در دوران کنونی و در عصر حاضر نیز این واقعیت صادق و بیش از گذشته جریان پیدا کرده است، چراکه یهودیان حقیقی در سرناسر جهان معاندت و مخالفت صهیونیسم را با آرمان و اعتقادات یهودیت حقیقی، پیوسته محکوم و بیزاری و تنفر خود را از اعمال و عملکردهای این غده سرطانی ابراز داشته‌اند که دلیل اصلی این بیزاری را وقوف و آگاهی تدریجی نه تنها مردم دنیا بلکه حتی یهودیان نسبت به ماهیت پلید و نیت شوم و پشت پرده و در عین حال خطرناک صهیونیسم جهانی و شعارهای دروغین آن باید دانست.

یهودیان حقیقی معترفند که صهیونیسم به مذهب یهود و آئین حضرت موسی (س) نه تنها دهن کجی، بلکه خیانت کرده و از آن بعنوان سرپوش و ماسکی در جهت مطامع شیطانی و سیاسی خود استفاده کرده، در حالیکه یهودیان حقیقی با آن مخالف می‌باشند.

وقابل تأمل و توجه است که در این راستا، حتی برخی از شخصیتها و رهبران صهیونیستی نیز (که در گذشته آئین یهودی داشته‌اند) با اعلام انصراف از تشکیلات صهیونیستی مخالفت خود را با آن اعلام داشته که از آن جمله میتوان به «ناحوم گلدمن» یکی از رهبران سرسخت و متعصب صهیونیسم اشاره کرد، که مقالات بسیاری در ضدیت با صهیونیسم و افشای چهره کریه آنان نوشته است.

همچنین «بن هکت» (فردی یهودی که قبلاً صهیونیست بوده) در کتابی به نام «پیمان شکنی» تمام دیدگاههای پیشین خود را ترک گفته و یک ضد صهیونیست دو آتشه گردیده، او قبلاً حامی پروپاقرص تلاشهای سیاسی و نظامی صهیونیستها در بیرون راندن اعراب فلسطینی از خانه و موطنشان بود و حتی از بودارترین منابع نیز برای این کار پول جمع می‌کرد، اما بعدها این واقعیت را کشف کرد که رهبران صهیونیست این نیت غیر انسانی را در سر می‌پروراندند که یهودیان ناوابسته عادی را که در اروپا تحت سلطه نازیسم گرفتار شده بودند به حال خود بگذارند. و فقط مردان

جوان... را نجات دهند.^{۱۱۷}

«دکتر آلفرد لیلنتال» یکی از فعالترین رهبران (در مبارزه علیه صهیونیسم) است که همه چیزش را وقف کرده است او پس از چاپ مقاله اش تحت عنوان «پرچم اسرائیل پرچم من نیست» در مجله ریدرزد ایجست به سال ۱۹۴۹ به شهرت جهانی رسید و پس از آن سه کتاب از آثار او به نام «اسرائیل به چه قیمتی» در سال ۱۹۵۳ و... سه کتاب خارق العاده و روشنگر در باره نقش ویرانگری که اسرائیل صهیونیست در فلسطین و خاورمیانه بازی کرده است چاپ شد»^{۱۱۸}.

یک یهودی اسرائیلی به نام «ناتان چوفشی» می گوید:

«ما آمدم و اعراب بومی را به آوارگانی مصیبت دیده بدل ساختیم و بازگستاخانه متهم و بدنامشان می کنیم تا نامشان را لکه دار سازیم. بجای اینکه از کرده هایمان پشیمان باشیم و بکوشیم پاره ای از شرارت های مان را جبران کنیم اعمال وحشتناکمان را توجیه می کنیم و حتی می کوشیم آنها را بزرگ و پرشکوه جلوه دهیم»^{۱۱۹}.

این قبیل اسناد نشان گر و گویای این حقیقت است که آنچه تخلف و سرپیچی از قوانین الهی و مقررات انسانی و جنایت و خیانت در طول تاریخ با عنوان یهودی صورت گرفته، مربوط به آن دسته از یهودیان و کسانی است که در واقع و حقیقت پای بند به اصول آسمانی حضرت موسی (س) و احکام الهی که از طرف آن حضرت بر یهود آمده، نبوده و نیستند و اینان آن دسته از مردم و یهودیانی هستند که پیوسته از دستورات حق سرپیچی و نافرمانی کرده و لذا بین یهودی حقیقی و پای بند و معتقد به فرامین و احکام الهی که از طریق حضرت موسی بر آنان نازل گردیده با این دسته فاصله ای از کوه تا کهکشان است. و واقعیت این است که، اینان خصایص صهیونیستی داشته و پیوسته در این مسیر عمل کرده اند.

«موشه متوهین» از دیگر نویسندگان یهودی که معروفیت جهانی نیز دارد می نویسد:

«مسئله یهود شب و روز مرا عذاب می دهد چگونه ممکن است یهودیان اهل علم، عاقل و کهنسال... عقل خود و منطق متحول وذاتی سه هزار ساله اشان را از دست بدهند و آرمانهای مادی و شرک آمیز ناسیونالیسم سیاسی غارتگر را در سر برورانند؟

چطور ممکن است یهودیانی که بطور مصنوعی گرده ام آمده اند و مخلوط انسانی عجیبی از یهودیان مرفی و ارتجاعی، فلسفه دان و بی سواد، دلسوز و خشن را تشکیل می دهند، به زور مجبور به مهاجرت به یک سرزمین کهنسال عربی بشوند، از طریق خرابکاری و تبلیغات سیاسی متحد بشوند و پس از رسیدن به شماری...، خانه ها و زاد و بوم میلیونها عرب را مورد تهدید قرار دهند و آنان را از جای خود برانند و بر آنان حکومت نمایند و بدان وسیله صدها میلیون از مردم سراسر جهان را به مبارزه بطلبند؟

چگونه ممکن است یک یهودی واقعاً عاقل (و شاید پس از آنکه یهودیان به ناسیونالیست

میلیتاریستهای کافر «صهیونیست» بدل شده اند دیگر یهودی عاقلی یافت نمی شود) امروز تصور کنند در این وضع ناگهان منزوی شده اش در جهان و پس از.. (سالها) توسعه طلبی... اجازه می یابد که سرزمینهای بیشتری را تسخیر کند؟

چگونه می توانند یهودیان به خود اجازه دهند... که مدام رفتاری تحقیرآمیز با سازمان ملل داشته باشند، سازمانی که موجد اسرائیل صهیونیست شد؟»^{۱۲۰}.

این نویسنده یهودی در ادامه نوشته هایش در ضدیت با صهیونیسم در پرده دری و افشای جنایات صهیونیسم، ضمن ارائه مطالب مختلف، صهیونیسم را عامل انحطاط یهودیت واقعی و حقیقی قلمداد و اثبات نموده و برای چاره جوئی و سپس رهایی یهودیان از این گرداب خطرناک داد خطر سر داده است.

«بگذارید بی درنگ بگویم که من یک منتقد یهودی صهیونیسم هستم و هر جا امکان باشد که بگویم که یک منتقد یهودی افراطی صهیونیست هستم بی چون و چرا خواهم گفت. زیرا معتقدم در مسائل اخلاقی، یک منتقد فساد اخلاق، نمی تواند بی طرف بماند و یا سازش کند، چنین کسی باید رک و پوست کنده سخن بگوید. چرا که وقتی یک منتقد صهیونیسم گزارش از اشغالها و قتل نهضت مقاومت (که صهیونیستها آنها را ترورست می خوانند) و یا از بمباران خانه ها و روستاهای عربی می دهد، هیچ ناظر صادقی نمی تواند آنرا عملی نمایشی، زبان بازی، نفرت از خویشتن، یهود ستیزی یا خیانت به یهودیان بنامد؟

برعکس ضرورت اخلاقی و یا یهودیت نبوی یهودیان — طالب افشای اعمال غیر اخلاقی و غیر انسانی است که در تجلی انحطاط یهودیت در عصر ما... انجام می شود»^{۱۲۱}.

وی همچنین پیوسته در مطالب و نوشته های خویش کوشیده تا یهودیان فریب خورده و اغفال شده، محبوس در چنگال اختاپوس صهیونیسم را با هشدار و آگاهی از خواب خطرناکی بیدار نموده، تا خود را از این وادی دهشتناک ضدانسانی نجات بخشند و این خود از مطالبش هویدا است.

«من در اعماق قلبم همیشه امیدوار بوده ام که یهودیان اسرائیل روزی معجزه آسا بیدار شوند همیشه امیدوار بوده ام که تحت تأثیر دگرگونی قضاوت و رفتار در سراسر اروپا و آسیا و آفریقا در دوره های پس از جنگ جهانی، علی رغم تبلیغات گسترده روابط عمومی ماشین صهیونیسم، نسل جدید یهودیان اسرائیل خود را از آرمانهای فرسوده... غارتگر و امپریالیستی و استعماری آزاد خواهند کرد که جوانی معصومانه شان، ثروت هایشان و... را به ویرانه کشاند.

به نوعی رؤیا امید من آن است که پشیمانی قلبهای یهودیان را تسخیر کند و آنان دوباره یهودی واقعی شوند»^{۱۲۲}.

از این قبیل مطالب و تعابیر، چیزی که بدست می آید اینکه، نه فقط یهودیت حقیقی و

بسیاری از یهودیان، مخالف پدیده‌ای به نام صهیونیسم و مشی جنایتکارانه آن می‌باشند، که بیش از هر چیز مخالف و معاند با اشغال سرزمین فلسطین و اشغالگران صهیونیستی بوده و این حرکت را دقیقاً و مطلقاً ضد آرمان یهودیت حقیقی و معیارها و موازین آن می‌دانند.

«پروفسور ریشا یاهولیبوویتز»، که در اورشلیم زندگی می‌کند و... عمیقاً مذهبی است این عقیده را که ایده تشکیل یک دولت یهودی ریشه در مذهب یهودیان دارد قاطعانه تکذیب نموده و عقیده (فوق‌الذکر را) انحراف از یهودیت می‌داند»^{۱۲۳}.

پروفسور روزه گارودی نیز در همین زمینه می‌نویسد:

«دولت اسرائیل برای استقرار در جائی که قرار گرفته هیچگونه مشروعیتی ندارد: نه مشروعیت تاریخی، نه توراتی، نه قضایی، و بخصوص نه اخلاقی...»^{۱۲۴}.

یکی از خاخام‌های اسرائیلی که رهبری یک جنبش یهودی ضد صهیونیستی را بعهدہ دارد می‌گوید:

«ما یهودی هستیم و خود بانظام صهیونیستی که برخلاف رضای خدا سرزمین مقدس قدس را به اشغال خود در آورده است مخالفت می‌ورزیم، انگیزه تکوین این جمعیت (ناطور تا کاراتا)* نیز این است که یهودیان اسیر دامگستریهای صهیونیسم نشوند، تاریخ تولد این گروه به بعد از جنگ جهانی اول می‌رسد یعنی همان زمانی که صهیونیسم آئین یهود را دست‌آویزی برای تحقق آرمانهای سیاسی خود قرار داد... تاکنون با صهیونیسم در مخالفت بوده و نه تنها یهودیت را با صهیونیسم در تناقض تام و تمام می‌بیند، بلکه موجودیت اسرائیل را نیز برسمیت نمی‌شناسد و خواهان نابودی دولت صهیونیستی می‌باشد... ما به زبان عبری رایج در نظام صهیونیستی تکلم نمی‌کنیم زبان ما «بدیشه» است و از طعام آنان تناول نمی‌کنیم، به مدارس و بیمارستانهای آنها نمی‌رویم، به آنها مالیات نمی‌دهیم... ما پرچم اسرائیل را (نیز) به رسمیت نمی‌شناسیم و به (سازمان آزادی‌بخش فلسطین) نامه نوشتیم زیرا دشمن ما یکی است و آن صهیونیسم است... یهودیت در گذرگاه تاریخ همواره مبتنی بر ایمان به خدا و تعالیم تورات بوده است... لیکن صهیونیسم آمد و این معیار را واژگونه کرد و آنرا بر اساس قومیت و زبان و زمین تعریف نمود و یهودیت و یهودیان و سرزمین مقدس را دست‌آویزی برای تحقق اغراض نامقدسش ساخت و در نهایت مشتی از خاخام‌های «اشکناز و سفاردیم» را آلت دست خود کردند... مثلاً جمعیت «گوش آمونیم» تحت عنوان یهودیان ارتدکس در صف اشغالگران صهیونیست و تشنگان قدرت قرار گرفتند و یا جمعیت «کاخ» به رهبری خاخام نژادپرست (ماییرکاهان) برای تبلیغ برنامه‌های الحادی — نژادی خود به حکومت

* خاخام موشه هیرش رهبر یک جمعیت یهودی به نام ناتور تا کاراتا می‌باشد که از سالهای قبل از ۱۹۴۸ تاکنون این جنبش به ادعای وی فعالیت داشته و بیش از ۳٪ جمعیت سرزمینهای اشغالی را تشکیل و تعدادشان در حدود ۵ میلیون نفر در خارج از آن می‌باشد.

غاصب صهیونیست توسل جسته است»^{۱۲۵}.

بنابراین از مجموعه مطالب گذشته این معنا مجسم می‌شود که در واقع بسیاری از یهودیان جهان نیز به این واقعیت رسیده‌اند که اشغال سرزمین فلسطین و تشکیل رژیم نامشروع صهیونیستی در آن نه تنها سازگار با روح و متون یهودیت نمی‌باشد که در تضاد بسیار آشکار و در واقع دسیسه پلیدی بوده است که صهیونیسم جهانی بدان متمسک گردیده تا هم یهودیان را فریفته و بدین طریق فلسطین را اشغال نماید و هم اینکه از این طریق به مطامع بعدی خود در این راستا یکی پس از دیگری دست پیدا کند، و این واقع را خود آنان نیز ابراز داشته‌اند.

«اعلام این مسئله که اسرائیل متعلق به تمام یهودیان، حال در هر کجا که بسر می‌برند می‌باشد و... اعلام این مسئله... که هر یهودی نگران رفاه اسرائیل می‌باشد یا بایستی احساس نگرانی نماید... این شعار بدون تعارف از یک لفاظی توخالی نیز بی ارزش تر است این شعار اصولاً حقیقت ندارد به هر مفهوم حقیقی که بگیری اسرائیل متعلق به تمام یهودیان جهان نمی‌باشد»^{۱۲۶}.

اسرائیل شاهاک یهودی، نویسنده دیگر اسرائیلی است که بطرق مختلف مخالفت خود را با صهیونیسم و اشغالگری و توسعه طلبی آن ابراز داشته و در این زمینه هرگونه تشبثات و توجیهات کذابی با عنوان و ماسک یهود و یهودیت را مردود می‌شمارد:

«هر کس حق بازگشت به وطن خویش را از فلسطینیها سلب کند دقیقاً رفتاری ضدسامی داشته است حق داشتن در نابلس حقی است برای خود مردم نابلس و من قبول ندارم که برای من و یا هر یهودی دیگری کوچکترین حق تاریخی وجود داشته باشد»^{۱۲۷}.

یهودیت و مبارزات رویاروئی علیه صهیونیسم جهانی

بدین طریق و با کشف ماهیت کرب صهیونیسم و اهداف پلید آن، توسط بسیاری از یهودیان، «خوشبختانه یهودیان مستضعف شرقی خود به توطئه صهیونیستی پی برده و دریافته‌اند که دم از یهودیت زدن صهیونیسم مانند دم از اسلام زدن عربستان سعودی و عراق (بعثی) و امثال آن قبل از هر چیزی یک توطئه است»^{۱۲۸}.

حتی تبعیضاتی که این عده در فلسطین اشغالی بوجود آورده‌اند حکایت از این دارد که دولت و ارتش و نهادها در سطح بالا و رهبری در دست این عده صهیونیست وابسته به غرب و استکبار و سرمایه‌داری بوده و اگر جنگی یا حادثه‌ای پیش آید یهودیان محروم و مستضعف گوشت دم تیر این عده بوده‌اند»^{۱۲۹}.

بدین لحاظ بسیاری از یهودیان جهان چون گذشته آستین بالا زده و خود در صف مقدم مبارزه با پدیده‌ای تحت عنوان صهیونیسم قرار گرفته و این حرکت را علناً نیز به صهیونیسم جهانی

اعلام داشته اند بطوریکه جامعه روشنفکران یهود در ایران این طریق را حق مسلم یهودیان دانسته و در ماده ۵، اساسنامه خود مصوب ۱۳۵۸/۴/۲۴ هـ ش آورده است: «مبارزه با امپریالیسم و هر نوع استعمار از جمله مبارزه با صهیونیسم و افشاء نمودن نقش آن در رابطه با امپریالیسم جهانی و مبارزه با هرگونه تبعیض نژادی و برتری طلبیهای قومی و...» ۱۳۰ جزء وظایف لاینفک این جامعه و هر یهودی آزاده در جهان می باشد.

نمونه دیگر از این قبیل موارد را می توان در اطلاعیه و راهپیمائی گروه کثیری بنام «یهودیان حقیقی» در آمریکا در سوم اکتبر ۱۹۸۴ مشاهده و جستجو نمود که این جماعت یهودی به بهانه سفر شامیر وزیر امور خارجه وقت رژیم صهیونیستی به اجلاس عمومی سازمان ملل، ضمن دعوت به راهپیمائی و اعتراض گسترده بر علیه صهیونیسم اشغالگر، در بیانیه ای با عنوان «دنیا باید بداند یهود و صهیونیست یکی نیست» خطاب به ملل جهان می گویند:

«ما می خواهیم شما را از یک اشتباه خطرناک که نتایج خطرناک برای شما و ما در بر خواهد داشت باز بداریم. شما همیشه در رسانه های گروهی دنیا از بحران سیاسی که در خاورمیانه رخ داده است می شنوید که اسرائیل نقش اساسی را در این بحرانها دارد. بحرانی که می تواند بدبختی و بیچاره گی برای سراسر دنیا ببار آورد. و شما فکر می کنید که اسرائیل و مردم یهود یک چیز هستند، بنابراین گمان می کنید یهودیان مسئول بحرانهای سیاسی و اعمال دولت اسرائیل هستند.

این اشتباه بزرگ است، حقیقت این است که مردم یهود و دولت اسرائیل دو قطب مخالف هستند مانند اختلاف شب و روز.

یهودیان... در صدد برقراری دولتی بر نیامدند تنها هدف ما این بود که فرامین خداوند را که در تورات آمده انجام شود. دولت اسرائیل توسط جنبش صهیونیست بوجود آمد که یک سازمان سیاسی است... آنها تلاش کردند که طبیعت و فطرت مذهبی یهود را تبدیل به موجودی سیاسی در شکل دولت و ارتش در بیاورند.

از ابتدا رهبران مذهبی یهود مخالفت خود را شروع کردند یهودیان حقیقی که به این اعتقاد پایبند هستند بدون هیچگونه تفسیری باقی مانده و این تحریفات را، محکوم می کنند، صهیونیستها می خواهند به دنیا بقبولانند که نماینده تمامی یهودیان سراسر جهان هستند این دروغ است و مردم یهود هرگز آنها را بعنوان رهبر خود انتخاب نکرده اند.

صهیونیستها کنترل مطلق بر مقدرات یهودیان را با ایجاد ترور و وحشت و تبلیغات مسموم بدست گرفته اند آنها کلیه وسایل تبلیغاتی را در دست دارند و از این مسئله برای بدست گرفتن تمامی زندگی یهودیان استفاده می کنند... با وجود این، حقیقت این است که یهودیت و صهیونیست دو قطب مخالف هستند یکی مذهبی است و دیگری ایدئولوژی سیاسی. مردم یهود و

دولت اسرائیل مخالف یکدیگرند برای اینکه طبق عقاید یهود و قوانین تورات، یهودیان از داشتن دولت محروم هستند.

... آن دسته از یهودیان مذهبی که تمایلات صهیونیستی دارند دچار اشتباه شده اند که از تحریف آیات خداوند بدست آمده از جمله، خداوند روزی به ما اجازه خواهد داد که سرزمین داشته باشیم در حالی که این دروغ است و قانون الهی در تورات ممنوع کرده است...»^{*}

صهیونیستها و رهبران و سردمداران آنها همچنان مورد بغض و خشم و نفرت بسیاری از یهودیان جهان قرار دارند که حتی در بسیاری از مجامع عمومی در مخالفت و ضدیت با صهیونیسم انزجار خود را در برابر سردمداران صهیونیستی و علیه سیاست توسعه طلبانه و نژادی آنان ابراز و اعلام داشته اند.

برای نمونه در چند سال پیش به هنگام سفر «شارون» صهیونیست به مونترال که برای جمع آوری پول صورت گرفته بود گروه بسیار عظیمی از جامعه یهودیان کانادا او را با فریادهای خشنماک خود «شارون قاتل» و «جنایتکار» استقبال و بدرقه کردند و «رافائل ایتان» صهیونیست رئیس ستاد ارتش صهیونیستی نیز در دانشگاه بیت المقدس اشغالی با چنین استقبالی روبرو گردید»^{۱۳۱}.

همچنین هر روزه تظاهرات و اعتراضات وسیعی توسط اقشار یهودی در فلسطین اشغالی و در کشورهای مختلف منجمله دول اروپایی و آمریکایی علیه سیاست توسعه طلبانه و تبعیض نژادی صهیونیسم صورت می گیرد که تظاهرات یهودیان فلسطین اشغالی را در تل آویو و نیز در دفتر کار بگین نخست وزیر اسبق صهیونیستی در زمان یورش نیروهای صهیونیستی به جنوب لبنان و با شعار «بچه های ما را به خانه هایشان برگردان»^{۱۳۲} می توان از موارد بسیار کوچک آن برشمرد.

همچنین آن دسته از یهودیان که در سرزمینهای تحت اشغال صهیونیسم مشمول قوانین و روشهای تحمیلی نژادی و تبعیض قرار می گیرند همچنان به ستوه آمده و به بن بست رسیده اند که چاره ای نمی بینند جز اینکه بین مرگ و یا زندگی تحقیرآمیز همراه با تبعیضات نژادی و یا فرار از چنگال مرگ و تبعیض یکی را برگزینند.

بسیاری از یهودیان که در بند صهیونیسم گرفتارند شورش و اعتصاب و خلاصه مبارزه را بر راههای دیگر ترجیح داده و در واقع چاره ای جز انتخاب این روش ندارند بطوری که سرزمینهای اشغالی هر روز شاهد این قبیل اعتراضات بوده و هر چند تیغهای بران سانسور در سرزمینهای اشغالی بیداد می کند، لیکن بسیاری از این قبیل قضایا به طرق مختلف به جهان خارج درز کرده، آنچنانکه یکی از نمایندگان کلیمی مطلع در این امر می گوید:

* این بیانیه آنچنانکه در متن آمده، در اکتبر ۱۹۸۴ به زبان انگلیسی و عبری در آمریکا منتشر گردیده است.

«اعتراضات و اعتصابات و شورش یهودیان شرقی که بر اثر تبلیغات گسترده و عوام‌فریبانه صهیونیستها و امپریالیستها آرامش زندگی با شرافت در موطن اصلی خود را ترک و به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند روز بروز افزایش می‌یابد»^{۱۳۳}.

پاره‌ای دیگر از یهودیان و رهبران یهودی در این باره می‌گویند:
«زمینه‌های مبارزه از سال ۱۹۷۶ که متشکل از جوانان یهودی شرقی بوده هر روزه قدرت بیشتری می‌گیرد ولی آن دسته سلطه‌گر (صهیونیست) می‌خواهند این مسائل را که پیوسته ادامه داشته است پوشانند.

لذا یهودیان باید با مبارزه علیه این بت جدید (صهیونیسم) و این گوساله سامری آنرا درهم بشکنند»^{۱۳۴}.

اعمال تز موهوم نژادی و تبعیضات مرگ‌آور در این راستا علیه یهودیت، در سرزمینهای تحت‌اشغال، از عوامل بسیار مهم و عمده‌ای است که هر از چند گاهی به مبارزات خونینی علیه صهیونیسم و سران آن تبدیل می‌گردد، بطوریکه منابع یهودی بهترین گواه این واقعیت هستند، هر چند که صهیونیسم جهانی سعی وافری در کتمان و سانسور آن دارد:

«اختلافات... و تبعیضات نژادی... در جامعه اسرائیل شدت وجود دارند... بعنوان نمونه پلنگان سیاه که بوسیله یهودیان شرقی بوجود آمده‌اند و شدیداً معترض به وجود تبعیضات، بین یهودیان شرقی (سفارادی) و یهودیان غربی (اشکنازی) می‌باشند. دامنه برخورد این گروه با رژیم بحدی رسیده که حدود دو سال پیش تظاهرات وسیع این گروه منجر به برخورد قهرآمیز با دولت گردید و با دادن صدها زخمی بطرز وحشیانه‌ای بوسیله پلیس اسرائیل سرکوب گردید و بسیاری از فعالین آن دستگیر شدند...»^{۱۳۵}.

شدت و وسعت این قبیل درگیریهای خونین را حتی منابع خارجی نیز نتوانسته‌اند در پس سانسور، و در پرده کتمان نگهدارند بطوریکه گزارش می‌دهند:

«بیت المقدس مرکز جامعه هاردیها نیز مرکز تشنج بین یهودیان لامذهب و هاردی است... شهردار کولک حملات افراطیون مذهبی را «شورش شهری» می‌نامد و از دولت می‌خواهد که با آن به مقابله برخیزند، وی می‌گوید که معتقد است این حملات از نوع سیاسی هستند و بوسیله افراطی‌های خارجی کمک... می‌شوند...

مشکل می‌توان میزان خصومت بین غیر مذهبی‌ها و مذهبی‌های افراطی را تخمین زد از نظر افراطی‌ها یهودیان بی‌قید* (بی‌مذهب) تهدیدی نسبت به مردم یهود هستند و از نظر یهودیان، غیر مذهبی‌ها خاطره دردناک آن دوران سخت پراکنندگی هستند»^{۱۳۶}.

* منظور از یهودیان بی‌قید و یا بی‌مذهب در واقع همان صهیونیستها می‌باشند که هیچگونه اعتقاد درونی به یهودیت و حتی توحید نداشته و ندارند.

فرار و خودکشی راه گریز یهود از چنگال صهیونیسم (مبارزه منفی)

بسیاری از یهودیان که به روزمره گی در چنگال صهیونیسم خونکرده و به همزیستی با صهیونیستها عادت ندارند شیوه‌های مختلف مبارزه علیه این پدیده سرطانی و اشغالگر را در پیش می‌گیرند که از آن جمله می‌توان به فرار و خودکشی و نیز فرار از ارتش که بُعد دیگر مبارزات این جماعت را تشکیل می‌دهد، اشاره و به سلسله فوق اضافه نمود، و منابع یهودی — اسرائیلی بهترین گواه بر این مدعا و واقعیت، می‌باشند:

«صدها نفر از جوانان اسرائیلی مخالفت خود را با اعمال فشار نسبت به مردم سرزمینهای اشغال شده ابراز کرده (و) امتناع از ارتش به عنوان سرباز ذخیره نیز در سرزمینهای اشغال شده رشد و گسترش یافته و جوانان در اسرائیل ... به خاطر امتناعشان از خدمت دستگیر می‌شوند»^{۱۳۷}.

این منبع یهودی بنقل از یکی از جوانان اسرائیلی معترض که بدین خاطر زندانی گردیده می‌نویسد:

«وی می‌گوید که از دستگیری ناراحت نیست و نمی‌تواند در تصمیمش تأثیری داشته باشد، در گذشته در سرزمینهای اشغال شده خدمت (سربازی) کرده‌ام و این موضوع عمیقاً تکانم داده است من در کارهایی شرکت کرده بودم که با آن مخالف بوده و از آن رو گردانم...»^{۱۳۸}.

ظلم و فشار در سرزمینهای اشغال شده بحدیست که بعضاً منجر به این تراژدی می‌گردد که یهودیها بین این تنگناها و در واقع مرگ تدریجی به مرگ آنی پناه برده و آنرا به این زندگی فلاکت بار ترجیح بدهند، چرا که آنرا، حداقل سهل تر از اولی (مرگ تدریجی) می‌پندارند و در این باره نیز صهیونیسم جهانی هر چند در نقل اصل ارقام بسیار تخفیف قائل گردیده، لیکن در اصل موضوع بعضاً بناچار زبان به اعتراف گشود، آنچنانکه «اسحاق رابین» وزیر جنگ صهیونیستی می‌گوید:

«۲۱ سرباز اسرائیلی که در لبنان خدمت می‌کردند به دلایل ناشی از اثرات جنگ* در

فاصله سالهای ۸۴ — ۱۹۸۲ خودکشی کردند...»

رابین در پاسخ به یکی از نمایندگان پارلمان گفت ۱۲ سرباز در سال ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ و نه سرباز دیگر در سال ۱۹۸۴ خودکشی کرده‌اند (و ادامه می‌دهد که):

«از بررسی‌های رسمی معلوم شد که یکی از دلایل خودکشی سربازان اثرات جنگ لبنان بوده است، (در حالیکه) روزنامه اسرائیلی جروزالم پست اخیراً نوشته بود (فقط) در سال پیش ۲۷۰ اسرائیلی خودکشی کرده‌اند»^{۱۳۹}.

دسته‌های دیگر یهودی که مورد ظلم و تبعیض قرار گرفته‌اند، بین مرگ و سازش با تبعیضات نژادی راه سومی را پیش گرفته‌اند که آن فرار از مظلالم صهیونیستی می‌باشد. آنچنانکه از

* منظور از جنگ همان لشکرکشی صهیونیستها به جنوب لبنان و اجرای طرح اشغال این بخش توسط صهیونیسم جهانی می‌باشد.

بدو تأسیس رژیم اشغالگر صهیونیستی این مسئله آغاز و تا کنون پیوسته ادامه داشته و جهان هر روزه شاهد، فرار هزاران یهودی تحت تبعیض نژادی و اذیت و آزار صهیونیستها، از سرزمینهای اشغالی فلسطین می باشد و خود یهودیان در این زمینه پرده ها را بالا کشیده و واقعیات فوق را برای آگاهی و روشن کردن اذهان جهانیان از پس دیوارهای ضخیم خفقان بدرآورده اند آنچنان که می گویند:

«به لحاظ اوضاع بد اقتصادی و اجتماعی و تبعیضات و ستمهای گوناگونی که در اسرائیل می گذرد تعداد کسانی که از اسرائیل می گریزند به مراتب بیشتر از کسانی است که به آن کشور مهاجرت می کنند»^{۱۴۱}.

و روند این مهاجرت معکوس خود دلیل محکمی بر شکست سیاست تجاوزکارانه و استکباری صهیونیستهای حاکم بر اسرائیل است *^{۱۴۰}.

اسرائیل شاهاک در کتاب خود «نژادپرستی دولت اسرائیل» می نویسد:

«جنبش مراجعت یهودیانی که از گرجستان به اسرائیل آمده اند بسرعت گسترش می یابد (عده ای)... از آنها خارج شده اند و بقیه گروهها هم یا قبلاً رفته بودند و یا مشغول تدارکات مقدمات سفر هستند و در آینده خواهند رفت، علل شکایت مختلف یهودیان گرجستان که جزء یهودیان شرقی هم بحساب می آیند، شکنجه و آزارهای متعددی است که متحمل می شوند در «کیریات آتا»... در شرایط بسیار اسفناکی زندگی می کنند، هر ده نفر در یک اتاق بسر می برند»^{۱۴۱}.

این قبیل فرارهای دسته جمعی و یا جنبش های مراجعت منحصر و مختص به دسته های خاص و از جمله یهودیان گرجستان و یا دیگر مناطق نبوده، بلکه مجموعه یهودیانی را شامل می گردد که شلاقهای تبعیض نژادی صهیونیسم بر پیکرشان بیداد می کند.

«آمار شرکت برق اسرائیل حاکی از آن است که برق ۳۸۰۰۰ (سی و هشت هزار) خانه در اسرائیل از سالها پیش قطع شده است و صاحبان این خانه ها کسانی هستند که مدتها از اسرائیل فرار کرده و به خاطر عدم اطمینان به (پول) اسرائیل خانه های خود را نفروخته اند و این علاوه بر صدها هزار خانه ای است که بفروش یا اجاره رفته است»^{۱۴۲}.

البته آمارهای ذکر شده نمونه هایی از اسناد هستند که صهیونیستها بدان اعتراف نموده اند. در حالیکه آمار و ارقام واقعی چندین برابر و فزونتر از این شمار و مقدار می باشد که سردمداران صهیونیستی آنها را در پرده های کتمان بایگانی می نمایند.

بطوریکه نشریه آمریکایی نیوزویک می نویسد:

«اداره مهاجرت فلسطین اشغالی اعلام کرده است که در عرض چند سال حدود پانصد

* برطبق برخی منابع و نوشته های خارجی، از ابتدای تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی تا سالهای اخیر، تقریباً بیش از نیم میلیون یهودی از سرزمینهای اشغالی فرار کرده و دیگر بازنگشته اند.

هزار (۵۰۰۰۰۰) یهودی اسرائیل را ترک گفته‌اند».

«سیم چادر ریک» معاون نخست‌وزیر سابق طی گزارشی به مجلس گفت: پریدا (واژه‌ای عبری به معنی تنزل و تقلیل) مهمترین مسئله اصلی است که رژیم با آن روبرو است «ساموئیل لاهیر» که مسئولیت آژانس را برعهده داشته به این نتیجه رسیده که عده زیادی بعنوان توریست در ماههای مختلف از این کشور خارج شده و اضافه می‌کند که اغلب یهودیانی که کشور را ترک می‌کنند جوان هستند... و مدتی پیش کنسول گری رژیم صهیونیستی در آمریکا برای هفده هزار (۱۷۰۰۰) نفر مهاجر (فراری) نامه‌ای فرستاده و از آنها درخواست نموده بود تا برای خدمت در ارتش به فلسطین اشغالی برگردند و در ادامه می‌گوید که مغزها از این کشور فرار می‌کنند و با تأسف می‌گوید که با خارج شدن اینها خون از رگهای رژیم صهیونیستی خارج می‌شود و برطبق آمار دیگری در سال ۱۹۷۳ بدنبال جنگ خاورمیانه تعداد مهاجرت از سه هزار (۳۰۰۰) در سال به ۱۶۰۰۰ تن رسید، برطبق جمع‌بندی اداره آمار رژیم صهیونیستی، بیش از هیجده هزار (۱۸۰۰۰) نفر در سال ۱۹۸۰ از این کشور مهاجرت کرده‌اند»^{۱۴۳}.

امروزه میزان فرار و تمایل بدان در سرزمینهای اشغالی از طرف یهودیان بطور بسیار چشمگیری افزایش پیدا کرده است.

«وزیر مهاجرت اسرائیل می‌گوید که طی سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۴ تعداد ۱۸۰ هزار نفر از اسرائیل خارج شده‌اند»^{۱۴۴}.

در حالی که براساس گزارش دیگری (از فرانسه) طی سال مسیحی (۱۹۸۴) فقط قریب به پنجاه هزار تن از یهودیان سرزمینهای اشغالی قصد ترک این سامان را داشته و براساس اظهارات مقامات صهیونیستی میزان افزایش مهاجرت (فرار) از اسرائیل در (همان سال) به بیش از ۳ برابر سال‌های گذشته بالغ گردیده است»^{۱۴۵}.

برطبق سند دیگری «(۲۰٪) (بیست درصد) از جوانان یهودی خواستار مهاجرت (فرار) از اسرائیل هستند»^{۱۴۶}.

و به قول یکی از دانشمندان و روشنفکران مشهور و سرشناس خارجی: «امروز آنجایی در دنیا که یهودیان کمترین امنیت را دارند همانا اسرائیل است. اکثریت عظیمی از یهودیان دنیا (۸۰ درصد) به این عدم امنیت آگاه‌اند... و حتی امروزه تعداد یهودیانی که اسرائیل را ترک می‌کنند از تعداد کسانی که در آن مستقر می‌شوند (بسیار بسیار)* بیشتر است»^{۱۴۷}.

و خلاصه اینکه روند فرار و تمایل به آن، از سوی یهودیان ساکن سرزمینهای اشغالی به گونه‌ای شدت پیدا کرده که مسئولین با وضع قوانین متعدد، در تلاش‌اند که از فرار بیشتر آنها

جلوگیری بعمل آورند، چرا که این فرارها نه تنها تاکنون ضربه‌های فراوان و قابل توجه‌ای به شریانه‌های حیاتی رژیم نامشروع صهیونیستی وارد ساخته بلکه بطور مستمر هم اکنون نیز ادامه داشته و صهیونیستهای حاکم بر سرزمینهای اشغالی را بعنوان خطری غیرقابل کنترل مورد تهدید قرار داده، بطوری که تا کنون از حل آن، ناتوان و عاجز مانده‌اند. و قابل توجه اینکه نه فقط تعداد بیشماری از یهودیان به دلیل تبعیضات ناروا و ضد انسانی مدعیان نژاد برتر از سرزمینهای تحت سلطه اشغالگران گریخته و فرار را بر قرار ترجیح داده و بسیاری حتی از ثروتها و اموال تحت تصرف خویش چشم‌پوشی نموده‌اند و...، بلکه صدها هزار یهودی از نقاط مختلف جهان حتی فکر رفتن بدان سامان را در مخیله خود راه نداده و بسا مرگ را بر رفتن به سرزمینهای تحت اشغال صهیونیسم ترجیح می‌دهند.

«صهیونیسم عامل فقر و فساد در میان یهود و در سرزمینهای تحت اشغال و سرانجام تلاشی «اسرائیل»

صهیونیسم جهانی در راستای توطئه بین‌الدولی خویش نه تنها زمینه ساز مفاسد مختلف اخلاقی و عامل گسترش و ترویج آن در جهان می‌باشد که حتی بیش از همه آن را در میان یهودیان، علی‌الخصوص نسل جوان در سرزمینهای اشغالی دامن می‌زند.

یکی از منابع یهودی بنقل از روزنامه سوئسی «تریون دوژنو» در این زمینه به نمونه‌هایی از مسئله فساد در سرزمینهای تحت اشغال صهیونیسم (در فلسطین) اشاره کرده که در بخشی از آن چنین آمده است:

«رقم حقیقی معتادین به مواد مخدر چون ماری‌جوانا — ال‌اس — دی و... حدود یکصد هزار نفر^{۱۴۸} در میان «یهودیان اسرائیلی» می‌باشد.

و بنا به نوشته دیگر و «براساس اطلاعات وزارت کشور (اسرائیل) در سال ۱۹۷۹ تعداد سرقت‌های مسلحانه در اسرائیل نسبت به سال ۱۹۷۷ تا ۶۲ درصد افزایش یافته است، دزدی اتومبیل ۲۸۰٪، کلاهبرداری ۱۷۰٪، قتل و راهزنی (نیز) به ۳ برابر رسیده است...

غارت کیوسک‌های تلفن — دزدی اتومبیل — موتور و دوچرخه کار رایجی شده است... جنایت و تبه‌کاری در تمام سوراخ‌سنبه‌های سازمان اجتماعی موسوم به «جمعیت یهود» اسرائیل نفوذ و حتی در محدوده مناسبات زناشویی نیز رسوخ کرده است. «نامارکوفمن» روزنامه‌نگار روزنامه ژروزالم پست در ۱۷ مه ۱۹۷۸ (می‌نویسد):

در هر سال حدود ۳۰ تا ۵۰ هزار زن بوسیله شوهرانشان مورد شکنجه قرار می‌گیرند... بانو

«گامیر» نماینده مجلس اسرائیل (نیز چنین هشدار می‌دهد که):

«تعداد فواحش خردسال در کشور بصورت تهدید کننده ای رو به فزونی می‌رود»^{۱۴۹}.
به ادعای منبع فوق و برطبق آمار مستند، در عرض یکسال ۷۰ هزار جنایتکار بازداشت شده‌اند، هفتاد هزار برای یک جمعیت ۳ میلیون نفری،... بدون چون و چرا نشان یک بیماری شدید می‌باشد^{۱۵۰}.

پیرامون فقر تحمیلی علیه یهود نیز اسناد فراوانی در دسترس است که به بخشی از آن در صفحات گذشته اشاره گردید و به دلیل عدم ارتباط آن به این بخش از تحقیق، متأسفانه از ذکر آنها خودداری شده ولیکن همین خلاصه کافی است که نوشته‌اند:

«دکتر «ای — کاتز» مدیر بیمه‌های ملی (در اسرائیل) بطور عام خاطرنشان ساخته است که سطح زندگی ۲۵۰ هزار شهروند اسرائیلی در پائین‌ترین حد فقر قرار دارد... و براساس منابع رسمی اسرائیل بیش از ۱/۴ کودک کمتر از ۱۴ سال غذای کافی نمی‌خورند و ۲۵ هزار بچه امکان لازم برای رفتن به مدرسه را ندارند و حدود ۵۱ درصد اسرائیلی‌ها کمتر از آنچه که برای حداقل زندگی لازم است درآمد دارند»^{۱۵۱}.

و البته آمارهای واقعی، بسیار فزونتر از شمار فوق می‌باشد چرا که مقامات صهیونیستی هیچگاه مایل و حاضر نیستند تا دست آوردهای پلید و مرگ‌زای خویش را آنهم علیه یهود که خود داعیه نجات و رهبری آنها دارند، منتشر و آشکار سازند ولیکن چاره‌ای ندارند جز آنکه به بخشی بسیار جزئی و محدود از آن اشاره کنند تا حقایق و واقعیات کشنده در پس این پرده ضخیم برای همیشه بزعم‌شان پنهان بماند.

ولیکن، برخی از نویسندگان یهودی اسرائیلی را نظر بر این است که پرده‌پوشی‌ها، رنگ کاریها، فریبه‌ها و نیرنگها صهیونیستی برای همیشه دوام نیاورده بلکه روزی رنگ خواهد باخت و به انتها خواهد رسید و پیش‌بینی می‌کنند که صهیونیسم با تمامی خصایص و اعمال و اهداف و امیال خویش نه تنها یهودیت را به انحطاط کشانده و میکشاند بلکه سرانجام روزی خود گور خویش را با همین اعمال، شیوه‌ها و ویژگیها آماده ساخته و متلاشی خواهد گردید آنچنانکه می‌نویسند:

«این شکاف ژرف محیط را برای برخوردها... آماده کرده و در آینده یهودیان.. همانند مواد منفجره غیر قابل کنترل منفجر خواهند شد و این انفجار که گریزی از آن نیست... باعث نابودی اسرائیل خواهد شد»^{۱۵۲}.

یک نویسنده دیگر یهودی بنام «روبرت افورلیخت» در کتاب خود به نام «سرنوشت یهود»

می‌نویسد:

«اسرائیل با مرگ عهد و پیمان بسته است، زیرا اسرائیل امروز با اعراب نمی‌جنگد بلکه به

جنگ با واقعیتهای تاریخی و جغرافیایی رفته است... بسیاری از یهودیان عقیده دارند که اسرائیل سرانجام با دنبال کردن سیاست توسعه طلبانه گور خود را بدست خود خواهد کند»^{۱۵۳}.

اهداف و استراتژی به بن بست رسیده صهیونیسم در جهان امروز، واقعیتهای است که بیش از هر چیز رژیم اشغالگر صهیونیستی را به سقوط و تلاشی خواهد کشاند و امروزه مسلمین جهان با تمام تلاش خویش در تدارک صهیونیسم زدایی بوده و تا قطع ریشه های آن از پای نخواهند نشست و این سرگذشتی است که برای صهیونیسم و رژیم نامشروع آن بی تردید رقم زده شده، بطوریکه، نه فقط یهودیان جهان که یهودیان اسرائیل حتی صهیونیستها، این مدعا را نأئید و اعتراف کرده اند که:

«سرنوشت اسرائیل مانند سرنوشت آلمان هیتلری خواهد بود اگر با یک قدرت ضربتی مشابه روبرو شود ناگهان متلاشی شده و از بین می رود»^{۱۵۴}.

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ.

منابع و مآخذ

- ۱- مجله ورلد چاپ آمریکا - بهار ۱۹۸۵ - بقلم «ماتی پلد».
- ۲- اکونومیست چاپ انگلستان - ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴
- ۳- نقل در مجله عصر جدید چاپ شوروی - ۲/اوت/۱۹۸۵.
- ۴- پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی: روزه گارودی - ترجمه نسرین حکمی - بترتیب صفحات ۱۶۹ و ۹۴.
- ۵- صهیونیسم: بقلم «یوری ایوانف» ترجمه: ابراهیم یونسی - ص ۷.
- ۶- خزران: بقلم «آرتورکستلر» (یهودی) ترجمه: محمدعلی موحد - ص ۸۷.
- ۷- تاریخ قوم یهود (جلد سوم): ژیلبرت ولیبی کلاپرمن - ترجمه: اسحق لاله زاری - چاپ اول
- ۸- خزران: آرتورکستلر (یهودی) ترجمه محمدعلی موحد ص ۱۷۰ - بنقل از گزارش بنیامین تظلی سیاح یهودی.
- ۹- همان سند، ص ۱۷۲-۱۷۱.
- ۱۰- همان سند، ص ۱۷۳.
- ۱۱- صهیونیسم - پیشین - ص ۵۲.
- ۱۲- قوم من (تاریخ بنی اسرائیل): بقلم: آبا ایان (صهیونیست) ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی ص ۴۲۰.
- ۱۳- همان سند، ص ۴۲۲.
- ۱۴- ادبیات صهیونیسم: غسان کنفانی - ترجمه موسی بیدج - ص ۲۷.
- ۱۵- همان سند، ص ۷۱
- ۱۶- همان سند، ص ۴۵
- ۱۷- همان سند، ص ۴۲-۴۱
- ۱۸- همان سند، ص ۴۳
- ۱۹- همان سند، ص ۴۶
- ۲۰- همان سند، ص ۴۷
- ۲۱- همان سند، ص ۵۴-۵۳
- ۲۲- همان سند، ص ۴۹
- ۲۳- ادبیات صهیونیسم: غسان کنفانی - ترجمه موسی بیدج ص ۱۴.
- ۲۴- همان سند، ص ۱۳۲.
- ۲۵- همان سند، ص ۱۳۱.
- ۲۶- تموز - شماره - ۲۰ - ۱۱/بهمن/۱۳۵۸.
- ۲۷- صهیونیسم: پیشین - بترتیب صفحات ۳۴-۵۱-۴۷ - بنقل از منابع صهیونیستی.
- ۲۸- قوم من (تاریخ بنی اسرائیل) آبا ایان - ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی - ۴۵۳.
- ۲۹- فریب خوردگان صهیونیسم: پ - پراهی - ترجمه ابوالقاسم سری ص ۸.
- ۳۰- حقایق درباره صهیونیسم: رمان برادسکی - ترجمه م - احمدآبادی - بترتیب صفحات ۵۳ و ۸

- ۳۱- اکونومیست چاپ انگلستان - مورخ ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴.
- ۳۲- اسرار مخفی سازمان یهود: ژرژ- لامبلن - و همچنین نقل در «چهره یهود در قرآن»: عقیف - عبدالفتاح طبار حص ۱۵.
- ۳۳- اسرار مخفی سازمان یهود: ژرژ لامبلن - ترجمه ر- ش - ص ۱۵۰.
- ۳۴- همان سند، ص ۲۷
- ۳۵- همان سند، ص ۱۳۱
- ۳۶- همان سند، ص ۸
- ۳۷- همان سند، ص ۶۵ - ۶۴
- ۳۸- همان سند، ص ۱۰۷
- ۳۹- همان سند، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.
- ۴۰- همان سند، ص ۶۸.
- ۴۱- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت: گری آلن - ترجمه: پرویز نجفیانی - ص ۱۵۷
- ۴۲- اسرار مخفی سازمان یهود: ژرژ لامبلن - ترجمه ر- ش - ص ۶۱ - ۶۰
- ۴۳- آفت جهانی: طلوعی، ص ۱۱۰
- ۴۴- مناخیم برینکو (یهودی) در مقاله پایان صهیونیسم - دیست چاپ آمریکا - زمستان ۱۹۸۴
- ۴۵- خاخام موشه هیرش - از رهبران جمعیت یهودی ناطور تا کاراتادر مصاحبه با مجله التضامن نقل در کیهان شماره ۱۲۷۵۵ - ۱۳/خرداد/۶۵.
- ۴۶- هارون یشایائی - عضو جامعه روشنفکران کلیمی - و سردبیر نشریه تموز - در «مجمع بررسی صهیونیسم» - نقل در اطلاعات سیاسی شماره ۱۲ - ۲۸/خرداد/۱۳۶۵.
- ۴۷- هارون یشایائی: پیشین
- ۴۸- تموز - (نشریه جامعه روشنفکران کلیمی) شماره ۷ - ۱۸/مرداد/۱۳۵۸
- ۴۹- همان سند، شماره ۷۸ - ۲۷/خرداد/۱۳۶۱.
- ۵۰- اسرائیل، اسطوره ها و واقعیت: لوکرنیف - ترجمه: مازیار - چاپ اول - ص ۸.
- ۵۱- پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی: روزه گارودی - ترجمه نسرین حکمی - بترتیب در صفحات ۲۵ و ۱۶۹.
- ۵۲- اکونومیست، چاپ انگلستان ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴.
- ۵۳- هارون یشایائی - پیشین
- ۵۴- خاخام موشه هیرش - پیشین
- ۵۵- روزنامه کیهان شماره ۱۲۷۵۵ - ۱۳/خرداد/۱۳۶۵ بنقل از منابع فلسطینی.
- ۵۶- مجله العالم چاپ انگلستان - نقل در ماهنامه صف شماره ۷۰ - مهر/۱۳۶۴.
- ۵۷- فریب خوردگان صهیونیسم - پ - پراهی - چاپ اول - ص ۲۹.
- ۵۸- هارون یشایائی - پیشین.
- ۵۹- جهان زیر سلطه صهیونیسم - دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - ص ۱۶۹

- ۶۰ — هارون یشایایی — پیشین
- ۶۱ — همان سند
- ۶۲ — صلاح زواوی — سفیر فلسطین در تهران — در مجمع بررسی صهیونیسم نقل در اطلاعات سیاسی شماره ۱۲ — ۶۵/۳/۲۸.
- ۶۳ — تموز — نشریه روشنفکران یهودی شماره ۲۵ — ۱۳۵۹/۱/۲۷
- ۶۴ — همان سند.
- ۶۵ — میرویم کمی هیزم جمع کنیم (نویسنده انگلیسی) ترجمه ناصر زرافشان — ۸ — ۷.
- ۶۶ — پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی — پیشین — ص ۴۶
- ۶۷ — اکونومیست چاپ انگلستان — ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴.
- ۶۸ — هارون یشایایی — پیشین.
- ۶۹ — مناخیم برینکو — در مقاله «پایان صهیونیسم» دیست چاپ آمریکا، زمستان ۱۹۸۴.
- ۷۰ — نیویورک پست — ۱۰/دسامبر/۱۹۷۵ — نقل در مجله اندیشه اسلامی ۱۹ — دی ۱۳۵۸.
- ۷۱ — روزنامه صهیونیستی هاآرتز — ۲۴/سپتامبر/۱۹۷۶ — همان منبع.
- ۷۲ — مصاحبه موشه دایان در ۱۷/ژانویه/۱۹۷۷ باتلویزیون اتریش — همان منبع
- ۷۳ — نیویورک تایمز — ژانویه ۱۹۷۷ — همان منبع
- ۷۴ — دیلی تلگراف — ۴/ژوئن/۱۹۷۶ همان منبع
- ۷۵ — بولتن خبری یهود — ۱۰/دسامبر/۱۹۷۶ همان منبع
- ۷۶ — نیویورک تایمز — ۱۳/فوریه/۱۹۷۶ همان منبع
- ۷۷ — گاردین — ۳/اکتبر/۱۹۷۶ همان منبع
- ۷۸ — اکونومیست چاپ انگلستان مورخ ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴.
- ۷۹ — پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی — پیشین — ص ۷۳.
- ۸۰ — هارون یشایایی — پیشین
- ۸۱ — اسرار مخفی سازمان یهود — پیشین — بترتیب صفحات ۱۹۹ — ۹۴
- ۸۲ — نژادپرستی دولت اسرائیل — اسرائیل شاهاک — ترجمه: امان الله ترجمان — ۱۶۰.
- ۸۳ — نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا: لیونال دادیانی — الکساندر کیسلو — ترجمه: نوری آریان ص ۳
- ۸۴ — همان سند.
- ۸۵ — استعمار صهیونیستی در فلسطین — فایز صانع — ص ۲۶
- ۸۶ — نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا: پیشین — ص ۳.
- ۸۷ — همان سند ص ۱۳ تا ۱۰
- ۸۸ — مقاله «صهیونیسم و راسیم دوروی یک سکه اند»: اسرائیل شاهاک — ترجمه: علی حکمت گنابادی — همچنین نقل در مجله اندیشه اسلامی ۵۸/۶/۲۸.
- ۸۹ — همان سند
- ۹۰ — همان سند

- ۹۱ — همان سند
- ۹۲ — نژادپرستی دولت اسرائیل — اسرائیل شاهاک — ترجمه امان الله ترجمان — ص ۱۶۴
- ۹۳ — همان سند
- ۹۴ — روزنامه اطلاعات شماره ۱۷۵۰۸/۴/بهمن/۱۳۶۳.
- ۹۵ — همان سند.
- ۹۶ — اورشلیم پایتخت ۳ مذهب — (مقالات لوموند) ترجمه: جلیل خلیلیان — ص ۷۵ تا ۷۳.
- ۹۷ — خدا حافظ اسرائیل — افرایم سولا — ترجمه: فرامرز فرامرزی — ص ۳۸.
- ۹۸ — همان سند، — ص ۳۹.
- ۹۹ — همان سند، — ص ۳۶ تا ۳۴.
- ۱۰۰ — فریب خوردگان صهیونیسم — پ — پراهی — سمنویچ — ترجمه: دکتر ابوالقاسم سری — ص ۲۸
- ۱۰۱ — دوتن از نمایندگان جامعه روشنفکران کلیمی در مصاحبه با کیهان نقل در روزنامه کیهان ۶۱/۳/۱۲.
- ۱۰۲ — نفوذ صهیونیسم در دولت آمریکا — پیشین ص ۱۶
- ۱۰۳ — همان سند، ص ۱۵
- ۱۰۴ — همان سند، ص ۱۶
- ۱۰۵ — همان سند، ص ۴۷
- ۱۰۶ — نگاهی به ادبیات صهیونیسم — ص ۳۵ — ۳۴.
- ۱۰۷ — تموز (نشریه روشنفکران کلیمی) — (مقاله صهیونیسم در تئوری و عمل) ۲۱ — ۱۳۵۸ همچنین به کتاب «صهیونیسم» یوری ایوانف ص ۴۲ مراجعه شود.
- ۱۰۸ — هارون یشایایی: پیشین.
- ۱۰۹ — قوم من — پیشین.
- ۱۱۰ — ناحوم گلدمن — (رهبر پیشین صهیونیسم) نقل در تموز
- ۱۱۱ — قوم من آبا ایان — پیشین: ص ۴۵۶
- ۱۱۲ — دولت اسرائیل — گالینانیکیتینا — ترجمه: ایرج مهدویان — ص ۲۵.
- ۱۱۳ — همان سند، ص ۲۶.
- ۱۱۴ — بذرهای توطئه — اینگرامز — (اسناد محرمانه اداره اسناد ملی انگلستان) ترجمه: ح — مهران همچنین نقل در اطلاعات شماره ۱۷۶۶۱ — ۱۹ — ۶۴/۵
- ۱۱۵ — هارون یشایایی — پیشین.
- ۱۱۶ — برای اطلاعات بیشتر به کتاب «خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست»: المربرگر — ترجمه: حسین وجدان دوست مراجعه شود.
- ۱۱۷ — منتقدان یهودی صهیونیسم — موشه — منوهین — ترجمه: و ازریک در ساهاکیان — ص ۹۰.
- ۱۱۸ — همان سند، ص ۱۳.

- ۱۱۹ — همان سند، ص ۸۱.
- ۱۲۰ — همان سند، ص ۱۱ — ۱۰.
- ۱۲۱ — همان سند، ص ۲۱.
- ۱۲۲ — همان سند، ص ۱۰.
- ۱۲۳ — اکونومیست چاپ انگلستان — ۲۱/ژوئیه/۱۹۸۴.
- ۱۲۴ — پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی — پیشین — ص ۱۶۹.
- ۱۲۵ — خاخام موشه هیرش — پیشین.
- ۱۲۶ — مقاله «پایان صهیونیسم» مناخیم برینکو — دیست چاپ آمریکا، زمستان ۱۹۸۴.
- ۱۲۷ — نژادپرستی دولت اسرائیل — اسرائیل شاهاک یهودی — ترجمه: امان الله ترجمان. ضمناً در کیهان شماره ۱۱۷۱۳ — ۶۲/۸/۱۱ نیز آمده است.
- ۱۲۸ — خسروناق — نماینده یهودیان در مجلس شورای اسلامی ۲۷/دی/۶۲ نقل در اطلاعات ۲۸/دی/۱۳۶۱.
- ۱۲۹ — مصاحبه دو تن از نمایندگان جامعه و روشنفکران یهودی با روزنامه کیهان ۱۲/۲/۱۳۶۱.
- ۱۳۰ — تموز — شماره ۵ — مرداد/۱۳۵۸.
- ۱۳۱ — نشریه آفریکازی چاپ فرانسه نقل در روزنامه کیهان شماره ۱۱۹۳۴ — ۱۶/۵/۱۳۶۲.
- ۱۳۲ — روزنامه آزادگان شماره ۹۶۹ — ۱۸/۳/۶۲.
- ۱۳۳ — خسروناق — نماینده یهودیان در مجلس شورای اسلامی — نقل در اطلاعات ۲۸/دی/۶۲.
- ۱۳۴ — دو تن از نمایندگان جامعه و روشنفکران یهودی در مصاحبه با کیهان ۱۲/۲/۶۱.
- ۱۳۵ — تموز شماره ۳۲ — ۵/تیر/۱۳۵۹.
- ۱۳۶ — ساینس مانتیور — نقل در کیهان شماره ۱۲۷۸۸ — ۲۴/تیر/۶۵.
- ۱۳۷ — با چشمتیهای خودم: فلسطیا لانگر (یهودی) ترجمه: ایران سلیمانی — ص ۲۵۵.
- ۱۳۸ — همان ص ۲۶۰.
- ۱۳۹ — خبرگزاری آسوشیتدپرس — نقل در روزنامه اطلاعات ۱۹/۲/۱۳۶۴.
- ۱۴۰ — خسروناق — پیشین.
- ۱۴۱ — نژادپرستی دولت اسرائیل — اسرائیل شاهاک (یهودی) — ترجمه: امان الله ترجمان ص ۱۶۳ — ۱۶۲.
- ۱۴۲ — خدا حافظ اسرائیل — افرایم سولا — ص ۸۲ — ۳۸.
- ۱۴۳ — روزنامه کیهان ۱۱/۱۱/۱۳۵۹.
- ۱۴۴ — مجله عربی زبان، العالم چاپ انگلستان — نقل در ماهنامه صف شماره ۷۰ — مهرماه/۶۴.
- ۱۴۵ — روزنامه اطلاعات شماره ۱۹۱۹۷ — ۱۳/۱۰/۱۳۶۲.
- ۱۴۶ — روزنامه کیهان شماره ۱۲۹۱۱ — ۱۵/آذر/۶۵.
- ۱۴۷ — پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی: روزه گارودی — ترجمه نسرین حکمی — ص ۶۴.
- ۱۴۸ — تموز شماره ۸۳ — ۴/شهریور/۱۳۶۱.

- ۱۴۹ — اسرائیل اسطوره‌ها و واقعیت —: لوکرنیف — ص ۴۹ — ۴۸.
- ۱۵۰ — همان — ص ۵۲.
- ۱۵۱ — همان — ص ۵۳.
- ۱۵۲ — خدا حافظ اسرائیل: افرایم سولا — ص ۱۱۰.
- ۱۵۳ — نقل در روزنامه اطلاعات شماره ۱۷۱۴۱ — ۶۲/۸/۴ —
- ۱۵۴ — «زفی کیسه» — تحلیل گراقتصادی و عضو کمیته مرکزی حزب کارگر اسرائیل — نقل در مجله اسرائیلی نیواوتلوک نقل در منبع فوق.

قسمت دوم

صهیونیسم
و رابطه آن با نازیسم و فاشیسم

- * تاریخچه و کیفیت رابطه
- * روابط دوجانبه و تبانی مشترک، صهیونیسم و نازیسم.
- * صهیونیسم و تأمین نیازهای اقتصادی نازیسم
- و زدایش موانع در این راستا.
- * نازیسم و مساعی در پیشبرد آرمان صهیونیسم
- و ایجاد تسهیلات در کوچاندن یهود به فلسطین.
- * صهیونیسم در معامله‌ای پشت پرده با نازیسم.
- (تحت عنوان کشتار یهود)
- * «آژانس یهود»، مجری احکام نازیسم.
- * نازیسم و نقش آن در پیدایش گروه‌های صهیونیستی.
- * صهیونیسم و تلاش در تبریئه و نجات سران نازی.
- * صهیونیسم و ارتباط آن با فاشیسم.

تاریخچه و کیفیت رابطه

ماهیت تشکیلات و پدیده‌هایی چون «نازیسم»* و «فاشیسم»** و عملکردشان علی‌الخصوص در اروپا نه تنها بر محافل آگاه و سیاسی، که بر عموم مردم جهان نیز مکتوم نمانده است.

* نازیسم، مخفف «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» می‌باشد، حزب نازی در سال ۱۹۱۹ بصورت یک جنبش، پایه‌گذاری و تأسیس و در سال ۱۹۳۰ آدولف هیتلر رهبری آن را در دست گرفت. این حزب در سال ۱۹۳۳ در آلمان رسماً بقدرت و حکومت دیکتاتوری آن برای کشور بمدت حدوداً دوازده (۱۲) سال به طول انجامید. نازیسم به محض به قدرت رسیدن یک حکومت خشن نظامی در آلمان برقرار کرده ولیکن در سال ۱۹۴۵ (جنگ دوم جهانی) شکست خورده و متلاشی گردید.

** فاشیسم (FASISM) به معنی اخص نظام سیاسی و اقتصادی ایتالیا در عهد موسولینی، که از سال ۱۹۲۲ تا شکست ایتالیا در جنگ جهانی دوم در آن کشور برقرار بود، نام فاشیست به مناسبت انتخاب یکی از نشانه‌های روم قدیم بود به نام فاسکس. فاشیسم به معنی اعم به هر رژیم استبدادی متمرکز اطلاق می‌شود که از اصول ملی و تعصبات نژادی پیروی می‌نماید و به وسیله یک نواخت کردن امور صنعتی و مالی و بازرگانی نظام خاصی ایجاد می‌کند، و با منکوب کردن مخالفین و اختناق آزادی مردم و سانسور عقاید و افکار، ادامه حکمفرمائی خود را تأمین می‌نماید. به این معنی وسیع رژیم ناسیونال سوسیالیسم آلمان و دستگاه حکومت ژنرال فرانکو در اسپانیا فاشیسم می‌باشند.

بطورکلی، فاشیسم عکس‌العمل منفی در مقابل سوسیالیسم و دموکراسی است. فاشیست‌ها خود را علمدار اجرای نظم و انضباط در مقابل تهدیدات توده‌ها و جمعیت‌ها می‌دانند. در ایتالیا، نبودن آرامش اجتماعی، نارضایتی‌های ملیون افراطی به واسطه عدم استفاده دولت از فرصتهایی که بعد از جنگ جهانی اول بدست آمده بود و فلج بودن دستگاه‌های دولتی، فرصت مناسبی به موسولینی داد تا اداره امور کشور را قبضه کند. موسولینی خود را یک سرباز فداکار و نجات‌دهنده‌ی ایتالیا از خطرات هرج و مرج معرفی، ... و در سایه تشکیلات حزبی دیکتاتوری خود را در ایتالیا برقرار کرد.

... فاشیسم از نظریه داروین، یعنی اصل تنازع بقا و انتخاب‌انساب پیروی می‌کند... (همچنین) سازمان‌های فاشیسم بر اصول طبقاتی استوار است... فاشیست‌ها توجه و پشتیبانی مردم را با روش‌های «پدرانه» در مورد تأمین کار و رفاه عمومی بدست می‌آورند ولی قدرت حقیقی در دست طبقه ممتاز است: دایرة‌المعارف فارسی ج ۲ - غلامحسین مصاحب.

بنابراین و با توجه به واقعیات مذکور، پیرامون ماهیت، عملکرد، ویژگی، شیوه‌ها و اهداف پدیده‌های فوق، منابع و اسناد فراوانی موجود است که شرح و بحث در مورد یکایک آنها، از عهده و حوصله این محدوده خارج، و آنچه که در عهده و وظیفه این مبحث می‌باشد، کنکاشی مختصر و گذراست در ارتباط صهیونیسم جهانی و معاملات و زدوبستهای سیاسی و پشت پرده آن با این جریان‌ها.

صهیونیسم در طول حیات و پیدایش خویش از هیچ‌گونه شیوه و وسیله‌ای برای نزدیکی و رسیدن به اهداف و امیال خود، غافل نموده و از هیچ معامله و زد و بست سیاسی، اقتصادی و... فروگذار نکرده و از هیچ دسیسه و ترفندی بی بهره نبوده است.

صهیونیستها برای پیشبرد اغراض خود، علی‌رغم تبلیغات و شعارهای فریبنده با عناوین «مخالفت و ضدیت با نازیسم» و «رهایی و نجات قوم یهود»، پیوسته با نازیها معامله و رابطه داشته و حتی در وسعت و گسترش آن کمال مساعی را مبذول داشته‌اند.

در این موارد چنانچه به اختصار هم بسنده گردد، لااقل میتوان به دوران رهبری هیتلر در حزب نازی (۱۹۳۰-م) و نیز ایام حکومت و دیکتاتوری نازیها (۱۹۴۵ - ۱۹۳۳) در آلمان اشاره نمود.

البته تردیدی نیست که این روابط و لوبطور پشت پرده، در سالهای قبل از روی کار آمدن هیتلر و بقدرت رسیدن حزب نازی جریان داشته است. تا جائیکه خود یهودیها در این باره می‌نویسند:

«زمینه همکاری (صهیونیسم با نازیها) سالها قبل از بقدرت رسیدن نازیها پی ریزی شده بود... تفاهم بین نازیها و صهیونیستها بزودی در شکل یک قرارداد و جنبه رسمی به خود گرفت، طبق تحقیقات الیا هوین الیسار (دکتر در علوم سیاسی و کارمند عالی رتبه و بازنشسته ریاست جمهوری و عضو برجسته حزب لیکود): اولین تماس در ماه آوریل ۱۹۳۳ بوسیله «سام کوهن» مدیر کمپانی هانوته آ گرفته شد و منجر بعقد قراردادی به مبلغ یک میلیون مارک گردید که بعداً به مبلغ ۳ میلیون مارک افزایش یافت»^۱.

البته صهیونیستها تنها به این قبیل قرارداد بسنده نکرده و راضی نبودند، بلکه به روابط گسترده و بیش از این دل بسته و امیدوار بودند.

«سازمان صهیونیسم جهانی به این دلیل که حجم این قرارداد کم و امکانات یک شرکت خصوصی محدود می‌باشد خود رأساً اقدام نمود. «ورنر» سناتور از فدراسیون صهیونیستهای آلمان و «جرج لانداور» از آژانس یهود، «هوفین» از فلسطین و مدیر بانک انگلو-فلسطین و «روپین» کارشناس برجسته امور مهاجرت یهودیان قرارداد «هاوارا» را با نازیها منعقد نمودند با این قرارداد سرمایه یهودیان مایل به مهاجرت به فلسطین به صورت کالاهای آلمانی به فلسطین صادر می‌گردید و

مسئولین صهیونیست طرف قرارداد اصل سرمایه را به واحد پول محلی به مهاجر در فلسطین تحویل می دادند و سود فروش این کالاها متعلق به سازمان های صهیونیستی بود... قرارداد «هاوارا» تا سال ۱۹۳۹ و شروع جنگ (جهانی دوم) ادامه یافت... و بعد از جنگ قراردادهای بزرگتری را ایجاب می نمود»^۲.

البته با ذکر برخی امثال و نمونه ها در روابط بین صهیونیسم و نازیسم، نمی توان به این نتیجه رسید که ارتباط این دو طیف در حد یک قرارداد و یا محدود به چند نفر و چند تشکیلات کوچک بوده است بلکه در واقع آنچه عیان است اینکه معاملات و روابط حاکم بین این دو بسیار وسیع و فراتر از این دایره و محدوده ها بوده است و براساس نوشته ها بسیاری از رهبران و سردمداران و حتی سازمانهای صهیونیستی در این معاملات دخیل، و نقش داشته اند.

«اکثر سازمانهای صهیونیستی... تن به حقارت سازش و همکاری با نازیها دادند...

افرادی نظیر «ژاکوب گنس» یک صهیونیست طراز بالا در «ویلینیو» و از گروه «بریت هخائیل» — «باراتز»، «رومکوسکی»، «مرین»، «آبا کوونر» از «هشتشمر هتصاعیر» «مونیک موزریک» صهیونیست فعال در «سوسنویچ» که از طرف آلمانها بسمت امپراطور کلیه شوراهای معتمدین یهودی (جودن رات که دست ساخته نازیها بمنظور اداره یهودیان بود) منصوب شد — «افرائیم براتس»، «حییم روم کوسکی»، رئیس سازمانهای صهیونیستی در شهر «بودز» بعنوان سلطان گتو* تاجگذاری هم نمود، «الفردنویسنگ»، رهبر صهیونیست و دوست شخص هرتصل که بنفع نازیها در گتوی ورشو جاسوسی می کرد و به وسیله گروههای مقاومت ترور شد — آبراهام گانژواچ یک رهبر هتشمهرتصاعیر و عضو گروه میام — دونفر روحانی به نامهای «بلوسن فلد» و «گلی نشتریان» از اعضاء حزب آگودت اسرائیل که جزو همکاران «گانژواچ» یکی از همکاران نازیها بودند اینها فقط نمونه هایی از اینگونه افراد بودند که در زمان قدرت نازیها و بعثت نفوذ سازمان های صهیونیستی در رهبری اجتماعات یهودی که بعداً در رأس «جودن رات» ها، «کاپو» ها جاسوسان، خبرچینان، مأمورین ترور و دست چین نمودن قربانیان در خدمت نازیها در آمدند، ولی این افراد در مجموع تابع سیاست صهیونیسم بودند»^۳.

ه (گتو) (geto) محله مجزایی در شهرها که یهودیان مجبور به اقامت دسته جمعی در آن بودند — نخستین گتوی اجباری در اواخر قرن ۱۹ در اسپانیا بود. گتوها نوعاً محصور بودند و دروازه ی آنها هر شب در ساعت معینی بسته می شد و یهودیان مجبور بودند که در آن ساعت در گتو باشند و الا مجازات می شدند. از معروفترین گتوها، گتوی فرانکفورت بود. در سال ۱۹۶۰ — یهودیان مجبور به اقامت در آن شدند... دایرة المعارف فارسی — ج ۲، مصاحب.

توضیح اینکه در قرون اخیر نیز در ممالک مختلف علی الخصوص اروپا این گتوها موجود بوده که گتوهای مخصوص درمان نازیسم در آلمان و دیگر دول اروپایی چشمگیر و بارز آن می باشد.

ضمناً شرح انگیزه ها و علل پیدایش «گتو»، بحثهای مفصلی را می طلبد که متأسفانه این مختصر را گنجایش تمامی آنان نمی باشد.

روابط دوجانبه و تبانی مشترک صهیونیسم و نازیسم

آشکارترین مورد همکاری بین صهیونیسم و نازیسم، از جمله زمینه سازی برای اشغال فلسطین از طریق تشدید و گسترش جو یهودستیزی را میتوان برشمرد.

آنچنانکه در مباحث گذشته نیز ذکر گردید، صهیونیسم جهانی برای رسیدن به اغراض سیاسی خویش و از جمله اشغال سرزمین فلسطین، مناسب ترین شیوه را در تمسک به یهود و یهودیت و تبلیغ «ادعای نجات و گردآوری» و همچنین کوچاندن یهود به فلسطین یافته بود.

و از طرف دیگر بسیاری از یهودیان جهان (اکثریت قریب به اتفاق آنان) هیچگونه تمایلی برای رفتن به مناطق مختلف و از جمله فلسطین نداشتند، چرا که به محیط و موطن زیست خود کاملاً عادت کرده و راضی بنظر می آمدند، ولذا با توجه به بافت و همچنین فضای خاص سیاسی و اجتماعی حاکم در آن مقطع، از جمله در اروپا و دیگر مناطقی که یهودیان بیشتری در آن ساکن بودند*، تماماً و بیش از پیش نمایانگر این واقعیت است که صهیونیسم قبل از هر چیز، نیازمند به پیدایش یکسری عوامل و انگیزه ها، جهت رسیدن به مطامع شوم خود، و از آن جمله ایجاد فضای یهود ستیزی و یهود کشی و گسترش ناامنی برای یهودیان می بود**.

بنابراین و با توجه به موارد فوق و نیز ویژگیها، ماهیت و سنخیت بین این دو (صهیونیسم و نازیسم) میتوان اظهار داشت که ارتباط گسترده و تشکیلات حاکم بر صهیونیسم و نازیسم نه فقط حادثه ای اتفاقی نبوده که قبل از هر چیز برنامه ای از پیش حساب، و تعیین شده، بوده است.

من باب مثال از نمونه های بسیار کوچک این روابط اینکه می نویسند:

«در سال ۱۹۳۳ فضای بین نازیسم و صهیونیسم فضای همکاری دوجانبه بود زیرا با بازدید «بارون لئوپولدون میلشدتین» که عضو حزب نازی و هم عضو اس-اس گارد شخصی نخبه هیتلر از فلسطین مسئله آشکار شد، رفقای همسفر او یعنی «گورت تاچلر» یهودی، افسر فدراسیون صهیونیستی آلمان و همسرش نیز همراهی اش می کردند... روزنامه «در آنجرف»*** به یادبود سفر یک نازی و یک یهودی (صهیونیست) به فلسطین سکه ای ضرب کرد که یک روی آن عکس

* در مورد تمایل اکثریت یهودیان به زندگی در محیط زیست و عدم علاقه آنان به کوچ در مناطق غیر حتی فلسطین در مبحث «صهیونیسم و یهود» اشاره بعمل آمده و لذا در این قسمت از تکرار مجدد آنها خودداری ورزیده ایم.

** در پیدایش و گسترش جو یهودستیزی (آنتی سیمیتیسم) همچنانکه در بخش اول (صهیونیسم و یهود) اشاره گردید، عامل اصلی خود صهیونیستها و صهیونیست صفنان بوده اند، که البته توضیحات مفصل و مشروح تری را می طلبد که فعلاً از حوصله مقال خارج است.

*** «در آنجریف dosgviff» یا «آنجریف agviff» یا «حمله» در واقع هفته نامه ای بود که وابسته به دستگاه نازی ولیکن متعلق به شخص «گوبلز» بود-اسم» حمله «مأخوذ از یک سازمان شبه نظامی که در ژوئیه ۱۹۲۱ و در اولین اجلاس حزب نازی تحت عنوان «گروه حمله» تأسیس شد، می باشد و نکته دیگر اینکه این قبیل تبلیغات تنها توسط اشخاصی محدود و معین و احیاناً برخی وسایل و مطبوعات صورت نمی گرفت، بلکه برنامه و حرکتی حساب شده و در عین حال تشکیلاتی بود که توسط بسیاری از اشخاص و وسایل ارتباط جمعی انجام و در رأس آن سران و سردمداران نازی قرار داشتند.

«سواستیکا» و روی دیگر آن ستاره داود حک شده بود»^۴.

همچنین با درخواست صهیونیستها و تبنانی آنها با نازیسم، تبلیغاتی نیز از طریق بوقهای هیتلری در ستایش از صهیونیسم جهانی در مجامع مختلف از جمله یهودی منعکس و همچنین مقالاتی نیز در این راستا منتشر می‌گردید.

«ون میلدشتس (عضو نازی واس-اس) در ۲۶ سپتامبر ۱۹۳۴ اولین بخش مقاله (ای را)... در روزنامه با نفوذ «در آنجریف» که متعلق به گوبلز* بود تحت نام مستعار «ون لیم» منتشر کرد... این مقاله پراستایش صهیونیسم بود وی در این مقاله (نوشته بود) که صهیونیسم شکوفه استحقاق را بدست آورده است و...»^۵

البته ناگفته نماند که صهیونیستها، خود نیز در این قبیل محافل بی نقش نبوده‌اند بطوری که خود شخص هیتلر می‌نویسد: «غالب همکاران مطبوعاتی و حزبی از یهودیان بوده‌اند»^۵ مکرر

صهیونیسم و تأمین نیازهای اقتصادی نازیسم و زدایش موانع در این راستا

در زمینه همکاریهای اقتصادی صهیونیسم با نازیسم و کوشش در جهت رفع موانع و مشکلات اقتصادی و تأمین نیازهای نازیسم در این راستا، بعضاً صهیونیسم جهانی را منبع اصلی و شاه‌رگ حیاتی نازیسم دانسته و معتقدند که سرچشمه اقتصادی آلمان هیتلری در عهده صهیونیسم بوده است.

«شعبه «واربرگ» ها از امپراطوری «روچیلد»ها** بودجه مالی آدولف هیتلر را تأمین می‌کرد»^۶.

همچنین صهیونیستها در تأمین مواد خام مورد نیاز حکام هیتلری، و برطرف کردن مشکلات تولیدی صنعتی و حتی استراتژیک نازیسم و نیز تهیه و تأمین ارز خارجی مورد احتیاج آنها، نهایت همکاری و مساعدت را مبذول و در واقع کلید اصلی حل این مشکلات را در دست داشته‌اند.

«آلبرت نردن» در کتاب خود تحت عنوان «جنگها چطور تدارک دیده می‌شوند» به این مهم اشاره کرده است که شرکت «انترناشنل نیکل اند تراست» که زیر کنترل سرمایه‌داری صهیونیستها بود و ۸۵ درصد تمام تولید نیکل کشورهای سرمایه‌داری را در دست داشت در تأمین

* گوبلز متولد ۲۹ اکتبر ۱۸۹۷م در شهر «رایدت» است که در ماه جولای سال ۱۹۲۷ اولین شماره نشریه در آنجریف (حملة) را منتشر و در سال ۱۹۲۸ از طریق حزب نازی وارد مجلس رایش‌تاک می‌گردد و در نوامبر همان سال توسط هیتلر به سمت رئیس کل تبلیغات حزب نازی برگزیده شده و در سال ۱۹۳۳ که هیتلر به مقام صدراعظمی می‌رسد وی به عنوان وزیر تبلیغات و در اول آوریل همان سال گوبلز بایکوت یهودیان را (به اصطلاح) سامان داده و در اول ۱۹۴۵ به همراه همسر و فرزندانش خودکشی می‌کند.

** ماهیت و شخصیت صهیونیستی خاندان یهودی روچیلد در غرب و علی‌الخصوص اروپا و نقش بسیار مهم سیاسی - اقتصادی آنها در پیشبرد آرمان صهیونیسم، به همه‌گان آشکار است که البته در مبحث «فلسطین و صهیونیسم» بدان اشاره شده است.

آلمان هیتلری با مواد خام استراتژیک شرکت می‌کرد.

«شرکت» ای — گ — فاربن ایندوستری» حتی یکسال پس از روی کار آمدن هیتلر، تراست نیکل موافقتنامه ای منعقد کرد به شرکت «ای — گ — فاربن» امکان داد بیش از نصف احتیاجات نیکل آلمان را رفع کند و در ضمن پنجاه درصد ارزش خارجی صرفه جویی شود. سرمایه داران صهیونیست (نیز) با نازیها معاملات پرسودی انجام می‌دادند، معاملاتی که برای نازیها ارزش خارجی را تأمین می‌کرد و به آنها امکان رشد و قدرت بیشتری را می‌داد و برای سردمداران صهیونیست اهمیتی نداشت که طبقات محروم یهودی توسط نازیها کشته شوند و آنها به منافع تجاری (سیاسی) خود در معامله با نازیها می‌اندیشیدند، همچنین در دوران پس از جنگ دوم جهانی معلوم شد که صهیونیستها به رشد نفوفاشیسم در کشورهای اروپایی... منجمله حزب ناسیونال دموکرات آلمان غربی مساعدت کرده‌اند.^۷

این قبیل روابط از همان ابتدای روی کار آمدن هیتلر و حزب نازی در آلمان و حتی در دوران کشتار، یهود ادامه داشته، و نه تنها دچار کوچکترین خلل و وقفه ای نگردید که پیوسته رشد و گسترش و سیر صعودی داشته است.

«زمانی که فاشیست‌های آلمانی کشت و کشتاریهودیان را به راه انداخته بودند، اولیای امور صهیونیستی کمکهای اقتصادی و سیاسی به هیتلر می‌رساندند. مجله اشپیگل چاپ آلمان غربی... نوشته بود که صهیونیستها روی کار آمدن نازیها در آلمان را به منزله یک امکان تاریخی منحصر به فرد برای تحقق بخشیدن به نیت خود تلقی کردند. در ماه مه ۱۹۳۳ بانک صهیونیستی انگلیس فلسطین که کلاً توسط محافل صهیونیستی اداره می‌شد تماسهای مستقیم با وزارت اقتصاد آلمان هیتلری برقرار ساخت و مذاکرات میان آنها به امضای موافقتنامه ترانسفورت (انتقالی) در ۲۵ اوت ۱۹۳۳ منجر شد، این موافقتنامه پایه و اساس همکاری سیاسی — اقتصادی میان نازیها و صهیونیستها... گردید صهیونیستها «تراست اند ترانسفورت خاآراوا» یا «خاآراوا آفیس» را تشکیل دادند که از حق انحصاری ورود محصولات آلمان (هیتلری) به فلسطین برخوردار شد... دفتر عملیات ارزی «رایش»^{*} مورخ هفتم ماه دسامبر ۱۹۳۷ چنین اطلاع داده بود: انتقال به فلسطین که براساس صدور اضافی کالا پایه گذاری شده از سال ۱۹۳۳ حدود ۷۰ (هفتاد) میلیون مارک طلا ببار آورده است...»^۸.

و آنچه که در این وادی بیش از پیش قابل توجه و تأمل می‌باشد اینکه نازیسم حتی سالها

* رایش Rags نامی که آلمانها به مملکت خود و به امپراطوری آلمان اعم از اینکه تحت حکومت امپراطور پادشاه یا دارای رژیم جمهوری باشد اطلاق می‌کنند. معمولاً رایش اول به امپراطوری مقدس روم — رایش دوم به امپراطوری آلمان در ۱۸۷۱ — ۱۹۱۸ یا در (۱۸۷۱ — ۱۹۱۴) و رایش سوم به آلمان هیتلری (آلمان تحت رژیم نازی ۱۹۳۳ — ۱۹۴۵) اطلاق می‌شود: دائرة المعارف فارسی، ج ۲ — مصاحب.

قبل از روی کار آمدن و بقدرت رسیدن در آلمان، از این قبیل منابع اقتصادی تغذیه می‌کرده و مناسبترین جمله اینکه این جماعت داوطلبانه، نازیها را مورد عنایت قرار داده و از هیچ کمک و بخشش مالی نسبت به آنها دریغ نورزیده تا جایی که خود سرمداران نازیسم و از جمله شخص آدولف هیتلر، حتی بنیان و حیات تشکیلات خود را مرهون آنان دانسته و این واقعیت (ولو بطور کلی و مرموزانه) را اعتراف کرده است.

«در سال ۱۹۲۹ حزب مساعدتهای عظیم مالی از صنایع سنگین و مالکین ارضی بزرگ دریافت کرد و این کمکهای مالی حزب را در موقعیت مناسبی قرار داد. کمکهای مالی اعطایی از سوی کارخانجات صنعتی بزرگ مانند «تیسن» و بانکداران بزرگی مانند «شرودر» موفقیت حزب را تثبیت و ادامه نهضت را با توجه به پایه‌های محکم مالی آن تضمین کرد»^۹.

و جالب اینکه این قبیل مساعدتهای مهم و سرشار اقتصادی در ارکان اصلی و بازوی سرنوشت ساز نازیسم از قبیل قوای پلیسی و نظامی و انتظامی و حتی گارد شخص هیتلر نیز تأثیر بسزا و شاید اولیه داشته است.

«این کمکهای مالی در فرم گیری و توسعه گروههای شبه نظامی حزب S-S و S-A ۱) — اس — و اس اس) نقش بسیار مؤثری را ایفا کرد وقتی که «ارنست روهم»^{*} در سال ۱۹۳۱ رهبری (اس-آ) را بعهده گرفت مجموع نفرات وابسته به این سازمان شبه نظامی به ۵۰۰/۰۰۰ نفر بالغ میشد و به همین جهت نامبرده از قدرت و نفوذ فوق العاده‌ای برخوردار بود»^{۱۰} و اینها خود حاکی از تأثیر بسیار اساسی بذل و بخششهای سرشار صهیونیسم جهانی، به نازیسم و تحکیم پایه‌ها و قدرت آن در آلمان می‌باشد که نیازی به توضیح ندارد.

نازیسم و مساعی در پیشبرد آرمان صهیونیسم

و ایجاد تسهیلات در کوچاندن یهود به فلسطین

نازیها بدلیل ماهیت و وجوه مشترک بسیاری با صهیونیستها، از ابتدای بقدرت رسیدن همکاری و معاضدت خود را با آنها تدریجاً به حد مطلوب رسانده و حتی ایجاد تسهیلات در جهت مطامع و آرمان صهیونیسم و عنایت به فعالیت صهیونیستی را به تشکیلات خود گوشزد و رسماً اعلام و ابلاغ کرده بودند.

«به مقامات (اس-اس) تعلیم داده شد تا فعالیت صهیونیست‌ها را تشویق و فعالیتهای غیر صهیونیست را تقبیح کنند... مثلاً یک اعلامیه پلیس در مارس ۱۹۳۵ به افسران دستور داد تا به گروههای جوانان صهیونیست در مقابل سایر جوانان نظر احسان و التفات داشته باشند»^{۱۱}.

* ارنست روهم فرمانده عملیاتی S-A که در ۳۰ ژوئن ۱۹۳۴ به قتل رسید.

نازیها (پس از قبضه قدرت)، علی الخصوص از سالهای ۱۹۳۳ به بعد، نهایت تلاش خود را در پیشرفت و گسترش افکار و اندیشه های صهیونیستی بکار گرفته، و در این راستا به مخالفت و مبارزه با هرگونه موانع برخاسته و از طرف دیگر از هر فرصت و زمینه ای برای این مقصود استفاده می کرده اند، که مجامع و شخصیت های یهودی سندی بسیار گویا در اثبات هرچه بیشتر این مدعا می باشند.

«هیتلری ها... مساعدترین زمینه را برای رشد افکار صهیونیستی بین یهودیان فراهم نمودند»^{۱۲}.

حکام نازی در پیشبرد آرمان صهیونیسم و معاضدت با صهیونیستها، نه تنها کشتار یهودیان را (در صفحات آینده خواهد آمد) شدت بخشیدند که در کوچاندن اجباری و قاجاقی آنها به فلسطین نیز از هیچ گونه فعالیت و تلاش عملی دریغ نورزیدند، بطوریکه بسیاری از منابع بر این باورند که: «علت افزایش تعداد ساکنان یهودی (در دهه ۱۹۳۰ به بعد در فلسطین) ازدیاد نفوذ حزب نازی در آلمان و روی کار آمدن این حزب بوده که سبب شد یهودیان به فلسطین مهاجرت کنند»^{۱۳}.

برخی منابع نیز موارد عمده همکاری صهیونیسم با نازیسم را صرف نظر از ابعاد دیگر، در همین راستا قلمداد کرده و معتقدند که:

«هدف صهیونیستها از حمایت هیتلر، تا راندن یهودیها از آلمان و کشانیدن آنها به سرزمین فلسطین برای ایجاد اسرائیل موعود بود و هیتلر تمام امکانات مهاجرت را فراهم ساخت»^{۱۴}.
منابع یهودی نیز در تأیید مراتب فوق می نویسند که:

«از ماه دسامبر ۱۹۳۸ دو نماینده از سازمانهای یهودی — فلسطین (صهیونیستی) بنامهای «پینهاس کینزبرگ» و «ماکس زیمل» سرگرم ترتیب مهاجرت قاجاق به فلسطین شدند و گشتاپو* مانع کارشان نبود، یک نماینده دیگر بنام موشه برگیلاد (برجیلاد) برای ترتیب مهاجرت به وین رفت و با آیشمن** مسئول اداره مهاجرت مذاکره نمود»^{۱۵} و توافق او را جلب کرد.

سران صهیونیست و نازی در این راستا بعضاً به معاملات جنایتباری دست می زدند که انسانیت و تاریخ از بازگویی آنها دچار شرمندگی می گردد بطوری که نوشته اند:

صهیونیست ها با SS. OBERSTURMBANFUHRER آیش من SS. STANDARTEN FUHRER کورت بچر که دو تن از عمال هیتلر و مسبب کشتار دسته جمعی یهودیان بودند، همکاری نزدیک داشتند در اوایل ۱۹۳۹ یعنی خیلی پیش از آنکه هیتلر طرح «راه حل نهایی» مشکل یهودیان را تهیه

* گشتاپو صورت اختصاری عبارتی آلمانی، و به معنی پلیس مخفی مملکتی، پلیس سیاسی مخفی نازیها می باشد که در

سال ۱۹۳۳ تأسیس و از سازمانهایی بود که در محاکمات نورنبرگ در سال ۱۹۴۶ محکوم شد.

** آیشمن از اعضای بلند پایه حزب نازی بوده که همچنین ریاست اداره مهاجرت یهودیان را نیز مدتها به عهده داشته است.

کند، رهبران صهیونیست با آیش من به معامله ای دست زدند که بر طبق آن قرار شد نازیها به یک قطار حامل یهودیان اجازه دهند تا راهی فلسطین شود. مسافران این قطار به دقت انتخاب شده بودند و شامل سرمایه داران و فعالین صهیونیست بود. به پاداش این لطف، رهبران صهیونیست به آیش من کمک کردند تا چهل هزار یهودی را از میان فقراء و کارگران یهودی جهت فرستادن به اردوگاههای مرگ انتخاب کند. بدین ترتیب درک این مطلب که چرا آیش من نسبت به فعالین صهیونیست نظر مساعدی داشت بسیار آسان می گردد»^{۱۶}.

صهیونیسم در معامله ای پشت پرده با نازیسم (تحت عنوان کشتار یهود)

کشتار یهود نقطه مشترک اغراض و مطامع و مسئله ذینفع طرفین (صهیونیسم و نازیسم) بوده است که بسیاری از معاملات در این چهارچوب منعقد و عملی می شده است، در این مورد: «صهیونیستها با نازیها به موافقت نامه هایی دست زدند که به گفته «جولیوس» روزنامه نگار آلمانی لیست صهیونیستهایی که با نازیها همکاری می کردند شامل شانزده صفحه فشرده است. سالها بعد معلوم شد که زد و بندهایی که با نازیها انجام شده بدست رهبران صهیونیستی نظیر «حیم وایزمن» اولین رئیس جمهوری اسرائیل (از رهبران معروف صهیونیستی)، «موشه شاروت» جانشین او و «دیوید بن گورین» نخست وزیر آینده اسرائیل و «رودولف کسترن» رهبر صهیونیستی مجارستان صورت پذیرفته است»^{۱۷}.

این موافقت نامه ها و زد و بندها در واقع چیزی جز تقدیم لیست دهها هزار یهودی با مشخصاتشان به سران نازیسم و برای اعزام آنها به کارخانه های آدم سوزی توسط سردمداران صهیونیستی نبوده است.

بطوریکه منابع و شخصیت های یهودی در تأیید واقعیت فوق می گویند:

«در مقابل بیدادگری هیتلر و یهود کشی رذیلانه او و اقدامات ددصفتانه نازیها در آلمان و سایر نقاط اروپا صهیونیستها روشی دور از شرافت انسانی پیش گرفتند آنها به نجات یهودیان از کوره های آدم سوزی فکر نمی کردند... در واقع ترجیح می دادند که یهودیان در کوره های آدم سوزی هیتلر نابود شوند... صهیونیستها هجوم هیتلر را به یهودیان چون شانس بزرگ مغتنم شمردند. رهبران آنها به زد و بند با دلالان هیتلری مشغول شدند»^{۱۸}.

صهیونیسم جهانی در این نقطه اشتراک (کشتار یهود) اوج همسانی و همسویی با نازیسم را حفظ و گسترش بخشیده بود بطوری که برخی از رهبران و سردمداران صهیونیستی ضمن حفظ سمت و موقعیت خود، در تشکیلات فوق در حزب نازی نیز رسماً فعالیت و شرکت داشته اند و این واقعیتی است که احتمالاً برای برخی موجب شگفتی می نماید.

«یک سرمایه دار یهود، تعجب این است که از طرفی عضو صهیونیسم بوده و از طرفی در

دستگاه گشتاپوی آلمان همکاری می‌کرد و با نازیسم کمال معاضدت را می‌کرد از این طرف صهیونیستها را... و از آن طرف هیتلر را جلب کرده بود»^{۱۹}.

و «آیشتن» نمونه بسیار بارزی است که ذکرش گذشت.

نمونه دیگر برطبق منابع یهودی، فردی است به نام: «الی ارزگرین بام» که در اردوگاه مرگ آشویتس خبرچین نازیها بود (واز طرفی نیز) دبیر (به اصطلاح) «کمیته نجات» بود که به منظور نجات یهودیان اروپا بوسیله صهیونیستها تشکیل شده بود»^{۲۰}.

محافل، سازمانها و همچنین سرمداران صهیونیستی در طول فعالیت نازیسم در اروپا و اوج قدرت آن در آلمان نه فقط کمال معاضدت و تشریک مساعی را با آنان در این کشتار معمول داشته و بلکه در برخی مواقع خودگوی سبقت میر بودند، و حتی یک تنه در دو نقش نیز بازی می‌کرده‌اند.

«صهیونیستها دوران اشغال لهستان در جنگ جهانی دوم برای کشتار ۳۰۰/۰۰۰ (سیصد هزار)، یهودی با نازیها همکاری کردند. «دکتر استوف بلنوفسکی» یکی از اعضای کمیته مرکزی بازپرسی از جنایات هیتلری که در لهستان طی جنگ صورت گرفته بود این امر را در خاطرات خود یادآور شده است که «سازمان صهیونیست» در خصوص نابود ساختن فقرای یهودی با نازیها همکاری و تشریک مساعی می‌کرد، این امر نیز در خور توجه است که «م (مناخیم) بگین» خود افسر پلیس نازی بوده است»^{۲۱}.

آژانس یهود مجری احکام نازیسم

بنا به مطالبی که در مبحث «صهیونیسم و مناقشات با یهود» و همچنین صفحات گذشته از همین مبحث، و در خصوص معاضدت «آژانس یهود» یعنی «سازمان اجرایی صهیونیسم جهانی» با نازیسم و حتی تأیید و تنفیذ مرگ صدها هزار یهودی، منجمله در گتوی ورشو* ذکر گردید در واقع میتوان گفت که این محفل اجرایی صهیونیستی، در دوران تاخت و تاز نازیها، بمثابة «بخش اجرایی حزب نازی» و در امتداد و حتی مکمل آن حرکت و عمل می‌کرده است، و براساس نوشته‌های خارجی «تقارب و هماهنگی صهیونیسم» و «یهودستیزی» حتی در زمان سلطه هیتلر تأیید شده است.

«آرشیوهای محرمانه ویلهلم ستراسه» مراحل توافق بین «رایش هیتلری» و «آژانس یهود»

برای تسهیل انتقال یهودیان آلمانی به فلسطین را روشن می‌سازد»^{۲۲}.

آژانس یهود بعنوان بازوی اجرایی صهیونیسم جهانی در پس این توافق‌ها و قراردادهای باعمال هیتلر و سران نازیسم خود در تهیه اسامی یهودیان و پیدایی و گسیل آنان به اردوگاههای

* ورشو یکی از شهرهای نسبتاً بزرگ اروپای شرقی که امروز مرکز کشور لهستان می‌باشد.

مرگ هیتلری مستقیماً نیز دخیل و وارد معرکه بوده است: یهودیها خود می نویسند که:

در جریان به نام گتوی «ورشو» سازمان صهیونیستی «جودنرات» خود در تهیه لیست محکومین به مرگ، اس — اس ها را یاری می رساند... آنها سرمایه داران و متنفذین را تحویل می گرفتند و در عوض عده ای از مردم بی چیز و محروم را تحویل آدمکشان می دادند»^{۲۳}.
از موارد دیگر این همکاریها اینکه:

«آنها» «صندوق مبادله» ای از انسانها درست کرده بودند که با فعالان صهیونیست محکوم به مرگ معاوضه می شدند. سرمایه داران یهودی از قبیل هنریخ لند سبرگ، جوزف پارناس، اینوگرلر و آدولف راتلفد، تنی چند از جودنرات های لوف در اوکراین بودند. دستگاه اداری جودنرات ها شامل حدود ۳۰۰ نفر و نیروی پلیس آنها ۷۵۰ نفر می شد که وظیفه آنها حفظ نظم در گتوها و جمع کردن افراد محکوم به مرگ جهت تیرباران شدن بود. البته نازیها با در نظر گرفتن این حقیقت که، کسانی که به همقطاران خود خیانت کنند می توانند به خود آنها (نازیها) هم خیانت بورزند، بالاخره جودنراتها و نیروی پلیس آنها را نابود ساختند. این همکاری و قیحانه با آدم کشان نازی یکی از ننگین ترین صفحات تاریخ صهیونیسم است.

شرح حال دکتر آفردنوسینگ یکی از کهنه کاران جنبش صهیونیسم با سرگذشت رهبران جودنرات تا اندازه ای فرق دارد. نامبرده طی سالیان درازی یکی از خبرچینان گشتاپو بود و در رابطه با نازیها، طرح کشتن یهودیان پیر و فقیر را اجرا می کرد. وقتی دستگیر شد ۸۰ ساله بود. او به اتهام خیانت به مرگ محکوم شد و بدست جنگجویان گتوورشو اعدام شد»^{۲۴}.

آژانس یهود در همین راستا فعالیت شدیدی را در جذب مزدور برای نازیسم آنها از میان یهودیان معمول داشته، و نقش مهمی را در همین چهارچوب بعهد می گرفته است.

«یکی از افسران ارشد اسرائیل به نام «بیر i. Bee» که در سال ۱۹۶۱ به اتهام جاسوسی محکوم شد در کتابی که در زندان نوشت و بعد از مرگش در سال ۱۹۶۶ منتشر گردید (نوشته است):

من به اعتماد رؤسایم خیانت نکرده ام ولی به... قربانیان حکومت نازی که مادرم یکی از آنها بود خیانت ورزیده ام، من با دادن اطلاعات محرمانه به جاسوسان خارجی مرتکب خیانتی نشده ام، بلکه تنها خیانت من آن بوده که حتی پس از پی بردن به این نکته که اداره کنندگان آژانس یهود با وجود فراهم بودن امکانات، بعلت ملاحظات استراتژی — هیچگونه تلاشی برای دست کم نجات آخرین یهودیان باقی مانده در اروپا بعمل نیاوردند، بازهم در خدمت ایشان (آژانس یهود) باقی ماندم»^{۲۵}.

منابع، مدارک، شخصیت های یهودی و حتی مسیحی معترفند که بسیاری از صهیونیستها و تشکیلات وابسته به آنان که مجری احکام صادره از سوی نازیها و مسئولان «اس — اس» بودند و

در عین برخورداری از بسیاری از مزایا و امکانات مادی و رفاهی، از طرفی نیز به دلیل خدمات شایان و منظم خود، کاملاً مورد حمایت و بعضاً اعتماد رؤسای نازی واقع شده بودند.

«یک دانشمند یهودی اهل چکسلواکی بنام «رودلف وربا RUDOLF-VRBA» زندانی شماره ۴۴۰۷۰ آیشویتس.... پس از پایان جنگ دوم جهانی (این اخبار و اسناد را) با جهانیان در میان نهاد:

«شورای یهودیان، که صرف نظر از خود آلمان در تمامی شهرها و کوره‌دهات کشورهای اشغالی انجام وظیفه می‌کردند از (برگزیدگان یهودی) یا به مفهوم واقعی کلمه از کارگزاران صهیونیسم بین المللی بودند که از طرف گشتاپو مأموریت رتق وفتق امور یهودیان محل را بعده داشتند این شوراها آنقدر مورد حمایت و اعتماد (اس-اس)ها بودند که صرف نظر از اینکه هیچ آلمانی جرأت چپ نگاه کردن به آنها را نداشت بلکه از مجلل‌ترین زندگیا... برخوردار بودند»^{۲۶}.

از نکات بسیار اساسی و قابل تأمل در این قبیل معاملات و جنایات، اینکه، نه تنها سران صهیونیسم جهانی و سردمداران نازیسم و خلاصه دست‌اندرکاران اصلی صحنه، از تمامی این ددمنشی‌ها و قراردادهای کشنده مطلع و حتی خود از امضاء گران و تأیید کنندگان اصلی آن بودند که بسیاری از سران دول استکباری از آمریکا گرفته تا انگلستان و حتی «پاپ وقت» که داعیه رهبری جماعتی کثیر از بشریت جهانی را داراست، نیز از این رخدادهای و مسائل حول وحوش آن آگاه و باخبر بوده و حتی کوچکترین عکس‌العمل نشان نداده‌اند که منبع فوق بنقل از «رودلف وربا» یهودی می‌نویسد:

«... صهیونیسم بین الملل از طریق شوراها یهودیان که بوسیله فاشیستهای هیتلری تشکیل می‌شد عملاً در کشتار یهودیان با آلمان هیتلری... و با گشتاپو هیتلری و «دایره یهودیان» سازمان مخوف گشتاپو که مسئولش آئشمن بود همکاری می‌کردند» (وجالب اینکه) رونوشت این نقشه و شرح قتل یهودیان، بدست پاپ وقت و فرانکلین روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا و چرچیل هم رسید. انگلستان که در آن دوران (بریتانیای کبیر) بود و آمریکا با علم به وسعت این جنایات و دانستن نقش دقیق «آیشویتس» و محل آن حتی یک بمب برای ویران کردن آن‌ها فراهم نکردند و واتیکان هم آنرا بایگانی کرد و همه اینها اگر نه مستقیماً، بطور غیر مستقیم به خاطر چه پدیده‌ای صورت گرفت؟»^{۲۷}.

منبع فوق سپس پرسشهایی را از صهیونیسم جهانی و سردمداران آن و مدعیان رهایی و نجات یهود، و همکاری و معاملات آنها با هیتلر و حزب نازی مطرح و در واقع آنان را اینچنین تحت محاکمه می‌کشد:

«بر اساس آمار مستندی که همان یهودی فراری «رودلف وربا» بجهانیان عرضه کرد و

پس از پایان جنگ بعنوان گویاترین اسناد مورد استفاده مورخین غربی قرار گرفت ارقام سربه نیست شدگان در کارخانجات آیش ویتس — بلزک — میدانک — شیلمتو — سوبی بر — تربلینکا — داستوتهاف ... بدون تردید این سؤال را پیش (می آورد) که سران نازی در کشورهای اشغالی از کجا، نام — نام خانوادگی مذهب و محل سکونت این یهودیان را در بین دهها میلیون جمعیت بدست می آوردند؟ مثلاً دایره یهودیان گشتاپو که امورش را به دست آیش من سپرده بودند از کجا می دانست که در لهستان ... یا در مجارستان چقدر یهودی هست؟ یا اینها کجا هستند و چه کاره اند؟ می دانید این کار ساده را چه کسانی برای سران نازی انجام می دادند: شورای یهودیان، این شوراها بودند که یهودیان را با قطارهای باری یکرست به آن کارخانجات می فرستادند بطوری که گفته شد یکی از سرکردگان شوراها (کاستنر KASTNER صهیونیست) بود که به سوئیس رفت و با ارتباط برقرار کردن با سران صهیونیست توانست مسکوت گذاشتن و نادیده انگاشتن قتل و عام یهودیان را بر قدرتهای وقت غرب یعنی بریتانیای کبیر و ایالات متحده تحمیل کند» * ۲۸.

منابع یهودی نیز ضمن تأیید مدعای فوق و علی الخصوص همکاری آژانس یهود و سران و سردمداران آن و از جمله شخص «کاستنر» با محافل هیتلری و تشکیلات نازی، حتی معتقدند که امروز نیز صهیونیستها از افشای این جنایت اکیداً ابا داشته و شدیداً این قبیل افشاگری ها را مورد تقبیح و حتی تهدید قرار می دهند.

«یک نویسنده اسرائیلی بنام میکائیل گرین والد، طی یک مقاله سرگشاده (سال ۱۹۵۳) شخصی به نام دکتر رودولف (اسرائیلی) کاستنر، از کمیته نجات وابسته به آژانس یهود را رسماً متهم به همکاری با نازیها نمود و اعلام داشت: اعمال کاستنر در بوداپست باعث از دست رفتن جان هزاران یهودی گردید، (وجالب توجه است که) از طرف دولت اسرائیل نه از طرف شخص کاستنر بر علیه «میکائیل گرین والد» اعلام جرم شد و او را به محاکمه کشیدند...» * ۲۹.

بنابراین آنچه عیان است اینکه آژانس یهود یعنی بازوی اجرایی صهیونیسم جهانی در واقع تدارک گرو عاقد تمامی این قراردادها و معاملات بوده و اشخاصی چون «کاستنر» صرف نظر از خصایص صهیونیستی و همچنین پستهای حساس و کلیدی شان در این دستگاهها و محافل، مجری احکام، نقشه ها و برنامه هایی بودند که توسط این آژانس تهیه و در معرض اجرا و عمل گذارده می شد و دلیل بسیار بارز این مدعا را در برخوردهای حساس و ظریف سران صهیونیسم جهانی پس از تشکیل و تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی با شخص کاستنر که در فوق اشاره گردید میتوان جستجو نمود. از دیگر نمونه ها و عملکردهای «کاستنر» صهیونیست آنهم در سمت ریاست آژانس یهود،

این است که می نویسند:

* این تحمیل بیش از هر چیز گویای نفوذ صهیونیسم جهانی بر محافل حکومتی آمریکا و اروپا بوده که در مبحث مخصوص به خود بدان اشاره گردیده است.

«آشکارترین مورد همکاری صهیونیستها و نازیها، زد و بندهایی است که بدست رودلف کستلر رئیس آژانس یهود در مجارستان و نماینده دائمی کنگره جهانی صهیونیست و همکاران او نظیر گروزبندی گیورکی، موشه شوئیگر، موشه کراوس، ژول براندو و همسرش انجام گرفت آنها با آیش من و بچر قرار گذاشتند که... معامله مخفی نگاهداشته شود، یکمرتبه همه گفته‌های صهیونیست‌ها در مورد عدم اختلاف طبقاتی بین یهودان، «اتحادنژادی» و «برادری شکست‌ناپذیر» بکلی فراموش گشت، پس از آن کستلر اعلام داشت کسانی می‌توانند سوار قطار شوند که بیشترین مقدار پول و یا اشیاء گران قیمت عرضه کنند.

این معامله برای نازیها دویست هزار دلار پول، دویست کیلوگرم طلا و هفتصد و پنجاه گرم طلای سفید بغیر از اشیاء گرانبها و ارزهای دیگر، سود بیار آورد در حالی که در همین روزها صدها هزار تن از یهودیان مجارستان را در اردوگاهها جمع کرده بودند تا برای کشتار به اردوگاه مرگ آشویتس بفرستند»^{۳۰}.

و جالب اینکه پس از تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی نه تنها شخص «کستلر» بدلیل تمامی این جنایاتش مورد تقبیح و سرزنش قرار نمی‌گیرد، بلکه بیش از پیش تشویق و در پستهای مهم نیز پا گذاشته و منصوب می‌شود و این مناصب در واقع هدیه‌ای هست که سران صهیونیسم جهانی بخاطر خوش رقصی‌های او به وی تقدیم داشتند ولیکن بعدها بدلیل اقرار و اعترافاتی که وی در همکاری و ارتباط خود بعنوان رئیس آژانس یهود با محافل هیتلری داشت موجب گردید که صهیونیسم جهانی وجود او را نسبت به مطامع و اغراض درازمدت خود مضرتشخیص داده و از طرفی از اقرار و اعترافات آتی و احتمالی وی نیز در بیم و هراس افتاده، سرانجام علاج درد را در آن می‌بیند که او را به طریقی سربسته و نابود گرداند.

«وقتی که کشور اسرائیل تأسیس گردید به کستلر در وزارت صنایع و بازرگانی مقام مهمی واگذار شد او همچنین مسئول دپارتمان کول - اسرائیل «صدای اسرائیل» بود که برای مجارستان و رومانی برنامه پخش می‌کرد.

در سال ۱۹۵۳ کستلر از دست روزنامه‌نگاری بنام ام. گرینوالد بعلت اهانت به او شکایت کرد گرینوالد در مقاله‌اش پرده از روی فعالیت‌های خائنانه کستلر در مجارستان برداشته بود. محاکمه در یک دادگاه اورشلیم جریان پیدا کرد و کستلر... اعتراف کرد که با آنها همکاری می‌کرده است، البته رک گویی او به قیمت جاننش تمام شد. در سوم ماه مه در خیابان هدف گلوله قرار گرفت و در یکی از بیمارستانهای اورشلیم بصورت مرموزی جان سپرد. در تحقیقاتی که در مورد تیراندازی بعمل آمد معلوم شد که دو تن از سه مهاجم از مأمورین پلیس مخفی اسرائیل بودند. یکی از مهاجمین در دادگاه اظهار داشت که او بدستور سرویس مخفی اسرائیل دست به عمل زده است. بدین ترتیب رهبران صهیونیست موفق شدند، همدست پرگویی خود را خاموش سازند.

کسترن تنها یک استثناء از بین صهیونیستها نبود. اس. مایر رئیس شعبه صهیونیسم در سوئیس^{۳۱} و بسیاری دیگر نیز از این نمونه‌ها می‌باشند.

نازیسم و نقش آن در پیدایش گروه‌های صهیونیستی

نازیها در راستای همکاری دوجانبه با صهیونیستها، حتی در ایجاد، و آموزش تیمها و گروه‌های مختلف صهیونیستی، از تروریستی تا کشاورزی و...، دخیل و سهمیم بوده و بعضاً نقش و تأثیر اولیه و اساسی داشته‌اند که بر طبق نوشته‌ها:

«ون میندل استین» رئیس دپارتمان امور یهودیان وابسته به سرویس اطلاعاتی نازیها در تأسیس اردوگاه‌های ویژه که به جوانان یهودی قبل از عزیمت به فلسطین آموزش کشاورزی داده می‌شد همکاری داشته است»^{۳۲}.

محافل هیتلری حتی تا آنجا پیش رفتند که تهیه و تدارک امکانات آموزشی و ایجاد اردوگاه‌ها در این زمینه را خود بعهده گرفته و به تربیت و آموزش مزدور برای صهیونیسم جهانی مبادرت ورزیدند، بطوریکه در منابع یهودی آمده است:

«از ماه دسامبر ۱۹۳۸ دو نماینده از سازمانهای یهودی فلسطین بنامهای «پینهاس کینزبرگ» و «ماکس زیمل» سرگرم ترتیب مهاجرت قاچاق به فلسطین شدند و گشتاپوهم مانع کارشان نبود، یک نماینده دیگر به نام موشه برگیلاد (برجیلاد) برای ترتیب مهاجرت به وین رفت و با آئشمن مسئول اداره مهاجرت مذاکره نمود و توافق او را دایر بر ایجاد اردوگاه‌های کارآموزی پیش آهنگی گرفت.

آئشمن حتی قول داد که در مورد تأمین وسایل و ماشین آلات مراکز آموزشی کمک کند در حالیکه صدها هزار نفر یهودی در ۳ کشور (آلمان — لهستان — رومانی) ... در جستجوی راه فرار بودند، این نمایندگان سازمانهای صهیونیستی مشغول تدارک مؤسسات کارآموزی برای یکعده معدود جوانان یهودی بودند که بعد از طی دوران کارآموزی بطور قاچاق به فلسطین روانه شوند»^{۳۳}.

صهیونیسم جهانی نه تنها از هرگونه همکاری و معاضدت نازیها، در جهت مرام و مطامع خویش بهره‌مند، و از همه گونه مساعدت آنان در این راستا برخوردار می‌بود که بسیاری از شیوه‌های جنایی و تروریستی را از آنان تجربه و کسب مینموده است، آنچنانکه، بسیاری، منشأ و ریشه گروه‌های تروریستی صهیونیستی را مرتبط به نازیسم و «اس-اس» دانسته و معتقدند که این محافل فوق بوده‌اند که اساس تشکیل و تشکلات تروریستی صهیونیستی را پیریزی، و تدارک دیده‌اند.

«در سال ۱۹۳۸ — آئشمن که رئیس اداره مهاجرت دروین بود، توافق نامه‌ای با «موشه بارجیلاد» مأمور صهیونیست امضاء کرد که به مهاجرت یهودیان اتریش به فلسطین پس از

تربیت پیشگامان جوان صهیونیست، توسط مقامات نازی در اتریش کمک می نمود... تا پایان ۱۹۳۸ حدود هزار یهودی جوان در این اردوهای فراهم آمده توسط نازیها آموزش دیدند، این کارآموزان به اعضای گروههای تروریستی «ایرگون»^{*}، «هاگانا»^{**} و «اشترن تبدیل شدند»^{۳۴}. بعدها بتدریج به سرزمینهای اشغالی فلسطین اعزام، و به ترور و کشتار مردم بی دفاع و مظلوم آن خطه، و اخراج و آوارگی آنان مبادرت ورزیدند، و جالب توجه اینکه بسیاری از سران و سردمداران صهیونیستی از «بن گوریون» تا «مناخیم بگین» و... از آن قماش بوده اند که در دامان، نازیسم آموزش و تربیت یافته اند.

صهیونیسم و تلاش در تبرئه و نجات سران نازی

پس از شکست آلمان هیتلری و تلاشی حاکمیت نازیسم، بازهم صهیونیسم جهانی در حفظ روابط خویش با همپالگهای نازی و همکاری با آنها حتی تلاش برای نجات سران آن از هیچ معامله و کوششی دریغ نورزیده و کوتاهی نکرد بطوریکه در این رابطه می نویسد:

«بمرور که جنگ به پایان خود نزدیک می شد و آشکار می گشت که نازیها باید جوابگوی جنایات خود باشند، سران صهیونیست در مورد آینده مناسبات خود با نازیها به گفتگو نشستند، گشتاپو و رؤسای سرویس امنیتی نازیها با ان موسر، چ. استارک، برادران استرنباک، و سایر رهبران صهیونیستی ملاقات کردند. هیملر، موسر را در اطاق کار خود به حضور پذیرفت او سعی کرد که اچ استارک نماینده کنگره جهانی یهود از استکھلم را راضی کند تا در آینده از او محافظت نماید. هیملر به دکتر موسی رئیس جمهور اسبق سوئیس که در نقش میانجی بین صهیونیست ها و او عمل می کرد قول داد که به گروه کوچکی از یهودیان بر طبق لیستی که صهیونیست ها تهیه خواهند نمود اجازه می دهد تا به سوئیس بروند و قرار شد که پول این معامله بصورت ارز خارجی پرداخت شود. یکی از همدستان هیملر بنام والتر شلنبرگ که سرهنگ اس-اس بود برای اینکه از مجازات رئیس خود «هیملر» بکاهد با همدستی خاخام های آمریکایی مبادرت به چاپ چندین مقاله در

* ایرگون یک سازمان تروریستی صهیونیستی است که در سال ۱۹۳۵ توسط «داود راسیل» و «آبراهام اشترن» تأسیس و شدیدترین جنایات تروریستی را بر علیه مردم بی گناه فلسطین در آن خطه دامن زده، که فاجعه معروف «دیر یاسین» از آن جمله می باشد، این سازمان ظاهراً با تمامی اعضاء و تشکیلات خود، و بعد از سال ۱۹۴۸ — رسماً ارتش «اسرائیل» را تشکیل داده و به آن پیوست و توضیح اینکه «آبراهام اشترن» خود بعدها از «ایرگون» جدا شده و یک سازمان افراطی تروریستی تحت نام «اشترن» متأثر از فاشیسم را پایه گذاری کرد که جنایات مفصل آنها در مبحث فلسطین آمده است، همچنین پیرامون ماهیت «اشترن» به صفحات آینده (فاشیسم) مراجعه شود.

• از رؤسای اصلی «هاگانا» «داوید بن گوریون» بوده که بعنوان سخنگوی صهیونیسم در سازمانهای سیاسی فعالیت داشته، که تأسیس رژیم صهیونیستی «اسرائیل» در سال ۱۹۴۸ — از طرف وی اعلام، و از همان سال تا ۱۹۵۳ و همچنین از ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ جمعاً به مدت حدوداً ۱۴ سال سمت نخست وزیری این رژیم نامشروع را بعهده داشته است.

روزنامه‌های ایالات متحده نمود که در آنها از مقام هیملرستایش می‌شد»^{۳۵}.

صهیونیسم جهانی وقیح‌ترین و جنایت‌بارترین معاملات را با نازیها حتی در دوران محاکمه این دسته در دادگاه نورنبرگ معمول و از هیچ‌گونه فعالیت در تبرئه و حتی نجات جانان هیتلری، درنگ و سستی به خود راه نداده بطوریکه فعالیت گسترده و شدید صهیونیستها و احتمالاً نفوذشان در بعضی محافل حتی سبب رهایی و نجات برخی از سران نازی در دادگاه فوق می‌گردد:

«صهیونیستها در حق نازیها هیچ‌گونه قصوری روا نداشتند با کوشش صهیونیست‌ها تنی چند از نازیها از چوبه دار نجات یافتند. برای مثال:

وقتی پس از جنگ «هانس جوتر» SS. OBERGUPPIN FUHRER («وکورت بچر» FUHRER SS. STANDARTEN «هرمان کرومی» SS. OBERTRUMBANN FUHRER و چندین رهبر دیگر، در دادگاه نورنبرگ... محاکمه می‌شدند، شهودی که از طریق سازمانهای صهیونیستی بدادگاه فرستاده شدند، باعث نجات این جنایتکاران شد. البته عامل مهم در این ماجرا این واقعیت بود که بچر قبل از دستگیری دو چمدان بزرگ پر از طلا و سنگهای گرانقیمت به موشه شوابیتزر تحویل داده و او از طریق آرمن نماینده آژانس یهود در فلسطین برای کاب لن خزانه دار آژانس فرستاده بود. برای این دلالتان هیچ جای شرمندگی نبود که این طلا و سنگها از حساب اس اس ها در رایش بانک برداشت شده، و این چیزی است که در اردوگاههای مرگ جمع آوری شده. اردوگاه آشویتس به تنهایی سالانه ۹ تن دندان طلا برای اس اس ها ببار می‌آورد.

^{۳۵} شاید بوسیله همین پولها بود که بنای یادبود جدواشن روی تپه‌ای در غرب اورشلیم ساخته شده است در این بنای یادبود لوحه‌هایی قرار گرفته است که روی آنها نام‌های آشویتس، مجدانک، ترمبلینکا، داخو، برگن بلسن، بابوریا^{*} و سایر مکان‌هایی که یهودیان قتل عام شدند، نوشته شده است و همچنین است در مورد جنگل مارتیرس که در آن ۶ میلیون درخت که برابر تعداد یهودیانی است که بدست نازیها به قتل رسیدند، کاشته شده است (!) بالانشینان صهیون خیلی زود و راحت همکاری گذشته خود با نازیها را رفت و روب کردند. به پیروی از این اصل ننگین که هدف وسیله را توجیه می‌کند، صهیونیست‌ها برای دست‌یابی به هدفهای خود حاضر بودند که با هر کسی همکاری داشته باشند با جان میلیون‌ها یهودی بازی کنند و افراد خودی را بدون ترس تسلیم دشمن کنند»^{۳۶}.

منابع یهودی نیز ضمن بر شماری خدمات متقابل صهیونیسم و نازیسم، به موارد فوق اشاره و می‌نویسند:

«یکی دیگر از نمونه‌های این همکاری فرستادن شهودی از سوی صهیونیستها برای شهادت

در دادگاه نورنبرگ* به نفع دو تن از رهبران اس-اس می‌باشد»^{۳۷}.

صهیونیسم و ارتباط آن با فاشیسم

ارتباط صهیونیسم با فاشیسم را، در واقع، کپیه‌ای از رابطه صهیونیسم با نازیسم می‌توان دانسته و از نمونه‌های دیگر آن بر شمرد.

صهیونیستها تمامی شیوه‌ها و طرقی را که در معاملات و زد و بسته‌های خود با نازیها معمول می‌داشتند، دقیقاً با جریانی به نام فاشیسم نیز عملی، و محفوظ داشته‌اند**^{۳۸}. در زمینه عمق و میزان وحتى گستردگی این روابط بعضاً نوشته‌اند که، «صهیونیستها با رژیمهای فاشیستی پیلسودسکی*** در لهستان، موسولینی**** در ایتالیا و آنتونسکو***** در رومانی روابط نزدیکی»^{۳۸} داشته و پیوسته در حفظ و سیر صعودی و گسترش آن کوشیده‌اند.

روابط نزدیک و عمیق مورد اشاره (بین صهیونیسم و فاشیسم) در واقع رابطه‌ای در چهارچوب برخی تشکیلات و بعضی از اعضاء و سران این دو تشکیلات، نبوده، بلکه همانند رابطه با نازیسم بسیار وسیع و گسترده‌تر و در ابتدا از طریق تشکیلات مرکزی، و در حدس‌ران و سردمداران اصلی آنها برقرار، و به نتیجه رسیده است، و براساس ادعای منابع یهودی: «یک مورخ یهودی

* نورنبرگ، شهری است در آلمان غربی که هیتلر مقررکننده حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) را در آنجا قرار داده بود. همچنین بعد از جنگ دوم جهانی در این شهر دادگاهی تشکیل گردید که ۲۴ نفر از سران و رهبران نازیسم در آن از تاریخ ۲۰ نوامبر ۱۹۴۵ تا اول ۱۹۴۶ محاکمه گردیدند که دادگاه فوق به دادگاه نورنبرگ معروف است.

*** به دلیل مشابهت و همگونی، ارتباط «صهیونیسم و فاشیسم» با ارتباط «صهیونیسم و نازیسم» از تکرار و توضیحات مشروح و مفصل خودداری و بطور اختصار به ذکر نمونه اکتفا شده است.

*** رژیم فاشیستی پیلسودسکی، منتسب به یوسف پیلسودسکی Yosef Pilsudski (۱۸۶۷ — ۱۹۳۵) مارشال و سیاستمدار لهستانی می‌باشد. وی در آغاز سوسیالیست بود و مقامات روسی او را مکرر حبس و تبعید کردند بعداً هم خود را صرف تجدید لهستان کرد و دسته‌های نظامی ضد روسی تشکیل داد و مخصوصاً بعد از در گرفتن جنگ جهانی اول، لژیونهای لهستانی تشکیل داد و فرماندهی آنها را زیر نظر ارتش بعهدہ داشت و چون مشاهده کرد که دول مرکزی به وعده‌های خود در باب تجدید استقلال لهستان وفا نمی‌کنند با آنها اعتراض کرد، لژیونهای لهستانی منحل و پیلسودسکی در ماکدوبورگ محبوس شد در نوامبر ۱۹۱۸ آزاد شد و به ورشو بازگشت و فرماندهی ارتش لهستان را بعهدہ گرفت و این کشور را جمهوری مستقل اعلام کرد و خود در رأس آنها قرار گرفت. بمنظور تجدید مرزها ۱۷۷۲ با روسیه جنگید و اگر چه کاملاً به مقصود نرسید (لیکن پیمان ریگ (۱۹۲۱) جنگ را به نفع لهستان پایان داده و در ۱۹۲۲، کناره‌گیری کرد ولی در ۱۹۲۶ با کودتا دولت را برانداخت و اگر چه مقام ریاست جمهوری را قبول نکرد بلکه با سمت وزیر جنگ تا آخر عمر دیکتاتور واقعی لهستان بود، در ۱۹۲۶ — ۱۹۲۸ و در ۱۹۳۰ نخست‌وزیر نیز بود: دایرة المعارف فارسی، ج ۱ — مصاحب.

**** برای آشنائی بیشتر «باموسولینی» و فاشیسم به پاورقی ص اول از همین قسمت مراجعه گردد.

***** رژیم فاشیستی آنتونسکو در رومانی، منتسب به یون YON آنتونسکو (۱۸۲۲ — ۱۹۴۶) مارشال و دیکتاتور رومانی

می‌باشد.

فرانسوی به نام «لوسین اشتاین برگ»^{*} در کتاب خود به نام «قیام عدالتخواهان» در سال ۱۹۷۰ نوشته است: در حالیکه فاشیسم و نازیسم اروپا را به خاک و خون کشیده و مردم آزادیخواه اروپا و از جمله یهودیان، دچار فاجعه وحشتناکی بودند. موسولینی بنا به دلایل خاص سیاسی و مخصوصاً... بمنظور اینکه در مدیترانه شرقی با انگلستان وارد بازی سیاسی گردد با جنبش صهیونیست تماس دوستانه برقرار نمود.

رهبران جنبش صهیونیستی از جمله «حییم وایزمن»، «ناحوم سوکولوو» و «ناحوم گلدمن» به دفعات با دوچه (موسولینی) ملاقات نمودند.^{۳۹}

و این تماسها و ملاقات دوستانه، در عین حالی که زمینه ساز، بسیاری از قراردادها و معاملات حاکم بین این طیفها می تواند باشد، از طرفی نیز، از پشتوانه های بسیار قوی و مستحکم برخوردار بوده و به بیانی دیگر، این، دیدارها و تجمعات، مقدمات نتایج و ثمرات بسیاری از قراردادها و معاملات را به عهده داشته و حتی عامل پیدایش جریانهای مختلف سیاسی دیگر نیز می بوده است، که از آن جمله میتوان به ایجاد مراکز آموزشی و نظامی صهیونیستی، توسط فاشیستها اشاره کرد که در واقع ریشه اصلی آنها را میتوان در همین ملاقاتها جستجو و رهیابی نمود که منابع یهودی گواهی محکم بر این ادعا و واقعیات می باشند.

«یکی از شاخه های انشعابی» صهیونیسم «به رهبری» ولادیمیر ژابوتینسکی» که به صهیونیسم تجدیدنظر طلب، نامیده میشد، گامهای بلندتری در نزدیکی با محافل فاشیستی ایتالیا برداشت و موفق شد به کمک مقامات رسمی این کشور (ایتالیای فاشیستی) مدرسه دریانوردی برای تربیت دریانورد جهت کشورتی اسرائیل تأسیس کند»^{۴۰}.

بدینطریق آنچه که از اسناد و مدارک تاریخی بدست می آید، بیش از پیش این واقعیت را ثابت و تأیید می کند، که فاشیسم نیز همسان با نازیسم نقشی فعال و بسیار اساسی در پیدایش گروهها و دستجات صهیونیستی ایفا و حتی در آموزش و تربیت تروریستهای صهیونیستی بد طول و ظرفیت داشته است.

فاشیسم ضمن اینکه کمال معاضدت و مساعی را در این شیوه ها و ابعاد، با صهیونیسم بکار برده و معمول داشته، از طرف دیگر مرجعی برای پیدایی برخی از تشکیلات صهیونیستی نیز بوده است، بطوریکه بعضی از دستجات تروریستی صهیونیستی، به تأثیر و تقلید از تشکیلات فاشیستها بوجود آمده و در واقع کپیه ای از گروه های کشتار فاشیستی بوده و به این اصل نیز افتخار

→ وی در سال ۱۹۴۰ به نخست وزیری تعیین شده کارول دوم را وادار کرد که به نفع میخائیل از سلطنت کناره گیری کند، رومانی را به اردوی محور کشانید، اختیار واقعی کشور را به دست هیتلر داد و در سال ۱۹۴۴ بازداشت و سپس اعدام شد: دایرة المعارف فارسی، ج اول — مصاحب.

* این نویسنده یهودی «لوسین اشتاین برگ» (به ادعای اسناد) حتی گرایشات ضد صهیونیستی نیز نداشته است.

می‌کرده‌اند، بطوریکه در نوشته‌های یهود آمده است: «بعضی از اعضاء ایرگون دست به ایجاد یک شبکه نظامی خیلی سری که به نام «اشترن» مشهور می‌باشد (زدند)، اشترن یک یهودی ایتالیایی مهاجر بود که تحت تأثیر جو فاشیسم و موسولینی در ایتالیا قرار گرفته و شیوه سازماندهی و فعالیت فاشیستها را که ترور و کشتار بود موافق باطبع خود یافته بود»^{۴۱}.

اما این قبیل اسناد و مدارک که بطور مختصر و نمونه بدانها اشاره شده، و مدارک بسیار دیگری که بدلیل پرهیز از تطویل کلام، در این محدوده، از ذکرشان صرف نظر گردید، تماماً نه فقط تکذیب‌نامه‌ای است بر ادعای واهی، «مخالفت و معاندت صهیونیسم و صهیونیستها، با نازیسم و فاشیسم»، بلکه تأییدگر و معرفی نامه‌ای است در معاضدت، همگامی و همسویی و حتی وجوه بسیار مشترک و بارز آنها، در جهات و ابعاد مختلف. و جملگی نه تنها پرسشهایی هستند که صهیونیسم جهانی را با تمامی تبلیغات و داعیه‌های دروغین آن به محاکمه می‌کشاند، که بیش از هر چیز پاسخهایی هستند که در پی افشای چهره کریه و ماهیت پلید و ضدانسانی صهیونیسم جهانی و ایادی آن، گام بر می‌دارند.

* * *

منابع و مآخذ

- ۱ - تموز (نشریه روشنفکران یهودی) مقاله «صهیونیسم در تئوری و عمل» شماره ۲۳ اسفند/۱۳۵۸.
- ۲ - همان شماره ۲۴ - ۱۱/فروردین/۱۳۵۹
- ۳ - همان
- ۴ - (منبع خارجی). ترجمه احمد بیرجندی - نقل در روزنامه کیهان ۱۲۹۲۶ - ۱۳/دی/۱۳۶۵.
- ۵ - همان
- ۵ - مکرر نبرد من هیتلر ص ۴۲.
- ۶ - توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت: گری آلن - ترجمه پرویز نجفیانی، ص ۸۲
- ۷ - تبهکاران تل آویو: گیورکی فیودروف - ترجمه الکساندر دلد - چاپ اول - ص ۷۰ - ۶۹ - ۶۸.
- ۸ - همان
- ۹ - گوبلز: رآجر مانول و هاینریش فرنکل - ترجمه مهدی شهشانی - چاپ اول، ص ۱۵۱ در ضمن اقرار و اعترافات هیتلر در همین کتاب مندرج است.
- ۱۰ - همان - ص ۱۵۱.
- ۱۱ - منبع خارجی - ترجمه احمد بیرجندی (مدرک پیشین)
- ۱۲ - هارون یشایائی (سر دبیر تموز - و عضو جامعه روشنفکران کلیمی) در «مجمع بررسی صهیونیسم» نقل در اطلاعات سیاسی شماره ۱۲ - ۶۵/۳/۲۸
- ۱۳ - تاریخ شصت ساله فلسطین: امیل غوری - ترجمه عبدالرسول جامی - ج اول - ص ۱۶۳.
- ۱۴ - توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت: (مدرک پیشین) ص ۱۴۸
- ۱۵ - تموز (مدرک پیشین) شماره ۲۴ - ۱۱/فروردین/۱۳۵۹
- ۱۶ - حقایقی درباره صهیونیسم: رمان برادسکی - ترجمه: احمدآبادی، ص ۲۱ - ۲۰.
- ۱۷ - همان ص ۲۰
- ۱۸ - هارون یشایائی (مدرک پیشین)
- ۱۹ - امیرتوکل کامبوزیا - ۱۳۵۰/۴/۶ - ش - نقل در صحیفه شماره ۳۱ - ۲/آبان/۶۴
- ۲۰ - تموز (مدرک پیشین) شماره ۲۵ - ۱۳۵۹/۱/۲۷
- ۲۱ - میرویم کمی هیزم جمع کنیم - ترجمه ناصر زرافشان - چاپ پنجم - ص ۷.
- ۲۲ - پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی: روزه گارودی - ترجمه نسرین حکمی - ص ۶۱ بنقل از نوشته های تئودور هرivel.
- ۲۳ - تموز (مدرک پیشین) ۶۹ - ۸/بهمن/۱۳۶۰.
- ۲۴ - حقایقی درباره صهیونیسم. (مدرک پیشین) ص ۲۴.
- ۲۵ - صهیونیسم در فلسطین: صبری جریس - الی نوبل آبان - ترجمه منوچهر فکری ارشاد - بنقل از «امنیت اسرائیل» بزبان عبری، سال ۱۹۶۶.

- ۲۶ — کارو — (نویسنده ای مسیحی) نقل در مجله سروشن شماره ۱۵۹ — ۱۳۶۱/۶/۶ — همان
- ۲۷ — همان شماره ۱۶۰ — ۱۳۶۰/۶/۲۰ — همان
- ۲۸ — تموز (پیشین) شماره ۲۶ — ۱۳۵۹/۲/۱۱ — بنقل از پروتکل پرونده جنایی ۱۲۴/۵۳ — در دادگاه منطقه اورشلیم.
- ۳۰ — حقایقی درباره صهیونیسم — پیشین — ص ۲۱
- ۳۱ — همان — ص ۲۳ — ۲۲
- ۳۲ — همان — ص ۲۱
- ۳۳ — تموز (پیشین) ۲۴ — ۱۳۵۹/۱/۱۱
- ۳۴ — (منبع خارجی) — ترجمه «حمد بیرجندی، پیشین.
- ۳۵ — حقایقی درباره صهیونیسم — (پیشین) ص ۲۵.
- ۳۶ — همان — ص ۲۷ — ۲۶
- ۳۷ — تموز (پیشین) شماره ۶۹ — ۸/ بهمن/ ۱۳۶۰.
- ۳۸ — حقایقی درباره صهیونیسم — پیشین ص ۲۰
- ۳۹ — تموز — (پیشین) شماره ۱۲۶ — ۲۴/ مرداد/ ۱۳۶۳
- ۴۰ — همان شماره ۱۲۶ — ۲۴/ مرداد/ ۱۳۶۳
- ۴۱ — همان شماره ۲۸ — خرداد ۱۳۵۹

قسمت سوم

صهیونیسم

وسازمان فراماسونری جهانی

- * فراماسونری؟ (تعاریف و تعابیر).
- * تشکیلات، ماهیت، شیوه‌ها و اهداف آن.
- * نفی توحید و زدایش معتقدات دینی.
- * تاریخچه سازمان فراماسونری جهانی
- * گسترش ماسونیسیم.
- * موارد و نمونه‌هایی از عملکرد فراماسونری.
- الف: در انگلستان
- ب: در آمریکا
- ج: در فرانسه
- د: در روسیه
- ه: در ایران
- و: در دیگر ممالک
- * صهیونیسم و ارتباط آن با سازمان فراماسونری جهانی

فراماسونری؟

فراماسون "FRAMASON" اسم فاعل فراماسونری، نام تشکیلات و سازمانی است، که از دو کلمه یا واژه فرانسوی «فران» یا «فرانک» به معنی «آزاد» و «ماسون» به معنی «بنا» یا «معمار» ترکیب یافته، و در زبان انگلیسی نیز به همین لفظ و معانی، نقل گردیده و یاد شده است. در این زمینه بعضاً در معرفی سازمان فراماسونری نوشته اند:

فراماسون از لفظ فرانسوی فرانماسون (FRANMASON) (بنای آزاد) عضوانجمن های سری و مشهور فراماسونی، که متشکل از افرادی است که... با یکدیگر متحد شده اند. کارفراماسونی پنهانی است، و اعضای انجمنهای فراماسونی نباید آیین و رسوم آن را بازگو کنند، ولی مانعی ندارد که اعضاء عضویت خود را آشکار سازند...

آیین فراماسونی شامل مقرراتی است که انجمنهای محلی موسوم به لژ (فرانسوی) یا لاج (انگلیسی) به وسیله ی آنها با یکدیگر ارتباط حاصل می کنند.

در قرون وسطی، بناهای روزمزد دوره گرد اتحادیه ای داشتند که امور صنفی را در آن در میان می گذاشتند در هر شهری که بودند گردهم جمع شده تبادل نظر می کردند. و شکایات خود را مطرح می ساختند و تصمیماتی هم برای پیشرفت کار خود می گرفتند.

اجتماعات آنها و مطالبی که بحث می شد مخفی و پنهانی بود. در قرون ۱۶ و ۱۷م، سازمان این بناهای آزاد رونق بسیار داشت، و عضویت در آن منحصر به بناها بود. در قرن ۱۸م، گروهی از کسانی که هیچگونه وابستگی با صنف بنا نداشتند ولی سازمان پنهانی آنها را مطلوب یافته بودند به دستگاه فراماسونی وارد شده و ادعا کردند که دستگاه فراماسونری برای تحکیم اصول اخلاقی و معاضدت با یکدیگر تشکیل شده است. طولی نکشید که دستگاه تغییر ماهیت داد و جمعیت صنفی بناهای قرون سابق مبدل به دستگاه فراماسونی امروز شد اعضای این دستگاه بیشتر

اعیان و اشراف و بازرگانان و ثروتمندان بودند، که هر یک به منظور خاصی عضو دستگاه می شدند تا با کمک سایر اعضا تحت عنوان معاضدت و مساعدت به مقصودی که داشتند نائل شوند. خود پنهانی بودن سازمان برای عده ای جالب بود، و عنوان تحکیم اصول اخلاقی و خیرخواهی و معاضدت با یکدیگر دلقرب می نمود. اعضا یکدیگر را با علائم مخصوصی که می دانستند می شناختند.

بتدریج در قرون ۱۸ و ۱۹ م دستگاه فراماسونی رونق بسیاری یافت و بین اعضای آن پادشاهان و سیاستمداران و متنفذین یافت می شدند، و این خود مشوقی بود تا فرصت طلبان در صد عضویت آن برآیند.^۱

اختصاراً نتیجه ای که از نظریات، افکار و آراء مختلف بدست می آید اینکه: «فراماسونری یا فراموش خانه که ابتدا به کارگران و بنیان تعلق داشت، چندین قرن در اروپا، بدون دخالت سیاسون شیاد و بدون شاخ و برگ علناً بکار خود مشغول بود، اما این وسیله را از دست آنها گرفتند و خود با این نام به تشکیلات وسیعی پرداختند»^۲.

تشکیلات — ماهیت — شیوه ها و اهداف فراماسونری

در اغراض تشکیلات اولیه ماسونی که منحصر به امور صنفی و بنایی بوده، و حتی علائم و وسایل مخصوص معماری از قبیل گونیا — خط کش — پرگار — شاقول و غیره نیز که در محافل آنها بعنوان رموز و سنبل بکار گرفته می شده، بعضاً براین عقیده اند که:

«هدفهای اینها بر سه محور: ۱ — تعلیم و تعلم («در چهارچوب حرفه خود») ۲ — حفظ مزایای صنفی. ۳ — حفظ اسرار فنی، استوار، و در آن موقع فراماسونری نه دارای جنبه سیاسی و نه جنبه اجتماعی که سازمانی بود صنفی، اما امروز آنچه در یک لژ فراماسونری وجود ندارد همان بنائی است و کسی که تاریخ فراماسونری را از نظر می گذرانند، حیرت می کند که چگونه سازمان مزبور تغییر شکل داده و بصورت امروزی در آمده است»^۳.

بطوری که پیرامون ماهیت و تشکیلات امروزی آن می گویند که:

«سازمان جهانی فراماسونری یکی از بزرگترین تأسیسات سری و سیاسی در جهان است که قدمت و قدرت آن در مقایسه با سازمانهای مشابه، فزونی چشمگیری را دارا است، از شگفتی سازمان مزبور اینکه از زمان تأسیس تا کنون در شرائط گوناگون سیاسی، اجتماعی و تاریخی، در جوامع بشری نفوذ کرده و توانسته با تشکیل جلسات محرمانه، در نهادها و تأسیسات مختلف رخنه و حتی اثری ژرف در تشکیلات نظامی دول باقی گذارد!

سازمان جهانی فراماسونری سعی دارد که تشکیلات خود را از انظار مردم مخفی دارد، و با برخورداری از چنین روشی است که فراماسونری در جوامع مختلف... احزاب و باشگاههایی را

بصورت علنی در شکل‌های مختلف سازمان داده و گروه بسیاری را به عضویت پذیرفته است. سازمان فراماسونری جهانی سعی دارد «افراد ماسونی» خود را در اقصی نقاط عالم مخفیانه یاری کند و در پست‌های حساس کشورها بگمارد تا در مواقع مقتضی از وجود آنان در راه تحقق بخشیدن هدف‌های سازمان سودجوید»^۴.

با این اوصاف، فراماسونری یک سازمان سیاسی و با اسرار و رموزی پشت پرده در جهت اهداف خاصی در سراسر جهان به فعالیت مشغول بوده آنچنانکه می‌نویسند:

«این تشکیلات اسرارآمیز در بسیاری از کشورهای جهان در خفا و پنهانی فعالیت می‌کند... صاحبان این تشکیلات همچنین در پرده ضخیمی از اسرار کارهای خود را انجام می‌دهند. آنها اغیار و افراد غیر ماسون را بدرون لژهای خود نمی‌پذیرند و به کسی که ماسون (عضو فراماسونری) نباشد بیگانه می‌گویند... ماسن‌ها به گفته‌ها، انتقادات و حتی ناسزاهای مخالفین و بیگانگان پاسخ نمی‌گویند و با سکوت مطلق نیت و هدف‌های خویش را پیش می‌برند نویسنده‌گان و گوینده‌گان مخالف را با عواملی که دارند، می‌کشند یا از جامعه طرد کرده و نمی‌گذارند صاحب شغل و مقام و عنوان شوند»^۵.

بطور کلی آنچه پیرامون ساختار اصلی تشکیلات ماسونی می‌توان اظهار نمود اینکه:

«در سازمان فراماسونری حوزه‌هایی به نام «لژ» وجود دارد که همه لژها از یک کمیته مرکزی دستور می‌گیرند (دیگر اینکه فراماسونری در عین حال که بظاهر یک سازمان سری نیست، اسرار پنهان بسیار دارد)»^۶.

برخی دیگر را نظر بر این است که: «فراماسونها از لحاظ فعالیت‌های علنی در یک حزب و با جمعیت معین متشکل نیستند بلکه در تمام احزاب و جمعیت‌ها و سازمان‌های مختلف از چپ و راست و... پراکنده و دارای نفوذ می‌باشند... (همچنین) تشکیلات اصلی و سری فراماسونری از لحاظ شکل و نحوه عمل و انطباق بیشتر به یک سازمان جاسوسی شباهت دارد تا به یک تشکیلات سیاسی و اجتماعی»^۷.

پیرامون ماهیت مرموز و پشت پرده این سازمان همین نکته کافی است که می‌نویسند: «در تشکیلات این گروه اگر چه گاه در بعضی کشورها جلسات بظاهر علنی دیده می‌شود ولی بنحو بسیار جدی در اختفاء کامل و ظلمت اسرارآمیز بسر می‌برد، در مواردی هم که تشکیلات علنی از آنها دیده می‌شود، معمولاً تشکیلات مذکور بمنزله سرپوشی بر سازمان سری اصلی است»^۸.

و بدین لحاظ بسیاری بر این باورند که: «پشت پرده این حرکت‌ها و جنبش‌های... خفیه دعوت‌های مرموزی نهفته است که نه تنها آن دوران بلکه نسل حاضر قادر نیست به راز پنهانی آنها پی ببرد»^۹.

این قبیل بازی‌های پشت پرده و مخفی کاری‌های شیطانی، و بعضاً ادعاهای کاذب و تحت

پوشش آزادی و عدالت و... از طرف فراماسونری، نه تنها سبب و موجب فریب بسیاری از افراد. که عامل استعمار بسیاری از جوامع نیز بوده است بطوری که نوشته اند:

«سازمان فراماسونری از قرن هیجدهم به بعد به بزرگترین وسیله استعمار ملت‌ها تبدیل شده و مردم بی خبر و خوش باور، در آفریقا، آسیا، خاورمیانه و... (دیگرملل) که در گرداب جهل و ظلم و بیدادگری گرفتار بودند، بزودی فریب نیرنگ‌های پیشقدمان فراماسونری را خوردند»^{۱۰} زیرا که این سازمان توانست با گسیل اعضای خود به ممالک مختلف جهان و با اجیر کردن مزدوران و بعضاً فریب خوردگان خویش و با طرح شعارهای دروغین (مساوات - برادری - آزادی و...) چنگال‌های خود را در اقصی نقاط عالم فرو برده و به استعمار ملل مختلف عالم تحت لوای فوق پردازد.

البته ناگفته نماند که پیدایی اعضای فراماسونری بیشتر در میان مسئولان دول و قشر روشنفکران و فرنگ زدگان و فرهنگ باختگان بوده است.

بطوری که تاکنون براساس آمارهای مستند، بسیاری از رؤسای جمهوری کشورهای مختلف از آمریکا و فرانسه گرفته تا بسیاری از پادشاهان، علی الخصوص پادشاهان انگلستان و بسیاری از صاحب منصبان و دولتمردان دولتهای مختلف جهانی از اعضای فراماسونری بوده و به ادعای بعضی از نوشته ها:

«اعضای فراماسونری بیشتر از روشنفکران بوده و در این میان قشرهای تحصیل کرده بومیان موقع خاصی دارند، این انتلکتوهای مستعمرات که معمولاً سفری به کشورهای صنعتی رفته اند و تحصیلات خود را در کشورهای اروپا تکمیل کرده اند کادر بسیار پرازشی برای فراماسونری تشکیل می دهند، آنان با عناوین علمی و موقع اجتماعی درخشانی که در کشورهای عقب مانده دارند، دارای تأثیر و نفوذ اجتماعی قابل ملاحظه ای هستند که وقتی با نفوذ اقتصادی و حکومتی توأم می شود به آنها قدرت عمل زیاد می بخشد... بعضی از آنها در لباس دانشمندان و فلاسفه و متفکرین ظاهر می شوند. و از آن به نفع سازمان جهانی خود بهره برداری می کنند»^{۱۱}.

از نکات شگفت انگیزی که در تشکیلات ماسونیسیم مشهود و قابل تأمل می باشد، کیفیت گزینش افراد، برای عضویت در سازمان است که ابتدائاً او را به انواع مصائب و مشکلات حتی تا سرحد مرگ تحت آزمونهای اختصاصی قرار داده بطوری که بعضاً در فراز و نشیب های پذیرش فوق به دره هلاکت سقوط کرده و قربانی دسایس و مطامع ماسونیسیم گردیده اند.

البته مقصود از این قبیل آزمونها، ابتدا سنجش میزان رغبت، علاقه، ایثار و فداکاری، داوطلبین به سازمان فراماسونری می باشد و لذا برای ارزیابی این مراحل کیفیت امتحانات و مقدمات آنرا بقدری طاقت فرسا و مشکل برقرار می کنند که برخی در مراتب اولیه آن بریده و عده ای نیز به کام مرگ شتافته اند که شرح و ذکر تمامی آنها از حوصله این محدوده خارج است.

و بطور مختصر و نمونه اینکه، داوطلب را که تحت تأثیر شعارهای پر جاذبه و چشمگیر آن واقع شده، پس از درخواست عضویت و اعلام آمادگی با چشمهای کاملاً بسته به داخل اتاقهای تنگ و تاریک برده و سپس با گشودن چشم بندها، او خود را در دخمه های تیره و تار و بعضاً دارای چند شمع در دور و اطراف مشاهده می کند. و با این حال بی آنکه بتواند حتی چند قدمی اطراف خود را بخوبی ببیند ناگهان خود را در میان لاشه ها و استخوانهای انباشته از مردگان (که در چهار چوب برنامه ها و آزمونها از قبل تدارک شده)، مشاهده می کند.

موارد دیگر اینکه او را به انواع مسائل پلید و اعمال شنیع اخلاقی ... وادار کرده و همچنین آزمایشات مختلف دیگری را معمول می دارند و از جمله اینکه طنابی را در گردن فرد داوطلب بسته و او را مجبور می کنند تا خود را در داخل آب حوضی که برای این کار آماده است انداخته و او موظف می شود تا سر خود را در زیر آب فرو برده و تا زمانی که طناب بعنوان علامت کشیده نشود وی حق ندارد سر از آب بیرون آورده و لو اینکه نفسش بند بیاید زیرا در غیر اینصورت در امتحان مردود و بسیار اتفاق افتاده که داوطلب در زیر بار این آزمایش خطرناک خفه گردیده و فدای امیال سازمان فراماسونری گشته است.

از دیگر آزمایشات، اینکه اتاقی را به مثابه چوبه دار ترتیب داده و طنابی را بوسیله حلقه هایی که در سقف اتاق نصب، جاسازی و آویزان است از داوطلب درخواست می شود که حلقه طناب را به گردن خود انداخته و بالای صندلی که برای این کار تهیه شده صعود نماید (البته قسمتهای فوقانی طناب بقدری نازک درست می شود که در همان مرحله اول کشیدن صندلی پاره و طرف به زمین می افتد ولی به جهت تاریک بودن اتاق افراد متوجه منظره فوق نمی شوند) و آنگاه با کشیدن صندلی از زیر پای وی، داوطلب از امتحان به اصطلاح موفق بیرون می آید ولی جالب اینکه برخی اوقات عکس قضیه اتفاق افتاده و فرد با کشیدن صندلی دچار آسیب و شکستگی استخوان و جراحات عمیق گشته و پاره ای نیز به دلیل عدم پارگی قسمت نازک طناب بطور اتفاقی حلق آویز گشته و در همان لحظات اول جان باخته اند.

مورد دیگر آن است که اسلحه های مخصوصی را پر از باروت کرده و بدون اینکه ساچمه یا فشنگی داخل آن جای دهند تحویل داوطلب داده (البته بدون آنکه او از این جریان مطلع باشد) و از وی می خواهند که در چند سانتی متری شقیقه و یا گوش خود ماشه را بچکاند، که عواقب و نتایج این امتحان نیز مستثنی از دیگر آزمایشات نبوده و اینها نمونه هایی بود که بطور مختصر بدانها اشاره گردید.

با این مراتب افرادی که از آزمایشات و امتحانات پذیرش، موفق بیرون می آیند وارد تشکیلات فوق گردیده و بتدریج به رموز و درجات و برنامه های سازمان آشنا می گردند. البته در این وادی هر عضوی بناچار باید یکسری مراحل و سلسله مراتب را طی کند. و چه بسا یک عضو تا آخر

دوران عضویتش نتواند تمامی اعضای لژ و افراد سازمان را لا اقل در محل خود بشناسد زیرا مراتب و درجات باعث آن می‌شود تا اعضای رتبه پائین همیشه از چنین سرنوشتی برخوردار باشند. «صاحبان رتبه بالا برای شناختن یک دیگر دارای علائمی هستند که دارندگان رتبه پائین از آن بی اطلاع هستند و به همین جهت در فراماسونری صاحبان مرتبه بالا اعضای کوچک را می‌شناسند ولی اعضای کوچک نمی‌توانند به مرتبه کسانی که بالا تر هستند، پی ببرند»^{۱۲}.

پیرامون طبقات و سلسله مراتب حاکم بر بافت درونی سازمان ماسونی همچنین می‌نویسند که: «فراماسونها در کلاس درجات عالی که در اسرائیل تشکیل می‌شود و فقط رؤسای ماسونها در آن شرکت دارند، حقیقت و ماهیت فراماسونری را برای استادان اعظم و کسانی که در آن شرکت نموده‌اند، بیان می‌دارند و کسانی نیز در این کلاسها راه می‌یابند که از بوته امتحان پیروز بیرون آمده باشند»^{۱۳}.

این قضایا و روند حاکم بر سازمان مذکور... براساس مراتب درجات عمل می‌گردد و صاحبان درجات پائین حق دخالت در اعمال و کارهای آنان که در درجات بالاتر و مافوق هستند را ندارند. و این از اصولی است که از ابتدا به تازه واردین تلقین گردیده و پیوسته موظف هستند که مجری نظرات و فرامین مافوق باشند و حق هیچگونه گله و اعتراضی را مطلقاً نخواهند داشت و بدون چون و چرا باید در اختیار اهداف و برنامه‌های معین شده گام بردارند. و در این رابطه می‌نویسند: «مقررات ورود به این آئین طوری است که اراده تازه واردین از آنها گرفته می‌شود و چون آلت بلا اراده‌ای در دست ماسونهای اعظم در می‌آید و مجبور است طبق فرامین و دستورات رفتار نماید و راه برگشت هم ندارد»^{۱۴}.

و توضیح این نکته ضروری است که در سازمان فراماسونری حدوداً ۳۳ درجه و پایه*

* بر طبق برخی نوشته‌ها درجات و پایه‌ها بقرار ذیل می‌باشد:

(Grand Inspector General)	درجه‌ی سی و سوم: بزرگ بازرس کل
(Sublime Prince of the Royal Secret)	درجه‌ی سی و دوم: شاهزاده‌ی بلند پایه‌ی رازنهای شاهانه
(Grand Inspector Inquisitor Commander)	درجه‌ی سی و یکم: بزرگ بازرس فرمانده پی جوی
	درجه‌ی سی ام: بزرگ شهسوار منتخب قدس
(Grand Elected Knight Kadosh, Knight of the Black and White Eagle)	شهسوار عقاب سیاه و سفید
(knight of St. Andrew) White Eagle)	درجه‌ی بیست و نهم: شهسوار اندروی مقدس
(Knight of the Sun)	درجه‌ی بیست و هشتم: شهسوار خورشید
(Commander of the Temple)	درجه‌ی بیست و هفتم: فرمانده معبد
(Prince of Mercy)	درجه‌ی بیست و ششم: شاهزاده‌ی رحمت
(Knight of the Brazen Serpent)	درجه‌ی بیست و پنجم: شهسوار ابلیس بی باک
(Prince of the Tabernacle)	درجه‌ی بیست و چهارم: شاهزاده‌ی پرستشگاه
(Chief of the Tabernacle)	درجه‌ی بیست و سوم: رئیس پرستشگاه

براساس سلسله مراتب تشکیلاتی آن وجود دارد که اعضاء براساس آن درجه بندی شده و آخرین آن مقام استادی لژی می باشد و کسی که به آن مقام نرسد، درجه استاد اعظم در لژهای سازمان را پیدا نمی کند.

مورد دیگر سلسله مراتب تشکیلاتی این سازمان و وابستگی بی چون و چرا و مستقیم لژها به مرکزیت می باشد.

«اعضای فراماسونری، خواه لژها و خواه افراد باید مطیع لژ بزرگ جهانی باشند و از دستورهای آن تخطی ننمایند»^{۱۵}.

توضیح دیگر در حاشیه تشکیلات ماسونیم اینکه سازمان مذکور دارای یک قانون اساسی در سطح جهانی می باشد که از طریق لژ بزرگ جهانی به تمامی لژها در سراسر نقاط که شعبات آن دایر است، بدون چون و چرا قابل اجراست.

«مطالب آن «قانون اساسی» هنوز بدون تغییر یک کلمه مورد اجرای لژهای سازمان جهانی

(Prince of Libanus)	درجه ی بیست و دوم: شاهزاده ی لبنان
(Patriarch Noachite)	درجه ی بیست و یکم: ریش سفید عصر نوح
(Venerable Grand Master)	درجه ی بیستم: بزرگ استاد ارجمند
(Grand Pontiff)	درجه ی نوزدهم: بزرگ کاهن
	درجه ی هیجدهم: شهسوار مرغ ماهیخوار و عقاب و شاهزاده ی با اقتدار رزکروآی توارث
(Knight of the Pelican and Eagle and Sovereign Prince Rose Croix of Heredom)	
(Knight of the East and West)	درجه ی هفدهم: شاهزاده ی شرق و غرب
(Prince of Jerusalem)	درجه ی شانزدهم: شاهزاده ی اورشلیم
(Knight of the Sword, or of the East)	درجه ی پانزدهم: شهسوار شمشیر، یا شهسوار شرق
(Scottish Knight of Perfection)	درجه ی چهاردهم: شهسوار اسکاتلندی کمال
Royal Arch (of Enoch)	درجه ی سیزدهم: طاق خسروی انوش
(Grand Master Architect)	درجه ی دوازدهم: بزرگ استاد معمار
(Sublime Elect)	درجه ی یازدهم: بلند پایه ی برگزیده
(Elect of Fifteen)	درجه ی دهم: برگزیده ی پانزده نفر
(Elect of of Nine)	درجه ی نهم: برگزیده ی نه نفر
(Intendant of the Building)	درجه ی هشتم: مباشر ساختمان
(Provost and Judge)	درجه ی هفتم: ناظم و قاضی
(Intimate Secretary)	درجه ی ششم: منشی محرم
(Perfect Master)	درجه ی پنجم: استاد کامل
(Secret Master)	درجه ی چهارم: استاد نهان
(Master Mason)	درجه ی سوم: استاد بنا
(Fellow Craft)	درجه ی دوم: افزاریار
(Entered Apprentice)	درجه ی اول: شاگرد تازه وارد

: برادری: استیفن نایت — ترجمه فیروزه خلعت بری

فراماسونری است. کتاب قانون اساسی فراماسونری را میتوان قانون اساسی فراماسونری دنیا دانست که وظایف گروندگان و تکالیف گردانندگان و اصول سازمان را روشن ساخته است.»^{۱۶}

نکات دیگری که در این مبحث محل اشاره دارند عبارت از ویژگیها و شیوه‌هایی است که سازمان فراماسونری در جهت مطامع و اغراض خویش در جهان بکار می‌برد. که از آن جمله ایجاد و تشدید تفرقه و پاشیدن بذرنفاق و اختلاف در میان جوامع می‌باشد که برای اجرای این اصل. اعضاء سازمان فراماسونری حتی لژها براساس دستور و توصیه‌های مرکزیت ابتدا باید اختلافات احتمالی موجود بین خود را حل کرده و آن را در امیال و اهداف سازمان خود راه نداده و دخالت ندهند، بطوری که «بنابراصل دوم و سوم (قانون اساسی سازمان) هرگز اختلافات شخصی، ملی و سیاسی اعضاء فراماسونری نباید تا آستانه لژ تجاوز نماید و وارد لژ گردد و اعضاء فراماسونری باید هرگونه اختلافات شخصی یا ملی و سیاسی را در خارج از لژ بگذارند و بعد وارد لژ گردند...»^{۱۷}

همچنین در همین راستا، لژها و اعضاء فراماسونری باید نهایت مخفی کاری و رازداری را رعایت نموده چرا که بنیان سازمان فراماسونری بر همین اصل پایه گذاری شده است.

«اولین وظیفه هر فراماسون در لژ این است که لب فروبندد و اسرار فراماسونری را بروز ندهد... بروز دادن اسرار فراماسونری و خود را معرفی کردن و گفتن اینکه من عضو فراماسونری هستم بزرگترین خیانت در نظر فراماسونهاست.»^{۱۸}

بنابراین و با پیروی از اصول فوق، اعضاء ماسونی از جمله وظایفی که برعهده‌اشان گذارده می‌شود اینکه در ایجاد و تشدید و گسترش اختلافات اجتماعی، مذهبی، نژادی و... بیش از پیش بکوشند بطوریکه آمده است:

«(فراماسونها) از هر اختلاف و شکافی بین توده‌های مردم بهره‌برداری می‌کنند و آنرا توسعه می‌دهند اختلافات مذهبی و ملی و نژادی را دامن می‌زنند و هر جا که اختلافی نباشد اختلافاتی روی زمینه‌های مناسب بوجود می‌آورند.»^{۱۹}

در راستای توطئه‌های اهریمنی و طرحهای شیطانی و برای تکمیل پروژه فوق ماسونیم همچنین به پیدایش فقر و فساد در میان جوامع مختلف جهانی و گسترش تدریجی آن سرمایه‌گذاری‌های فراوانی کرده، که متأسفانه می‌توان اذعان نمود که تا حدود نسبتاً زیادی نیز در اجرای آن موفق بوده است.

فراماسونها با تشکیلات مرموز و تحرکات پیچیده و هماهنگ و متلون خود، نه فقط در تحمیل فقر و محرومیت‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بسیار دخیل، که در ترویج بی‌دینی و لامذهبی و انحرافات فکری، فریب اذهان و اشاعه فساد و فحشاء و... ید طولایی داشته‌اند آنچنانکه نوشته‌اند:

«فراماسونها در تمامی کشورها آتش افروخته و خرابی و انهدام را اشاعه داده‌اند.»^{۲۰}

نکته ای که در آخر و بطور خلاصه می توان با استناد و استفاده از تمامی مدارک و منابع و اسناد موجود و با توجه به تمامی ویژگیها، و شیوه ها و ماهیت حاکم بر فراماسونری جهانی اظهار داشت اینکه هدف این سازمان در واقع منطبق و هماهنگ و در راستای اهداف صهیونیسم جهانی بوده، و واضح تر اینکه سازمان فوق و صهیونیسم جهانی در واقع یک هدف را تعقیب و پیگیری می نمایند که از جمله ایجاد یک حکومت واحد جهانی براساس مرام و مشی مورد نظرشان می باشد که در مبحث صهیونیسم و صفحات آینده بدانها اشاره شده و در این راستا آنچه قابل ادعا و اثبات می باشد اینکه سازمان فراماسونری جهانی بخشی از پیکره منحوس صهیونیسم جهانی را تشکیل می دهد.

سازمان فراماسونری و نفی توحید و زدايش معتقدات دینی

از نکات قابل توجه مورد تأمل در ادامه مبحث مورد اشاره (ماهیت، شیوه ها و اهداف)، موضع این سازمان نسبت به خط توحید و رسالت و همگامی آن در این راستا با صهیونیسم جهانی می باشد.

در این زمینه یعنی در موضع فراماسونری، پیرامون توحید و مذاهب الهی، بطوری که از منابع مختلف می آید، این سازمان براساس اندیشه ها و بینش، بانیان و بنیاد گذاران و همچنین افرادی که قانون اساسی آنرا تدوین کرده اند، نه تنها اصل توحید را منکر بوده، که با ایجاد و ترویج فرق و مسلکهای ضد الهی و انحرافی نهایت سعی و تلاش خویش را در جهت انحراف اذهان و افکار جوامع مختلف جهانی نسبت به اعتقادات الهی و باورهای مذهبی بخرج داده و در این راه از هیچ کوششی فرو گذار نکرده است.

تدوین کنندگان قانون اساسی فراماسونری نفی توحید را بطور صریح در قانون خود اشاره کرده ولیکن چون بعدها با مسائل و مشکلات مختلفی در مسیر امیالشان مواجه می گردند صلاح کار را در این می بینند که آنرا تصحیح کرده فلذا ناچار می شوند که ولو بطور صوری در قانون خود بدان اشاره نمایند. بدین خاطر «در سال ۱۷۳۸ میلادی (به بهانه) چاپ دوم قانون اساسی فراماسونری، اصل اول را قدری تغییر دادند و اعتقاد به خدا را در آن گنجانیدند»^{۲۱}.

بنابراین، انکار اصل توحید در قانون اساسی چاپ اول، یک امر اتفاقی نبوده که برنامه ای از قبل تدارک شده، در صحنه اجرا و نمایش بوده است.

و واقع این است که جریانی به نام فراماسونری یا ماسونیسیم نه تنها منکر و مخالف توحید و الهی، که در تضاد و حتی ستیز با این حقایق می باشد.

«ماسونیسیم یگانه حزبی است که با ادیان و عادات و مقدسات دینی سخت مبارزه

می کند... فراموش نکنید که ما از دشمنان حقیقی ادیان هستیم»^{۲۲}.

با این وصف بصراحت می‌توان ادعا نمود که از اهداف عمده این پدیده جهانی، نفی وزدایش مجموعه معتقدات مذهبی و فرامین الهی و دستورات آسمانی بوده است بطوری که خود می‌گویند: «هدف ما این است که جمهوریت لامذهب جهانی بپا سازیم»^{۲۳}.

مبارزه با علماء و دانشمندان علوم دینی و رهبران مذهبی از دیگر برنامه‌های مدون سازمان فراماسونری در راستای اغراض فوق می‌باشد.

چرا که بواقع حتی به اقرار آنها، این طیف، سد سترگی در مقابل امیال شوم و جهانی این پدیده شیطانی بوده بطوری که خود بدان اقرار کرده‌اند.

«برای رسیدن به هدف لازم است دین و علماء دینی را که یگانه دشمن ما (ماسونها)، هستند نابود کنیم»^{۲۴}.

بنابراین نفی دین و اصول و معتقدات الهی از جمله نقشه‌های شوم و خطرناک این معاندین بوده تا بدین وسیله دنیا را در آتش شرک و الحاد و لامذهبی، خاکستر سازند بطوری که در برخی منابع آمده است:

«داعیان جسور و از جان گذشته زیاد به اطراف عالم مخصوصاً به آسیا و آفریقا و... روانه می‌کردند و مأموریت اینها در این زمینه این بود که آداب و رسوم و آئین و مذهب و اصول حکومت آنها را بعنوانی که فقط خود داعیان به آنها آشنا هستند در انتظار سکنه حقیر و بی اعتبار جلوه دهند»^{۲۵}.

و براساس فرمول و قانون‌مندی فوق حتی اعضاء سازمان نیز در صورت داشتن اعتقادات مذهبی و احیاناً گرایش به ادیان توحیدی و... موظفند که از همه آنها دست شسته و بر تمامی آنها خط بطلان بکشند تا بدین طریق آسانتر و بهتر به وظایف سازمانی خویش عمل نمایند. (البته این به معنای نفی وجود افراد معتقد و وابسته به ادیان و مذاهب الهی در میان آنان نمی‌باشد زیرا که این قبیل افراد، در قبال وابستگی و گرایش عقیدتی و مذهبی خود هیچگونه موضع و تعصب صحیحی نداشته بلکه بطور صوری و در واقع شناسنامه‌ای منتسب به دین و یا مذهب می‌باشند.)

و خلاصه اینها دستورالعملهایی است که سازمان جهنمی ماسونی آنرا فراروی اعضای خود گذارده و قالب و چهارچوبی است که معین و عدول از آن گریز ناپذیر است و آن اینکه «افراد این حزب (ماسونی) نباید به هیچ دینی معتقد باشند»^{۲۶}.

و این به اصطلاح ماده قانونی، هر گونه موانع و مشکل احتمالی را در داخل لژها نیز از بین برده و دستیابی به مرام و امیال ماسونی را بیش از پیش سهل الوصول می‌نماید. و همچنین سند افتخاری است برای کل سازمان و بزعم آنها برگ تشویق و دیپلم افتخاری است برای اعضای آن بطوری که می‌گویند:

«الحاد و شرک بخداوند یکی از مفاخر این حزب است. زنده باد آن مردان دلیری که در

صفهای نخستین به اصلاح دنیای خویش پرداختند و منتظر آخرت نشدند»^{۲۷}.

نتیجه تمامی این اسناد اینکه مبارزه با ادیان و مذاهب الهی یکی از اصول لاینفک سازمان جهانی فراماسونری بوده که اعضای آن در نفی و تحریف و همچنین بی اعتبار جلوه دادن آنها در میان توده ها و ملل جوامع به ایفای نقش مشغول، واتخاذ این روش قبل از هر چیز نشانگر وحشت و اضطراب این قبیل تشکیلات ضدبشری، از احکام و فرامین الهی می باشد بطوری که امروزه به انحاء مختلف به مبارزه ای بی امان با این دشمن شماره یک خود مشغول بوده و از هیچ فعالیت و تلاشی هم دریغ نمی ورزند.

* تاریخچه سازمان فراماسونری جهانی

در تاریخچه تأسیس و پیدایش سازمان جهانی فراماسونری نظریات و آراء مختلف و متفاوتی بچشم می خورد، بعضاً براین باورند که: «تأسیس آن از قرن چهاردهم میلادی در لندن آغاز گردیده و بخصوص از سال ۱۷۱۷ در آمریکا و آسیا هم نفوذ... و همواره فعالیت خود را گسترش داده است»^{۲۸}.

خود فراماسونها بدلیل ماهیت و وابستگی های سیاسی شان (که در صفحات آینده بدان اشاره خواهد گردید) به یکسری افسانه های کذایی متوسل شده بطوری که از بعضی منابع می آید. «نویسندگان فراماسونری در نوشته های خود سعی دارند پیدایش فرقه خود را به دوران سلطنت سلیمان و ساختمان معبد سلیمان و... نسبت دهند»^{۲۹}.

خلاصه آنچه از نوشتارها و اسناد مختلف بدست می آید اینکه تاریخ پیدایش این سازمان به سالهای قبل از ۱۷۱۷-م برگشته و به همین شکل امروزی با اندکی تفاوت، در تشکیلات و بعضاً روشها عملاً موجودیت داشته و فعال بوده است بطوری که:

«در اسکاتلند لژها دارای سوابقی بس طولانی تر از لژهای انگلستان و... هستند و وقتی لژ بزرگ انگلیس بوجود آمد ۳۳ لژ اسکاتلند به آن پیوستند»^{۳۰}.

و در همین راستا بسیاری از نویسندگان حوادث مهم سالهای اواسط قرن هفدهم در انگلستان را منتسب و مرتبط با فراماسونری دانسته و مدعی اند که سازمان فراماسونری تا آن دوران «اگر چه دارای رنگ سیاسی (و فعالیت تشکیلاتی) بوده لیکن بطور علنی در کشور مداخله نمی نمود ولی در آن وقت بطور رسمی در سیاست کشور مداخله کرده ولژ «ادمورگ» بعنوان لژ بزرگ به فرماندهی «ژنرال مونک» یکی از ماسونهای سرشناس با همکاری و کمک سایر لژها بطور علنی و

مستقیماً وارد ماجرا و حوادث گردید و سرانجام «در سال ۱۶۶۰ میلادی حکومت جمهوری سرنگون و حکومت سلطنتی جانشین شد... تا روزی که سرنگون کردن حکومت جمهوری انگلستان بدست فراماسونری آشکار نشده بود، مورخین از قیام ژنرال مونک حیرت می‌کردند، زیرا نمی‌دانستند که آن مرد پول و اسلحه را از کجا برای ایجاد یک ارتش بدست آورده است.

ولی امروز که قسمتی از اسرار فراماسونری فاش گردیده و معلوم شده....

بر اثر این اقدام مستقیم در سیاست، خود سازمان فراماسونری را هم دچار تغییر کرد، یعنی فراماسونری مرکزیت پیدا کرد... مداخله علنی فراماسونری در سیاست انگلستان در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی سبب شد که متوجه شدند که باید مرکزیت داشته باشند و سازمان فراماسونری مثل سازمان واحد باشد و این فکر مدت ۵۷ سال در حال پیشرفت بود و بالاخره در سال ۱۷۱۷ میلادی به ثمر رسید و در آن سال لژ بزرگ لندن تشکیل شد. یعنی روز ۲۳ ژوئن ۱۷۱۷ میلادی چهار لژ لندن موسوم به: ۱- لژ غار ۲- لژ تاج ۳- لژ درخت سیب ۴- لژ جام انگور*، متحد شدند و لژ بزرگ لندن را بوجود آوردند. و بدین ترتیب سازمان فراماسونری دارای یک مرکزیت گردید و تمامی لژها موافقت کردند که از لژ مرکزی پیروی نمایند.

لژ بزرگ لندن بزودی خود را لژ بزرگ انگلستان و آنگاه لژ بزرگ جهان نام گذاشت و منظور از این نامگذاری این بود که در هر کجای دنیا لژ فراماسونری هست باید از او اطاعت کند. «در سال ۱۷۲۳ میلادی همین لژ، قانون اساسی برای فراماسونری وضع کرد و این قانون سازمان فراماسونری در تمام دنیا گردید، امروزه در هر کشوری سازمان فراماسونری وجود دارد، این قانون اساسی، منشور لژهای فراماسونری می‌باشد... و امروز در تمام دنیا لژهای فراماسونری آثرا قبول دارند»^{۳۱}.

بنابراین آنچه معلوم می‌گردد، اینکه، سازمان فراماسونری در سالهای قبل از ۱۷۱۷ عملاً موجود بوده و فعالیت سیاسی و اجتماعی نیز داشته است ولیکن دارای مرکزیت و تشکیلات واحدی که تمام شعب و لژها را در برگیرد و لژها از وی متابعت کنند و بصورت هسته‌ای عمل نمایند، نبوده بلکه بتدریج و بعدها به این نتیجه رسیده‌اند و در صدد تشکیلات آنچنانی برآمده‌اند و این قول مورد توافق دیگر نویسندگان در مورد تاریخ فراماسونری می‌باشد. که بدین ترتیب در سال ۱۷۱۷ میلادی در لندن پایتخت انگلستان، لژ بزرگ آن شهر با عنوان «گراندرلث» بعنوان مرکزیت سازمان پذیرفته و شناخته شد و بتدریج شعبات مختلف آن در نقاط دیگر عالم نفوذ و ریشه دوانید، و در واقع فراماسونری بطور جدی وارد تاریخ شده و لژ اعظم تشکیل گردید.

* چهار لژ مذکور را از این جهت، غار، تاج، درخت سیب و جام انگور می‌نامیدند که اعضای آنها در میخانه‌هایی به همین نام تشکیل جلسه داده و به بحث و تبادل نظر و مسائل سازمان خویش می‌پرداختند.

گسترش ماسونیسیم

بدین ترتیب سازمان فراماسونری با گسیل ایادی و اعضای خود در نقاط عالم و ایجاد و تشکیل و گسترش لژهای ماسونی در ممالک مختلف جهان، به بسط نفوذ و سلطه خویش مبادرت ورزید. تاجائی که به جرأت می‌توان اظهار داشت که در قرون اخیر سر رشته سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جوامع مختلف در جهان را در دست خود گرفته و تحت پوشش و عناوین مجعول به خطرناکترین امور مبادرت ورزیده و در حساسترین مسائل رخنه و دخالت داشته است.

بطوری که بنا به نقل منابع مختلف این سازمان تا کنون در اکثر مناطق و کشورهای جهان نفوذ خود را گسترده و با تأسیس و ایجاد لژهای فراماسونری هزاران نفر را تحت پوشش آن جذب و اجیر گردانیده که اسامی ذیل، شماری از آن مناطق و مشمول مراتب فوق آنهم تا سال ۱۸۸۹ میلادی می‌باشند. ۳۲

* تاریخ تشکیل سازمان فراماسونری کشورهای اروپا

- ۱ — سازمان فراماسونری انگلستان، ۱۷۱۷ میلادی.
- ۲ — سازمان فراماسونری ایرلند، ۱۷۲۰ میلادی.
- ۳ — سازمان فراماسونری اسکاتلند، ۱۷۲۰ میلادی.
- ۴ — سازمان فراماسونری فرانسه ۱۷۲۱ میلادی.
- ۵ — سازمان فراماسونری بلژیک، ۱۷۲۱ میلادی.
- ۶ — سازمان فراماسونری هلند، ۱۷۲۵ میلادی.
- ۷ — سازمان فراماسونری جبل الطارق، ۱۷۲۶ میلادی.
- ۸ — سازمان فراماسونری اسپانیا، ۱۷۲۸ میلادی.
- ۹ — سازمان فراماسونری هامبورگ، ۱۷۳۰ میلادی.
- ۱۰ — سازمان فراماسونری هایدلبرگ، ۱۷۳۰ میلادی.
- ۱۱ — سازمان فراماسونری ناپل، ۱۷۳۱ میلادی.
- ۱۲ — سازمان فراماسونری توسکانا، ۱۷۳۲ میلادی.
- ۱۳ — سازمان فراماسونری روسیه، ۱۷۳۲ میلادی.
- ۱۴ — سازمان فراماسونری فلورانس، ۱۷۳۳ میلادی.
- ۱۵ — سازمان فراماسونری پرتقال، ۱۷۳۳ میلادی.
- ۱۶ — سازمان فراماسونری سویس، ۱۷۳۶ میلادی.
- ۱۷ — سازمان فراماسونری ساردینه، ۱۷۳۷ میلادی.

- ۱۸ — سازمان فراماسونری ساکسون، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۱۹ — سازمان فراماسونری باواریا، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۲۰ — سازمان فراماسونری پروس، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۲۱ — سازمان فراماسونری اتریش، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۲۲ — سازمان فراماسونری ترکیه، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۲۳ — سازمان فراماسونری لهستان، ۱۷۳۹ میلادی.
- ۲۴ — سازمان فراماسونری مالت، ۱۷۴۱ میلادی.
- ۲۵ — سازمان فراماسونری دانمارک، ۱۷۴۲ میلادی.
- ۲۶ — سازمان فراماسونری رومیه، ۱۷۴۲ میلادی.
- ۲۷ — سازمان فراماسونری بوهم، ۱۷۴۴ میلادی.
- ۲۸ — سازمان فراماسونری مجارستان، ۱۷۴۴ میلادی.
- ۲۹ — سازمان فراماسونری نروژ، ۱۷۴۷ میلادی.
- ۳۰ — سازمان فراماسونری گورنس، ۱۷۵۳ میلادی.
- ۳۱ — سازمان فراماسونری جرسی، ۱۷۵۳ میلادی.
- ۳۲ — سازمان فراماسونری هانور، ۱۷۵۴ میلادی.

* تاریخ تشکیل سازمان فراماسونری کشورهای آسیا

- ۳۳ — سازمان فراماسونری بنگال ۱۷۲۷ میلادی.
- ۳۴ — سازمان فراماسونری بمبئی، ۱۷۲۸ میلادی.
- ۳۵ — سازمان فراماسونری ترکیه، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۳۶ — سازمان فراماسونری مدرس، ۱۷۵۲ میلادی.
- ۳۷ — سازمان فراماسونری سیلان، ۱۷۷۱ میلادی.
- ۳۸ — سازمان فراماسونری سورات، ۱۷۷۱ میلادی.
- ۳۹ — سازمان فراماسونری جزائر پرنس دیگال، ۱۷۸۰ میلادی.
- ۴۰ — سازمان فراماسونری غرناطه، ۱۷۸۰ میلادی.
- ۴۱ — سازمان فراماسونری ایران، ۱۸۰۰ میلادی.
- ۴۲ — سازمان فراماسونری سوریه، ۱۷۶۲ میلادی.

* تاریخ تشکیل سازمان فراماسونری کشورهای اقیانوسیه

- ۴۳ — سازمان فراماسونری یافا، ۱۷۳۰ میلادی.

- ۴۴ — سازمان فراماسونری سوهاترا، ۱۷۶۲ میلادی.
- ۴۵ — سازمان فراماسونری نیوگال جنوبی، ۱۸۲۸ میلادی.
- ۴۶ — سازمان فراماسونری زلاند جدید، ۱۸۴۰ میلادی.

* تاریخ تشکیل سازمان فراماسونری کشورهای آفریقا

- ۴۷ — سازمان فراماسونری دماغه امید، ۱۷۳۳ میلادی.
- ۴۸ — سازمان فراماسونری کشورهای اطراف دماغه امید، ۱۷۳۶ میلادی.
- ۴۹ — سازمان فراماسونری گامبیا، ۱۷۳۶ میلادی.
- ۵۰ — سازمان فراماسونری جزیره بوربون، ۱۷۷۴ میلادی.
- ۵۱ — سازمان فراماسونری جزیره ماداگاسکار، ۱۷۷۸ میلادی.
- ۵۲ — سازمان فراماسونری سنت هلن، ۱۷۹۸ میلادی.
- ۵۳ — سازمان فراماسونری مصر، ۱۷۹۸ میلادی.
- ۵۴ — سازمان فراماسونری سیرایسون، ۱۷۱۹ میلادی.
- ۵۵ — سازمان فراماسونری سیگال، ۱۸۲۲ میلادی.
- ۵۶ — سازمان فراماسونری جزایر قناری، ۱۸۲۳ میلادی.
- ۵۷ — سازمان فراماسونری جزایر غرب، ۱۸۳۰ میلادی.

* تاریخ تشکیل سازمان فراماسونری کشورهای آمریکا

- ۵۸ — سازمان فراماسونری کانادا، ۱۷۲۱ میلادی.
- ۵۹ — سازمان فراماسونری ماساچوست، ۱۷۳۳ میلادی.
- ۶۰ — سازمان فراماسونری جورجیا، ۱۷۳۴ میلادی.
- ۶۱ — سازمان فراماسونری کارولین جنوبی، ۱۷۳۶ میلادی.
- ۶۲ — سازمان فراماسونری نیویورک، ۱۷۳۷ میلادی.
- ۶۳ — سازمان فراماسونری کریستوف، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۶۴ — سازمان فراماسونری مارتینگ، ۱۷۳۸ میلادی.
- ۶۵ — سازمان فراماسونری اینتیکو، ۱۷۴۲ میلادی.
- ۶۶ — سازمان فراماسونری جامائیکا، ۱۷۴۳ میلادی.
- ۶۷ — سازمان فراماسونری جزایر ملوکیه، ۱۷۴۵ میلادی.
- ۶۸ — سازمان فراماسونری سان ونسان، ۱۷۴۵ میلادی.
- ۶۹ — سازمان فراماسونری پرتریکو، ۱۷۴۶ میلادی.

- ۷۰ — سازمان فراماسونری سان دومینگو، ۱۷۴۶ میلادی.
- ۷۱ — سازمان فراماسونری پنسیلوانیا، ۱۷۵۳ میلادی.
- ۷۲ — سازمان فراماسونری بارباد، ۱۷۵۰ میلادی.
- ۷۳ — سازمان فراماسونری کاریلوب، ۱۷۵۱ میلادی.
- ۷۴ — سازمان فراماسونری سان ادستاش، ۱۷۵۳ میلادی.
- ۷۵ — سازمان فراماسونری ثالوت، ۱۷۶۰ میلادی.
- ۷۶ — سازمان فراماسونری اسکاتلند جدید، ۱۷۶۲ میلادی.
- ۷۷ — سازمان فراماسونری گرنازا، ۱۷۶۴ میلادی.
- ۷۸ — سازمان فراماسونری ورجینا، ۱۷۶۴ میلادی.
- ۷۹ — سازمان فراماسونری ارض جدید، ۱۷۶۵ میلادی.
- ۸۰ — سازمان فراماسونری گیان هلند، ۱۷۷۰ میلادی.
- ۸۱ — سازمان فراماسونری برمودا، ۱۷۷۱ میلادی.
- ۸۲ — سازمان فراماسونری لوسیانا، ۱۷۸۰ میلادی.
- ۸۳ — سازمان فراماسونری ماری لاند، ۱۷۸۱ میلادی.
- ۸۴ — سازمان فراماسونری کارولین شمالی، ۱۷۷۸ میلادی.
- ۸۵ — سازمان فراماسونری ورمونت، ۱۷۸۰ میلادی.
- ۸۶ — سازمان فراماسونری سنت توما، ۱۸۷۵ میلادی.
- ۸۷ — سازمان فراماسونری هندوراس، ۱۸۱۹ میلادی.
- ۸۸ — سازمان فراماسونری کوبا، ۱۸۲۱ میلادی.
- ۸۹ — سازمان فراماسونری دومینگو، ۱۸۲۲ میلادی.
- ۹۰ — سازمان فراماسونری برزیل، ۱۸۲۲ میلادی.
- ۹۱ — سازمان فراماسونری هائی، ۱۸۲۳ میلادی.
- ۹۲ — سازمان فراماسونری کلمبیا، ۱۸۲۴ میلادی.
- ۹۳ — سازمان فراماسونری مکزیک، ۱۸۲۵ میلادی.
- ۹۴ — سازمان فراماسونری گیانا فرانسه، ۱۸۲۷ میلادی.
- ۹۵ — سازمان فراماسونری نیوگال جنوبی، ۱۸۲۸ میلادی.
- ۹۶ — سازمان فراماسونری نیوزیلاند، ۱۸۴۰ میلادی.

لازم به اشاره مجدد است که این ارقام و آمار تا سال ۱۸۸۹ را شامل می‌شود در حالی که بعد از آن تاکنون نیز هزاران لژ فراماسونری در گوشه و کنار جهان ایجاد و به گسترش و وسعت فعالیت خود افزوده‌اند.

آنچنانکه برطبق برخی آمار فقط «در اواخر قرن هیجدهم تعداد این محافل (تنها) در انگلستان به ۱۶۰۰ (یکهزار و ششصد) بالغ گردیده است»^{۳۳}.

موارد و نمونه‌هایی از عملکرد سازمان فراماسونری جهانی

در مورد شعب و لژهای سازمان فراماسونری در جهان و ردپای آنان در بسیاری از آشوبها و توطئه‌های بزرگ جهانی چنانچه محقق را مجال و حوصله بررسی و شرح و بسط تمامی آنها باشد بی تردید مدتهای مدیدی را باید بدین امر اختصاص، و از برای آن به ودیعه گذارد، تا لااقل گوشه و چکیده‌ای از ددمنشی‌های این سازمان را که بر جهان و جهانیان تحمیل کرده‌اند به معرض عموم و مطالعه همگان قرار دهد چرا که این سازمان جهنمی در بسیاری از کشمکشهای بزرگ، نه تنها در داخل دول مختلف که در سطوح بین‌المللی نیز ذی نفوذ بوده و نقش اساسی را در راستای امیال خویش ایفا کرده، بطوری که در برخی اسناد آمده است:

«فراماسونهای جهان نه تنها در جنگهای داخلی، انقلابات و تغییر رژیمهای ممالک شرکت داشته‌اند بلکه در جنگهای بین‌المللی... نیز مؤثر بوده‌اند»^{۳۴}.

فراماسونهای با نفوذ در بسیاری از جریانات و تحولات اجتماعی — سیاسی و حرکت‌های مردمی و... نه تنها سدی در برابر مبارزات استقلال طلبانه و رهایی بخش ملت‌های محروم گردیده که عامل اصلی انحراف و شکست بسیاری از انقلابات و حرکت‌های آزادی بخش مردمی و علی‌الخصوص مذهبی نیز گشته‌اند.

در کشورهای کم رشد و ضعیف و خاورمیانه و آفریقا و دیگر جوامع محروم،

«فراماسونها در لباس‌های مختلف ظاهر می‌شوند و ضمن اینکه رهبری مبارزات ملی را بعهده می‌گیرند، و جناح مخالف را نیز تشکیل داده، و بدین طریق سعی می‌کنند از تحقق استقلال اقتصادی و سیاسی واقعی کشور جلوگیری نمایند»^{۳۵}.

محافل فراماسونری همچنین از طریق نفوذ و سلطه‌ای نیز که بعضاً بر مجامع بین‌المللی و منطقه‌ای دارند. گردونه چرخها را به نفع مطامع و مقاصد شیطانی خویش به چرخش و امیدارند بطوری که نوشته‌اند:

«در سازمانهای بین‌المللی، فراماسونها کرسی‌های متعددی دارند و پست‌های سیاسی مهم در اختیار آنهاست. نفوذ آنها در جوامع بین‌المللی، سازمان ملل متحد و مؤسسات وابسته به آن. در کنفرانسهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی و قاره‌ای و منطقه‌ای در تمام محافل جهان (سبب شده است تا) قدرت فوق‌العاده‌ای کسب نمایند»^{۳۶}.

بنابراین برای پرهیز از تطویل کلام ضمن اکتفا به موارد فوق‌الذکر به چند نمونه از

عملکردها و سیاست این سازمان در ممالک مختلف جهانی پرداخته و به ذکر همین مختصر نیز بسنده می‌نمائیم:

الف - انگلستان

فراماسونری در اوضاع داخلی و سیاست خارجی انگلستان در طول تاریخ حیات خود، نقش مهم و مؤثری را بازی کرده که تاکنون نیز ادامه دارد.

در قرن هفدهم بعد از ماجرای انقلاب انگلیس و پس از شکست جمهوری خواهان و روی کار آمدن مجدد نظام سلطنتی، ماسونها نفوذ و تأثیر بسیار مهم و احتمالاً رل اصلی را بعهده داشته‌اند.

«بعد از اینکه کرامول قیام کرد و چارلز اول پادشاه انگلستان دستگیر و محاکمه... و در سیاستگاه بقتل رسید سازمان فراماسونری تصمیم گرفت تمام نیروی خود را، بکار بیندازد تا حکومت جمهوری انگلستان (و کرامول رئیس جمهور) را از بین ببرد و حکومت سلطنتی را جانشین آن سازد... لژ فراماسونری «ادنبورگ» موسوم به لژ بزرگ «ادمبورگ یا ادنبورگ» بیش از لژهای دیگر فعالیت بخرج داد و سایر لژها نیز به مخالفین حکومت جمهوری پول می‌دادند و آنها را تحریک به مقاومت می‌کردند این «لژ» اسلحه بدست گرفت و شورید و فرماندهی عملیات جنگی را به ژنرال مونک که یکی از اعضاء لژ و فراماسون بود سپرد و سایر لژها نیز با فرستادن پول و سرباز به «مونک» کمک می‌کردند، بطوری که وی توانست یک ارتش نیرومند بوجود آورد و با کمک همین ارتش بود که توانست حکومت جمهوری انگلستان را سرنگون نماید و چارلز دوم پسر چارلز اول پادشاه و رژیم سلطنتی مجدداً»^{۳۷} در انگلستان روی کار آمد.

بدین ترتیب سازمان فراماسونری توانست با دخالت‌های روشن و مشخص خود رژیم جمهوری انگلستان را که بوسیله کرامول پایه گذاری شده بود، ساقط و نظام سلطنتی را مجدداً برکرسی حاکمیت انگلستان بنشاند.

«در هر حال تردیدی وجود ندارد که فراماسونری در انگلستان در سیاست آن کشور اثر داشته... و در دوره‌ای که بریتانیا یک امپراطوری بزرگ داشت در سیاست امپراطوری انگلستان هم مؤثر بوده است»^{۳۸}.

آنچنانکه بعضاً می‌نویسند:

«حرکتهای استعمارگرانه انگلیس از دوران صفویه به بعد براساس حرکت متشکل (سازمان فراماسونری) سازمان یافته است»^{۳۹}.

در وسعت و گستردگی نفوذ سازمان فراماسونری در انگلستان پاره‌ای معتقدند که این سازمان دارای هزاران لژ و صدها هزار عضو در این کشور بعنوان پایگاه و ایادی دارد.

«در حال حاضر ۸۵۰۰ لژ فراماسونری تنها در انگلستان وجود دارد که بین ۳۵۰ (سیصد و پنجاه) تا پانصد هزار»^{۴۰} و بقولی دیگر متجاوز از ششصد هزار عضورا در بر گرفته است. از نکات قابل توجه ای که در پیرامون این سازمان و نفوذ آن در انگلستان بچشم می‌خورد اینکه نه فقط فراماسونری در بسیاری از دستگاهها و محافل حکومتی و حتی سران این کشور تأثیر و نفوذ ژرف داشته و دارد که بسیاری از دولتمردان و رؤسای بلندپایه و حتی پادشاهان آن کشور رسماً عضو سازمان فراماسونری بوده و این خود، قبل از هر چیز گویای حاکمیت و سلطه این سازمان در انگلستان* می‌باشد.

بر طبق اسناد: «فراماسونری در میان رؤسای حکومت‌های اروپایی بخصوص در قرن نوزدهم و بیست علی‌الخصوص بین پادشاهان انگلیسی نفوذ فراوان داشته است»^{۴۱}.
همچنین:

«در انگلستان طبق شعائر، قسمتی از اعضای برجسته خانواده سلطنتی عضو فراماسونری بوده و امروز هم... ولیعهد‌ها بعد از اینکه به سن ۱۶ سالگی می‌رسند عضو سازمان می‌شوند. (گابریل ژوگان باکس) نویسنده فراماسونری می‌گوید: در انگلستان از یکصد و پنجاه سال قبل تا امروز بندرت می‌توان نخست‌وزیری را یافت که عضو سازمان فراماسونری نباشد»^{۴۲} و بر همین اساس است که «پرنس فیلیپ» شوهر ملکه الیزابت دوم مقام ریاست عالی‌ه فراماسونری انگلستان را بعهده دارد**.

در این زمینه حتی رابطه سازمان جاسوسی انگلیس را نباید با دستگاه فراماسونری فراموش کرد که بر طبق برخی مندرجات «دستگاه جاسوسی انگلستان (انتیلیجنسروس) همواره با فراماسونها... رابطه داشته و همبستگی این دو دستگاه عجیب است»^{۴۳}.

ب - ایالات متحده آمریکا

نفوذ و گسترش سازمان جهانی فراماسونری در آمریکا را نیز باید بعنوان یکی دیگر از نمونه‌های فوق بر شمرد.

* پیرامون نفوذ و گسترش فراماسونری در دستگاه‌های مختلف دول اروپایی و از جمله انگلستان. از قبیل: مراکز نظامی - انتظامی و پلیس - مؤسسات پزشکی از بیمارستانها تا غیره - وسایل ارتباط جمعی کوچک تا بزرگ، محافل آموزشی از مدارس تا دانشگاه‌ها - مراکز تجاری، اقتصادی از بانک‌های عظیم گرفته تا مؤسسات معاملات بورس و غیره - انتخابات شهرداریها گرفته تا انتخاب نمایندگان مجلس - و عضویت در احزاب محافظه کار تا کارگر و قبضه بالاترین مدارج احزاب فوق و... و قدمت این جریان. مدارک مستندی موجود است. برای مثال، می‌نویسند نظام حقوقی انگلستان از نسله پیش پایگاه فراماسونری بوده است: ر - ک - برادری - استیفن نایت.
* امروزه در انگلستان نه فقط اشخاصی چون شاهزاده فیلیپ، همسر ملکه انگلستان که اسقف اعظم کانتربری و بسیاری از عالی مقام‌ترین شخصیتهای این کشور از اعضای فراماسونری هستند: ر - ک برادری - استیفن نایت.

بعد از تشکیل گراندلث بعنوان هسته مرکزی لژهای ماسونی در سال ۱۷۱۷ در انگلستان و گسترش آن در دیگر نقاط جهان این جریان همچنین به آمریکا راه پیدا کرده و در شهرها و ایالات مختلف آن به فعالیت پرداخت.

این سازمان نه تنها در بسیاری از دستگاههای اجرایی و پستهای حکومتی آمریکا سلطه گسترده که تعداد بی شماری از شخصیتهای عالی رتبه و ذی نفوذ دولتی و اجرایی، سیاسی آمریکا را تحت نفوذ خویش در آورده است.

وحتی بسیاری از اعضاء و ایادی خود را بر عرش قدرت و فرمانروایی این کشور جلوس داده، بطوری که به جرأت می توان اظهار داشت که بسیاری از رؤسا و دولتمردان درجه اول آمریکا از اعضای رسمی فراماسونری بوده وحتی اولین رئیس جمهور آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نمانده است.

«ژرژ واشنگتن (۱۷۳۲ - ۱۷۹۹) اولین رئیس جمهور و همچنین اولین استاد اعظم لژ فراماسونری «الکساندریا» در آمریکا می باشد وی از سال ۱۷۹۷ تا ۱۷۸۹ رئیس جمهوری آمریکا بود و عضویت در سازمان را برای رؤسای جمهوری بدعت گذارد» ۴۴.

از دیگر رؤسای جمهوری آمریکا که عضو فراماسون بوده فراوان هستند که برای اختصار و بعنوان نمونه به پاره ای از آنان ذیلاً اشاره می گردد:

ژرژ واشنگتن ۱۷۹۹ - ۱۷۳۲ اولین رئیس جمهور و استاد اعظم عضولژ الکساندریا، مدت ریاست جمهوری ۱۷۹۷ - ۱۷۸۹

جیمز منزروثو ۱۸۳۱ - ۱۷۵۸ پنجمین رئیس جمهور و عضولژ فراماسونری، ۱۸۲۵ -

۱۸۱۷.

اندرو جاکسون ۱۸۴۵ - ۱۷۶۷ هفتمین رئیس جمهور و استاد اعظم، ۱۸۳۷ - ۱۸۲۹

جیمز کنوکس پولک ۱۸۴۹ - ۱۷۹۵ یازدهمین رئیس جمهور

اندرو جانسون ۱۸۵۷ - ۱۸۰۸ هفدهمین رئیس جمهور - لژ تنسی.

جیمز ابرام گارفیلد، بیستمین رئیس جمهور

ویلیام مک کینلی ۱۹۰۱ - ۱۸۴۳ بیست و پنجمین رئیس جمهور - لژ اوهایو

تئودور روزولت ۱۹۱۹ - ۱۸۵۸ بیست و ششمین رئیس جمهور - لژ اوهایو

ویلیام هاوارد تافت ۱۹۳۰ - ۱۸۵۷ بیست و هفتمین رئیس جمهور - لژ اوهایو

وان گامالی هاردینگ ۱۹۲۳ - ۱۸۶۵ بیست و نهمین رئیس جمهور - لژ اوهایو

فرانکلین روزولت ۱۹۴۵ - ۱۸۸۲ سی و دومین رئیس جمهور - لژ اوهایو

هاری ترومن، سی و سومین رئیس جمهور و عضولژ میسوری

لیندن جانسون، سی و ششمین رئیس جمهور با برخورداری از حمایت سازمان یهود که خود

از یاران فراماسونری است به این مقام رسید^{۴۵}.

البته ذکر اسامی فوق به معنی تبرئه دیگران نبوده، بلکه بعنوان نمونه و مثال می باشد که به آنها اشاره گردیده، و گرنه اسامی بی شمار دیگری نیز در میان محافل و مجامع و دولتمردان و رؤسای آمریکا بچشم می خوردند که جملگی از سازمان فراماسونری جهانی و از اعضای آن بشمار می رفته اند*.

از نکات بارز و در عین حال قابل توجه ای که در رابطه با فراماسونری جهانی و آمریکا، بعضاً یاد کرده اند نفوذ و تأثیر این سازمان جهنمی در انقلاب استقلال آمریکا می باشد. بطوریکه می نویسند:

«فراماسونهای شهر (بوستون) واقع در آمریکا در یک میخانه به اسم «اژدهای سبز» جمع می شدند یعنی لژ آنها میخانه سبز بود و علامت فراماسونری را بر سر در آن میخانه نصب کرده بودند، و روز هفتم ماه دسامبر ۱۷۷۳ جلسه تشکیل داده و چند نفر نطق کردند.

آنگاه به طرف بندر بوستون رفته و به ۳ کشتی انگلیسی لنگر انداخته در بندر حمله کرده و محصولا نشان را به دریا ریختند... همین که جنگ «آمریکا و انگلیس» شروع شد، فراماسونهای بوستون و تمامی شهرهای آمریکا از طرف دیگر با فراماسونهای فرانسه و ایتالیا و فراماسونهای خود انگلستان باهم مربوط شده و از آن برای تأیید و تقویت کمک خواستند»^{۴۶}.

«در سال ۱۷۷۶ میلادی انقلاب آمریکا* شروع شد... محافل ماسونها نیز در سال ۱۷۳۳

* افراد دیگری را نیز باید بدین لیست اضافه نمود که از آن جمله اند: مدیسون — باکن — جرالد فورد — رونالد ریگان — هفده معاون رئیس جمهوری، از جمله هوبرت همفری — والادی استیونسون. ر. ک: برادری — استیفن نایت.

• توضیح ضروری در این زمینه اینکه، نباید تصور شود که کلنگ و سنگ بنای اولیه اینگونه انقلاب و قیامهای استقلال طلبانه از طریق سازمانهای فراماسونری زده شده است. بلکه واقعیت این است که نه فقط در آمریکا بلکه در میان ملل مختلف دیگر وحتى نمونه هایی که در مباحث آینده به آن اشاره خواهد گردید، ابتدا خود مردم بوده اند که کوله بار سنگین مشکلات و سختی ها را تحمل کرده و پیوسته در مبارزه علیه بیداد گریها و جنایات قلدان و قدرتمندان حاکم پیاخاسته و به خونخواهی از خونهای بناحق ریخته و دست یابی به حقوق حقه و آرمانهای استقلال طلبانه خویش قیام نموده و ایثارها و شجاعت های بی کران از خود بروز داده اند. لیکن در بین این مبارزات، درگیریها و جنگها، این قبیل سازمانها و ایادی شان با ماسکهای فریبنده و نقابهای دروغین خود را در جرگه کاروانهای عظیم مبارزات و آزادی خواهان و حق طلبان جای داده و با تشکیلات پیچیده و وسیع خود، چه بسا کلید رهبری و مسیر حرکت و جهت آنرا قبضه کرده وحتى بعد از پیروزی، بازیگری خاصی قدرت را بدست خود گرفته و سرانجام تنها فرقی که برای مردم و صاحبان اصلی مبارزات بعنوان نتیجه حاصل می گشته است اینکه، سگان زرد جانشین شغالان گشته و حکمرانی می کنند.

بنابراین باید اظهار داشت که منظور از ارائه اسناد و مطالب فوق در واقع تذکر این واقعیت است که سازمانهای جهنمی از جمله سازمان فراماسونری جهانی از فرصتهای بدست آمده (که مسبب اصلی خود مردم بوده اند که از مظالم حاکم بر خود شوریده و قیام کرده اند) نهایت سوء استفاده را کرده است.

البته در برخی موارد نیز سازمانهای فراماسونری که سیستم و یا حکومتی را مغایر و مخالف اهداف و امیال و مضر به حال خود تشخیص می داده اند، خود مسبب بلوا و بانی آشوب و درگیریها و جنگهای داخلی گشته وحتى در این راهها از احساسات و عواطف پاک مردم نیز استفاده کرده و از کمترین فریب و دغلکاری کوتاهی نورزیده و ابا نداشته اند.

میلادی در آمریکا تشکیل شده بود و استقلال خود را اعلام کرد... مستعمره خود انگلیس بر علیه دولت انگلیس قیام کرد و خود را آزاد نمود، انگلیسیها هرگز تصور نمی‌کردند این فتنه اول دامنگیر خود آنها گردد... ولی یک جرقه از آن به خرم خود آنها افتاد»^{۴۷}.

«ژنرالهایی که در فرانسه به کمک استقلال طلبان آمریکا رفتند، مثل: «لافایت، گراس، نوآی» و... همه از فراماسونهای معروف فرانسه بودند. در خود آمریکا تمام رجال سیاسی معروف و همه ژنرالهای برجسته ارتش استقلال طلب آمریکا فراماسون بودند... اعلامیه استقلال آمریکا... از اساسنامه فراماسونری گرفته شد... و تمام آنهاست که این اعلامیه را تدوین و امضاء کردند، فراماسون بوده‌اند و بنیامین فرانکلین فراماسون* نیز از آنها بوده»^{۴۸} است.

این قبیل ماجراها، داستانهای ناگفته‌ی دیگری را در سرزمین آمریکا بدنبال دارد که بدلیل پرهیز از تطویل کلام، بهمین مقدار بسنده شده است** اما همین نکته کافی است که دانسته شود:

«در کشور آمریکا رؤسای جمهور آن اکثراً عضو فراماسون بوده و لژهای فراماسونری یکی از عوامل فعالیتهای اجتماعی «در آمریکا» می‌باشد که چهار میلیون عضو دارد*** و بوسیله مطبوعات و تلویزیون تبلیغ می‌نماید»^{۴۹}.

ج - فرانسه

«گسترش فعالیت فراماسونری و ازدیاد روزافزون لژهای آن در فرانسه، بقدری چشمگیری بوده که «تا سال ۱۷۸۷ یعنی دو سال قبل از انقلاب فرانسه تعداد لژهای آن به هفتصد (۷۰۰)»^{۴۹} می‌رسیده، و همچنین بسیاری از اشخاص و افراد متنفذ و سرشناس نیز تحت نفوذ و عضویت این

* هشت نفر از امضا کنندگان بیانیه استقلال (یعنی بنیامین فرانکلین - جان هنکاک - ژوزف هیوز - ویلیام هوپر - رابرت تریت پاین - ریچارد استاکتن - جورج والتن و ویلیام ویپل) از ماسونهای شناخته شده بودند: برادری: استیفن نایت
 ** در مبحث مربوط به آمریکا و صهیونیسم تا حدودی به این قبیل اسناد اشاره شده است.
 *** در ایالات متحده آمریکا، فراماسونری قدیم‌ترین و نیرومندترین سازمان از نوع... اهل راز است. عضویت چهار میلیون نفر از بزرگسالان آمریکایی در مجامع ماسونی، یعنی اینکه یک دوازدهم از کل جمعیت مردان این کشور، اسیر این دام جهنمی می‌باشند.

بین سالهای ۱۹۴۷ و ۱۹۵۷ شمار اعضای فرقه ماسونی در آمریکا یک میلیون نفر افزایش یافت، بدینگونه عده اعضای فراماسونری در آمریکا به تنهایی برابر است با کل وابستگان به این فرقه در مجموع دیگر کشورهای جهان.
 امروزه تعداد لژهای آبی یا کارگاههای ماسونی در آمریکا به حدود شانزده هزار واحد می‌رسد.
 در شهر کوچکی مانند لگزینگتون - میشیگان، یک چهارم از کل جمعیت، بیست و یک نفر از صاحبان صنایع (از مجموع سی و نه نفر) و هفت تن از استادان (از مجموع پانزده نفر) ماسونی هستند...

پیرامون نفوذ و سلطه ماسونیسم در آمریکا، تنها ذکر این نکته کافیست که، امروز روی اسکناسهای دلار نه تنها تصویر واشینگتن (فراماسون)، بلکه علامت «چشم کاملاً بینی» فراماسونری به روشنی دیده می‌شود: ر - ک - برادری: استیفن نایت.

سازمان درآمد، تا جایی که از قرار تحقیق بعضی، «انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بدست همین اعضای فراماسونری بر پا گردید و اغلب رؤسای آن انقلاب از سرچشمه فراماسونری سیرآب شده و برای بر پا نمودن انقلاب معروف به فرانسه آمدند»^{۵۰}.

بطوری که بعضاً می‌نویسند:

«از بین رجال انقلاب فرانسه کمتر کسی را می‌توان یافت که عضو فراماسونری نباشد»^{۵۱}.

و بر این اساس در تأثیر و ماهیت انقلاب فرانسه می‌نویسند که:

«یک آتش در سال ۱۷۸۹ میلادی در اروپا بوجود آمد که خشک و تر هر چه بود سوخت و روح ملت فرانسه را طوری مسموم نمود که هنوز هم که هست از اثرات آن سم مهلک خلاص نشده است، و ملت فرانسه بحال طبیعی خود عود نکرده است»^{۵۲}. «در نتیجه این انقلاب وحشتناک در فرانسه که مانند و با بهترین رجال این ملت را درو کرد، قرن‌ها باید بگذرد تا ملت فرانسه زیان و صدمه این انقلاب را جبران کند»^{۵۳}.

پس از انقلاب نیز فراماسونها محور و ارکان اصلی نظام حاکم بر فرانسه را قبضه و اعضاء و ایادی ماسونی پستها و مناصب حکومتی آن کشور را به انحصار خود در آورده تا جایی که نوشته‌اند: «در مجلس ملی فرانسه به اسم مجلس «آتاژنرو» در شب چهارم / ماه اوت ۱۷۸۹ میلادی از ششصد و پنجاه نماینده که در آن حضور داشتند، چهارصد و هفتاد نفر عضو لژهای فراماسونری بودند»^{۵۴}.

نکته قابل دقت اینکه این قضایا و امثال آن، نه تنها منحصر به مقطع محدود و مشخصی نبوده بلکه به جرأت می‌توان اظهار داشت که در دویا سه قرن اخیر، نظام حکومتی فرانسه گرفتار چنین رخدادها و جریان‌هایی بوده، بطوری که می‌نویسند:

«در هیچ دوره، سازمان فراماسونری به اندازه دوره دوم جمهوری سوم یعنی از سال ۱۸۷۰ تا سال ۱۹۴۰ میلادی دارای قدرت و نفوذ نبوده است، در واقع در این مدت هفتاد سال سازمان فراماسونری در فرانسه حکومت می‌کرد، حکومت جمهوری سوم در روز چهارم سپتامبر ۱۸۷۰ میلادی به اسم حکومت دفاع ملی بوجود آمد و از ۱۱ عضو آن حکومت، هفت نفر ارشد و متنفذ اعضای آن فراماسون محسوب می‌شدند که (گامبتا — کرمیو — ژول فری — اراکوپیکا — ژول، سیمون — گارنیه)»^{۵۵} را می‌توان از آن جمله برشمرد.

البته مجامع و دستگاه‌های حساس و اساسی دیگر این کشور را نیز نمی‌توان از قاعده فوق مستثنی نمود، چرا که محافل ماسونی از نقاط حساس نظام و حکومت‌های مورد نظر نیز غافل نبوده که از آن جمله دستگاه نظامی و پلیسی می‌باشد. و فراماسونری نقش حساس و شاید کلیدی را در این راستا از جمله در فرانسه بمعده داشته و اجراء می‌کرده است.

آنچنانکه از برخی نوشتارها می‌آید:

«عده‌ای از افسران ارشد فرانسه قبل از جنگ جهانی اخیر و بعد از آن عضو سازمان فراماسونری بودند و هم اکنون نیز در ارتش فرانسه یک عده از افسران عضو سازمان فراماسونری»^{۵۶} موجود می‌باشند که در واقع مناصب و پستهای اصلی و مهم نظامی انتظامی آن کشور را در قبضه خود دارند*.

د - روسیه و بلوک کمونیسم

قدمت فعالیت سازمان فراماسونری در روسیه به سال ۱۷۳۲ میلادی، یعنی همزمان با تأسیس و شروع به کار اولین لژهای ماسونی برمی‌گردد، بطوریکه در اندک زمانی آنچنان رشد و گسترش می‌یابد که حتی بزرگترین مقامات کشوری از جمله شماری از امپراطوران را نیز در بر می‌گیرد که در عضویت و کسوت ماسونی در آمده و بعضاً به مقام استادی لژ رسیده‌اند عده‌ای از نویسندگان، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه را بی تأثیر از فراماسونری و بدون نقش ماسونها ندانسته و معتقدند که زمینه‌های این انقلاب را از گذشته این نوع سازمانها هدایت و رهبری می‌کرده آنچنانکه نوشته‌اند:

«... رفته رفته شراره این آتش به تمام ملل عالم سرایت نموده و دنیایی را به آتش بیداد خود سوزانید و امروز نیز یک دامی است که تمام ملل مقتدر را به وحشت انداخته است. و روسیه و کصد و شصت میلیون نفوس را با شعله‌های سوزان خود غافلگیر کرده و هستی آن ملت را به باد فنا داد و هنوز هم خاتمه پیدا نکرده است»^{۵۷}.

فراماسونری همچنان به صورت یک عامل قدرت باقی مانده است که در بسیاری از کشورهای اروپایی، خصوصاً فرانسه و آلمان، روی آن حساب می‌کنند. امروز بزرگ استاد فرانسه ژنرال نیروی هوایی ژاک میتران (Jacques Mitterand)، برادر رئیس جمهوری فرانسه است و در نتیجه فراماسونها در سیاست نفوذ عمیقی دارند. فرانسوا میتران قسمت اعظم موفقیتش در انتخابات سال ۱۹۸۱ را مدیون فراماسونهای پر نفوذ است. در هفتاد سال گذشته ماسونری با سوسیالیسم در ارتباط بسیار نزدیک بوده است. براساس گفته‌ی فردزler (Fred Zeller) بزرگ استاد شرق اعظم فرانسه در سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۷۳، اگر والری ژیسکار دستن (Valéry Giscard d'Estaing) فراماسون نشده بود و با نیروهای هوادارش در فرقه‌ی برادری تبانی نکرده بود تا در نهایت به فراماسونهای فرانسه بقبولاند که رأی دادن به وی به نفع آنها است، سوسیالیستها در انتخابات سال ۱۹۷۴ فرانسه برنده می‌شدند. او در سال برگزاری انتخابات در لژ فرانکلین روزولت پذیرفته شده بود.

• • • انجمنهای ماسونی نفوذ قابل توجه‌ای بر گروههای انقلابی لیبرال مشرب، بویژه در انقلاب اول ۱۹۱۷ اعمال می‌کردند. حکومت موقت تحت ریاست افرادی همچون شاهزاده «لووف»، و سپس «کرنسکی» تشکیل یافت که هر دو از ماسونهای عالی رتبه بودند... رک: اسرار انجمنهای مجرمانه - رنه آلو.

از زمان تشکیل کشور اتحاد جمهوریهای شوروی، فراماسونری عاملی در تفکر سیاسی روسها بوده است. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ را فراماسونها برانگیختند و از چندین لژ ماسونری... عملیات انقلابی رهبری می‌شد.

الکساندر کرنسکی Kerensky وزیر داد گستری در دولت موقت شاهزاده جورجی یوجنییه ویچ لفوف Georgiy Evgenievich Lvov فراماسون بود. پس از شورش پتروگراد در ژوئیه ۱۹۱۷ که منجر به استعفاى لفوف شد. کرنسکی به عنوان نخست وزیر کارها را در دست گرفت و دولتی صرفاً متشکل از ماسونها تشکیل داد. رک - برادری: استیفن نایت.

«پژوهشگران تاریخ سازمان فراماسونری، معتقدند که فراماسونری... برای ایجاد انقلابی پی گیر و پیرامنه که بعدها توسط لنین و یارانش انجام گرفت، نقش مهمی داشته آنچنانکه لنین توانست بجهت موجودیت حکومت فراماسونری «کرنسکی» در پیاده کردن ایدئولوژی مارکس کامیاب گردد، در ماه دسامبر ۱۹۰۵ مردی روحانی بنام گابن که رئیس لژ فراماسونری بود، اعضاء لژ و مردم را علیه امپراطوری شورانید و دامنه شورش را چنان گسترش داد که هزاران نفر در خیابانها علیه امپراطوری دست به تظاهرات زده و در شهر با کوا اعتصاب عمومی بنا به تحریک لژهای آن شهر آغاز گردید»^{۵۸}.

البته تردیدی نیست که حکومت آهنین و نظام ظلم و ستم تزار مردم را بخشم آورده و موجب نارضایتی و طغیان عمومی گردیده بود، اما آنچه جریان را جهت دار و بِنفع پشت پرده ای ها به گردش وا می داشته و آتش بیار معرکه بوده و از احساسات مردم سوء استفاده می کرده، در واقع همین ایادی بوده اند.

البته سازمان فراماسونری چه پنهانی و چه بطور علنی روابط و همکاری قابل ملاحظه ای با احزاب و محافل کمونیستی داشته است و بر طبق نوشته های مختلف:

«همکاری و ائتلاف سازمان فراماسونری با حزب کمونیست بصورت محرمانه انجام نمی گیرد بلکه یک ماسون بخوبی می داند که از همکاری نزدیک حزب کمونیست برخوردار است»^{۵۹}.

البته این همکاری و رابطه نه فقط در داخل تشکیلات، بلکه روابط اعضاء و افراد را نیز در بر می گیرد.

بطوری که از منابع فوق بر می آید: «در کشور فرانسه همکاری سازمان فراماسونری با حزب کمونیست نزدیکترین همکاری دو سازمان است...» لودویس اسکار فروسارد - LUDAVIC-ASCR PRASSARD «اولین ماسونی بود که به مقام دبیر کلی حزب کمونیست فرانسه رسید، لژ بزرگ اوریان فرانسه اعضاء برجسته حزب کمونیست آن کشور را به عضویت خود در آورد، که از آن جمله: ۱ - (کاجین - CAGHIN) ۲ - (مارتی - MARTY) ۳ - (زوینو - ZVNINO) می باشند.

همچنین در فرانسه سازمانی بنام «جبهه مردم» بوجود آمد که این سازمان ائتلافی بود از کمونیستها و سوسیالیستها و رادیکالهای فرانسه که بوسیله سازمان فراماسونری فرانسه بوجود آمده بود... در سال ۱۹۳۶ میلادی گروهی از کاندیداهای انتخاباتی فرانسه که ماسون بودند با حزب کمونیست ائتلاف کردند و اعضاء حزب کمونیست بنفع آنان به پای صندوق آراء رفتند و آراء خود را با نام ماسونها زینت بخشیده و به صندوقها ریختند. و نیز کمونیستها توانستند از آراء ماسونها بنفع خود بهره مند شوند»^{۶۰}.

البته این قضایا منحصر به حزب کمونیست فرانسه و احیاناً برخی احزاب و دستجات دیگر کمونیستی بطور محدود نبوده بلکه «در تمام کشورها این همکاری و تشریک مساعی میان این دو قدرت وجود دارد»^{۶۱}.

در همین راستا سازمانهای فراماسونری، لژها و اعضای آنها در بسیاری مواقع، وسیله ارتباط و پلی بوده اند که در ایجاد رژیمهای کمونیستی و وصل جریان های حاکم گذشته با آینده تأثیر بسزایی داشته و بعضاً کلیدی برای حل تنگناها و مشکلات اساسی آنان گردیده اند و در واقع می توان گفت که برای عبور ماشین کمونیسم، چون بولدوزر به هموارسازی موانع و راهها مشغول بوده اند. و براساس برخی منابع:

«تاریخ به ما نشان داده که حزب کمونیست در کشوری نضج گرفته و گسترش پیدا کرده که لژ فراماسونری در آنجا ریشه دوانیده است، (واقعیت) نه این است که در تحت رژیم حکومت تزارها که غولی با پای سفالین بودند، لنین و تروتسکی توانستند موفق و کامروا شوند بلکه آنان بطرز غیر قابل انکاری در تحت حکومت فراماسونری «کرنسکی» پیشرفت کردند. اگر «بلاگون» توانست در مجارستان پیروز گردد از دولت سر حکومت ماسونی «کارولی» بود.

— انقلاب خونین اسپانیا مقدمه انقلاب ماسونی بود.

— «مائوتسه تنگ» بعد از آنکه «چیانکای چک» فراماسون نتوانست کشور را از غرقاب نجات دهد، پیروز گردید.

— در پراگ (چکسلواکی) حزب کمونیست توانست روی خرابه های رژیم (بنش — Banch)، و (مازاریک — Mazarik) به جانشینی فراماسون (هوشا — Hocha) مستقر گردد.

در بخارست (رومانی)، صوفیه (بلغارستان) بوداپست (مجارستان) بعد از چند سال ناتوانی رژیم، ماسونها آغاز فعالیت کردند و با انهدام قدرت راه را برای حزب کمونیست آماده کردند»^{۶۲}
این اسناد آنچنان روشن می باشد که نیازی به توضیح نداشته و تک تک آنها حاکی از توطئه های پشت پرده ای می باشند که حتی در جامعه امروزی نیز بسیاری از خلائق به واقعیت آن پی نبرده اند و این کابوس وحشتناک تا حدودی هنوز در پرده اغماض و ابهام مانده و حتی در لابلای اوراق به دست فراموشی سپرده شده است. توطئه هایی که نه در یک نقطه از نقاط عالم و نه بر علیه یک قوم و دسته بلکه آنچنان وسیع، که بر علیه تمامی ادیان و مذاهب الهی و انسانهای آزاده که به انسانیت فکر می کنند، حتی تا اقصی نقاط جهان پیش رفته و ادامه دارد.

و آخرین جمله اینکه بسیاری معتقدند که:

(فراماسونری) «از مارکسیسم برای گمراه ساختن مردم استفاده ها و سوء استفاده های

بزرگی»^{۶۳} بعمل آورده است.

هـ - ایران

تاریخ ایران نیز حاکی از خیانتها و جنایتهای فراماسونری در این مرز و بوم و علیه این ملت است که بوسیله مشتی فرنگزده و فرهنگ باخته و بعنوان سوغات غرب به ایران آورده شد. «اصطلاح فراموشخانه*، بالا تر از همه انجمنهای سری در سال ۱۸۵۸ میلادی توسط میرزا ملکم خان ارمنی و ارمنیان جلفا، در تهران ایجاد شد»^{۶۴}.

بنابراین بسیاری از منابع او را نخستین کسی می‌دانند که انجمنی مانند فراماسونری فرنگستان بر پا کرد و در شرح احوال وی می‌نویسند که «وی فرزند میرزا یعقوب، در سفارت روس در تهران مترجم بود ولیکن در سراسر زندگی برای انگلستان جاسوسی می‌کرده، پدرش او را هنگامی که ده ساله بود به (فرنگ) فرستاد»^{۶۵} است.

البته قولهای دیگری نیز در قدمت و فعالیت و نفوذ فراماسونری در ایران مطرح می‌باشد، بطوری که برخی تاریخ تشکیل این سازمان جهنمی را به سالهای ۱۸۰۰ میلادی منتسب می‌دانند. و معتقدند که از تاریخ فوق تشکیلات ماسونی وارد سرزمین ایران گردیده است، چنانکه نوشته‌اند:

«آشنایی ایران با فراماسونری دست‌کم به زمان فتحعلی شاه قاجار (۱۷۹۳-۱۸۳۴) می‌رسد»^{۶۶}.

واقعیت تاریخی نیز بعضاً مؤید ادعای فوق می‌تواند باشد بطوری که از اسناد می‌آید: «سرگور اوزلی سفیر کبیر و فرستاده مخصوص پادشاه انگلستان به دربار ایران از صاحب منصبان نظامی انگلیسی نیز بود، که علاوه بر مقام سفارت کبرای بریتانیا، بمقام استاد اعظم لژ موقتی نیز رسید، و این مقام را گردلژ انگلستان به وی تفویض کرد. بموجب مقام دوم خود، او می‌بایست لژ جدیدی در ایران تأسیس کند»^{۶۷}.

از عملکردهای این فرد ماسونی همین نکته کافی است که نوشته‌اند:

«سرگور اوزلی، این انگلیسی زیرک و فعال که ۲ سال سفیر و رئیس لژ فراماسونری انگلستان در پایتخت ایران بود با همدستی میرزا ابوالحسن خان ایلچی (سفیر ایران در انگلیس) معاهده شوم ترکمانچای را باروسها منعقد ساخت و با جدا کردن هفده (۱۷) شهر قفقاز از پیکر ایران و ضمیمه نمودن آن به خاک روسیه نخستین قدم را برای ضعیف کردن ایران برداشت»^{۶۸}.

همچنین، در خیانت این فراماسونی این مختصر بسنده می‌کند که در ماه اوت ۱۸۱۴ وارد پتربورگ (پتر برگ) شده و امپراطور روسیه ضمن پذیرائی، تجلیل فراوانی از وی در مقابل خدمات بزرگش نسبت به تزار روس بعمل می‌آورد. که این خود معمایی ناگشوده است که میتواند ارتباط این ماسونی انگلیسی با امپراطور تزار را حل و تحلیل نماید. و واقع این است که این فرد فراماسون

* این سازمان به این جهت فراموشخانه لقب گرفت که کسانی که عضویت آن را قبول می‌کردند متعهد بودند که هر چه می‌بینند و می‌شنوند فراموش کنند و بازگو نکنند، البته پس از ملکم شعبه‌ای از فراماسونری انگلیسی و فرانسوی در ایران تشکیل شد. ** این حوادث مربوط به سال ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۴ هجری) می‌باشد.

ضمن خیانت‌های فوق‌الذکر و بسیاری دیگر در طول «۵ سالی که در ایران بوده، نه تنها بسیاری از درباریان و امنای دولت را فراماسون کرد. بلکه موفق شد که پایه‌های سیاست انگلیس را در ایران مستحکم کند»^{۶۹}.

البته افراد و لژهای مختلف دیگری نیز در این قبیل جنایات دخیل و سهمیم بوده که از آن جمله نوشته‌اند:

«لژ فراماسونری «گراندماستر» انگلستان در ایران بزرگترین فاجعه را برای مردم و استقلال مملکت ما بوجود آورد و با اعزام «مارژدارسی» به قفقاز و راهنمایی قشون روس سبب شکست قوای عباس میرزا و از دست رفتن شهرهای قفقاز گردید»^{۷۰}

البته افراد و اشخاص دیگری نیز تحت عناوین مختلف از جمله «خاورشناس» یا «شرق‌شناس» و در واقع تحت نظر و اوامر سازمان فراماسونری جهانی، فعالیت‌های فراوانی در این سرزمین داشته و انجام داده که بر طبق برخی منابع:

«شرق‌شناسان برجسته‌ای که فراماسن بودند و در قرن نوزدهم و بیستم بیشتر فعالیت خود را صرف ایران و ایرانی کرده‌اند عبارتند از:

۱- سرجان ملکم ۱۷۶۹-۱۸۳۲ میلادی

۲- سرویلیام جونز ۱۷۶۴-۱۸۹۴ میلادی

۳- ری نولداین نیکلسن متوفی به سال ۱۸۶۸ میلادی

۴- هنری راولینسون ۱۸۱۰-۱۸۹۵ میلادی

۵- تاماس واکرآرنلد ۱۸۶۴-۱۹۳۰ میلادی

۶- ادوارد براون ۱۸۶۲-۱۹۲۶ میلادی

۷- سرادواردنیس راس ۱۸۷۱-۱۹۴۰ میلادی.

این هفت تن، خاورشناس انگلیسی بودند که در قرن نوزدهم به موجب مندرجات سالنامه‌های فراماسونری انگلستان به مقام استادی رسیدند»^{۷۱}.

البته فعالیت‌ها و دخالت‌های سازمان فراماسونری منحصر بوسیله افراد فوق نبوده بلکه بسیاری از فرستادگان دول اجنبی به ایران از این قماش، و تحرکات‌شان در راستای اهداف این سازمان بوده است.

«آبن گریبایدوف» فرستاده روسیه به ایران در سال ۱۸۲۸ میلادی نیز یک فراماسون بوده^{۷۲} است که در ایجاد بسیاری از وقایع و شیطنت‌ها در دوران مشروطه دخالت و تأثیر داشته است. از نمونه‌های دیگر دخالت‌های سازمان فراماسونری در ایران را رخنه و نفوذ در صفوف حرکت مشروطه و سرانجام، انحراف آن از مسیر اصلی و حتی شهادت شیخ فضل‌الله نوری میتوان دانست که در واقع باید گفت این سازمان اختاپوسی، بیشترین سهم و بزرگترین نقش را در این شکست و

انحراف داشته است.

رخنه اعضا، عناصر و ایادی این سازمان را در مجلس شورای ملی، چه قبل از جریان مشروطیت و چه بعد از آن میتوان از دیگر برنامه ها و توطئه های مهلک آنان علیه مردم مسلمان ایران و این آب و خاک بر شمرد تا جائیکه اکثریت اعضای مجلس در دوران و مقاطع مذکور به آنها اختصاص داشته است.

بنابراین، بطور خلاصه میتوان اظهار داشت که این سازمان با تمامی تشکیلات و بافتهای حاکم بر آن در بسیاری از جنایات و توطئه ها و علی الخصوص در انحطاط این کشور در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... بقدری مؤثر و دخیل بوده است، که به واقع میتوان، بسیاری از درگیریها و اختلافات محلی، قومی، مذهبی و... و حتی پیدایش فرقه های ضاله و انحرافی چون بابیت و بهائیت در ایران و شمار دیگری از این قبیل را مربوط و متناسب بآنان دانست بطوری که نوشته اند:

«در قرن نوزدهم چندین امام زمان برای ایرانیان تراشیدند ولی هیچیک جانی نگرفت، پیروان میرزا علی محمد باب حتی دست به شمشیر هم بردند. میرزاتقی خان امیرکبیر در دوره صدارت خود فتنه باب را خوابانید و آنها را قلع و قمع کرد (لیکن) خود او نیز برای سیاستی که در پیش گرفته بود، بودنش غیر لازم بود و او را هم از بین بردند»^{۷۳}.

و این جنایات و دسایس حاکی از نفوذ و بلکه قدرت این تشکیلات اهریمنی می باشد که از بزرگترین رجال سیاسی و کشوری را بوسیله ایادی خود بقتل رسانده، بدون آنکه ظاهراً آب از آب تکان بخورد، و نهایت سعی خود را نیز در کتمان وقایع و انحراف حقایق، بکار می بندند و غافل از آنکه ابرهای تیره، توان پنهان نگه داشتن خورشید را برای همیشه، نداشته، چنانکه نوشته اند:

«میرزا تقی خان امیرکبیر را با آن قدرت و توانایی از بین می برند و میرزا آقاخان نوری را در مسند صدارت می نشانند و همه می فهمند که این کار شاه نیست و این دست دیگر است...»^{۷۴} کافی است که می نویسند:

«ملکم در یک حسب حال که در لندن منتشر شد بعضی از وسوس قیام عارضه ای بابی گری را نشان داده و سعی کرده خود را تلویحاً به آن بچسباند»^{۷۵} و بر این قبیل واقعیات و حوادث است که یک نویسنده انگلیسی می نویسد:

«اینکه فراموشخانه را به بابی گری متهم می کنند دور و غیر ممکن نبوده»^{۷۶} است. البته ناگفته نماند که با توجه به تمامی مطالبی که ذکرشان گذشت، این سازمان منحصر به چند لژ و یا مقطع خاص و افراد مشخص معدودی نبوده، بلکه از ابتدای ورود ننگینش در ایران پیوسته سعی در گسترش تشکیلات خود و جذب بیش از پیش افراد بوده بطوری که، بسیاری از

مسئولین و مقامات مملکتی از اعضای برجسته مجامع ماسونی در ایران بوده و چه بسا که عضویت آنان در فراماسونری خود موجب ارتقاء آنان به مناصب و پستهای مهم کشوری و... نیز می‌گردیده است و تمامی این‌ها مجموعاً وسایلی بوده است که حرکت سازمان فراماسونری را در مسیر اهداف آن بیش از هر چیز کمک رسانده و عامل پیشرفت این سازمان با تمامی برنامه‌هایش بوده است.

و در همین راستا بوده است که پستهای مهم و حیاتی دولتی و اجتماعی آنچنان در قبضه اهریمنان فراماسون قرار می‌گرفت که نه تنها هیچ‌گونه ارزش و اهمیتی برای دین و مذهب که به سرزمین، آب، خاک، مردم و ثروتهای ملی آن نیز قائل نبوده، که نمونه‌های آن بسیار و شمارش آنها نیاز به دستگاههای کامپیوتری دارد ولیکن برای مثال به چند نمونه از آنها ذیلاً اشاره می‌شود (تا بیش از پیش نفوذ این شیادان را در مناصب عالی حکومتی و مملکتی روشن، و معلوم شود که چگونه شاه بعنوان عروسکی کوکی و بقیه از نخست‌وزیر تا سایر وزراء و کلاء اکثراً وابسته به محافل فراماسونری بوده و به اصطلاح افتخار (!) عضویت در این سازمان را داشته‌اند. و آب به آسیاب اربابان بین‌الدولی می‌ریخته‌اند):

- ۱- هویدا، نخست‌وزیر
 - ۲- شریف امامی، نخست‌وزیر
 - ۳- عبدالله ریاضی، رئیس مجلس شورای ملی
 - ۴- رئیس مجلس سنا
 - ۵- وزیر دادگستری
 - ۶- عباسعلی خلعتبری، وزیر امور خارجه
 - ۷- محمد یگانه - ناصریگانه رئیس دیوانعالی کشور
 - ۸- احمد هومن - جلالی نائینی رئیس کانون وکلای دادگستری
 - ۹- طاهر ضیائی، رئیس اطاق بازرگانی
 - ۱۰- انوشیروان پویان، وزیر بهداری
 - ۱۱- یوسف خوش‌کیش، رئیس بانک ملی
- که جملگی فراماسون بوده»^{۷۷}

و پیوسته در جهت مرام و برنامه‌های آن سازمان گام برمی‌داشته و حتی به آن افتخار می‌کرده‌اند که البته شخص شاه معدوم نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در این قبیل مجامع و محافل استعماری افتخار حضور! و عضویت داشته، و حتی از درجات والای این قبیل سازمانها برخوردار بوده بطوری که نوشته‌اند:

«علیه حضرت محمدرضا شاه پهلوی ریاست عالیہ باشگاههای روتاری* را در ایران»^{۷۸} و ریاست عالیہ لژ آریا مهری را، تا قبل از سقوط نظام شاهنشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی دارا بوده است.

البته ذکر این اسامی دلیلی بر تبرئه دیگران نبوده، که احیاناً تصور شود رابطه ای با تشکیلات اهریمنی فراماسونری نداشته اند، بلکه این تعداد فقط بعنوان نمونه مطرح شده، زیرا که بسیاری از مقامات و مسئولین، وزراء و وکلاء از این قاعده مستثنی نبوده و از این آخور تغذیه می کرده اند و خلاصه جاده هموار کن دزدان و نشخوارگران بین المللی بوده اند**.

همچنین اشاره به این نکته ضرورت دارد که، سازمان فراماسونری در ایران همانطوری که در صفحات گذشته نیز اشاره شد، پیوسته در گسترش تشکیلات و نفوذ خود می کوشیده، و تا اواخر حاکمیت نظام منفور شاهنشاهی در ایران، ضمن اینکه هزاران عضو را تحت پوشش و تشکیلات خود آموزش می داده، همچنین دارای شمار بسیار زیاد و قابل توجه ای «لژ» نیز بوده که بعنوان نمونه می توان لژهای ذیل یعنی:

فراموشخانه ملکم — کسرا — اخوان کرمانشاهان — بوعلی سینا — جامع آدمیت — خورشید تابان — بیداری ایرانیان — خواجه نصیر طوسی — انجمن مخفی — فارابی — همایون (باشعباتش در اصفهان، اهواز، خرمشهر، تبریز، شیراز) — تسلیح اخلاقی — روتاری — تهران — جمعیت برادری جهانی — کورش — انجمن اخوت — خیام — لاینز — اصفهان — ستاره سحر — خوزستان — مهر — ژاندار — آفتاب — نور — وفا — اهواز — صفا — مولوی — فرانس — سعدی — لایت — حافظ — روشنائی — مزدا — شمس تبریزی — ابن سینا — خیام — لافرانس — آریا — آریامهر (آریامهری) ناهید — فروغی.

و بسیاری دیگر را از جمله آنان برشمرد که در ایران به انواع حیل و دسایس مشغول توطئه بوده اند. که نفوذ و رخنه و بلکه حاکمیت آنان در محافل مختلف از جمله محافل قضائی و تقنینی بسیار مشهود و چشمگیر بوده، بطوری که بسیاری از چهره های سرشناس و عالی رتبه سیستم قضا و همچنین قوه مقننه و مخصوصاً مجلس سنا و شمار کثیری از اعضاء و بالاحص سناتورهای انتصابی، که اکثریت قریب به اتفاق آنان از اعضای فراماسونی بودند که پیوسته در طرح و تصویب لوایح،

* انجمن روتاری ظاهراً در سال ۱۹۰۵ میلادی بوسیله پول پرس هریس POL-PERSI-HERIS (۱۸۶۷-۱۹۴۷) در شهر شیکاگو و تحت پوشش امور بازرگانی و صاحبان حرف و فنون تشکیل و تأسیس گردید و بتدریج در اکثر کشورهای جهان به گسترش تشکیلات صهیونیستی خود مبادرت ورزید. اولین شعبه و یا باشگاه روتاری در ایران در سال ۱۹۵۶ میلادی در تهران تشکیل و در شهرهای تبریز، آبادان و کرج و... با ایجاد شعب متعدد به فعالیت مشغول بود.

** در کتاب فراموشخانه و فراماسونری در ایران، نوشته اسماعیل رائین (از جمله جلد سوم آن) به اسامی بیش از چند هزار نفر از فراماسونهای ایران اشاره شده، که از ذکر مجدد آنها در این محدوده خودناری شده است.

اهداف، مرام و مواضع این سازمان را مدنظر داشته و دنبال می‌کرده‌اند.

و- دیگر ممالک

در پایان این بحث ضرورت آن دارد، تا ضمن اشاره به عملکرد سازمان فراماسونری در چند کشور و منطقه خاص هر چند بعنوان نمونه، به توطئه این سازمان در ممالک دیگر نیز، (که ماسونیسیم در آن نفوذ و نقش قابل توجه‌ای داشته) نظری بیفکنیم. که از آن جمله طراحی توطئه علیه امپراطوری عثمانی و سرانجام تلاشی و انهدام ارکان آن می‌باشد، بطوری که نوشته‌اند، این سازمان پس از طرح دسایس مختلفی در راستای امیال و اغراض شیطانی خود در نقاط مختلف جهانی.

«... دودمان آل عثمان را در ممالک عثمانی به خاکستر سیاه»^{۷۹} نشانده، و برباد داد و بجای آن وضعیتی را در منطقه مذکور دامن زد که امروزه از فلسطین تا جزیره العرب شاهد برآنیم.

از دیگر عملکردهای ماسونی - بر پائی و پیدایش حزب فاشیست و منجمله حاکمیت آن در ایتالیا و گسترش لژ، ماسونی در آن سامان می‌باشد که نوشته‌اند:

«حزب فاشیست و...، که فراماسونها از آن حمایت می‌کردند. بدو با حمایت فراماسونری در ایتالیا روی کار آمد...»^{۸۰}

و حتی با شکست فاشیستها و انهدام پایه‌های حکومتی شان در آن سامان، این سازمان همچنان بر قدرت و گسترش لژهای خود در آن خطه می‌افزود، بطوریکه بر طبق منبع فوق «در سال ۱۹۶۱ میلادی سازمان فراماسونری (آنچنان) وسعت به هم رسانید، که در تمام شهرهای بزرگ ایتالیا دارای لژ»^{۸۱} و عامل حوادث تکان دهنده‌ای گردید*.

* در بهار و تابستان سال ۱۹۸۱ توطئه‌ای ماسونری در مقیاسی گسترده ایتالیا را از بیخ و بن تکان داد. این مسأله‌ی غامض فساد، تهدید و باج‌گیری، و قتل نفس، که به نام ماجرای «پی-۲» شناخته شده است، منجر به سقوط کابینه‌ی ائتلافی دولت نخست‌وزیر آرنالدو فورلانی و وارد آوردن لطمات بسیار به طبقات قدرتمند ایتالیا شد.

پی - ۲ علامت عامه پسند اختصاری لژماسونری پروپاگاندا (Propaganda due) است که به گفته‌ی رهبر حزب جمهوریخواه ایتالیا به نقطه‌ی تمرکز زندگانی ملت، اسرار، هرزگی و فساد مبدل شده بود.

لحظه‌ای که این «رسواترین رسوایها» در عنوانهای بزرگ نشریات جای گرفت، هریک از اعضای لژ اعظم متحد بریتانیا شتابزده کوشید تا بگوید فراماسونری در بریتانیا به صورت بنیادی با فراماسونری متداول در ایتالیا تفاوت دارد. ولی به رغم انکار صمیمانه‌ای که از جانب خانه‌ی خیابان گریت کوین سربازنها افتاد، حتی امروز نیز ماجرای اسرارآمیز پی-۲ تأثیر مستقیمی بر حوادث بریتانیا دارد...

در سال ۱۹۶۶، پی ۲ به دستور استاد اعظم وقت شرق اعظم ایتالیا جوردنوگمبینی (Giordano Gamberini) تشکیل یافت. نقشه‌ی استاد اعظم گردهم آوردن گروهی از افراد برجسته بود که نسبت به فراماسونری حسن نظر داشتند و برای این فرقه مفید بودند. مردی که برای ایجاد این دسته‌ی روشنفکران برگزیده شده بود، یکی از تجار ثروتمند پارچه از شهر آرزو (Arezzo) در توسکانی بود. او دو سال پیش از آن به ماسونری پیوسته، تا مقام معادل ایتالیایی استاد بنا پیش رفته بود. ولی چپوچلی (Licio Gelli) نام داشت: برادری - استیفن نایت.

فراتر از این نمونه‌ها، بسیاری از نوشته‌ها، این سازمان را بانی تمامی توطئه‌ها و دسایس شیطانی در جهان قلمداد کرده و بر این نظرند که طراح اصلی بسیاری از عملکردهای ضد مردمی و استکباری همین سازمان می‌باشد «این مکتب که در سکوت نظاره‌گر انواع برخوردهای تند از سوی جناح‌های مختلف سیاسی جهان است در حقیقت برنامه‌ریز بسیاری از سیاستهای جهانی»^{۸۲} می‌باشد.

این موارد در واقع جرقه و شعله‌ای بود از دنیای آتش افروزی سازمان فراماسونری آنهم بطور بسیار مختصر و گذرا، چرا که کنکاش پیرامون هریک از توطئه‌های این سازمان جهانی، حتی در نقطه‌ای از نقاط جهان، نیازمند به فرصتهای زیادی است که از حوصله این مجموعه خارج است. و واقع مطلب را خود گفته‌اند که:

«حزب ماسونی نباید به یک یا دو ملت اکتفا کند، بلکه تمام دولتهای جهان را باید تحت خرقه کشد»^{۸۳} و معترفند که «ماسونیسم حزبی است که تنها هدفش این است که بتواند به وسیله نشر افکار خود بر جهان چیره شود»^{۸۴}.

و اینها نکاتی است که هر کدامشان را حکایت‌های طولانی در بر است و آنچنان حیرت‌آور است، که انسان را نه فقط به خاطر گذشته‌های شوم حاکم بر بسیاری از ممالک از جمله ایران، که بخاطر اوضاع نکبت‌بار این چینی که متأسفانه، هم اکنون نیز بر بسیاری از بلاد و دول مختلف عالم حاکم است، به اندوه و ماتم و می‌دارد.

و تنها نیرویی که قادر است با برچینی تمامی این دامها و بساطهای شیطنت‌آمیز و افکندن آن به زباله‌دان تاریخ، برای همیشه مدفونشان سازد، مکتب‌رهایی بخش اسلام و پیروان مخلص و صدیق آن می‌باشند. ولذا بی‌مورد و بی‌جهت نیست که هر روز و هر ساعت در گوشه‌ای از نقاط جهان به انحاء مختلف و با شکلهای گوناگون بر علیه این دین حنیف و رهروان صادق آن به دسیسه و توطئه و جنایت مشغول، و مبادرت می‌ورزند.

بلی تنها راه رهائی و گسستن این دامهای اهریمنی تمسک به حبل الله المتین توسط تمامی مسلمین و مستضعفین گیتی می‌باشد که نمونه عملی و بارزش را در ایران اسلامی، جهانیان شاهد و واقفند. و بر تمامی آزادگان جهان است که با الهام از این حرکت نجات‌بخش و سرمشق قرارداد آن، از مرگ تحمیلی و تدریجی بشریت مظلوم در این عصر، جلوگیری کرده و این سموم مهلک را از جوامع انسانی در جهان بزدایند.

البته نباید فراموش گردد که، سازمان فراماسونری در مناطق و اماکن مختلف از جهان تحت پوششها و عناوین مختلف نیز فعالیت می‌کرده و بعضاً جمعیتها و یا سازمانها و باشگاههای مختلف و رنگارنگی را نیز تحت فرمان خویش داشته و دارد که از آن جمله و بعنوان نمونه میتوان به باشگاهها و یا جمعیت‌های «روتاری»، «میزگرد» «لاینز» و غیره اشاره کرد.

بطوری که نوشته اند:

«جمعیت ماسونی بعضاً تغییر نام داده و تحت عنوان جمعیت‌های روتاری و غیره به کارهای خود ادامه می‌دهند... و جمعیت روتاری از مؤسسات صهیونیستی است چرا که یهودیان برای پیشبرد هدفهای خود نه تنها به جمعیت‌های فراماسونری اکتفا نکرده بلکه مؤسسات بسیاری دیگر را بخدمت انجام هدفهای خود گرفته که از جمله باشگاه روتاری را میتوان نام برد»^{۸۵}.

البته صرف نظر از محافل پشت پرده ماسونی که در خفا به فعالیت مشغولند، سازمانهای ماسونی دارای محافل آشکار و علنی مختلفی نیز در بسیاری از مناطق جهانی و تحت پوشش اهداف و تشکیلات خود می‌باشند.

«فراماسونری غیر از تشکیلات سری خود و غیر از احزاب و جمعیت‌هایی که اعضای خود را در آنها وارد می‌سازند، بطور کلی به تأسیس انجمنها و محافل مختلف هنری، ادبی، علمی، اجتماعی، بهداشتی و انواع و اقسام کلوبها نیز مبادرت، می‌ورزد»^{۸۶}.

صهیونیسم و ارتباط آن با سازمان فراماسونری جهانی

نکته قابل توجه و بحث‌انگیزی که پیرامون سازمان فراماسونری جهانی مطرح، و اختلاف نظرهایی را نیز تاکنون بدنبال داشته اینکه، این سازمان تحت خدمت چه جریان و یا دولت و نیز اهدافی به فعالیت مشغول بوده و می‌باشد.

برخی معتقدند که این سازمان بطور اتفاقی و احیاناً تبادل نظر عده‌ای از بناها در قرون گذشته بوجود آمده و همچنان بر اثر مرور زمان تکامل یافته و بشکل و فرم کنونی رسیده است. پاره‌ای این سازمان را در خدمت بریتانیای استعمارگر دانسته و براین نظرند که بدلیل پیدایش این سازمان در آن خطه و همچنین ارتباط تنگاتنگ آن با انگلستان، هیچ تردید و خدشه‌ای بر ادعای آنها وارد نمی‌باشد.

و همینطور بعضی فرانسه و بعضاً آمریکا و بطور کلی استعمار را بانی سازمان، و یا آنرا تحت خدمت و قومیت دول و جریانات فوق دانسته و قلمداد می‌نمایند. و معتقدند که «این سازمان مخوف هنوز در سایه یک راز ناگفته ناشناس باقی مانده است. هیچکس بدرستی نمی‌داند که اعضاء خط دهنده و مرکزی این سازمان در جهان چه کسانی هستند، اما براحتی می‌شود همه چیز را خلاصه کرد:

هرجا که استعمار هست سایه‌های وحشت معبد فراماسونری هم هست»^{۸۷}.

البته در همکاری و ارتباط این سازمان با بسیاری از دولت‌ها و حکومتها در جهان، نه تنها هیچ تردیدی روانیست، که بسیاری از اعضای بلند پایه این سازمان در پستها و مناصب مهم و حساس حکومتها تکیه زده و حتی عضویت بسیاری از رؤسا و دولتمردان دول مورد نظر در سازمان

فراماسونری، خود مهر تأییدی است بر همکاری و روابط این سازمان با دول و حکومت‌های مورد بحث. و برای مثال انگلستان را از جمله آن کشورها و حکومت‌هایی میتوان برشمرد که اساس و بنیان سازمان فراماسونری امروزی، در آن کشور پایه ریزی، و شکل گرفته و گسترش پیدا نموده است و حتی بسیاری از مسئولین و صاحب منصبان آن کشور از فرماندهان ارتش و نمایندگان پارلمان ونخست وزیران گرفته تا شاهان، افتخار (!) عضویت این سازمان را دارا بوده و از طرف دیگر نیز میتوان ادعا نمود که بسیاری از اعضای بلندپایه ماسونی به آن مناصب و مشاغل ارتقاء پیدا کرده که این روابط در تاریخ انگلستان بوضوح مشهود است و تردیدی نیست که ارتباط و همکاری و حتی خدمت متقابل بین سازمان فراماسونری و انگلستان و دیگر دول کاملاً موجود بوده و در واقع امری عادی تلقی می‌گشته است، اما این معنا که سازمان فوق پیوسته در تحت سلطه و خدمت مطامع و منافع حکومت پادشاهی انگلستان بوده یا نه، خود نکته دیگری است که نیاز به کاوش و تحقیق و تأمل دارد، زیرا بر طبق مندرجات صفحات قبل، فراماسونری تأثیر بسزایی در جدایی آمریکا از حیطه امپراطوری بریتانیای استعمارگر داشته* بطوری که نوشته اند:

«سازمان فراماسونری از انگلستان به آمریکا رفت ولی نه برای حمایت از امپراطوری انگلستان بلکه برای جدا کردن آمریکا از بریتانیا»^{۸۸}

و چنانچه به تاریخ بریتانیا مراجعه شود شمار مفید و قابل ذکری از اسناد بدست می‌آید که اثبات گر مدعای فوق خواهد بود و نهایت «آنچه محقق است این که دولت انگلستان در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی نتوانست از سازمان فراماسونری برای تقویت امپراطوری خود در جهان استفاده نماید»^{۸۹}.

بنابراین آنچه در این وادی بیش از همه جلب نظر کرده و مقرون و منطبق با واقع می‌نماید خصایل — خصایص — شیوه‌ها، اهداف و عملکردهای سازمان فراماسونری جهانی، و همسویی، همسانی و همگامی و مطابقت ظریف آن با صهیونیسم جهانی می‌باشد که با اندکی کنجکاوی و تحقیق از لابلای مدارک و اسناد و همچنین از درون پر اسرار سازمان سری و پنهانی فراماسونری هویدا می‌گردد.

بطور خلاصه می‌توان ادعا نمود که پیدایی این سازمان با تفکر و اندیشه صهیونیست‌صفتان بوده و این سازمان نیز پیوسته تحت خدمت، و همدوش با صهیونیسم جهانی** به فعالیت مشغول بوده است.

اسناد و دلایل بیشماری در دست است، که ارتباط و همخانوادگی صهیونیسم و

* نکته قابل توجه در این معانی اینکه، سازمان فراماسونری جهانی نه در راستای منافع و مبارزات و اهداف مردم بومی و ساکنان سرزمین آمریکا، که در جهت مطامع و مرام سازمانی خود در این قبیل جریانات و حوادث نفوذ و رخنه کرده است.

** هر چند واژه‌ای تحت عنوان «صهیونیسم» در آن دوران معمول و مطرح نبوده و ظاهراً موجودیت نداشته است.

فراماسونری را، اثبات، و هم پیمانی آن دورا در جهت اهداف و مقاصد صهیونیستی آنهم بی هیچ توضیح و تفسیری برملا می‌سازد.

«اریش والتر» نویسنده انگلیسی در حدود نیم قرن پیش از این می‌نویسد:
 «چون فرقه فراماسونری در باطن از یهود تشکیل شده و با آنکه نفوذ یهود در آنجا موجود است لیکن آن نفوذ در پشت پرده مانند آب زیرگاه جاری و در توده‌های مختلف و تحت عنوان اشراف و اعیان و فرمولهای تشریفاتی و حقه بازی مسیر خود را انجام می‌دهند»^{۹۰}
 و بر همین اساس معتقد است که:

«یهودیان سنگ اول بنای فراماسونری را گذاشته»^{۹۱} و پیوسته از این سازمان در جهت امیال و اهداف پلید سیاسی خویش بهره‌برداری نموده‌اند.

ولذا بی ارتباط و اتفاقی نیست که سازمان فراماسونری جهانی مبدأ تاریخ خود را از عهد عتیق و منابع عبرانی و توراتی گرفته و از این جهت همسانی خود را با این جماعت به اثبات می‌رساند، آنچنانکه از برخی نوشته‌های آید:

«فراماسونها مبدأ تاریخ خود را ۴۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌دانند، یعنی آغاز جهان بنا به روایت روحانیون عبرانی که در کتاب عهد عتیق منعکس شده... می‌باشد و برای یافتن سال فراماسونری کافی است که بر رقم (فوق) سال میلادی مسیحی را بیفزائیم»^{۹۲}.

و جالب توجه اینکه ما سونهای لاقید و ضد توحید خود را معتقد به آئین یهود دانسته بطوری که در برخی منابع بنقل از خود آنان اشاره شده که می‌گویند:

«بهتر است که مادیان واحدی را قبول کنیم و آن دین یهودی است که سرسلسله ادیان است»^{۹۳}.

با استناد به این قبیل اشارات است که، برخی به این نتیجه رسیده‌اند: «ماسونیسیم حزبی مخفی است... که بخاطر ریشه کن ساختن ادیان و دولتها به حساب یهود تأسیس شده است»^{۹۴}.
 و بسیاری دیگر نیز در تأیید ادعای فوق می‌نویسند که:

«با تشکیل این حزب سعی می‌شود که سایر ادیان، اخلاق و دولتها و ملتها را از جانب یهود ریشه کن سازند»^{۹۵}.

و خلاصه اینکه منابع بی شماری بر این ادعا مهر تأیید و تأکید زده‌اند که در واقع سازمان فراماسونری چون تشکیلاتی پنهانی و وحشتناک سرنخس را صهیونیسم جهانی بعهدہ دارد، و می‌نویسند:

«خطرناکترین جمعیت‌های زیرزمینی که بمنظور درهم ریختن ارکان اسلام و خدمت به اهداف یهود تشکیل شده، تشکیلات ماسونی می‌باشد»^{۹۶}.

«تشکیلات فراماسونری سازمانی یهودی الاصل است و بعبارت دیگر فراماسونری یک

جمعیت سری یهودی است... و مهمترین آن قرن هیجده و نوزده و بیست می باشد که نفوذ یهود از طریق ماسونها بر ملتها افزوده شد»^{۹۷}.

و بر این اساس است که بسیاری صهیونیسم را نه فقط بانی که کارگزار اصلی فراماسونری در نقاط مختلف عالم دانسته و برای نمونه می نویسند که:

«در ایران وابستگی فراماسونیسیم با صهیونیسم از بدو فعالیت این سازمان زیرزمینی وجود داشته و کارگزاران فراماسونیسیم از یهودیان ایران و... که دین آباء و اجدادی خود را رها کرده، تشکیل گردیده و نیز در لژهای وابسته به انگلیس و فرانسه در ایران یهودیان مهاجر به ایران و یهودیان ایرانی عضویت»^{۹۸} و نقش فعال و مهمی بعهدہ داشته اند.

و همچنین «به موجب نوشته حامد الگار شرق شناس انگلیسی در جولای ۱۸۷۳ میلادی (۱۲۸۹ هجری) لژ «سنسرامیته» ضیافتی به افتخار عده ای از بازدیدکنندگان ایرانی بر پا ساخت و کنفرانس مزبور با نطق یک فراماسون بنام «دالزاس» پایان یافت، وی در نطق خود از میهمانان ایرانی خواست که برای بهبود وضع جامعه یهودیان در ایران مساعدت کنند و گفت که همین تقاضا هنگامی که ناصرالدین شاه به اروپا سفر کرد، بوسیله «اسحق کرمیو» رئیس اتحادیه جهانی یهودیان (الیانس اسرائیلی) و عضو برجسته لژ «گراندریان» بعرض شاه ایران رسانیده شد، این تقاضا از فراماسونها ی ایرانی نشان دهنده همبستگی دائمی ولاینفک صهیونیسم و فراماسونیسیم است»^{۹۹}.

با توجه به اسناد، نوشته ها و اظهارات فوق بی مناسبت نیز نمی باشد که مجامع فراماسونری از کسانی که به هر طریق خدماتی نسبت به یهود و بنی اسرائیل انجام داده، به اصطلاح قدردانی کرده و برای اظهار و ابراز و علنی ساختن این تقدیر، اسامی آنان را در لیست و حتی عناوین لژهای فراماسونری جای داده و از آنان بعنوان یاران و کارگزاران ماسونی یاد می کنند.

آنچنانکه به ادعای برخی نوشته ها:

بعقیده فراماسونری کنونی کورش که باعث آزادی یهودیان از اسارت بابل شد، (و به اصطلاح) معبد بزرگ را در اورشلیم ساخته است طبق تعلیمات درجات عالیه فراماسونری «ماسون اول» یعنی جزء سازندگان و بانیان معبد بشمار می رود، زیرا معبدی که او ساخته است همان اسلوبی است که حضرت سلیمان بنا کرده است (!) و لذا ماسونها او را هم به اصطلاح امروزی «ماسون» می دانند^{۱۰۰}.

باین ادعا سند ذیل بیش از پیش تثبیت و تأیید می گردد که می نویسند:

«بطور قطع و یقین، نظامات و تعلیمات یهودی بعنوان شالوده و اساس برای ایجاد محفل اکبر اتخاذ گردید و مراسم و رموز آن بر آن اساس وضع شد ولو اینکه بعضی از تعلیمات قدیم مصری و نظریات (دیگر) در آن دخیل کردند و نمایانند»^{۱۰۱}.

البته موارد فوق الذکر ناقض عضویت و همکاری غیر یهود با محافل ماسونی نمی باشد، زیرا که در بین اعضاء و حتی بلندپایگان محافل فراماسونی، افراد وابسته به کیشها و آئینها و مکاتب مختلف دیگر نیز وجود دارند که از آن جمله میتوان به مسیحیان اشاره نمود که به جرأت میتوان اقرار کرد که آلت دست و فعل محافل ماسونیسیم قرار گرفته، بطوری که صهیونیستها مدعی اند:

«مسیحیان به هیچ وجه مقصود قطعی و نتیجه فوری و اقدامات ما را درک نمی کنند و به پیشرفت تاریخی خود در انجام نقشه ای که ما برای آنها طرح کرده ایم قناعت می ورزند و ما هم برای ارضای خاطرشان در این باب، از «تحسین و تمجید» مضایقه نخواهیم کرد»^{۱۰۲}

«این سیاست کذب و نیرنگ «اساس فراماسونری» سری ما را که دیگران به اصول آن پی نبرده اند، تشکیل خواهد داد و حتی مسیحیان کودنی که ما آنها را فقط برای خلط مبحث در نیروی محارب خود شرکت داده ایم از نقشه های تشکیلات سری ما سر در نخواهند آورد»^{۱۰۳}.

و در این راستا استفاده های شایان و بسیار قابل توجهی نیز از مسیحیت نموده که یک نمونه آن ملکم خان ارمنی می باشد (و در صفحات گذشته بدان اشاره گردید) که حتی بعنوان مؤسس و بنیان گذار فراماسونری در ایران شناخته شده است.

البته تشکیلات فراماسونری نیز، سرسپردگی و خوش رقصیهای آنان را بدون جواب نگذاشته و بعضاً حتی بعد از مرگ آنان نیز به تعریف و تمجید از آنها، به جهت قدردانی پرداخته که از آن جمله، اهداء قابهای منقش به رموز صهیونی، و حتی ترسیم علائم و سنبل های مورد استفاده ماسونی بر سر مقابر آنان و از این قبیل اقدامات می باشد، بطوری که میتوان به «علامت فراماسونری» بر روی سنگ قبر «تروتسکانیان» در قبرستان ارامنه جلفا^{۱۰۴}، اشاره نمود که ستاره شش گوش یعنی پرچم رسمی و شناخته شده صهیونیستی بر بالای آن منقش است.

از نکات مورد توجه دیگر در ارتباط ماسونیسیم و صهیونیسم اینکه فراماسونها نیز چون صهیونیستها، مدعی اند که از ابناء قوم بنی اسرائیل بوده و به اصطلاح خود را وارث پیشینیان مورد نظر می دانند، و در این راستا، با توسل به قدمت تاریخی این قوم، همچنین در صددند تا برای خویش مشروعیت تاریخی بدست آورده و قائل گردند.

و بدین لحاظ، متمسک به یکسری از، اوهام و افسانه های بنی اسرائیلی گردیده و از رموز، مراسم، سنبل ها و نشانه های منتسب به آنان استفاده می نمایند و در این مسیر حتی جسارت را به جایی می رسانند که حضرت سلیمان را بعنوان بانی و مؤسس فراماسونری معرفی کرده آنچنانکه در برخی مدارک آمده است:

«فراماسونهای جدید امروزی می گویند اولین کسی که سنگ بنای فراماسونری را نهاده سلیمان فرزند داود بود»^{۱۰۵}.

و به ادعای آنان «نخستین لژ بوسیله بناهای معابد سلیمان بوجود آمده است»^{۱۰۶}.

و بدین لحاظ، این استاد موهوم خود را، تاریخچه پیدایش فراماسونری و مبدأ تاریخی ماسونیسیم قراردادده آنچنانکه، «نویسندگان فراماسونری در هر کتاب و نشریه‌ای سعی دارند افسانه خانه سلیمان را مبدأ تاریخی برای سازمان خود محسوب دارند»^{۱۰۷}.

براساس این قبیل توسلات و تشبثات مکارانه است که بعضاً می‌نویسند:

«فراماسونها ساختن معبد سلیمان و افسانه‌های یهودی را پایه و اساس تئوری و اندیشه‌های

مسلک خود قرار داده و به نحو مرموزی از آنها بهره‌برداری می‌کنند»^{۱۰۸}.

فراماسونها در امتداد این قبیل گستاخی‌ها، حتی از اتهامات به حضرت موسی (س) نیز خودداری نورزیده و او را نیز متهم به جرگه فراماسونری کرده و در صدد توجیه اعمال و ماهیت صهیونیستی خویش برآمده‌اند بطوری که:

«ژرژ لیدر، یکی از افراد برجسته این فرقه در قرن نوزدهم معتقد بوده، که بانی و مؤسس

فراماسون حضرت موسی است»^{۱۰۹}.

سازمان فراماسونری در مسیر این پنهانکاری و پوششهای مرموز، حتی از خدای (بزعم خود)

بنی اسرائیل نیز غافل نمانده و برای استفاده از اهداف سیاسی خویش، آنرا نیز فراموش نکرده است، آنچنانکه با استفاده از برخی مطالب مندرج در عهد عتیق، آنها را بصورت سرود و شعارهای مخصوص، محافل و لژهای خود قراردادده که از آن جمله میتوان به موارد ذیل اشاره و بسنده کرد:

«(شماره ۱) اینک چه خوش و دلپسند است که برادران بایکدلی باهم ساکن شوند

(شماره ۲) مثل روغن نیکو بر است که بریش فروود می‌آید یعنی بریش هارون (شماره ۳) ... مثل حرمون است که بر کوههای صهیون فروود می‌آید زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است»^{۱۱۰}

همچنین سرودهایی دیگر نیز که برگرفته از عهد عتیق و تورات می‌باشد عبارتند از:

«(شماره ۸ — متبارک باد یهوه، خدا که خدای اسرائیل (است)

«(شماره ۲۴ — یهوه ترا برکت دهد و ترا محافظت نماید.

«(شماره ۲۷ — و نام مرا بر بنی اسرائیل بگذارند و من ایشان را برکت خواهم داد»^{۱۱۱}.

این سرودها با استفاده از آهنگهای مخصوص، در واقع منطبق با مرام و ماهیت صهیونیستی جماعت بوده و نکته جالب توجه اینکه منظور از یهوه و خدا و...، خالق یکتا و آفریدگار جهان نبوده بلکه منظور اصلی آنها، یکسری مفاهیم و موضوعات سیاسی مورد نظرشان یعنی دولت آتی و اشغالگر اسرائیل می‌باشد و در تأیید این ادعا بعضاً نوشته‌اند که:

«توسل به یهوه — خدای اختصاصی اسرائیل که با هیچ قوم و ملت و خلق دیگری نظر

عنایت بلکه حق توجه ندارد، مخالف اساس اعتقاد دینی (بوده) و علاوه بر این اشکال عقیده‌ای که در این توسل و تشبث به خدای خاص بنی اسرائیل وجود دارد مشکل تازه قضیه در دلالت لفظ

اسرائیل بر مفهوم جدیدی غیر از مصداق دیرین معهود از این کلمه است و آن دولتی جدید متشکل از یهودیان، در سرزمین فلسطین است که بنام اسرائیل معروف شده است، کثرت اتصال و اختصاص این مفهوم سیاسی و اعتباری جدید به لفظ اسرائیل، دیگر برای خدای اسرائیل در ذهن مردم عصر ما جز خدای دولت اسرائیل مفهومی ندارد که آنهم مانند ستاره «شش پر» دیگر... نشان رسمی شمرده می‌شود»^{۱۱۲}.

سازمان فراماسونری، همچنین از استفاده از اسامی و عناوین یهودی در لژها و محافل خود هیچ گونه دریغی نداشته، آنچنانکه بسیاری از اسامی لژها و محافل خود را از افراد و عناوین شاخص و مشهور یهود به عاریه گرفته است و برای نمونه «در میان یهودیان فراماسون از قبیل «مونت فیوری» که سمت ریاست یهود را در شهر لندن دارا (بود) لژی در لندن بنام (مونت فیوری) ایجاد و معروف نمودند»^{۱۱۳}.

زیرا که ماسونیسیم را نظر بر این است که اعضاء، محافل و لژهای فراماسونری هر کدام باید بمثابه و کپی‌ه ای از معابد و پادشاهان افسانه‌ای و روایی یهود باشند بطوریکه در دایرة المعارف فراماسونری که در سال ۱۹۰۶ در فیلادلفیا انتشار یافته آمده است که:

«هر محفلی باید رمزی از یکی از معابد یهود باشد و نیز هر رهبری از رهبران ماسونی خود نمودار نماینده یا پادشاهی از پادشاهان یهود و باز هر فرد ماسونی مثل اعلای یک کارگزار یهودی باشد»^{۱۱۴}.

مطالب دیگری را که در همین رابطه یعنی در اثبات وابستگی فراماسونری به صهیونیسم میتوان اشاره نمود اینکه، محافل فراماسونری به سبک و به طریقی تزیین، منقش و آرایش گردیده‌اند که در واقع تفاوت چندانی با محافل و مجامع صهیونیستی نداشته و علائم، نشانه‌ها و رموز مورد استفاده از این محافل خود برگ تأیید و مهر تثبیت دیگری بر ادعاهای فوق می‌تواند باشد.

بارزترین نکته در این اشتراک، استفاده از پرچم رسمی صهیونیستی یعنی همان ستاره شش پر می‌باشد که به ستاره داود قلمداد شده و در این زمینه در بعضی منابع آمده است:

«یهودیه‌ها که در مراسم فراماسونری دنیا نقش مهمی دارند حتی علامت شش گوش خود را جزو علائم ماسنی کرده و از وجود کلیمیان آواره جهان برای توسعه فعالیت ماسونی استفاده می‌کنند»^{۱۱۵}.

این علامت حتی بسیاری اوقات آنچنان خاتم کاری و تزیین کاری می‌گردد که بعنوان هدیه رسمی سازمان فراماسونری به اعضاء و افراد بلند پایه سازمان علی‌الخصوص، آنان که در خوش خدمتی و سرسپردگی به سازمان بیشترین سهم و نقش را داشته‌اند تقدیم می‌گردد. برای مثال: «جزو اسناد و مدارکی که از خانه شریف امامی استاد اعظم لژ فراماسونری در تهران با نام ۱۸۰۰ نفر فراماسونهای ایران بدست آمد، یک قاب خاتم کاری بود که نقش ستاره (شش پر) بر آن»^{۱۱۶} حک

شده و کاملاً مشهود بود.

مورد و یا نمونه دیگر علامت منقوش و مزین با حروف و مطالب یهودی در لژهای ماسونی می باشد که «در بالای چتر، مثلث* (علامتی) نقش شده است که از پشت بوسیله برق روشن می شود و در وسط آن چند حرف عبری و یهودی نوشته شده است»^{۱۱۷}.

نمونه دیگر ستونهایی است که به سلیمان نبی (س) در ایجاد معبد منصوب و منتسب کرده اند:

«دوستونی را که حضرت سلیمان در معبد خود بنا کرد... این دوستون در دو طرف مسند (معمار بزرگ) یا در مدخل تالار در جلسه عمومی دیده می شود که یکی از این دوستون موسوم است به ستون «ژاشین» یا «ژاسین» و دیگری به اسم ستون «بواز» که هر دو کلمه عبری بوده و فراماسونها آن دو را از تورات استفاده کرده اند... یعنی خداوند معبد سلیمان و مذهب او را با نیرومندی برقرار و پایدار می نماید»^{۱۱۸}.

که منظور ظاهراً کیش یهودی و در واقع آرمان صهیونیستی و اشغال اراضی فلسطین است. همچنین از نمونه های دیگر در همین زمینه اینکه:

«در چهار گوشه معبد ماسون که یک سالن بزرگ با سقفی بلند است...، عکسهایی کشیده شده است که یکی از آنها شمعدان معروف یهودیان است که سمبل صهیونیسم نیز می باشد»^{۱۱۹}.

البته ذکر موارد و نمونه های فوق به معنی اشاره به تمامی آنها نبوده، بلکه منظور مثالها و نمونه هایی است که در این محدوده امکان ذکر و شمارش آنان بوده است. با توجه به تمامی این نمونه ها و ذکر مثالهای فوق، مسلماً تردیدی در ارتباط و پیوستگی فراماسونری و صهیونیسم در اذهان باقی نمی ماند.

و بعلاوه میتوان اظهار داشت که ذکر این قبیل نمونه ها خود تأیید و تکمیل دیگری است بر تمامی واقعیات قبلی و اثبات بیش از پیش این وابستگی، که بسیاری نیز به این باور رسیده و این سازمان جهنمی جهانی را شعبه ای از سازمانهای وابسته و پیوسته در خدمت اهداف صهیونیسم دانسته اند.

«صهیونیسم جهانی این تشکیلات را می چرخاند و اینها جز چنگالهای تیز و ناخنهای برنده ای برای فعالیتهای خرابکارانه صهیونیسم جهانی نیستند»^{۱۲۰}. همچنین این سازمان را بطور همیشه و پیوسته تحت قیومیت صهیونیسم و مجری اوامر و احکام، و خلاصه ماهیت وجودی آنرا در خدمت این پدیده شوم جهانی دانسته و می نویسند: «جمعیت های ماسونی را هدفی معین جز خدمت

به صهیونیسم جهانی و تأمین تسلط آنان بر جهان»^{۱۲۱} نبوده و نیست.

و بعضاً حتی صهیونیسم جهانی را بی هیچ تردیدی، طراح و بنیانگذار، رموز، علامات و نقوش مورد استفاده در محافل ماسونی دانسته، بطوری که «برنارد لازار» نویسنده یهودی می نویسد:

«در پیرامون مهد ماسون یهود وجود داشتند که هرگاه این روایت را تطبیق نمائیم بازمانیکه پیش از محفل اکبر بسال ۱۷۱۷ بود آنرا مؤید با حقایق خواهیم یافت، مثلاً می گویند زرهی که اکنون در محفل اکبر دیده می شود یک یهودی نقشه آنرا ترسیم نمود و مانند رموز و اساطیر یهود مصورش کرد»^{۱۲۲}، که البته رموز و علامات دیگر نیز از این نمونه ها نمی تواند مستثنی گردد.

وجالب اینکه صهیونیسم نیز بعضاً ناچار به اقرار و اعتراف گردیده و از تعلق و تحت سلطه بودن سازمان فراماسونری در خدمت اهداف خود پرده برداشته است.

«چه کسی میتواند یک قدرت مخفی را از بین ببرد؟ و این قدرت مخفی ماست. فراماسونری... فقط به منظور نگه داشتن نقشه های ماست و شعاع عمل و طرز اجراء این قدرت مخفی و محل اجراء آن همیشه بر ملت پوشیده است»^{۱۲۳}.

و نمونه قابل توجه دیگر در این رابطه اینکه برخی معتقدند که محفل اصلی و مرکزی فراماسونری امروزه در سرزمینهای اشغالی فلسطین (اسرائیل) موجود بوده و رهبری دیگر لژها را بعده دارد.

«فراماسونها در کلاس درجات عالی که در اسرائیل تشکیل می شود، و فقط رؤسای ماسونها در آن شرکت دارند، حقیقت و ماهیت فراماسونری را برای استادان اعظم و... بیان می دارند»^{۱۲۴}.

و مورد دیگر در این رابطه اینکه سازمان فراماسونری جهانی تلاشهای فراوانی را بکار برده تا بلکه بزرگترین محفل و شاید مرکزیت خود را به مکانی در جوار قدس (مسجد الاقصی) تشکیل و انتقال دهد، زیرا که این مکان را بطوری که در صفحات قبل نیز اشاره شد، براساس افسانه ها و ادعاهای واهی، خانه سلیمان و یا جایگاه معبد سلیمان و بقولی آنرا اولین محفل می دانند. و در این جهت تاکنون به فعالتهای ضدانسانی و قبیحی متوسل گردیده اند.

زیرا محافل و دست اندرکاران ماسونی برای اینکه به این قبیل نمایشنامه های مضحک خود، عینیت بخشیده و آنرا به صحنه نمایش و اجرا درآورند، در صدد تشکیل محافل و لژ، در مناطق تحت اشغال در فلسطین، بعنوان شاخص و مرکزیت در جوار قدس و به ادعای خویش در کنار معبد سلیمان، برآمده بطوری که نوشته اند:

یکی از ایتالیائیهای مقیم برزیل و عضو فراماسونری می گوید:

«هنگامی که اسرائیلی ها مسجد الاقصی را آتش زدند، اجتماعی که عامل این کار بود براساس جمعیت فراماسونری و بدستور آنها بوده و اینها در نظر دارند عظیم ترین محفلهای را در قدس

در جوار معبد سلیمان بوجود آورند» ۱۲۵.

سازمان فراماسونری برای جامه عمل پوشاندن به نیت پلید خود، به تلاشهای مذبوحانه دیگری نیز مبادرت ورزیده که بعنوان نمونه می توان به نامه چند تن از فراماسونهای آمریکائی خطاب به هیئت امنای مسجدالاقصی و مسجدالصخره در بیت المقدس اشاره نمود که در بخشی از آن آمده است:

سروران عزیز!

«... امیدوارم که به ملاقات شما نائل آئیم سروران و بزرگان معبد مقدس... من و رفیقم «آوری مورفی» دو عضو از اعضای محافل فراماسونری می باشیم و شما آگاهید که معبد سلیمان خود اول محفل فراماسونری حقیقی بوده... این معبد به سال ۷۰ منهدم شده است، اگر امناء مسجد... به تشکیلات ما اجازه دهند یکصد میلیون دلار یا هر مقدار دیگری که لازم باشد جمع آوری خواهیم کرد و برای اعاده بنای هیکل خواهیم داد. توجه داشته باشید که مسجد شما هرگز سمت برتری و اشراف را از دست نخواهد داد، و وقتی ساختمان معبد به اتمام رسید در راه نظام سازمان فراماسونری جهانی وقف خواهد شد و مجاناً به شما بخشیده می شود. و علاوه بر این اگر هیئت امنای مسجد اجازه دهد هر برادری که در ساختن این معبد همکاری کند، افتخار عضویت در محفل ماسونی شماره یک ملک سلیمان در بیت المقدس را بدست می آورد، ما بقدر کافی بشما پول خواهیم داد و در پذیرفتن هدایا نیز مختارید مشروط به آنکه قسمتی محدود از معبد را اختصاص به فراماسونری داده... سروران عزیز! من اطمینان دارم که شما این مسئله را قبل از ورود من به آنجا مورد بررسی قرار داده و آرزو دارم که هیئت امناء مسجد عمر استدعای مرا قبول کرده (باشید)... ارادتمند: الست هارفورد - نیویورک» ۱۲۶.

در پایان بطور مختصر و بعنوان نتیجه، پیرامون ارتباط، پیوستگی و همخانوادگی سازمان فراماسونری جهانی با صهیونیسم، می توان به این اعتراف زعمای صهیونی اشاره و بسنده نمود که نوشته اند:

«برای نیل به مقصود تشکیلات فراماسونری را ادامه داده و در همه جا عمال مبتکری را بکار می گماریم... هیچکس جز ما در تعقیب کارهای فراماسونری نیست و ما هستیم که هدف نهایی خود را می دانیم» ۱۲۷.

منابع و مآخذ:

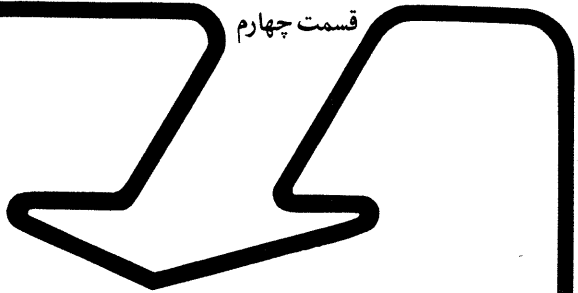
- ۱- دائرة المعارف فارسی: غلامحسین مصاحب - ج ۲ - ص ۱۸۵۲.
- ۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم: محمود محمود - ص ۱۸۱۳.
- ۳- فراموشخانه یا فراماسونری در جهان: ذبیح الله منصوری - ص ۱۰.
- ۴- سازمان جهانی فراماسونری: ولی الله یوسفیه ص ۱۸ - ۱۷ - چاپ اول.
- ۵- فراموشخانه و فراماسونری در ایران: اسماعیل رائین - ج اول - ص ۳۶ - چاپ پنجم.
- ۶- فرهنگ دهخدا: ج ۳۴ - ص ۱۱۲.
- ۷- تحلیلی از فراماسونری: محمدعلی خنجی - ص ۵.
- ۸- همان سند، ص ۶.
- ۹- تاریخ جمعیت‌های سری و جنبشهای تخریبی: محمد عبدالله عنان - ترجمه علی هاشمی حائری صفحه ۱۰۲ - چاپ سوم.
- ۱۰- اسماعیل رائین - پیشین ج اول ص ۱۱.
- ۱۱- تحلیلی از فراماسونری: محمدعلی خنجی ص ۱۸.
- ۱۲- ذبیح الله منصوری: پیشین ص ۱۱۶.
- ۱۳- فراماسونها سلاطین بی تاج و تخت: کامفراس - ج اول ص ۳۰.
- ۱۴- درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران: حامد الگار: ترجمه یعقوب آژند ص ۱۱۶.
- ۱۵- ولی الله یوسفیه: پیشین - ص ۶۲.
- ۱۶- همان سند، ص ۵۵.
- ۱۷- همان سند، ص ۶۱.
- ۱۸- ذبیح الله منصوری: پیشین: ص ۷۵ - ۷۴.
- ۱۹- محمدعلی خنجی، پیشین ص ۱۹.
- ۲۰- حامد الگار پیشین: ص ۱۰.
- ۲۱- ولی الله یوسفیه - پیشین - ص ۶۱.
- ۲۲- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - م - م بحری ص ۴۱ بنقل از نطقهای کنفرانس ماسونی ۱۹۱۱.
- ۲۳- همان سند، بنقل از کنفرانس ماسونیسم سال ۱۹۰۰.
- ۲۴- همان سند، بنقل از کنفرانس شرق اعظم سال ۱۹۲۳.
- ۲۵- محمود - محمود - پیشین - ج ۵ ص ۲۷ چاپ چهارم.
- ۲۶- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم: (پیشین) ص ۳۸ - مذاکرات کنفرانس ماسونی.
- ۲۷- همان سند، ص ۴۱ - بنقل از کنفرانس ماسونی
- ۲۸- فرهنگ دهخدا: ج ۳۴ - ص ۱۱۲.
- ۲۹- اسماعیل رائین: پیشین - ج اول - ص ۲۰۶.
- ۳۰- ولی الله یوسفیه: پیشین - ص ۵۸.

- ۳۱- ذبیح الله منصوری: پیشین - ص ۲۷-۲۳.
- ۳۲- ولی الله یوسفیه پیشین - ص ۱۰۲-۹۷.
- ۳۳- اسماعیل رائین - پیشین - ج ۲ ص ۱۵۳.
- ۳۴- محمود - محمود - پیشین ج ۷ ص ۶ چاپ چهارم.
- ۳۵- محمدعلی خنجی - پیشین - ص ۱۶.
- ۳۶- همان سند، ص ۱۱.
- ۳۷- ذبیح الله منصوری: پیشین - ص ۲۴-۲۳.
- ۳۸- همان سند.
- ۳۹- روزنامه اطلاعات شماره ۱۸۰۵۴ - ۲۴ آذر ۱۳۶۵.
- ۴۰- همان سند.
- ۴۱- ماهیت باشگاههای روتاری: سید محمدصادق سجادی ص ۲۴.
- ۴۲- ذبیح الله منصوری: پیشین ص ۳۲-۳۱.
- ۴۳- فراماسونری در ایران: محمود کتیرایی ص ۱۵۵.
- ۴۴- ولی الله یوسفیه: پیشین - ص ۲۱۹.
- ۴۵- همان سند، در صفحات مربوط به آمریکا.
- ۴۶- ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۴۰-۳۹.
- ۴۷- محمود - محمود - پیشین - ج ۷ ص ۸-۷.
- ۴۸- ولی الله یوسفیه - پیشین
- ۴۹- همان سند، ص ۲۱۰.
- ۴۹ مکرر- ذبیح الله منصوری - پیشین ص ۵۴.
- ۵۰- محمود - محمود - پیشین - ج ۵ - ص ۲۵ چاپ چهارم.
- ۵۱- ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۵۴.
- ۵۲- محمود - محمود - پیشین ج ۵ - ص ۲۸-۲۷.
- ۵۳- همان سند، پیشین ج ۷ ص ۸.
- ۵۴- ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۴۲.
- ۵۵- همان سند، ص ۴۵.
- ۵۶- همان سند، ص ۳۴.
- ۵۷- محمود - محمود - پیشین - ج ۵ - ۲۸.
- ۵۸- ولی الله یوسفیه - پیشین - ص ۲۵۸.
- ۵۹- همان سند، ص ۶۳.
- ۶۰- همان سند، ص ۲۶۳-۲۶۱.
- ۶۱- همان سند، ص ۲۶۵.
- ۶۲- همان سند، ص ۲۶۱-۲۶۰.

- ۶۳ - محمدعلی خنجی - پیشین - ص ۱۶.
- ۶۴ - حامد الگار - پیشین - ص ۳۷.
- ۶۵ - محمود کتیرایی - پیشین - ص ۶۰.
- ۶۶ - حامد الگار - پیشین - ص ۲۹.
- ۶۷ - اسماعیل راثین - پیشین ج اول - ص ۲۴ - ۲۳.
- ۶۸ - همان سند، ص ۲۵.
- ۶۹ - همان سند.
- ۷۰ - همان سند، ص ۲۸.
- ۷۱ - همان سند، ص ۳۳ - ۳۲.
- ۷۲ - حامد الگار - پیشین - ص ۲۹.
- ۷۳ - محمود - محمود - پیشین ج ۷ ص ۵.
- ۷۴ - همان سند، ص ۴.
- ۷۵ - حامد الگار - پیشین - ص ۴۲ - بنقل از «بلونت» نویسنده انگلیسی.
- ۷۶ - همان سند، ص ۴۲.
- ۷۷ - فراماسونها سلاطین بی تاج و تخت - پیشین - ج اول ص ۳۱.
- ۷۸ - دایرة المعارف فارسی: غلامحسین مصاحب - ج اول - ص ۱۱۰۹.
- ۷۹ - محمود - محمود - پیشین ج ۵ - ص ۲۸.
- ۸۰ - ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۴۷.
- ۸۱ - همان سند، ص ۴۶.
- ۸۲ - روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۰۵۴ مورخ ۲۴ آذر ۱۳۶۵.
- ۸۳ - کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - پیشین - ص ۳۸ - بنقل از کنفرانس شرق اعظم ص ۱۹۲۳.
- ۸۴ - همان سند.
- ۸۵ - ماهیت باشگاههای روتاری - پیشین ص ۱۱ - ۹.
- ۸۶ - محمدعلی خنجی - پیشین - ص ۱۸.
- ۸۷ - روزنامه اطلاعات - پیشین.
- ۸۸ - ذبیح الله منصوری پیشین - ص ۳۹.
- ۸۹ - همان ص ۴۱.
- ۹۰ - زمامداران در انگلستان: چک اریش والتر - ترجمه اسماعیل نشاط - ص ۱۶ - ۱۳۳۲ شمسی
- ۹۱ - همان سند، ص ۶۰.
- ۹۲ - ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۱۱۸.
- ۹۳ - فراماسونها سلاطین بی تاج و تخت - پیشین - ص ۲۸ - ج اول.
- ۹۴ - کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - پیشین ص ۳۷.
- ۹۵ - اسرائیل فاشیسم جدید - محمدحسن وزیری کرمانی ص ۲۰ - بنقل از اسرار الماسونیه محمدجواد رفعت آتلخان.

- ۹۶ - ماهیت باشگاههای روتاری - پیشین ص ۹.
- ۹۷ - همان سند، ص ۱۴.
- ۹۸ - اسماعیل رائین - پیشین - ج اول - ص ۴۷۷.
- ۹۹ - همان سند، ص ۴۷۶ - ۴۷۵.
- ۱۰۰ - همان سند، ج دوم - ص ۲.
- ۱۰۱ - محمد عبدالله عنان: پیشین ص ۱۱۱.
- ۱۰۲ - اسرار مخفی سازمان یهود - ژرژ لامبلن - ترجمه ر - ش - ص ۱۱۶ چاپ سوم.
- ۱۰۳ - همان سند، ص ۹۴.
- ۱۰۴ - اسماعیل رائین - پیشین - ج ۲ - ص ۴۲۴.
- ۱۰۵ - ذبیح الله منصوری پیشین - ص ۹.
- ۱۰۶ - فراماسونری در انقلاب فرانسه: نجفقلی معزی - ص ۲۸۱ - سال ۱۳۴۱ - ش.
- ۱۰۷ - ولی الله یوسفیه - پیشین - ص ۲۶.
- ۱۰۸ - اسماعیل رائین - پیشین - ج اول - ص ۲۱۰.
- ۱۰۹ - همان سند، ص ۴۲.
- ۱۱۰ - همان سند، ج سوم - ص ۲۰۲.
- ۱۱۱ - همان سند، ج دوم - ص ۲۰۵ - ۲۰۴.
- ۱۱۲ - همان سند، ج سوم ص ۲۲۰ - بنقل از محیط طباطبائی.
- ۱۱۳ - زمامداران انگلستان: پیشین ص ۸۱.
- ۱۱۴ - ماهیت باشگاههای روتاری: پیشین - ص ۲۳.
- ۱۱۵ - اسماعیل رائین - پیشین - ج دوم - ص ۱۵۳.
- ۱۱۶ - روزنامه جمهوری اسلامی - شماره ۱۴۷ - مورخ ۱۳۵۸/۹/۶.
- ۱۱۷ - اسماعیل رائین - پیشین - ج اول ص ۲۱۳.
- ۱۱۸ - ذبیح الله منصوری - پیشین - ص ۱۵۴.
- ۱۱۹ - روزنامه اطلاعات - شماره ۱۸۰۵۴ - ۲۴ آذر ۱۳۶۵.
- ۱۲۰ - ماهیت باشگاههای روتاری پیشین ص ۴۳.
- ۱۲۱ - همان سند، ص ۱۵.
- ۱۲۲ - محمد عبدالله عنان: پیشین ص ۱۱۱.
- ۱۲۳ - اسرار مخفی سازمان یهود: ژرژ لامبلن - ص ۴۹.
- ۱۲۴ - فراماسونها سلاطین بی تاج و تخت - پیشین - ص ۳۰ - ج اول.
- ۱۲۵ - ماهیت باشگاههای روتاری پیشین ص ۱۷.
- ۱۲۶ - همان سند، ص ۴۵.
- ۱۲۷ - اسرار مخفی سازمان یهود - پیشین ص ۱۱۶ - ۱۱۵.

قسمت چهارم



صهیونیسم

دروسایل ارتباط جمعی و تبلیغی جهان

* وسایل ارتباط جمعی.

* گسترش وسایل ارتباط جمعی

* خبرگزاریها

* شیوه‌ها و ماهیت حاکم بر وسایل ارتباط جمعی و نگاه‌های خبری جهانی

* صهیونیسم و انحصار وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی

الف: ماهیت گردانندگان و قلمرو فعالیت خبرگزاریهای بین‌المللی

* نمونه‌ای از ارزیابی، گزارشات، اخبار و تحلیل‌های منتشره از طرف آنها

ب: سهامداران و گردانندگان وسایل ارتباط جمعی و ماهیت آنها:

۱- رسانه‌های سمعی و بصری

۲- رسانه‌های مطبوعاتی

* رقابتهای تصنعی در محافل ارتباط جمعی تحت سلطه صهیونیسم

* وسایل ارتباط جمعی

وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی که مجموعهٔ رادیو، تلویزیون، مطبوعات، خبرگزاریها، تلکس و... را در بر می‌گیرد، در واقع بهترین و مدرنترین وسیله ارتباط جوامع بشری با توجه به کثرت و پراکندگی آنها در نقاط مختلف جهان می‌باشد.

این وسایل، امروزه آنچنان دچار تحول گردیده‌اند که بواقع میتوان گفت: جهان بشری را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده، و دست‌یابی به اخبار، گزارشات و رویدادهای جهانی، فرصتی کمتر از زمان را می‌طلبد، زیرا که سرعت عمل این وسایل بقدری سریع و تند می‌باشد که در کوتاه‌ترین لحظات، رخدادهای گوناگون در سراسر جهان توسط آنها منتشر می‌گردد.

در نقش و ارزش این وسایل میتوان اظهار داشت که اگر این وسایل در جایگاه واقعی و حقیقی خویش قرار گیرند، در آموزش و هدایت و رشد فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و... جوامع بشری، آنچنان مفید و سودمند می‌توانند باشند که اساسی‌ترین و بزرگترین سهم را در ساختار، و تکامل جوامع انسانی و هدایت و رشد و تعالی آن داشته باشند.

از طرف دیگر، در نقش و تأثیر این وسایل میتوان اظهار داشت که بعضاً از وسایل و تکنیکهای پیشرفته و مدرن نظامی نیز مؤثر بیشتر بوده، بطوری که در شکستها و پیروزیها نقش حساس و رل قابل توجهی را می‌توانند ایفا نمایند.

* گسترش وسایل ارتباط جمعی

وسعت و گستردگی وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی در جهان به شکلی است که بواقع سرتاسر کره زمین، زیر چتر و تحت پوشش این قبیل وسایل و دستگاهها قرار گرفته که افزایش روزافزون آنها، امروزه بنحوی بارزی جلب نظر می‌کند، و این واقعیات با مروری کوتاه به گذشته، بخوبی آشکار می‌گردند، بطوریکه:

«در انگلستان به سال ۱۹۳۹ میلادی در حدود ۹/۸۰۰/۰۰۰ (نه میلیون و هشتصد هزار گیرنده رادیویی وجود داشته که این رقم در آمریکا به ۳۱/۰۰۰/۰۰۰ (سی و یک میلیون) و در آلمان به ۱۰/۲ میلیون (ده و دودهم میلیون) و در فرانسه به ۵/۲ (پنج و دودهم میلیون)^۱ می‌رسیده است.

از شماره رادیوها و دیگر وسایل الکترونیکی که بگذریم، نشریات نیز رقمی بسیار وسیع را دارا بوده‌اند.

که براساس منابع مختلف، در آلمان «در سال ۱۸۶۶ میلادی در حدود ۳۰۰ (سیصد) و در سال ۱۹۱۴ — تعداد ۲۲۰۰ (دو هزار و دویست) نشریه یومیه^۲ و در سال ۱۹۳۳ تعداد ۲۷۰۰ (دو هزار و هفتصد) نشریه سیاسی^۳ موجود و منتشر می‌شده است.

تعداد نشریات یومیه در آمریکا^۴ نیز «از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۴۰، از ۲۴۳۰ (دو هزار و چهار صد و سی) به ۱۸۴۸ (یک هزار و هشتصد و چهل و هشت)^۴ می‌رسیده است.

فرانسه نیز از این قاعده مستثنی، و بی‌شبهت نسبت به دیگران نبوده است، آنچنانکه در سال ۱۸۷۴ حدود ۱۷۹ (یکصد و هفتاد و نه) و در سال ۱۹۱۴ قریب ۲۵۰ (دویست و پنجاه) روزنامه فقط در شهرهای مختلف آن انتشار^۵ می‌یافته است.

براساس منابع فوق در روسیه نیز آماری مشابه ذیق مشاهده می‌گردد، آنچنانکه بین سالهای ۱۹۱۳ و ۱۹۱۷ (حدود هشتصد نشریه)^۶ در آن سامان منتشر می‌شده است.

این گستردگی نشریات و تبلیغات در سالهای بعد از انقلاب اکتبر نیز تا حدی موجودیت داشته آنچنانکه «در حدود سالهای ۱۹۴۶ مطبوعات شوروی شامل ۴۵ روزنامه و در همین زمان در جمهوریهایی مختلف آن نیز — ۹۰۰۰ (نه هزار) نشریه انتشار می‌یافته است»^۷.

البته با این تذکر مهم که تمامی این نشریات زیر نظر دو نشریه بزرگ یعنی «پراودا» ارگان حزب کمونیست و «ایزوستیا» (ارگان دولت) و وابسته به آنها بوده و از آن دو تغذیه و در چهارچوب مشی تعیین شده آنها فعالیت می‌کرده‌اند و هیچگونه آزادی و استقلال از خود نداشته‌اند.

۵ جدول زیر کیفیت گسترش نشریات روزانه در آمریکا را از نیمه دوم قرن ۱۸ تا «پایان نیمه اول قرن ۱۹ نشان می‌دهد:»

سال	۱۷۷۶	۱۸۱۰	۱۸۲۸	۱۸۴۰
تعداد روزنامه	۳۷	۳۵۹	۸۶۱	۱۴۰۳

روند فوق امروزه در بسیاری از ممالک، روبه فزونی بوده بطوری که براساس آمارهای رسمی منتشره در سالهای اخیر حدود ۸۲۰۰ (هشت هزار و دویست) روزنامه بطور رسمی در سراسر جهان فعالیت داشته و شمار رادیوهای گیرنده رسمی نیز به ۱/۳ میلیارد و تعداد تلویزیونها به رقمی در حدود ۵۵۰ میلیون و شمار خبرگزاریها به بیش از ۱۵۰ (یکصد و پنجاه) می رسد که در سطح جهان به فعالیت مشغول می باشند.

* خبرگزاریها

خبرگزاریها که از جمله اجزاء پیکره وسایل ارتباط جمعی جهان را تشکیل می دهند در واقع نسبت به دیگر مراکز و وسایل، نقش بسیار مهم و اساسی را دارا بوده که وظیفه اصلی و واقعی آنها این است که اخبار و اطلاعات را در زمانی بسیار سریع و کوتاه گردآوری و بطور صادقانه و بی هیچ غرض و جتهی، در بین جوامع و محافل ذیربط توزیع و منتشر نمایند.

ولیکن امروزه آنچه عملاً مشاهده می شود، عکس و مخالف جهت فوق می باشد چرا که خبرگزاریهای بزرگ جهانی و وابستگان آنها، بنا بر مصلحت و مقتضای مطامع و منافع اربابان خویش از میان اخبار، گزارش و حوادث، به انتخاب سلیقه ای دست زده حتی در تفسیر و تحلیل رخدادها نیز بر طبق امیال و در راستای جهت مذکور گام بر می دارند.

موضوع دیگری که در رابطه با خبرگزاریهای معروف و شاخص بین المللی جلب نظر می نماید، اینکه اکثریت رسانه های گروهی و وسایل ارتباط جمعی جهانی از مطبوعات تا رادیو و شبکه های تلویزیونی و... حتی بسیاری از خبرگزاریها، مستقیم و غیر مستقیم، به آنها وابسته می باشند.

همچنین بسیاری از این قبیل وسایل، چون تنها امکان دریافت اخبار محلی و یا منطقه ای را دارا بوده و از دریافت و عرضه اخبار در سطح بیشتر و وسیعتر و احیاناً جهانی، ضعیف و ناتوان بوده و حتی قادر به تأمین هزینه و مخارج این قبیل کارها نمی باشند. لذا خود به خود، متکی و وابسته به خبرگزاریهای فوق الذکر شده. بطوری که براساس آمار مستند، از هر (۴) چهار خبری که در سطح بین المللی توسط رسانه های گروهی و وسایل ارتباط جمعی، نقل و گزارش و یا ارائه می شود، ۳ مورد آن بوسیله خبرگزاریهای فوق مخابره می شوند، یعنی ۳/۴ کل اخبار و گزارشات دریافتی آنها از خبرگزاریهای معروف بین المللی می باشد و این سرشت و سرنوشت شومی است که امروزه بر مجموعه وسیعی از وسایل ارتباط جمعی و رسانه های گروهی جهان حاکم می باشد.

صرف نظر از روند تأسف بار فوق، متأسفانه شمار کثیری از رادیوها، شبکه های تلویزیونی، روزنامه ها و نشریات و... در سراسر جهان نیز مستقیماً زیر نظر خبرگزاریهای مورد اشاره اداره می شوند که در واقع بخش و یا شعبه ای از آن بنگاه را تشکیل می دهند.

فراتر از اینها، بسیاری از برنامه‌های سینمایی و فیلمهای تلویزیونی و نمایشی و بنگاههای انتشاراتی و فرهنگی نیز بعهده و در انحصار مستقیم این خبرگزاریها بوده که در جهان کنونی نقش بسیار ژرف و شگرفی را بازی می‌نمایند.

این خبرگزاریها و در واقع تراستهای انحصاری خبر، از جمله عبارتند از: «رویتر» در انگلستان، «فرانس پرس» در فرانسه، «آسوشیتدپرس» و «یونایتدپرس» در آمریکا، و «تاس» در شوروی که بلوک کمونیستی و سیویالیستی و اروپای شرقی از آن تغذیه می‌کنند.

البته خبرگزاری «هسین هوا» (HSIHSN-HOA) در چین را نیز باید در این راستا بر شمرد که در سطح جهانی مشهور، ولیکن به اندازه خبرگزاریهای فوق الذکر نبوده و فعالیت نداشته است.

✱ ماهیت و شیوه‌های حاکم بر وسایل ارتباط جمعی

و بنگاههای خبری جهانی

امروزه شیوه‌های حاکم بر وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی از مجلات و روزنامه‌ها گرفته تا فرستنده‌های رادیویی و شبکه‌های تلویزیونی، و خبرگزاریها در جهان، طوری است که این محافل نه فقط از رسالت حقیقی و واقعی خویش دور و منحرفند، که روند و طریقه‌ای خلاف و عکس وظیفه اصلی و مقرر خویش در پیش گرفته، بطوریکه بلندگوی سیاست‌بازان بین‌الدولی و سیاست‌های حاکم بر مجامع استکباری و جهان‌خواران بین‌المللی گردیده‌اند.

آنچنانکه:

«تهیه اخبار و تفسیرهای تحریفی»

«جعل، تنظیم و ارائه گزارشات کاذب و غیر واقعی»

«جانب‌داری، دفاع، و حتی مردمی و موجه جلوه دادن مقامات و شخصیتها و حتی دول و

محافل وابسته به استکبار و صهیونیسم».

«جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌های صد درصد انحرافی».

«کوشش‌های بی‌دریغ برای جهت دادن در شکل‌گیری افکار عمومی در جهان».

و در واقع اجراء و عملی ساختن تئوری فاشیستی گوبلز و وزیر تبلیغات هیتلر که می‌گفت:

«در سلول گاز میتوان در آن واحد صدها نفر را مسموم کرد ولی با یک دروغ که بخوبی

ساخته و پرداخته شده باشد میتوان ذهن میلیونها نفر را دچار مسمومیت کرد».

و نیز هزاران دسیسه و توطئه دیگر. که بنحوبسیار مرموز و دقیق و در عین حال حساب شده،

جملگی در دستور کار و اهداف آنها، و براساس مطامع و خواستهای اربابان و سران بین‌المللی شان

آماده، و به معرض اجراء، و انتشار قرار می‌گیرد.

برای ارائه نمونه‌ای از شیوه‌های فوق، اسناد و مدارک بسیار و غیر قابل شماری موجود می‌باشد که از آن جمله میتوان به موضع‌گیری محافل ارتباط جمعی و تبلیغی جهانی و کیفیت ارائه تحلیل و تفسیر و حتی اخبار، از طرف آنان پیرامون حرکتها و نهضت‌های آزادیبخش و استقلال طلب و مردمی و علی‌الخصوص قیامها و مبارزات اسلامی در سرتاسر جهان از آفریقا تا آمریکای لاتین و از آسیا تا آمریکا و اروپا اشاره نمود.

این مجامع نه فقط بر اساس سیاست‌های حاکم و بر طبق مرام و مطامع اربابان خود هیچگاه حقایق و واقعیات مربوط به این قبیل حرکت‌های انسانی را منعکس و به جهان بشریت عرضه نکرده‌اند، که نهایت کوشش را در تحریف و وارونه جلوه دادن، علل، انگیزه‌ها و اهداف این حوادث، و حتی کتمان آنها، بخرج داده، و بالعکس همین رویه و شیوه را نیز در عملکرد جانیان و حکام نگون بخت و دیکتاتور و سرکوب گران این نوع حرکتها و نهضتها پیاده و اجرا می‌کنند، که قیام‌های مکرر مردم مظلوم و مسلمان فلسطین و مسلمانان جنوب لبنان در مقابل صهیونیسم جهانی در طول سالیان متمادی و همچنین جنایت‌های متعدد و مختلف صهیونیست‌های اشغالگر در این خطه، و نیز شهادتها، شهادتها و ایثارگریهای مسلمانان افغانی در برابر جنایات اشغالگران سرخ، همچنین تمامی این قبیل حوادث و رخدادها از «شیلی» و «السالوادور»، «فیلیپین» (دوران زمامداری مارکوس خصوصاً) — سودان (بالاتر از دوران جعفر نمیری) تونس — مصر — مراکش و آفریقای جنوبی — تا بسیاری از کشورهای مرتجع عربی و علی‌الخصوص از طرف حزب بعثی صهیونیستی عراق علیه ملت مسلمان و در بند آن کشور، و تمامی حق‌کشی‌ها و تبعیضات و جنایاتی که در اروپا و آمریکا و این جوامع به اصطلاح مترقی و متمدن (!) اعمال می‌شود و هزاران ددمنشی‌های دیگر که در این کره پهناور، مشاهده می‌شود، نه تنها، ذره‌ای صداقت و شرافت در انعکاس حقایق بخرج نداده و نمی‌دهند که تمامی سعی و توان خویش را در تحریف و معکوس جلوه دادن آنها بکار گرفته، که تعاریف و تعابیر گوناگون از طریق زبان و قلم و در پهنه کاغذ تماماً عاجز و قاصر از بازگویی این همه نامردیها و نامردیها و دسایس علیه بشریت مظلوم می‌باشد.

نمونه دیگر این شیوه را در برخورد وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی در رابطه با رویدادهای مختلف پیرامون انقلاب ملت مسلمان ایران میتوان جستجو نمود که چه سان سعی خود را در جهت تحریف، مسخ و کتمان اخبار، وقایع و حقایق مربوط به قیام و عکس‌العمل‌های این امت و این مرز و بوم، در برابر جهان‌نخواران بین‌المللی، بکار برده و پیوسته در این کوشش‌اند تا از انعکاس واقعی رویدادها در مجامع مختلف بشری ممانعت بعمل آورند و مردم آزاده جهان را از استماع رخدادهای حقیقی و درست، بیخبر و محروم نگه دارند، و در این راستا نه تنها از تمامی دسایس و تهمتها و شایعه‌ها بهره‌جسته که به بزرگترین اکاذیب نیز توسل جسته‌اند که از آن جمله شایعه

«ارتباط انقلاب اسلامی ایران با دستگاهها و محافل صهیونیستی» و بسیاری دیگر از این قبیل می‌باشد.

در حالیکه رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و دست‌اندرکارانشان خود بهتر از هر مرجع و محفلی بدین حقیقت وقوف دارند که انقلاب و امت اسلامی و رهبران و دولتمردان ایران اسلامی نه فقط اولین و بزرگترین و سرسخت‌ترین مانع و مخالف صهیونیسم جهانی، که بیش از آن مورد بغض و کینه این پدیده سرطانی و سران و سرکردگان آن می‌باشند.

در خاتمه از این بحث بطور خلاصه میتوان عنوان نمود که وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی در طول تاریخ پیدایش خویش تا به امروز، آنچنان از اصل و وظیفه مقدس و پرارزش خویش دور و بیگانه بوده و به شیوه‌های غیر در چهارچوب اهداف و مطامع اربابان خویش متوسل گشته‌اند که نویسنده‌ای مسیحی خطاب به آنان می‌نویسد:

«بارزترین خصوصیات شما... پرگوئی و ناگهان لال شدن شماست، هر وقت اربابان خالقین شما لازم می‌دانند، شبها همه شب، روزها همه روز، هفته پشت هفته، ماه پشت ماه حتی سال پشت سال آنقدر چهچه می‌زنید که گویی تمام جهان را در دهان شما خلاصه کرده‌اند و وقتی اربابان شما توطئه سکوت را ضروری تشخیص می‌دهند شما چنان خفقان می‌گیرید که گوئی اصلاً لال به دنیا آمده‌اید»^۸

سند بارز ادعای فوق را در جنگ تحمیلی رژیم بعثی صهیونیستی عراق علیه انقلاب اسلامی ایران، (و حوادث تلخ مکرر و متعدد تحمیلی، عقلی‌های صهیونیست، چه علیه مردم انقلابی این مرز و بوم و چه در داخل خاک عراق) بخوبی میتوان جستجو و مشاهده نمود.

آنگاه که صدام عقلی به توصیه و حمایت اربابان استکباری و صهیونیستی و بدنبال تلاشی نظام نوپای اسلامی و نابودی و خاموش ساختن انقلاب اسلامی، حملات ددمنشانه به خاک ایران را آغاز و بخش وسیعی از اراضی این سرزمین را اشغال نمود، هیچگاه مدعیان صلح و حقوق بشر (!) در جهان علی‌الخصوص در میان محافل مطبوعاتی و ارتباط جمعی کوچکترین فریادی علیه این جنایت عظیم سرنداده و نمی‌دادند ولیکن آنگاه که ملت مسلمان ایران، اولین اقدام را در بازپس گرفتن مناطق و سرزمینهای اشغالی، آغاز نمود، ناگهان چرت‌های جملگی علی‌الخصوص وسایل ارتباط جمعی جهانی، پاره شده و شروع به قلمفرسائی و هیاهو نموده و نه فقط داد صلح و امنیت در منطقه را در بوقها دمیده، بلکه ایران اسلامی را که در صدد آزادسازی مناطق تحت ظلم، ورهائی ملت مسلمان و در بند عراق برآمده بود، متهم به توسعه طلبی و اشغالگری نموده، و بازگشت به مرزهای بین‌المللی را چون شعاری شیطننت‌آمیز در جهان آوازه نمودند. که نمونه بسیار

بارز آن را در دهه های قبل و در جنگ های مختلف صهیونیسم* با برخی از کشورهای عربی قبلاً اجرا کرده، و در واقع این شیوه را تداعی گر همان روند گذشته و چیزی غیر از آن نمیتوان بحساب آورد.

(البته لااقل در مورد ایران از بعد از انقلاب و علی الخصوص تحمیل جنگ بر این کشور تا کنون نمونه های بسیار فراوانی از این قبیل مشاهده شده که به دلیل پرهیز از طولانی شدن مطلب از ذکر آنها خودداری می ورزیم.)

و نا گفته نماند که نمونه های بسیار آشکار دیگر این موارد در اکناف عالم بخوبی قابل جستجوست، که مقاومت و دفاع سرسختانه ملت مسلمان لبنان در قبال صهیونیسم و قدرتهای استکباری، از جمله دیگر آن می باشد که، کوچکترین عکس العمل این مظلومان در مقابل دنیای ظلم و شقاوت جهانخواران، با انواع تهمت ها و هوچی گری بلندگوهای وابسته روبرو گردیده و بعنوان ناقضان حقوق بشر و تروریست و... از آنان نام برده شده است، در حالیکه بزرگترین خونریزیها و ویرانیهایی که توسط صهیونیستهای اشغالگر و حامیان استکباری آنها عملی و اجراء می شود دفاع از خود و از حقوق بشر و مبارزه با تروریست و... قلمداد می گردد.

در پایان بطور مختصر میتوان به این نتیجه رسید که وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی با توجه به تحول شگرف کمی و تکنیکی در جهان امروز در بعد کیفی نه فقط پیوسته سیر نزولی را پیموده که در جهت عکس رسالت و وظیفه واقعی و مسلم خویش سیر کرده و در اکثر مواقع به ضد ارزش تبدیل شده و به انحاء مختلف و مرموز، به دفاع از ظلم - جنایت - دیکتاتوری - استبداد - خونریزی - اشغال - توسعه طلبی - نژادپرستی و... گام برداشته و واضح تر اینکه، آرایشگر وزینت بخش کاخ ستم بوده است.

* صهیونیسم و انحصار وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی

پس از پی بردن به اهمیت وسایل ارتباط جمعی و نقش آنها در جهان و همچنین شناخت ماهیت و شیوه های حاکم بر آنان، خود بخود این پرسش مطرح می گردد که گردانندگان و صاحبان اصلی این دستگاهها و وسایل، با تمامی وسعت و گستردگی، چه افراد و احیاناً جریانهایی بوده، و

* در جنگ های مختلف صهیونیسم با برخی از کشورهای عربی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۷۳، نه فقط آنگاه که اراضی بیشتری نصیب اشغالگران صهیونیستی می گردید و در واقع صهیونیسم جهانی ولوبه بخشی از اهداف خود می رسید، بلکه هرگاه که می رفت بنیان رژیم صهیونیستی در معرض خطر و انهدام قرار گیرد، در همان هنگام نه فقط سازمان ها و مجامع بین المللی دست بکار شده و ندای شوم آتش بس و صلح را سر می دادند که بیش از آنها بنگاه های خبر پراکنی و تبلیغی از خبرگزاریها گرفته تا وسایل الکترونیکی چون رادیو - تلویزیون و... و مطبوعاتی چون روزنامه و غیره، همین آهنگ منحوس را بطور پیوسته تا رسیدن به اغراض، خود دنبال و تکرار می کردند.

می‌باشند، که، بی توجه به مسیر خود آنچنان تاختنی را آغازیده‌اند که بشریت در زیر سم کوبنده آنان لگدکوب و لگدمال می‌شود؟ و اینها کدامین انحصارات و تراستهای بین‌المللی هستند که به انسان و انسانیت دهن کجی و به حقوق حقه بشریت نامردیها و نامردمیها روا می‌دارند؟

برای رسیدن به نتیجه و پاسخ بدین پرسش چنانچه بخواهیم به تاریخچه و سرگذشت و همچنین اوضاع و بافت حاکم بر تمامی وسایل ارتباط جمعی از مطبوعاتی و انتشاراتی گرفته تا الکترونیکی، آنهم در سرتاسر جهان اشاره بنمائیم. مسلماً از عهده این محدوده خارج و فرصتهای بسیار طویل و اوراق کثیری را می‌طلبید، ولیکن برای اینکه از دست‌یابی به نتایج واقعی در این زمینه، محروم نگشته و صرف‌نظر نکرده باشیم لااقل به نمونه‌های شاخص و مشهور اکتفا کرده و به بررسی و کنکاش در ابعاد مختلف آنان در این راستا می‌پردازیم:

* الف - ماهیت گردانندگان و قلمرو فعالیت خبرگزاریهای بین‌المللی

خبرگزاریهای عمده بین‌المللی که انحصار کنترل و پخش اخبار در جهان را در دست داشته و یک‌تاز، در عرصه وسایل ارتباط جمعی بوده و مطابق با سیاستهای اربابان و گردانندگان شان اداره می‌شوند، در رأس و بعنوان سرفصل این پژوهش قرار می‌گیرند.

(البته ناگفته نماند که در حال حاضر بیش از ۱۵۰ خبرگزاری (آژانس خبری) در بیش از پنجاه کشور جهان به فعالیت مشغولند که به دلایل مختلف، بسیاری از آنها تحت نفوذ و تأثیر و بعضاً سلطه کامل خبرگزاریهای بزرگ بین‌المللی و تحت الشعاع آنان واقع هستند.)

از جمله اینها میتوان بدو خبرگزاری یونایتدپرس و آسوشیتدپرس اشاره کرد که، مقرشان در آمریکا و دارای گسترده‌ترین فعالیت در سطح بین‌المللی بوده که سرمایه‌گذاران این دو، کارتهای صهیونیست آمریکایی می‌باشند.

وسعت کار این خبرگزاریها بقدری وسیع می‌باشد که طبق نظر محققین و آمارمنتشره، تنها خبرگزاری آسوشیتدپرس بطور متوسط روزانه در حدود یازده (۱۱) میلیون کلمه خبر به سراسر جهان مخابره کرده که داستانش نیازی به شرح پیدا نمی‌کند.

برای اینکه وسعت سلطه و حاکمیت این دو خبرگزاری بزرگ بین‌المللی وابسته به صهیونیسم بهتر و بیشتر معلوم گردد، لذا، به شمار مشترکین و وسایل وابسته به آنان از مطبوعات گرفته تا رادیو و تلویزیون که در نقاط مختلف جهان از این دو خبرگزاری صهیونیستی تغذیه می‌شوند اشاره می‌شود.^۱

خبرگزاری «یونایتدپرس»

- روزنامه های مشترک، ۱۰۳۶
- رادیوهای مشترک، ۳۲۳۷
- تلویزیونهای مشترک، ۴۴۵
- روزنامه های مشترک در آمریکا، ۶۳۳
- کشورهای مشترک، ۱۰۰

خبرگزاری «آسوشیتدپرس»

- روزنامه های مشترک، ۱۲۳۹
- تلویزیونهای مشترک، ۴۸۵
- رادیوهای مشترک، ۵۷۶۲
- تعداد دفاتر در خارج، ۷۷
- تعداد دفاتر در آمریکا، ۱۲۳

البته آمار مذکور بخشی از واقعیت می باشد. زیرا که کل روزنامه و کشورهایایی که از مطالب دو خبرگزاری فوق تغذیه می کنند حتی بیش از این ارقام و فراتر از آنها بوده است چنانکه: «یونایتدپرس ۶۵۰۰ مشترک در بیش از ۱۰۰ کشور جهان دارد و آسوشیتدپرس بیش از ۱۰۰۰۰ (ده هزار) روزنامه در ۱۰۹ کشور جهان را با اخبارش تغذیه می کند»^{۱۰}.

«و برای مثال کلیه روزنامه های منتشره در آمریکای لاتین بوسیله خبرگزاری آسوشیتدپرس و یونایتدپرس»^{۱۱} تغذیه می شوند.

این دو خبرگزاری مرکزشان در نیویورک و تحت سلطه سرمایه گذاران و کارتل های صهیونیست آمریکا بوده و در قدرت و حوزه عمل و فعالیت آنها همین بس که، دارای گسترده ترین فعالیت در سطح بین المللی می باشند و ۳/۴ (سه چهارم) اخبارشان غیر محلی، یعنی از کشورهای مختلف دنیا تأمین می شود.

ناگفته نماند که در آمریکا دهها دفتر خبرگزاری منطقه ای و تخصصی دیگر نیز وجود دارد که اکثریت قریب به اتفاق آنها زیر نظر مستقیم یهودیان (صهیونیستها) فعالیت داشته و برخی از خبرگزاریهای فوق مثل دفتر خبری «جوئیش تلگرافیک اجنسی»^{۱۲} نیز تنها مسائل یهودیان را حوزه عمل خود قرار می دهند.

البته خبرگزاریهای انحصاری دیگر، نیز چه از نظر کیفیت و چه از نظر کمیت چندان فاصله ای با این دونداشته و ندارند و از نظر خط سیر نیز مشابه هم عمل کرده و کلاً باید گفت

گامهایشان در امتداد هم می باشد.

چنانکه خبرگزاری روسی «تاس» که وابسته به حکومت کمونیستی شوروی می باشد نه تنها در ایالات مختلف این کشور انحصاراً عمل کرده بلکه، بسیاری از کشورهای بلوک شرق و اروپای شرقی و خلاصه جوامع و رژیمهای سوسیالیستی و کمونیستی از اردوگاه این خبرگزاری تغذیه، و در چهارچوب اهداف و ضوابط آن سیر و عمل می نمایند.

از دیگر خبرگزاریهایی که در سطح بین المللی دارای شهرت بوده و سلطه شوم خود را بر مطبوعات و تبلیغات و سایر دستگاههای خبری و نمایی و غیره گسترده، میتوان به خبرگزاری رویتر اشاره کرد، که مقر و مرکز در انگلستان، و تحت قیومیت صهیونیستها بوده، و از طرف سرمایه داران یهودی و بخصوص صهیونیستهای انگلیسی پشتیبانی شده و در جهت خواستهای آنان عمل کرده و «۱۴۷ کشور جهان را تحت پوشش خبری خود قرار دارد»^{۱۳}.

خبرگزاری دیگر فرانس پرس می باشد که مرکز در فرانسه و از نظر نقشی که در سطح جهانی ایفا می کند مثل همپایگی های خود بوده و عملاً فرقی بین اینها مشاهده نمی شود.

این خبرگزاری که ۱۵۲ کشور جهان تحت پوشش خبری آن می باشد^{۱۴}، برای بسیاری از تلویزیونهای جهان نیز برنامه رنگی تهیه کرده و در اختیار آنان قرار می دهد و متعلق به سندیکاای مطبوعات فرانسه است که این سندیکا از طرف کارتهای بزرگ فرانسه اداره شده و ماهیت وجودی صاحبان و حامیان آنها چون دیگر خبرگزاریهای فوق الذکر می باشد.

بنابراین، دیگر نیازی به توضیح ندارد که بخواهیم پیرامون وابستگی هر کدام از اینها بطور مشروح و مفصل سخن بمیان آوریم، زیرا که فشارهای شدید و سلطه آنچنانی کارتهای بزرگ صهیونیستی و یادی وابسته به صهیونیسم جهانی بر این بنگاهها خود گویای ماهیت آنان می باشد. از نظر حجم و وسعت کار و نوع فعالیت آنها کافی است اشاره شود که خبرگزاریهای فوق، اکثر نقاط جهان را نه تنها از جنبه اخبار و روایات تفسیر و تحلیل ها، بلکه حتی بسیاری از فرستنده های رادیویی و برنامه های تلویزیونی را در ممالک مختلف از طریق مراکز وابسته خود سیراب کرده حتی فراتر از این ها بسیاری از فیلمهای سینمایی و تلویزیونی و همچنین تهیه ادبیات ویژه برای جوانان در بین ملل مختلف (که جز گمراهی و سردرگمی ارمغان دیگری برای آنان همراه نداشته و ندارد) و فعالیتهای بسیار دیگر از این نوع را سرفصل برنامه های استعماری خود قرار داده و یکه تاز میدان گردیده، و پیوسته سعیشان بر این است تا افکار و اندیشه های عمومی را در جهت خواستها و اهداف اربابان خود سوق داده و هدایت و رهبری نمایند، و متأسفانه باید اعتراف نمود که تا حدود نسبتاً زیادی نیز در این حرکتها نامیوم موفق بوده اند.

* نمونه ای از ارزیابی گزارشات، اخبار و تحلیل های منتشره از طرف خبرگزاریها

برای ارزیابی اخبار — گزارش و تحلیلهای منتشره از سوی خبرگزاریهای بین المللی، ابتداء به کیفیت مواضع متخذه از طرف آنان، که فی الواقع در راستای مشی تعیین شده از طرف اربابان بین المللی و همچنین اثبات وافشای هر چه بیشتر ماهیت صهیونیستی شان می باشد، اشاره می گردد که در این راستا ضرورت دارد تا به اسناد بسیار دقیق و کوچکی آنهم در مقطع بسیار کوتاه، در گوشه ای از نقاط عالم، اشاره و سپس این قضیه قیاس شود با تمامی ادوار و کلیه نقاط، و آن بعهد خواننده است که چنین نسبتی را با یک حساب بسیار ساده بدست آورد.

از نمونه های بارز این اسناد اینکه: چهار خبرگزاری: «آسوشیتدپرس، رویتر، فرانس پرس یونایتدپرس در تیر ماه (۱۳۶۳) جمعاً ۴۷۹ خبر پیرامون جمهوری اسلامی ایران مخابره نموده اند که از این تعداد ۱۰۸ خبر منفی و ۷ خبر مغرضانه بوده است»^{۱۵}.

برای زدایش هرگونه ادعا، بتصور اینکه احیاناً تصادفی در کار بوده و جریان و هدف خاصی پشت پرده قضایا نبوده است، سند دقیق دیگری در این رابطه ارائه می شوند تا، سیه روی شود هر که در او غش باشد:

چهار خبرگزاری آسوشیتدپرس — یونایتدپرس — رویتر — فرانس پرس در اسفند ماه سال ۱۳۶۲ از مجموع ۱۳۲۶ خبری که در رابطه با جمهوری اسلامی ایران مخابره و انتشار داده اند، ۳۰۵ خبر از این تعداد منفی و ۲۳ خبر آن مغرضانه بوده است.

و بر همین اساس در فروردین ماه سال ۶۳ نیز ۵۵۱ خبر در همین ارتباط مخابره شده که تعداد ۱۰۲ خبر آن منفی و ۱۶ خبر آن مغرضانه بوده است.

همچنین بر طبق منابع فوق، چهار خبرگزاری مذکور در نیمه اول اردیبهشت سال ۱۳۶۳ (نصف ماه) جمعاً ۲۴۱ خبر آنها اختصاص به جمهوری اسلامی ایران داشته که تعداد ۶۳ خبر آن منفی و ۶ خبر آن مغرضانه بوده است.

همچنین بر اساس آمار فوق فقط در «فروردین» ماه سال ۱۳۶۴ موضع گیری خبرگزاریهای مختلف در رابطه با رویدادهای مختلف جمهوری اسلامی ایران بر اساس جدول ذیل بوده است:

نام خبرگزاری	مثبت	منفی	مغرضانه	جمع	درصدمجموع
۱ آسوشیتدپرس AP —	۱۲۸	۶	۳۹۳	۲۸/۵٪	
۲ (رویتر) REUTER ۱	۹۲	۳	۳۷۴	۲۷/۱٪	
۳ (فرانس پرس) AFD —	۶۹	۱	۳۴۸	۲۵/۲٪	
۴ (یونایتدپرس) UPI —	۵۴	۳	۲۶۵	۱۹/۲٪	
۵ جمع	۱	۱۳	۱۳۸۰	۱۰۰٪	
۶ درصد	۰/۱٪	۲۴/۸٪	۱٪	۱۰۰٪	
				—	

کیفیت خبرهای خبرگزاری DPA (آلمان غربی) در فروردین ۱۳۶۴ نیز بقرار ذیل بوده است:

مثبت	منفی	مغرضانه	جمع
—	۶۴	۵	۳۰۹
—	%۲۰/۷	%۱/۶	%۱۰۰

خبرگزاریهای دیگر نیز از قاعده فوق مستثنی نبوده، بطوریکه از میان خبرگزاریهای اروپای شرقی، بعنوان نمونه میتوان به عملکرد خبرگزاری «تانیوک» از کشور یوگسلاوی پیرامون رخدادهای مختلف ایران اشاره کرد که در جدول زیر مندرج است:

فقط در ماه فروردین ۱۳۶۴

مثبت	منفی	مغرضانه	جمع
—	۲۷	۷	۱۱۵
—	%۲۳/۵	%۶/۱	%۱۰۰

عملکرد و فعالیت خبرگزاریها در کشورهای حاشیه خلیج فارس و خاورمیانه نیز نه تنها بی شباهت به دیگران نبوده بلکه بعضاً موضع گیری های منفی و مغرضانه آنان که براساس مشی متخذ اربابان بین المللی شان بوده، بمراتب بیشتر و فزونتر از، حتی خبرگزاریهای عمده صهیونیستی می باشد. بطوری که براساس بررسی و تحقیقات دقیق، کیفیت اخبار، خبرگزاری الخلیج فقط در یک ماه (فروردین) ۱۳۶۴ در رابطه با وقایع مورد اشاره به قرار ذیل بوده است.^{۱۶}

منفی	مغرضانه	جمع	مثبت
۱۶	۵	۱۸۸	—
%۶۱/۷	%۲/۷	%۱۰۰	—

* ب - سهامداران و گردانندگان دیگر وسایل ارتباط جمعی و ماهیت آنها

از نکات شگرف و بسیار قابل توجه ای که پیرامون کنترل و مدیریت، وسایل ارتباط جمعی چه در مجامع اروپایی و چه آمریکائی، مشاهده می شود این است که این رسانه ها چه از نوع الکترونیکی و چه از نوع مطبوعاتی، با توجه به کثرت و وسعت قلمروشان، تحت سلطه و قیومیت افراد معدودی بوده و غالباً از مشی واحدی در نهایت پیروی و جانبداری می نمایند.

بطوریکه فقط در آمریکا: بیش از نیمی از ۱۷۳۰ نشریه روزانه که تیراژ آنها از شصت و یک میلیون متجاوز است بوسیله (چند) کمپانی کنترل می شود:

«— بیست کمپانی (که اکثراً با کمپانیهای فوق متداخل هستند) بیش از نیمی از ۱۰۸۳۰، مجله هفتگی تخصصی و غیر تخصصی را اداره می کند.

— ده کمپانی اکثریت قریب به اتفاق شنوندگان رادیویی را در اختیار دارند.

- سه شبکه سرتاسری اکثریت ایستگاههای تلویزیونی را کنترل و تغذیه می‌کنند.
- همچنین چهار کمپانی سینمایی عمده بازار فیلم را در اختیار دارند.
- خبرگزاریها نیز همچنان منحصر به دو کمپانی هستند.
- بنگاههای نشر کتاب که تعدادشان بر ۲۵۰۰ می‌رسد عملاً تحت شعاع یازده (۱۱) بنگاه عظیم نشر کتاب می‌باشند»^{۱۷}.

— آمار فوق به انضمام دیگر وسایل ارتباط جمعی (که بر طبق آمار تهیه شده در سال ۱۹۸۲، به بیش از ۲۵ هزار رسانه چاپی و الکترونیکی می‌رسد که از این میان تنها ۹۰۰۰ آن مربوط به ایستگاههای رادیویی و ۱۰۰۰ آن اختصاص به ایستگاههای تلویزیونی دارد.) ضمن آنکه بیانگر کثرت و وسعت قابل ملاحظه رسانه‌ها و سلطه آنها بر جامعه آمریکا می‌باشد، پیش از آن نشانگر ماهیت سران ورهبران و مالکین این مجموعه وسیع است، که اکثراً در کنترل معدودی شرکت عظیم می‌باشند که تعدادشان از پنجاه (۵۰) متجاوز^{۱۸} نبوده و این تعداد محدود، بجز تعداد بسیار قلیل و انگشت شماری یا از آن یهودیان صهیونیست آمریکایی بوده و یا از ایادی و مزدبگیران آنها می‌باشند.

والبته ناگفته نماند که آن شمار بسیار اندکی نیز، که خارج از دایره صهیونیستها قرار دارند، عملکرد و موضع گیریهایشان بی تأثیر از این جماعت نبوده و لاقلاً جسارت و شهادت اتخاذ مواضع کاملاً مستقل و آزاد را به دلیل بافت سیاسی حاکم بر ایالات متحده آمریکا و علی الخصوص وسایل ارتباط جمعی آن خطه، نداشته و ندارند.

بدین ترتیب آنچه مسلم و تردیدناپذیر است اینکه، محافل صهیونیستی سلطه خطرناکی بر مجموعه وسایل ارتباط جمعی و تبلیغی جهانی از جمله در ایالات متحده آمریکا دارند که «از دیدگاه روابط عمومی و روانشناسی جامعه، اذهان عمومی را به نفع صهیونیستها اشباع کرده... بطوری که ماشین مهیب صهیونیسم با دسیسه و فریب به بمباران افکار عمومی»^{۱۹} می‌پردازد. چرا که صهیونیسم جهانی بقدری در این مسیر سرمایه‌گذاری کرده که به ادعای یک نشریه آمریکا فقط در شهر واشنگتن سرمایه‌داران صهیونیست هر ساله دهها میلیون دلار پول صرف تبلیغات خبری می‌نمایند^{۲۰}.

در این راستا چنانچه بخواهیم وارد جزئیات شده و به شمارش یک یک وسایل ارتباط جمعی جهانی، چه مطبوعاتی و چه از نوع الکترونیکی و ذکر ماهیت صاحبان و گردانندگان آنها بپردازیم بی شک از حوصله این مختصر خارج بوده و ناگزیر برای اثبات مدعای فوق، به ذکر شماری معدود از این قبیل دستگاهها و سردمداران و مالکشان من باب نمونه و مثال، بسنده می‌نمائیم:

* ۱ — رسانه های سمعی و بصری

در این قسمت چنانچه از نمونه های شاخص و مشهور آغاز کنیم بناچار ابتدائاً، باید به کمپانی های بزرگ تلویزیونی ایالات متحده آمریکا اشاره نمائیم. همانطوریکه می دانیم اخبار تلویزیونی آمریکا توسط ۳ سازمان و یا کمپانی به تمامی نقاط آن کشور ارائه می گردد که عبارتند از:

رئیس و مسئول اجرایی (۱- بی - سی - سی A-B-C) فردی است بنام «لئونارد گلدن سن»، و مدیر داخلی اخبار این شبکه «مارتین روبن اشتاین» که «اورام وستین» بعنوان مسئول امور اجرایی تنظیم کننده اخبار تلویزیونی این شبکه تحت نظر «مارتین روبن اشتاین» انجام وظیفه می نماید.

مرد قدرتمند کمپانی (سی - بی - اس - C-B-S)، «ویلیام پیلی» و مسئول خبری این شبکه «ریچارد سالانت» می باشد، این شبکه تحت نظر «روبرت سارنوف» رئیس و مسئول اجرایی (ار - سی - آی) عمل کرده، مسئول اجرایی و عملیاتی (ان - بی - سی B-C-N) «هربرت شوسر» می باشد که «ریچاردولد» تحت نظروى فعالیت می نماید،... تمامی اخبار و جهت گیریها و خطوط ارائه شده به جامعه آمریکا توسط ۸ فرد فوق تعیین می گردند که تماماً از صهیونیستها و وابستگان به آژانس بین المللی یهود می باشند^{۲۱}.

این سه شرکت عظیم صدها هزار نفر را در مقامات اجرایی ایالات متحده آمریکا گمارده اند، ولی عملاً این هفت نفر کلیدی اصلی را در اختیار داشته و اداره کنندگان واقعی می باشند. آنها به بیش از ۲۱۰ میلیون آمریکایی می گویند که چه باید بدانند و چه حوادثی در کشور و سایر نقاط جهان بوقوع می پیوندد و همه این هفت نفر (...). همگی یهودی^{۲۲} و در واقع صهیونیست بوده و از مشی و مرام صهیونیسم جهانی جانبداری می نمایند.

همچنین بنا به گزارش منابع موثق و مستند، سازمان ایالات متحده آمریکا (یوسیا) برای ارسال برنامه های زنده به ممالک خارجی از آخرین (مدرنترین) تکنولوژی ماهواره ای استفاده می کند، از نمونه های این تکنولوژی می توان «ورلدنت» (WORLDNET) را نام برد که از طریق واشنگتن به کمک ماهواره با سفارتخانه های آمریکا و پست های «VSIA» و ایستگاههای تلویزیونی ۱۰۰ (یکصد) شهر عمده جهان ارتباط برقرار می سازد، سیاست سازان آمریکایی با استفاده از این سیستم ارتباطی می توانند برای بینندگان تلویزیونی ممالک دیگر راجع به موضوعات حیاتی روز صحبت کنند، «ورلدنت» از چهار سیستم منطقه ای تشکیل شده که شامل «یورنت» (EVRONT (اروپا)، «آرنت» (ARNET) آفریقا و «ای انت» (EANET) آسیای شرقی می باشد^{۲۳} و جالب توجه

است که سازمانهایی چون «یوسیا» و تکنولوژیهای پیشرفته چون «ورلدنت» چه از نظر اجرایی و چه از جنبه تملک، تحت قبضه افراد و جریانات خاصی قرار دارند که ادعای یکی از نویسندگان امریکایی، اثبات گرماهیت این قبیل محافل می باشد:

وی می نویسد: «موقعی که مدیر پخش معاملات و مشاغل «خواسته متحد یهود» UNITED JEWISH-APREAL (U - J - A) در واشنگتن بودم در بسیاری از متینگ هایی شرکت کردم که در آنها سرمایه داران یهود برای مجریان تلویزیون و ناشران، نوع برنامه های خبری مورد نظر خود را روشن ساخته و نتایج حاصل از عدم تأمین خواسته های خود را در این مورد مشخص می ساختند»^{۲۴} جریان فوق با همان ماهیت مذکور در مورد «صدای آمریکا» نیز صدق می کند آنچنانکه «صدای آمریکا Voice-AMERICA» که در واقع سرویس پخش خبر در ممالک خارجی است، این رادیو در هر هفته در حدود ۱۳۳۴ ساعت برنامه به زبان انگلیسی دارد و به ۴۱ زبان زنده دیگر دنیا (و بقولی دیگر ۴۵ زبان) از طریق موج کوتاه و متوسط برای ۱۲۵ میلیون شنونده در سراسر جهان نیز برنامه پخش می کند، که ماهیت دست اندرکاران صهیونیست و مواضع و گرایشات صهیونیستی حاکم بر این مرکز نیز بر احدی پوشیده نیست، این واقعیت نه فقط در آمریکا و مراکز الکترونیکی آن کشور که به عنوان نمونه مطرح شده بلکه در دیگر اقمار غرب نیز واقعیت دارد که از آن جمله می توان به رادیو «بی. بی. سی» لندن اشاره نمود.

بطوریکه نشریه صهیونیستی «جوئیش کروئیل» چاپ لندن، از «استوارت یانگ» رئیس اسبق «بی. بی. سی» بعد از مرگش (حدوداً ۷ شهریور ۶۵) بعنوان یک عنصر فعال برای صهیونیسم و اسرائیل یاد و ستایش کرده و می افزاید که: «یانگ» در حین انجام وظیفه در رادیوی بی. بی. سی، همواره برسمیت شناختن جامعه صهیونیستی را مدنظر قرار می داده و هرگز میراث خود را فراموش نمی کرد تاجائی که در جنگ ۱۹۶۷ (جنگ سوم اعراب و اسرائیل) جزو نخستین داوطلبانی بود که برای خدمت در رکاب صهیونیسم و برای آرمان این پدیده شوم اعلام آمادگی کرده و به سرزمینهای تحت اشغال اعزام گردید.

البته ذکر این نکته بی مناسبت نیست که ریاست رادیوی بی. بی. سی و در واقع بنگاه کذب و شایعه پراکنی انگلیسی بدلیل نقش و اهمیت مهم آن در سطح جهانی برای استکبار و صهیونیسم، توسط نخست وزیر انگلیس تعیین و منصوب می گردد، آنچنانکه بعد از «یانگ» یکی دیگر از صهیونیستهای برجسته بنام «جوئیل بارت» از طرف «مارگارت تاچر» نخست وزیر انگلیس بعنوان ریاست موقت این بنگاه برگزیده شد.

صرف نظر از اینها:

صهیونیستها علاوه بر تسلط به (شبکه ها و اخبار تلویزیونی و رادیویی) در تولید فیلمهای سینمایی نیز شهرت داشته و تعداد کثیری از کارگردانان مشهور یهود در فیلمهای سینمایی

و نمایشنامه های فکاهی جهت دار که برای تلویزیون — سینما و دیگر مراکز نمایشی تهیه می شود به فعالیت مشغولند^{۲۵} و به جرئت می توان ادعا کرد که «اکثر شرکتهای فیلمسازی آمریکا متعلق به سرمایه داران صهیونیست بوده و هر چهره ای که آنها خواسته اند از ملل دنیا به جامعه آمریکایی قالب کرده اند»^{۲۶}.

علاوه بر تمامی این وسایل و دستگاهها و مراکز تبلیغی، به تشکیلات دیگری نیز می توان اشاره نمود که مستقیماً تحت سلطه و نظر صهیونیسم جهانی در مقر اصلی خود یعنی آمریکا و در پوششهای مختلف ولیکن در جهت و اهداف مشخص و معین سیر و عمل می نمایند که از آن جمله عبارتند از:

- ۱ — سازمان جهانی صهیونیستی W-Z-Q
- ۲ — شورای صهیونیستی آمریکایی A-Z-C
- ۳ — سازمان دانشجویی اسرائیل I-S-O
- ۴ — بنیاد جوانان صهیونیستی آمریکا A-Z-Y-F
- ۵ — سازمان صهیونیستی زنان امریکا Z-O- A-W
- ۶ — کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل
- ۷ — اتحادیه جوانان یهودی W-V-I-S
- ۸ — شورای کمیته امریکا S-C-A
- ۹ — کمیته یهودی آمریکا A- J-C
- ۱۰ — شورای ملی زنان یهودی^{۲۷} N-C-J-W

توضیح اینکه هر یک از اینها به شکل خاص ولیکن جملگی در پی یک هدف گام برداشته و دارای تشکیلاتی آن چنان گسترده می باشند که هر کدام بمثابة یک سازمان جاسوسی، به ایفای نقش مشغول و از سازمانهای تبلیغی و بازوان اجرایی صهیونیسم در این راستا بشمار می آیند. «در شهر هالیوود که در آن سازمانهایی چون «مرکز سیمون ویستنتال NTRAL-CENTRY

SIMON- WIESE و بنیاد ملی یهود» (J — N — F) «JEWISH- NATIONAL- FUND» دارای طرفداران زیادی هستند فیلم های سینمایی نمی توانند بیطرف باشند. طی پنج سال گذشته در هالیوود یک سری از فیلم های سینمایی و شوهای تلویزیونی تهیه شده که در آنها اعراب به عنوان وحشی های خون آشام، و اسرائیلی ها بعنوان یک نژاد روشن ضمیر معرفی شده اند... حتی شوهای کلامی در شهرهای بزرگ، تمایلات صهیونیستی دارند»^{۲۸}.

* ۲ — رسانه های مطبوعاتی

وسایل مطبوعاتی نیز سرگذشت و سرنوشتی جدای از وسایل الکترونیکی نداشته و جریانات

و حوادث، فوق الذکر پیرامون این وسایل نیز صادق است، بنابراین آنچه از اسناد برمی آید، حتی اولین روزنامه منتشره آمریکا نیز از این قاعده مستثنی نمانده بطوری که صاحب و گرداننده آن از اعضای بلند پایه سازمان صهیونیستی فراماسونری بوده است:

«در ایالات متحده آمریکا نخستین روزنامه به نام واقعی کلمه، در سال ۱۷۲۸ توسط بنجامین فرانکلین به نام «پنسلوانیا گازت» در فیلادلفیا منتشر شد» * ۲۹.

هم اکنون «روزانه حدود بیش از شصت دو میلیون (۶۲/۰۰۰/۰۰۰) روزنامه در آمریکا بفروش می رسد، این رقم بین حدود ۱۷۰۰ (یکهزار و هفتصد) نشریه مختلف تقسیم می شود... و امروزه نیمی از نشریاتی که در سراسر آمریکا چاپ و منتشر می شود بطور مستقیم و نیمی دیگر بطریق غیر مستقیم زیر نظر یهودیان اداره می شود... قدرت یهودیان در کنترل روزنامه های آمریکایی بشدت افزایش یافته، به نوعی که حرفه روزنامه نگاری ماهیت خود را از دست داده و بصورت انحصارات جلوه گر شده است.» ۳۰

واقعتهای ذکر شده در مورد نشریات معروف و مشهور در ایالات متحده آمریکا نیز صادق است که دانستن خلاصه سرگذشت آنها و چگونگی بازی جریانات صهیونیستی در رابطه با ایجاد و کسب این نوع انحصارات، خود مطالب و قضایای شگفتی را بدنبال دارد که چکیده آنها نیز سرنخی به طالبین خواهد داد، که چگونه محافل صهیونیستی و جریانات وابسته آنها در جهان برای به انحصار در آوردن دستگاههای خبری و تبلیغی سر و گردن می شکنند و از هیچ ترفند و نیرنگی بپاک ندارند. و نیروهای خود را چه در بعد اقتصادی و چه در گسیل مهره ها در این راه به کار می اندازند.

نشریه (نیویورک تایمز) که نام اصلی آن (نیویورک دیلی تایمز) است در سال ۱۸۵۱ توسط هنری جی ریموند (۱۸۶۹ - ۱۸۲۰) و «جرج جونز» (۱۸۹۱ - ۱۸۱۱) بنیاد نهاده شده... در سال ۱۸۹۱ روزنامه با تجربه تلخی مواجه شد و این تجربه کمبود آگهی های (تجارتی) و تبلیغاتی بود که روزنامه را به پرتگاه ورشکستگی کشاند (و این خود داستانی را بدنبال دارد که سرنخش را صهیونیسم جهانی بدست گرفته بود)، بنوعی که مدیران روزنامه ناگزیر شدند روزنامه خود را به یک یهودی به نام «اوکس» یا (اوخس) به فروش برسانند که بناگاه درآمد روزنامه بطریق شگفت انگیزی افزایش یافت ۳۱.

با این ترفند نیویورک تایمز به دست یک سرمایه دار صهیونیست قرار گرفته و به طور مستقیم در خدمت صهیونیسم جهانی و اهداف آنان درآمد، که اگر بخواهیم در سرگذشت تک تک این قبیل نشریات کنکاش و آنها را بررسی نمائیم، سرانجام به چنین نتیجه و یا لاقلا شبیه به این خواهیم

* در ارتباط و وابستگی فرانکلین به سازمان صهیونیستی فراماسونری جهانی، به قسمت صهیونیسم و رابطه آن با فراماسونری

رسید که تاکنون نیز وضع حاکم بر آنها ادامه دارد، بطوریکه «نیویورک تایمز» در سال ۱۸۹۶ در اختیار «آدولف اوخس» یکی از سرمایه داران صهیونیست درآمد و در حال حاضر این نشریه توسط خانواده «سالزبرگر» اداره می شود که از بازماندگان «اوخس» می باشد، زیرا در سال ۱۹۱۷ «ایفیژن» «دختر اوخس» با «آرتور سالزبرگر» ازدواج کرده و امروز پسر آنها «آرتور اوخس سالزبرگر» انحصارات نشریات نیویورک تایمز را در اختیار دارد»^{۳۲}.

و توضیح اینکه، اینگونه نشریات فقط جنبه خبری و تفسیری و یا سیاسی نداشته بلکه آنچنان در بعدهای مختلف چون سیاسی، و مسائل اجتماعی و فرهنگی و ترویج انواع مدها و دیگر مسائل متنوع و مصنوعی و تهیه سرگرمی های کاذب، نقش های مختلفی را در جامعه آمریکا بازی کرده و در سوق دادن افکار و اذهان آمریکائیان به جهات مورد نظر نقش بسیار مهمی را بازی می نمایند که شرحش در این مقوله ها نگنجد.

نمونه بارز دیگر، واشنگتن پست می باشد که از نظر نقشی که در جامعه آمریکائی بعده گرفته و ایفا می کند، نظیر نیویورک تایمز و سرنوشت آنان نیز مشابه هم می باشد چنانکه:

«در سال ۱۸۷۷ توسط «استیسن هات چینز» پایه گذاری، و در سال ۱۹۰۵ «جان. مک لین» آنرا خریداری... و در ژوئن ۱۹۳۳ (توسط) «یوگن مایر» سرمایه داریهودی خریداری شد و اخیراً توسط «کاترین مایرگراهام» دختر یوگن مایر (یوگن مایر) که سهامدار اصلی و رئیس هیئت مدیره آن می باشد اداره می شود و در کنار وی «لاری. ج. اسرائیل» به عنوان مدیر اجرایی انجام وظیفه می نماید.

این شرکت همچنین مجله نیوزویک و... چندین ایستگاه رادیویی و تلویزیونی را تحت مالکیت خود دارد»^{۱۹}.

بنابراین بدست گرفتن و به انحصار در آوردن این همه وسایل و دستگاهها امری انفرادی و تصادفی نبوده، و هیچ عقل سلیمی این را باور نخواهد داشت که تصور شود، اینها بدلیل داشتن سرمایه فراوان و یا بدون هیچ قصد و غرض و هدفی به این چنین امکانات و اهدافی رسیده، و یا اصلاً تمام این جریانات امری اتفاقی بوده است و لاغیر!

واقعیت این است که، صهیونیسم جهانی آنچنان بر مراکز و محافل مطبوعاتی دنیا علی الخصوص ایالات متحده آمریکا سلطه گسترده است که براساس آمار و منابع مختلف تنها «یک مرکز انتشاراتی صهیونیستی بنام «انگلو جوئیش پرس» در حدود ۱۴۰ روزنامه در بیش از ۴۰ میلیون نسخه منتشر می سازد»^{۳۳}.

و ناگفته نماند که این نشریات صهیونیستی نه فقط در داخل ایالات مختلف آمریکا که بسیاری به خارج از مرزهای این کشور پخش و منتشر می گردند. آنچنانکه مؤسسات «نیویورک تایمز» و یا «واشنگتن پست» روزانه برای بیش از ۴۰ کشور

جهان مجله و روزنامه آماده پخش دارند. نمونه دیگر نشریه (مجله) ریدرس (دایجست) است که در خارج از مرزهای ایالات متحده آمریکا با شمار ۱۳ میلیون نسخه و به شکل بیش از ۱۱ نشریه منطقه ای چاپ و منتشر و پخش می‌گردد.

بدین ترتیب آنچه مسلم است اینکه صهیونیستها نه فقط بر محافل مطبوعاتی که بطور وسیع و بسیار گسترده ای بر مراکز انتشاراتی آمریکا سلطه دارند.

«گریس هالسل» فرستاده الحمله در واشنگتن ضمن اعتراف به این مطلب می‌نویسد:

«برمن کاملاً محرز گردیده که یهودیها بطور کامل بر صنعت نشر، خصوصاً در نیویورک تسلط دارند و حتی مراکز انتشاراتی که در اختیار غیر یهودیهاست مانند «دایل دای» و «مکفر وهیل» و «مکمیلان» (و...) همگی یهودیهایی را که در رأس پستهای حساس و تصمیم گیرنده قرار دارند به استخدام خود آورده‌اند»^{۳۴}.

و اینها جدای از انتشارات بزرگی هستند که مستقیماً صهیونیستها در ایالات متحده ایجاد کرده‌اند چون «جنت کیرف» «که انتشارات راندوم هاوس» و ریچارد سایون و ماکس شوستر انتشارات «سایمون اند شوستر» و فرد کنوپف که مرکز انتشاراتی بنام خود تأسیس نموده‌اند^{۳۵} و اینها از جمله انتشارات بزرگ در این ایالات می‌باشند و بر مبنای همین واقعیت است که یکی از نشریات آمریکایی می‌نویسد: «تقریباً برای یک نویسنده غیر ممکن است که بتواند یک ناشر مهمی را پیدا کند که یک کتاب ضد صهیونیستی را چاپ و منتشر نماید»^{۳۶}.

البته ناگفته نماند که موارد فوق الذکر مختص به ایالات متحده آمریکا و یا برخی کشورهای دیگر نبوده، بلکه این‌ها فقط بعنوان نمونه ذکر شده و بجرات می‌توان اظهار داشت که جوامع دیگر جهانی نیز از این سرگذشت شوم مستثنی نبوده و نمی‌باشند، زیرا با اندکی تحقیق، نفوذ و سلطه محافل صهیونیستی بر بسیاری از مراکز ارتباط جمعی و تبلیغی بخوبی هویدا می‌گردد.

بطوریکه از برخی نوشته‌ها می‌آید سرمایه داری یهود (صهیونیست) از سالهای حدوداً اواسط قرن هیجدهم تا کنون (لااقل) در اروپا اداره شماره بسیار زیادی از نشریات را در اختیار گرفته و قسمت عمده مطبوعات را تحت کنترل خود در آورده^{۳۷} و به ادعای برخی، حداقل تا سالهای قبل از ۱۹۷۰، بطور مستقیم و رسمی.

«سازمانهای صهیونیستی بیش از هشتصد روزنامه و مجله در کشورهای مختلف جهان نشر می‌داده‌اند که از این تعداد ۲۵۰ نشریه در ایالات متحده آمریکا و حدود ۱۶۰ نشریه در کشورهای اروپایی رسماً منتشر می‌ساخته‌اند»^{۳۸}.

بنابراین بصراحت میتوان ادعا نمود که صهیونیسم جهانی از دیرباز برای نفوذ و قبضه وسایل ارتباط جمعی جهانی و از جمله مراکز مطبوعاتی، برنامه و فعالیتهایی داشته، بطوریکه به اعتراف یکی از رهبران صهیونیستی «در اروپای شرقی در سالهای اواسط قرن نوزدهم به بعد این جماعت»

در امور مطبوعات و نشریات دخالت مستقیم داشته و اداره امور چندین روزنامه مهم را بعهده گرفته اند که، انتشارات مجلات هفتگی و نشریات گوناگون از اشتغالات عمده یهودیها در لهستان بوده است.^{۳۹}

شخص هر تزل که در سال ۱۸۷۸ برای نوشتن پاورقی روزنامه (وینرالگمانیه زیتونگ) "VIENER- ALGEMEIN- YEITUNEG" انتخاب... و در سال ۱۸۹۱... به سمت سردبیری روزنامه نیوفری پرس (NEVE-FREIEPRESSE) که روزنامه رسمی وین (پایتخت اتریش) بود تعیین گردیده^{۴۰} بود سرانجام در سال ۱۸۹۷ با بودجه شخصی اش روزنامه ای به نام «دی ولت DIE WELT (جهان) برای دفاع از تبلیغ عقایدش تأسیس نمود»^{۴۱} این قبیل فعالیتها در محافل اروپای غربی نیز کماکان در جریان بود. بطوریکه در سالهای حدود ۱۹۱۷، صهیونیستهای انگلستان مجله «فلسطین» ارگان کمیته صهیونیستی بریتانیا را که بن گوریان و اسحاق بن تسوی نخست وزیر (آتی) و رئیس دولت آینده اسرائیل از رهبران و سردمداران آن بودند^{۴۲}، براه انداخته بودند.

کشورهای دیگر اروپایی از جمله فرانسه نیز از این قاعده جدا و مستثنی نمی باشد و امروزه بطوری که می نویسند: «مطبوعات فرانسه همچون دیگر بنگاههای انتشاراتی این ملک در دست سرمایه داری یهود است. که آنچنان افکار را مسموم و تخدیر کرده اند که نظیرش را تا سالهای سال نمی توان دید (ضمناً) رادیوهای دولتی و خصوصی (و دیگر وسایل الکترونیکی) در فرانسه نیز با پول اینها می گردد»^{۴۳}.

مطبوعات صهیونیستی در روسیه نیز بی تحرک نبوده آنچنانکه براساس نوشته ها: «در دوران، انقلاب ۱۹۱۷ شوروی، روزنامه های صهیونیستی در روسیه فعالیتهای فراوانی داشتند که از آن جمله می توان به روزنامه راسوت ارگان صهیونیستهای روسیه^{۴۴} اشاره کرد که بعد از این تاریخ نیز نفوذ و وجود یهود در محافل مطبوعاتی شوروی بی تأثیر نبوده است آنچنانکه یهودیانی از قبیل تاهاال — منکس — نیلویر — که روزنامه ازوستیا را می نوشتند و یهودیانی از قبیل میشل — گلفاندو اولفاتدو اولگین که روزنامه «پراودا» را اداره می کردند»^{۴۵}.

نا گفته نماند که صهیونیستها پیش از این تاریخ نیز در تأسیس و ترویج و توزیع نشریات کمونیستی نقش وافر و حرکتهای فعالی داشته اند.

«مجله اسکرا» که معنایش شعله یا شراره است در سوئیس از طرف یهودیان به منظور ایجاد یک جنبش سازمان یافته برای کمونیزم پخش و منتشر می شد و اولین شماره آن در مونیخ در سال ۱۹۰۰ میلادی منتشر شده که هدف از انتشار مجله «اسکرا» سازمان بخشیدن به جنبش کمونیستی بود... (همچنین) مجله «رابوشی دبلو» یعنی قضیه کارگران که در ژنو بوسیله گروه سوسیال دموکراتهای روسی چاپ می شود تحت نفوذ و نظارت یهود بوده است و رهبر و سردبیر آن نیز یک

صهیونیسم دروسایل ارتباط جمعی و تبلیغی جهان ————— ۱۸۱
یهودی متعصب به نام «تئودورادان» بوده^{۴۶} است.

مجامع یهودی و محافل صهیونیستی نه فقط به یک یا چند کشور خاصی نظر نداشته و اکتفا نکردند که در بسیاری از دول جهانی در صدد اجرای اغراض و اهداف خود برآمدند که نمونه دیگر آن را می‌توان در ایران دوران حاکمیت سلسله منفور پهلوی جستجو و مشاهده کرد، که از آن جمله «روزنامه «شالوم» به مدیریت (مردخا) مراد شالوم است که در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۳۳۳ قمری) در تهران تأسیس^{۴۷} و به فعالیت مشغول شد.

همچنین نشریات دیگری نیز بعدها از طریق این محافل به ایفای نقش پرداختند که برای مثال به چند نمونه از نشریاتی که مستقیماً از طریق محافل صهیونیستی در ایران قبل از انقلاب اسلامی چاپ و منتشر می‌شد اشاره می‌گردد، که بعضاً عبارتند از:

۱ — مجله عالم یهود توسط موسی گرمانیان عضو هیئت مدیره کلوب کورش کبیر.

۲ — بولتن ماهانه سازمان جوانان یهود به زبان فارسی.

۳ — نشریه گزارش عمومی کانون فرهنگی کورش کبیر.

۴ — نشریات ماهانه کانون خیرخواه.

۵ — نشریه کانون فرهنگی کورش کبیر.

۶ — بولتن سازمان بانوان یهود.

۷ — بولتن هفتگی اخبار آژانس یهود شامل اخبار ایران و جهان و تفسیر.

همچنین نشریاتی نیز که در سرزمینهای اشغالی توسط رژیم غاصب صهیونیستی چاپ و به ایران ارسال می‌گردید بعضاً عبارتند از:

۸ — روزنامه ستاره شرق بزبان فارسی چاپ تل آویو.

۹ — نشریه اسرائیل امروز بزبان فارسی چاپ اورشلیم.

۱۰ — نشریه دایره فارسی صدای اسرائیل چاپ اسرائیل.

ضمناً نشریه‌های دیگری، بزبان عبری — انگلیسی — و فرانسه از اسرائیل به وسیله اشخاص، وارد، و توسط متصدیان دفتر کانون کورش کبیر توزیع... می‌گردیده^{۴۸} که از ذکر و شمارش آنها بدلیل پرهیز از طولانی شدن مقال خودداری می‌گردد.

البته نشریات دیگری نیز بطور غیر مستقیم توسط ایادی صهیونیسم اداره و هدایت می‌شده‌اند که از آن جمله و بعنوان نمونه می‌توان به مجله «زن روز» در زمان رژیم منفور شاهنشاهی اشاره کرد که سردبیر آن خانم «شمسی حکمت» از سرسپردگان یهودی صهیونیست بوده است.

صرف نظر از این شمار، در سرزمینهای تحت اشغال (فلسطین اشغالی) با توجه به جمعیت محدود آن بیش از چند صد نشریه از قبیل روزنامه و مجله در چهارچوب اهداف و مقاصد صهیونیسم به فعالیت مشغولند که براساس برخی آمار، بیش از ۲۵۰ روزنامه که در حدود ۹ عدد از این شمار به

زبانهای غیر عبری به ایفای نقش می‌پردازند و در حدود ۵۰ مجله هفتگی و ماهنامه و ۷۰ مجله دیگر که مستقیماً توسط اشغالگران صهیونیستی منتشر می‌گردد، به انضمام خبرگزاری ویژه‌ای که آژانس مطبوعاتی اسرائیل «اتیم» نامیده می‌شود جملگی مستقیماً تحت اداره و سلطه رژیم صهیونیستی قرار دارند.

با اندکی دقت و تأمل در روند حاکم بر مطبوعات بر آنچه که فوقاً به آن اشاره گردید براحتی می‌توان این نتیجه را جستجو و پیدا نمود که، صهیونیسم از زمانهای بسیار پیش از این برای به سلطه کشیدن این قبیله مراکز، توطئه‌های عمیق و حساب شده‌ای را طراحی کرده و در این راستا هدفهای بس خطیری را دنبال و پی می‌گیرد، بطوریکه خود معترفند «ادبیات و روزنامه‌نگاری دو قوه مهم و مؤثر در آموزش و پرورش هستند و برای همین است که ما تمامی روزنامه‌ها را در اختیار خواهیم گرفت و بدین ترتیب نفوذ نشریات مخالف را خنثی نموده و در افکار عمومی رخنه می‌کنیم»^{۴۹}.

این اعتراف را سران صهیونیسم جهانی بارها تکرار کرده و اهداف و امیال توسعه طلبانه خود را ابراز داشته‌اند که چگونه برای دستیابی به این قوه از هیچ ترفند ابا ندارند.

«مطبوعات نماینده آزادی بیان و افکار عمومی هستند و دولتها نتوانسته‌اند از این قدرت استفاده نمایند و این قدرت در دست ما افتاده است، بوسیله همین مطبوعات است که در حالی که در حاشیه تاریکی قرار گرفته ایم با آنچه در روشنی است توجه داریم و نفوذ خود را بدست آورده ایم، با کمک همین مطبوعات است که طلا به قیمت سیل خونها و اشکهایی که ناچار از ریختن آنها بوده ایم در دست ما انباشته شده است»^{۵۰}.

و براساس همین اغراض است که می‌گویند:

«مطبوعات را طوری ترتیب خواهیم داد که برای... ما مشر در آمدی باشند... و بدین ترتیب... خود را از هر حمله‌ای که از طرف مطبوعات باشد مصون و محفوظ می‌داریم»^{۵۱}.

نهایتاً باید اذعان کرد که تمامی این مدعاها با توجه به اسناد کثیر و محکمی که در دست است، مسئله‌ای قابل انکار و تردید نبوده و حالت افسانه‌ای نیز نداشته و ندارد، بلکه واقعیت نامیمونی است که بر وسایل ارتباط جمعی جهان سایه گسترده و صهیونیسم جهانی خود را بر این دستگاه‌ها تحمیل کرده و مقاصد شوم خود را دنبال می‌کند.

و همچنین بر مبنای همین اغراض شیطانی است که ایادی صهیونیسم بعضاً حتی با اسامی و عناوین معمول و مستعار هر کدام دهها مرکز خبری و تبلیغی را چه از نوع الکترونیکی و چه مطبوعاتی بدست گرفته و پیوسته در راستای اهداف صهیونیسم جهانی و پیشبرد آرمان آن گام بر می‌دارند.

که نمونه بارز آن یک صهیونیست استرالیایی الاصل می باشد که ذیلاً بدان اشاره می شود.^{۵۲}

«روبرت موردوخ» یهودی استرالیایی الاصل که در شبکه بین المللی صهیونیسم حافظ منافع گروهی است که خود در آن عضویت دارد، در سال ۱۹۳۱ در ملبورن استرالیا بدنیا آمده و تحصیل کرده انگلستان میباشد و در حال حاضر یکی از بزرگترین تراستهای خبری، تبلیغاتی جهان را در دست دارد که بعنوان یک شبکه پیچیده یک سر آن در آمریکا و سر دیگر آن در استرالیا قرار دارد و روی هم رفته در این سه قاره (آمریکا — اروپا — استرالیا) نبض بسیاری از تبلیغات سیاسی و غیر سیاسی جهان را بعهده گرفته است.

الف: فهرست برخی از نشریاتی که موردوخ در دنیا منتشر می کند بشرح زیر است:

در امریکا:

روزنامه شیکاگوسان تایمز

روزنامه بستون هرالد

روزنامه نیویورک پست

روزنامه آنتونیونیزاند اکسپرس

مجله نیویورک

هفته نامه هائی که بصورت روزنامه در روزهای یکشنبه منتشر می شود.

هفته نامه هوستون کامیونیتی

هفته نامه وی لیج ویس (صدای دهکده)

هفته نامه استار

هفته نامه کیو

مجله کیو

در انگلستان:

خبرگزاری رویتر: (به میزان ده درصد سهام خبرگزاری رویتر متعلق به موردوخ است.)

روزنامه نیوزآورلد (اخبار جهان)

روزنامه سان

روزنامه نیوز اینترنشنال گروپ لیمیتد

روزنامه تایمز

هفته نامه ساندی تایمز

هفته نامه تایمز لیترای ساپلیمنت

هفته نامه تایمزادیو کیشنال ساپلیمنت

هفته نامه تامیزهای رادیو کیشن ساپلیمنت

مجله سیتی ماگازین

در زلاندنو:

شش روزنامه

در استرالیا:

روزنامه مورنینگ استار

روزنامه ساندی تلگراف

روزنامه میرور

روزنامه ساندی (سیدنی)

روزنامه ساندی سان (بریس بین)

روزنامه استرالیا (سرتاسری)

روزنامه ساندی میل (آده لاید)

روزنامه ساندی تایمز (پرت)

مؤسسه میرونیوز پی پیر لیمیتد

مؤسسه نیشن وایدنیوز لیمیتد

مؤسسه ساوت داون پرس لیمیتد

مؤسسه کامبرلاندنیوز پی یر لیمیتد

مجله تی وی ویک (مجله تلویزیونی)

مجله نیوآی دیا

مجله نیوز لیمیتد گروپ

ب: فهرست شبکه های تلویزیونی این امپراطور بشرح زیر است:

در انگلستان:

شبکه تلویزیونی (LWT) وابسته به شبکه (ITV)

در استرالیا:

کانال ۱۰ (سیدنی)

کانال ۱۰ (ملبورن)

ج: فهرست دیگر مؤسسات:

۱- مؤسسه کاغذسازی تاون سند هوک در انگلستان

۲- مؤسسه چاپ بمرور در انگلستان

۳- مؤسسه حمل و نقل کان ووی در انگلستان

- ۴- مؤسسه چاپ آمریکا پابلیشینگ آمریکا
- ۵- مؤسسه سیتی پست پابلیشینگ آمریکا
- ۶- یک مؤسسه تولید و ضبط فیلم استرالیا
- ۷- یک مؤسسه تولیدی تلویزیونی آمریکا
- ۸- یک مؤسسه تولید و عرضه گاز طبیعی آمریکا
- ۹- یک مؤسسه استخراج نفت و گاز فلات قاره آمریکا
- ۱۰- پنجاه درصد سهام شرکت حمل و نقل انست استرالیا
- ۱۱- یک مؤسسه خطوط هواپیمایی استرالیا
- ۱۲- یک مؤسسه چاپ استرالیا
- ۱۳- مؤسسه سانتور (انرژی) استرالیا
- ۱۴- مؤسسه بی بوک استرالیا

به فهرست فوق باید بسیاری از مراکز صنعتی و تولیدی دیگر را از جمله مراکز متعدد پرورش گوسفند و دام‌داری در استرالیا را اضافه کرد که ذکر آن در این مبحث ملال‌آور است و لیکن بطور خلاصه می‌توان جدول ذیل را در این رابطه ارائه نمود:

نوع مؤسسه کشور	روزنامه	هفته‌نامه	مجله	شبکه تلویزیونی انتشارات کتاب و مؤسسه چاپ	مؤسسات تولید و استخراج نفت و گاز دیگر	مؤسسات تولیدی
آمریکا	۵	۳	۱	۲	۱	۲
استرالیا	۱۰	۱۶	۲	۲	۲	۱
انگلیس	۴	۳	-	۱	۲	۱
به استثنای خبرگزاری						
رویتر						
زلاندنو	۶	-	-	-	-	-
جمع	۲۵	۲۲	۳	۵	۵	۲

این چنین آمار مستند نشانگر آن است که حتی یک صهیونیست که جدای از محافل صهیونیسم بین‌الملل نمی‌باشد، به تنهایی تا چه حد نقش در این صحنه‌ها را به عهده گرفته و بازی می‌کند و این خود از توطئه‌ای عمیق و وسیع پرده برمی‌دارد که نمونه دیگر را می‌توان در «خانم مایر» صهیونیست جستجو نمود که در صفحات قبل بدان اشاره گردید و لیکن بی‌مناسبت نیست تا ذکر شود که، همین فرد در بسیاری از وسایل ارتباط جمعی علی‌الخصوص آمریکا نقش ورل حساسی را بازی می‌نماید بطوریکه ضمن فعالیت در نشریات «واشنگتن پست» «نیویورک تایمز» و چندین ایستگاه تلویزیونی و رادیویی.

«در کانون ناشران روزنامه های آمریکا، جامعه سردبیران مطبوعات آمریکا»،^{۵۳} و بسیاری از شرکتهای آگهی روزنامه ها و دیگر وسایل ارتباط جمعی ذی نفوذ می باشد.

و نکته جالب توجه اینکه خانم «مایر» صهیونیست در بسیاری از این مراکز با نام مستعار «کاترین گراهام» به فعالیت مشغول است که این خود از توطئه صهیونیستی آنان بیش از پیش پرده برمی دارد.

از طرف دیگر، توطئه های فوق واقعیت دیگری را نیز آشکار می دارند و آن اینکه صهیونیسم جهانی به همان میزان که در نفوذ ایادی و گسترش سلطه خویش بر وسایل ارتباط جمعی تقلا و کوشش می نماید، به همان اندازه نیز سعی در جذب مدیران و سردبیران و خلاصه دست اندرکاران اصلی این قبیل مراکز مشغول می باشد بطوریکه می نویسند:

«کمیته اطلاعات و روابط عمومی شورای صهیونیسم آمریکا بخش عمده ای از ارکان خود را از طریق کمیته های فرعی تخصصی متشکل از حرفه ایها در زمینه فعالیت های ویژه انجام می دهد... آنها سردبیران مجله ها، روزنامه، مسئولین تلویزیونها، رادیوها، سینماها، و شخصیهای عمده این رسانه ها و رهبران مراکز آموزشی را (خریده و) می پزند»^{۵۴} و به انحاء مختلف تحت خرقه خویش در می آورند.

رقابتهای مصنوعی در محافل ارتباط جمعی تحت سلطه صهیونیسم

از نکات دیگری که در ارتباط با رسانه های گروهی و سلطه خطرناک صهیونیسم بر آنها بچشم می خورد اینکه:

سلطه صهیونیسم بر وسایل فوق یحدی عمیق و گسترده می باشد که می توان ادعا نمود که، در ممالک مختلف جهان علی الخصوص کشورهای به اصطلاح بزرگ جهانی برای مطبوعات رقیبی بطور شاخص وجود ندارد تا احیاناً مطالب آنها را نفی و یا نقض نماید و این واقعیت در آمریکا بنحوی بارز چشمگیر میباشد. بطوریکه این مسئله باعث گردیده است، تا جراید آمریکایی به یک ابزار جهت تحمیل عقاید سیاسی صهیونیستها مبدل شوند و برطبق برخی نوشته ها:

«۹۷ درصد شهرهای آمریکا که دارای روزنامه محلی میباشند تقریباً فاقد روزنامه رقیب هستند و حتی در شهرهایی که رقابت بین روزنامه ها وجود دارد بیشتر ظاهری و اسمی است، از جمله روزنامه های صبح یک شهر با روزنامه های عصر آن رقابت می کنند، در صورتی که دو روزنامه فوق متعلق به یک فرد می باشند، برای نمونه روزنامه صبح «نیواورلئانز» با عنوان «تایمز — پیکایون» و روزنامه عصر «نیواورلئانز» «استیرواتیمز» و روزنامه صبح «اسپرینگ فیلدینون» و روزنامه عصر «ایونیک اسپرینگ — فیلدینوز» همه متعلق به یک یهودی به نام «ساموئیل نیوهاوس» میباشد»^{۵۵} که صهیونیستی دو آتشه است.

بدین ترتیب و با این توضیح، انحصار جراید در دست اقلیت صهیونیست، امری آشکار و بکارگیری عناوین و اسامی گوناگون و متفاوت و رقابت مطبوعات، و حتی ارائه اخبار و تفاسیر متنوع از حوادث نیز در واقع نیرنگی بیش نبوده و همگی برای نیل به اهداف معین و مشخصی گام برمی دارند.

و برای رسیدن بدین اغراض بعضاً از اسامی مختلف و مستعاری نیز استفاده می نمایند، نشریه «مور» که در نیویورک منتشر می شود طی مقاله ای می نویسد:

یهودیان برای آنکه تا این حد در صحنه رسانه های گروهی شناخته نشوند نامهایی را که شاخص یهودی بودن آنان است تغییر داده، مثلاً آقای پالی مالک سی-بی-اس (S-B-C) نام خود را «پالینسکی» تغییر داده... وعده ای از آنان نام همسرانشان را به خود نهاده اند، برای مثال آنطوریکه در صفحات قبل اشاره شد، مالک واشنگتن پست همان خانم «مایر» است که امروز به «کاترین گراهام» معروف است و همچنین بعضی از جراید اقدام به شبیه سازی کرده اند یعنی خود را شبیه جراید ضد صهیونیست جلوه داده اند.^{۵۶} صهیونیستها خود در اعتراف بدین تاکتیک و ترفند صهیونیستی می گویند:

«ما برای از بین بردن بعضی چیزها و تغییرات دیگر، آنها (برخی مطبوعات خود) را وادار می کنیم که بخود ما حمله کنند»^{۵۷}

در شرح این واقعیت کشنده و خطرناک، یک یهودی آمریکا در این زمینه می نویسد:

برای من شنیدن این مورد که مطبوعات آمریکا تحت سلطه و انقیاد صهیونیسم است، مسمم کننده می باشد و... بعلاوه تبلیغات وسیع و دامنه داری... که به بهاران افکار عمومی پرداخته است با بی توجهی یا فعالیت های ساده قابل رفع و رجوع نمی باشد، اگر یکی از این ارباب جراید بخواهد با تکیه بر حقایق و واقعیتهای مطلب بنویسد بلافاصله ناله خواهد شد.^{۵۸}

با این وصف و با توجه به مطالب مستندی که در صفحات قبل بدان اشاره گردید و برخلاف برخی ادعاهایی نه چندان جدید که می نویسند:

صهیونیستها در ممالک مختلف جهان جمعاً «۱۰۳۶» (یکهزار و سی و شش) روزنامه و مجله دارند.^{۵۹} و یا مثلاً «تنها، در آمریکای لاتین بیش از یکصد و سی (۱۳۰) روزنامه و مجله صهیونیستی به زبانهای عبری، اسپانیایی، انگلیسی و عربی منتشر می شود».^{۶۰} واقعیت این شمار بسیار بیشتر و فزونتر از این ارقام بوده تا جائی که براساس ادعای مدارک مستند می توان بجرأت اظهار داشت که:

در حال حاضر بیش از نود (۹۰) درصد دستگاههای تبلیغاتی جهان اعم از رادیوها، تلویزیونها، روزنامه ها، خبرگزاریها، مجلات... و دیگر وسایل ارتباطی جمعی در اختیار ویا لاقلاً در جهت اهداف صهیونیسم جهانی^{۶۱} قرار داشته و در جهت مطامع و آرمان آنها گام بر

می‌دارند. و این سرطانی است که امروز پیکر وسایل ارتباط جمعی بدان مبتلا گردیده است. وسلطه خطرناکی است که جهان بشریت را بطور روز افزون تهدید می‌نماید و نمونه بارز آن را در تشکیل کنگره روزنامه‌نگاران در سرزمینهای تحت اشغال صهیونیسم، می‌توان جستجو نمود، که ادعای فوق را بیش از پیش تأیید و اثبات می‌نماید و آن اینکه، فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران که در جهان امروز بیش از یکصد و پنج هزار (۱۰۵۰۰۰) عضو دارد آنچنان تحت نفوذ و سیطره صهیونیسم جهانی قرار می‌گیرد که ناچار می‌شود در «۱۲ — ۱۴ نوامبر سال ۱۹۸۵» کنگره فدراسیون مذکور را در «تل‌آویو» (سرزمینهای اشغالی فلسطین) و تحت ریاست و نظارت مستقیم و علنی صهیونیسم جهانی بر پا و برگزار نماید.

و قابل تأمل این است که این قبیل جریانات و رخدادها نه تنها اتفاقی نمی‌باشد بلکه برنامه‌های تدارک شده‌ای است که شاید دهها سال قبل از این صهیونیسم جهانی برای عملی ساختن آنها، طرح و نقشه‌ها تعیین کرده، بطوریکه در یکی از منابع صهیونیستی با توجه به قدمت دهها ساله آن آمده است:

«بنام دفتر مرکزی مطبوعات، انجمن‌های ادبی تشکیل خواهیم داد و در آن انجمنها عمال ما بدون آنکه کسی متوجه شود دستورات ما را بیان می‌کنند»^{۶۲}
و این اعتراف، بیش از هر چیز تبیین‌گر سند فوق و حادثه مذکور می‌باشد.

والسلام

منابع و مآخذ

- ۱- تاریخ مطبوعات جهان: پیرآلبر- فرناند ترو- ترجمه دکتر هوشنگ خجسته، ص ۱۴۶ چاپ اول.
- ۲- همان سند، ص ۱۱۳.
- ۳- همان سند، ص ۱۸۱.
- ۴- همان سند، ص ۱۸۱.
- ۵- همان سند، ص ۱۳۰.
- ۶- همان سند، ص ۱۸۱.
- ۷- همان سند، ۱۸۳.
- ۸- کارو (نویسنده مسیحی) نقل در مجله سروش شماره ۱۸۰ - ۶۱/۱۱/۱۶.
- ۹- واحد مرکزی خبر- نقل در روزنامه کیهان ۱۱۶۳۵ - ۶۱/۵/۵.
- ۱۰- مجله پیام انقلاب شماره ۵۳ - ۶۰/۱۲/۱۵.
- ۱۱- روزنامه جمهوری اسلامی ۸۷۱ - ۶۱/۳/۱۲.
- ۱۲- روزنامه اطلاعات ۵۹/۹/۸ مراجعه شود.
- ۱۳- روزنامه ابرار - ۶۴/۱۲/۱۵.
- ۱۴- همان سند.
- ۱۵- بولتن بررسی فعالیت خبرگزاریهای خارجی (اداره کل مطبوعات و رسانه های خارجی) به ترتیب شماره های ۲۰- ۲۱- ۲۲- ۲۳- ۲۴ سال ۱۳۶۳ مراجعه شود.
- ۱۶- همان - شماره ۳۲ فروردین ۶۴ (توضیح اینکه مجموع آمار مربوط به سال ۶۴ در همین شماره مندرج است)
- ۱۷- روزنامه کیهان ۱۳۲۴۴ - ۶۶/۱۱/۱۲.
- ۱۸- همان سند.
- ۱۹- خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست: المبرگر- ص ۱۲۳ ترجمه حسین وجداندوست.
- ۲۰- نشریه هفتگی «اسپات لایت» چاپ آمریکا - ۲۲ سپتامبر ۱۹۸۶ بقلم «چارلز فیش».
- ۲۱- روزنامه آزادگان ۶۱۸ - ۶۰/۱۲/۲۷.
- ۲۲- روزنامه میزان - ۱۳۵۹/۸/۸.
- ۲۳- به بولتن اداره کل مطبوعات و رسانه های خارجی - شماره ۱۳ - ۶۶/۷/۳۰ مراجعه شود.
- ۲۴- نشریه هفتگی اسپات لایت: پیشین (چاپ آمریکا)
- ۲۵- المجله: چاپ انگلستان - ۹/مارس/۱۹۸۴.
- ۲۶- همان سند.
- ۲۷- همان سند.

- ۲۸ — نشریه هفتگی اسپات لایت — چاپ آمریکا: پیشین.
- ۲۹ — تاریخ مطبوعات جهان: پیرالبر، ص ۲۸ پیشین.
- ۳۰ — روزنامه میزان — ۵۹/۸/۸.
- ۳۱ — همان سند.
- ۳۲ — روزنامه آزادگان ۶۱۸ — ۶۰/۱۲/۲۷.
- ۳۳ — المجله چاپ انگلستان — ۹ — مارس ۱۹۸۴.
- ۳۴ — همان سند.
- ۳۵ — همان سند.
- ۳۶ — «چارلز فیش بین» — نقل در مجله هفتگی اسپات لایت — چاپ آمریکا — پیشین.
- ۳۷ — به مجله عصر جدید: چاپ شوروی: بقلم بورین — اوت ۱۹۸۵.
- نقل در ماهنامه بررسی مطبوعات و رسانه‌های خارجی / دی ماه ۶۴ مراجعه شود.
- ۳۹ — قوم من: آبا ابان ص ۴۲۷ ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی.
- ۴۰ — همان سند، ص ۴۵۵.
- ۴۱ — همان — ۴۵۲ همچنین مراجعه شود به تاریخ یهود ایران — حبیب لوی — ج سوم، ص ۸۹۱.
- ۴۲ — رجوع شود به: درباره اسرائیل: پیردیمرون — ترجمه ناصر زرافشان، ص ۱۳۰.
- ۴۳ — المجله، چاپ انگلستان — ۹ مارس ۱۹۸۴.
- ۴۴ — حقایقی درباره صهیونیسم: رمان برادسکی ترجمه م — احمد آبادی، ص ۹۷.
- ۴۵ — پنج مقاله: فخرالدین حجازی، ص ۱۰۷.
- ۴۶ — کمونیزم فرزند نامشروع صهیونیسم — م — م — بحری، ص ۸.
- ۴۷ — تاریخ یهود ایران — حبیب لوی (یهودی) ج سوم، ص ۸۷۰.
- ۴۸ — تاریخ دو اقلیت یهود و مسیحیت در ایران: محمدعلی تاج پور، ص ۱۱۰.
- ۴۹ — اسرار مخفی سازمان یهود — ژرژ لامبلن، ص ۱۰۰.
- ۵۰ — همان سند، ص ۳۵ — ۳۶.
- ۵۱ — همان سند، ص ۶۲.
- ۵۲ — به مجله سروش — شماره ۲۲۲ — ۶۲/۱۰/۱۰ مراجعه شود.
- ۵۳ — همان سند.
- ۵۴ — منتقدان یهودی صهیونیسم: موشه منوهین — ترجمه وازریک — درساهایان
- ۵۵ — روزنامه میزان ۱۳۵۹/۸/۸.
- ۵۶ — همان سند.

- ۵۷ — اسرار مخفی سازمان یهود — ژرژ لامبلن، ص ۹۷.
- ۵۸ — خاطرات یک یهودی ضد صهیونیست: المربرگر، ص ۱۲۱.
- ۵۹ — صهیونیسم: یوری ایوانف — ترجمه یونسی، ص ۲۱۲.
- ۶۰ — مجله شئون الفلسطینیه — شماره ۹۱ — ژوئن، ۱۹۷۹.
- ۶۱ — مراجعه شود به روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۱۳۸۸۳.
- همچنین مراجعه شود به کتاب استعمار آمریکا و حکومتها: فخرالدین حجازی، ص ۱۷.
- ۶۲ — اسرار مخفی سازمان یهود: ژرژ لامبلن، ص ۱۰۲.

قسمت پنجم



صهیونیسم
ورابطه آن با کمونیسم بین الملل

- * مدخل
- * بنیاد گداران کمونیسم و ماهیت آنها
- * فعالیت صهیونیسم در روسیه
- * صهیونیسم و زمینه های پیدایش انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
- * سقوط تزارسم و رخداد های بعد آن
- * صهیونیسم در احزاب، سازمانها و جنبش های کمونیستی
- * کمونیسم بین الملل و مواضع آن در برابر مسئله فلسطین
- * رابطه شوروی با رژیم غاصب صهیونیستی
- * سوسیالیسم بین الملل و مواضع آن
- * در قبال صهیونیسم و آرمان آن
- * ره آورد کمونیسم - و همسویی آن با صهیونیسم
- * صهیونیسم در محافل مطبوعاتی، فرهنگی کمونیستی
- * تجاوز و اشغالگری - ویژگی مشترک کمونیسم با صهیونیسم
- * کمونیسم و همنوایی اصولی با صهیونیسم
- * در شیوه های مقابله با اسلام و مسلمین
- * کمونیسم و هم خانوادگی با صهیونیسم
- * در ارتباط با سازمان فراماسونری جهانی

مدخل

با لحظه ای تفکر و اندکی کنکاش، بروشنی پی خواهیم برد که، در جهان کنونی، تا چه حد ارزشهای فطری و انسانی از هم فروپاشیده، و معیارها و میزانشها معکوس، و در پی آن بسیاری از اصطلاحات و واژه‌ها با مفهوم، محتوا و معنای اصلی خویش بیگانه و بعضاً در نهایت ستیز و تضاد بسر می‌برند. بازی با واژه‌ها، و طرح شعارها، اصطلاحات و عناوین متلون و مردم فریب، آنچنان گسترش یافته، که ناچار باید برای بسیاری از آنها، تعاریف و معنای دیگری، غیر از آنچه که درشان و نهادشان نهفته است جستجو و پیدا نمود.

اصطلاحاتی چون «حقوق بشر» آنچنان دچار تحریف گردیده که جهان‌خواران و آدم‌کشان بین‌المللی، مداوم لاف حمایت از آن سر داده، و بشریت مظلوم را به جرم دفاع از حقوق حق خود، بعنوان ناقض حقوق بشر بحساب می‌آورند.

تروریسم و تروریست در جهان امروز، به کسانی خطاب می‌گردد که برای دفاع از حریم حقوق، شرف، عزت، ناموس، مکتب و میهن خود، بر دنیایی از ظلم و شقاوت و آدم‌کشی شوریده و طغیان کرده‌اند.

نه آنان که تا زانو در خون بیگناهان و رهروان راه حق و توحید فرو رفته و از چنگال‌های اهریمنی‌شان خون مظلومان و پابرنه گان زمین می‌چکد، و نه قداره‌بندان و کرکسان بین‌المللی که عادت بر میکیدن خون دارند.

بکارگیری واژه‌هایی چون «دموکراسی» آنچنان معمول و رایج گردیده که جولانگاهی به پهنه گیتی را به خود اختصاص، و منحصر کرده است.

بطوریکه بسیاری، حتی از میان تحصیل کرده‌ها و به اصطلاح روشنفکران، برای آن، سینه چاک می‌کنند.

در حالی که آنچه امروزه، عملاً مشاهده و بعنوان نتیجه بدست می‌آید اینکه «دموکراسی» یعنی دیکتاتوری، نفاق، مردم فریبی و خلاصه «استبداد نقابدار».

امروزه با شعار آزادی آنچنان خلاق را به زنجیر می‌کشند که، انگار آزادی یعنی بردگی و بندگی سلاطین جور و تحمل شلاقهای کین.

در جهان معاصر، بشریت را با تیشه‌ها و داسهایی سربریده و قطعه قطعه کرده و با پتکهایی خرد می‌کنند، که شکل و آرم آنها (داس و چکش) بعنوان سنبل دفاع از محرومین و مستضعفین و کارگران و دهقانان برکتب و مطبوعات و حتی در دیوارها نقاشی و حک می‌گردد.

مختصر اینکه: جهان امروز شاهد ظلمها، جنایتها، بی‌عدالتیها، بهره‌کشی‌ها و قتل عامهای میلیونی است. که بر بشریت بی‌دفاع، آنهم بجرم و اتهام بشر بودن رفته و میرود. و قابل توجه اینکه، تمامی این جنایات و دمنشی‌ها تحت عناوین فریبنده فوق‌صورت پذیرفته است.

طرح شعارهای کاذب، آنچنان وسیع و گسترده و در عین حال مکارانه بوده که بسیاری از افراد، غافل، به امید رهایی از ظلم و ستمگریهای حکام جور و با آرزوی دستیابی به حقوق حقه خود، پیرامون آن گرد آمده که سرانجام به سراب رسیده‌اند.

در میان این عناوین، اصطلاحات و واژه‌ها، «کمونیسم» و «سوسیالیسم» را باید یکی دیگر از آنان برشمرد که «رهایی خلق» و «حکومت جهانی محرومین و کارگران» و «مبارزه با استثمار و زراوندوزی و سرمایه‌داری» را یدک می‌کشد.

در حالی که بسیاری را عقیده بر این است که، کمونیسم در طول حیات ننگین خود عملاً ثابت نموده که، افسانه پوچ و بی‌اساس مارکسیسم — لنینیسم نه تنها امروزه رنگ باخته و سازشکارترین و دوستدارترین جبهه در برابر استثمار و استکبار بین‌الدولی و صهیونیسم جهانی محسوب می‌گردد، بلکه از درون خود آنها ریشه دوانیده و سرچشمه گرفته است.

حذف و مبارزه با معتقدات دینی و باورهای الهی، جایگزینی لامذهبی و ماتریالیستی، تحریف و مسخ ارزشها و معیارهای فطری نهفته در درون انسان، ایجاد رکود و انجماد فکری و به بند کشیدن اندیشه‌های خلاق بشری، در چهار چوب مکتب فوق، آنچنانکه آدمی از خواستها و تمایلات و فرازهای منحصر به حیوان فراتر نرود، تماماً از پلیدترین و خطرناکترین توطئه‌های شیطانی، می‌باشد. که بوسیله کمونیسم تدارک و تاکنون علیه بشریت بکار گرفته شده و ثمره تلخ آن در برخی از بلاد قابل مشاهده است.

با ذکر مراتب فوق جای این پرسش خالی است که:

چه‌سان میتوان بشر را از نیازهای معنوی و فطری نهفته در او و اعتقاد به ماوراء الطبیعه، که عجین با سرشت اوست، جدا ساخت و تفکیک نمود؟

چگونه میتوان بشریت را با تمامی اوصاف، استعداد و دیگر ویژگیهایش، در چهار چوب خوراک، پوشاک، و مسکن خلاصه نمود؟

آیا این تئوری و طریقه، مخالفت و مبارزه با حقوق طبیعی و خدادادی انسان و پایمال نمودن اصالت انسان بنی آدم و توهین و دهن کجی به جهان انسانیت نیست که تا این حد و اندازه او را تنزل دهند؟

نکته مهمتر اینکه، کمونیسم و مکاتب این چنینی، مراتب فوق را نه فقط بعنوان هدف، که بزعم شان وسیله ای میدانند برای رسیدن به اهداف بزرگتر و وسیعتر.

زیرا بشر را در خود گم کردن، و به هیچی و پوچی رساندن و درحصارهای پست حیوانی تنزل دادن و تمامی مایملک فطری و خدادادی را در وجود او سوزاندن و خشک کردن، بی شک از او ماشینی خواهد ساخت که تنها سوختگیری کرده و طی طریق نماید و بس.

براین اساس، در میان این چنین جوامع به آسانی میتوان فرمان حرکت را در دست گرفت و برگرده مردم سوار، و سرنوشت و مسیر اجتماعات بزرگی را معین نمود و رقم زد، و حتی آنان را به هرکجراه و بیراهه ای کشاند، بطوریکه نه تنها کوچکترین صدای اعتراضی از آنان بلند نشود، که قدرت تفکر و اندیشه نیز از آنان سلب، و حتی احساس آن نیز به ایشان دست ندهد. چرا که دیگر ماشینی از ماشینهای اجتماع خشک و بی روح و رمقی هستند که تنها وظیفه شان کار است و سوختگیری.

کمونیسم می آموزد که، تمامی حوادث و جریانات و... در حصار جبری تاریخ نهفته است و آن تاریخ است که برای بشریت خط و مشی تعیین می کند، نه بشریت برای تاریخ.

نشر و ترویج این چنین اصول و اندیشه هایی در جوامع مختلف و ترریق آن در اذهان عمومی و علی الخصوص به آنان که درحصارهای تشکیلات و تئوری کمونیستی قرار گرفته اند لافل این معنا را به دست می دهد که نسبت به اموراتشان براساس ترفیق نگرسته و تحلیل نمایند، که این خود سبب و زمینه سازی تفاوتی ها نسبت به سیاست های حاکم و رخدادهای مختلف می گردد.

تئوری و ترشیطنانی فوق که در واقع زائیده «ماتریالیسم دیالکتیک» میباشد، خود نیازمند بحثهای مفصل و مشروخی است که از وظیفه و حوصله بحث ما خارج بوده، و دراین مجموعه، تنها با اشاره ای مختصر به شناسنامه و ماهیت بانیان و مبتکران پیدایی کمونیسم، شیوه ها، مقاصد، داد و ستدهای بین المللی، و ارتباطشان با محافل و پدیده های سیاسی جهانی پرداخته و به همین خلاصه بسنده می نمائیم.

بنیاد گذاران کمونیسم و ماهیت آنها

پاره ای از محققین را نظر براین است که همانطوری که نظام سرمایه داری و فرهنگ استعماری، حاصل تفکرات به اصطلاح یهود و در واقع صهیونیسم میباشد، مارکسیسم و لنینیسم و خلاصه کمونیسم و سوسیالیسم نیز که به ظاهر در جبهه مبارزه با فرهنگ و نظام سرمایه داری نبرد

می‌کنند؛ از دست آوردها و دست‌پخت‌های شیطانی صهیونیستها بشمار می‌روند، که با تقسیم جهان به دواوردگاه سرمایه‌داری و کمونیسم درواقع یک اصل و هدف را دنبال کرده‌اند.

براساس باور فوق، فرهنگ کمونیستی که درواقع القاء تفکر مادی و ضد الهی می‌باشد، برنامه از پیش تدارک دیده شده‌ای می‌باشد که از طریق صهیونیسم جهانی به اجرا گذاشته شده است، زیرا که صهیونیسم از مذهب خصوصاً اسلام در طول سالیان متمادی ضربه‌ها دیده و سبلی‌ها خورده است و لذا بی‌جهت نیست که برای انکار ماوراءالطبیعه و انهدام ادیان و مذاهب الهی، علی‌الخصوص اسلام شدیدترین و وسیعترین و درعین حال خطرناکترین توطئه‌ها را بکار برده و می‌برد.

چه، از ابتدای تاریخ اسلام تاکنون و چه قبل از آن دسته خاصی از یهود توطئه‌های پراکنده و متفاوت و درعین حال حساب شده‌ای را علیه دین و علماء و... آغاز و اجراء نموده‌اند، چنانکه از ایجاد تفرقه و چنددستگی بین ملتها و جنگهای داخلی و کشمکشهای آنچنانی و ایجاد فرقه‌های کاذب مذهبی و راه انداختن فلسفه‌های مادی و الحادی گرفته تا کشتن بسیاری از علماء دین و حتی بقتل رساندن برخی از پیامبران الهی، همگی از شیطنتهای این جماعت بشمار می‌آید.

تبلیغ و ترویج ماتریالیسم و مادی‌گرایی و بطور کلی کمونیسم، که متأسفانه تاکنون نیز ادامه داشته و حتی در بسیاری از بلاد برکرسی موفقیت نایل آمده، نیز از دیگر توطئه‌ها و تبهانی این طیف می‌باشد که «کارل مارکس» یهودی در رأس آن قرار گرفته و مخترع آن بشمار می‌رود.

وجالب توجه اینکه این اختراع مارکس مورد تشویق و مایه مباهات و افتخار صهیونیستها قرار گرفته آنچنانکه می‌نویسند:

«... از بزرگان یهود که معروفیت جهانی پیدا کردند عبارتند از: ... کارل مارکس (۱۸۸۳ — ۱۸۱۸) که عمر خود را وقف بهبود زندگانی کارگران نمود و کتاب موسوم به سرمایه یا کاپیتال را نوشت»^۱.

پاره‌ای معتقدند، کارل مارکس یهودی که بعنوان بانی و مؤسس کمونیسم در جهان مشهور گردیده، نه تنها بسیاری از اصول ارائه شده کمونیسم را که ماتریالیسم دیالکتیک می‌باشد از دیگران گرفته، بلکه عده‌ای از پشت پرده این چنین نمایشنامه و ماجرای را، تدارک دیده و اوفقط بعنوان مجری طرح مناسب تشخیص داده شده و به ایفای نقش مشغول گردیده، و این چنین ارمغانی برای بشریت آورده است.

«کارل مارکس بوسیله گروهی که خود را «اتحادیه مردان عادل» می‌نامیدند استخدام شد تا مانیفیست کمونیست را چون طعمه دل‌خوش کنک، و در باغ سبز، بطوری که ناراضیان را به خود جلب کند بنویسد، در حقیقت امر، مانیفیست کمونیست را سالها قبل از اینکه نام مارکس بعنوان نویسنده این جزوه انقلابی شناخته شود، مطرح بود.

تنها کاری که مارکس کرد این بود که آنها را به صورت باب و سلیقه روز درآورد، تمام طرح های انقلابی و اصول ارائه شده او در هفتاد سال قبل از او پیاده شده بود.

دانشمندان کارشناس این رشته غالباً میدانند که اتحادیه مردان عادل... در سال ۱۷۸۶ میلادی بعد از اینکه مورد اتهام مسئولین «باواریا» قرار گرفتند زیرزمینی شدند.^۲

و نکته قابل ذکر اینکه منطقه باواریا که درآلمان قرار گرفته، از چندین قرن قبل تادوران مورد اشاره و حتی بعد، تحت سکونت و فعالیت مجامع یهودی بوده، و ریشه یهودی گری بسیاری از مردم این سامان به زمانهای بسیار پیش از این می رسد و این واقعیتی است که حتی منابع یهودی — صهیونیستی نیز بدان اعتراف کرده بطوریکه می نویسند:

«در طول قرون میانه در شرق با یک سلسله مجامع یهودی مواجه می شویم که، از باواریا تا... قفقاز و آسیای صغیر و بیزانس ادامه می یابد.»^۳

مطلب بسیار شگفت انگیز دیگر نیز این است که از جمله اساتید مارکس، شخصی یهودی بنام «موسی هس» می باشد. که بعنوان یکی از رهبران صهیونیستی مشهوریت دارد و از منادیان طرح اشغال فلسطین بشمار می رود، بطوریکه نوشته اند:

«موسی هس، یهودی متعصبی بود که در سال ۱۸۶۲ کتابی به نام «روم مقدس» یا «روما اورشلیم» نوشته و در همین سال آنرا منتشر ساخته است و در آن کتاب به ضرورت ایجاد یک دولت یهودی اشاره می کند و میگوید بقاء ملت یهود جز با ایجاد یک دولت یهودی امکان پذیر نیست... ملت یهود بزودی دارای یک حیات مستقل... در دولتی که در فلسطین بوجود می آید خواهد شد.»^۴

وی برای برپایی و ایجاد یک نظام صهیونیستی در فلسطین بسیار تلاش کرده و هیجان یهودیان را در سراسر جهان در این مسیر برانگیخته است و از جمله مؤسسين و سردمداران صهیونیسم نیز بشمار می رود.

«کارل مارکس، ابلیس کمونیسم یکی از شاگردان موسی هس بود... و خود مارکس نیز به تأثیر و شگفتی و جذابیت فوق العاده (!) موسی هس اعتراف می کند... و معترف است به اینکه: او (هس) نمونه و الگو و رهبر من است...»^۵

و جالب اینکه نویسندگان و نوشته هایی نیز که گرایشات و وابستگی های صهیونیستی داشته، و از خود بروز داده اند، این نکته را کتمان نکرده.

و بدان اعتراف نموده و «موسی هس» را نه فقط روشنگر اهداف و آرمان صهیونیسم بین المللی که یار دیرینه سردمداران کمونیسم قلمداد کرده اند.

بطوریکه می نویسند:

«مکتب صهیونیسم توسط (موئیزهس MOISE-HESS) (یا موسی هس) دوست قدیمی

«کارل مارکس» و «فردریک انگلس» شکل گرفت و هدفش روشن شد.^۶ و تعجب آور اینکه، تئودور هرتصل، بانی اولین کنگره صهیونیسم به سال ۱۸۹۷، در (بال سوئیس)، که بعنوان یکی از رهبران سرشناس صهیونیسم جهانی معروفیت دارد، نیز از همشاگردان، کارل مارکس یهودی بوده و این دو از آموزش دیدگان و تعلیم یافته گان مکتب «موسی هس» صهیونیست می باشند.

و عجیب تر اینکه، همان شوق و احساساتی را که «مارکس» نسبت به استادش «هس» اقرار و اعتراف کرده، عیناً از زبان شخص هرتصل نیز تکرار شده و دقیقاً همان تعبیر و تمجید را این رهبر صهیونیستی (هرتصل) بازگو و مجدداً از طرف خود، یادآور، و حتی خود را پیرو و دنباله رو استادش می داند.

او در کتاب خود بنام «دولت یهود»، صراحتاً میگوید: «تر ایجاد یک دولت یهودی من مسبوق است یعنی دنباله رو و متأثر از کتاب «روما اورشلیم» «روما القدس»، موسی هس... است.»^۷

بنابر این آنچه مبرهن است آنکه، آن چیزی را که از تراوشات و هوشمندیهای مغزی و فکری کارل مارکس یهودی بحساب و شمار می آید، دراصل کپیهای بوده که به دست وی داده شده تا بنحوا حسن اجراء نموده، تا شیادان از آن بهره برداری نمایند و لذا به جرئت و با صراحت کامل باید گفت که این فرد به واقع مبتکر اصلی کمونیسم نبوده است، آنچنانکه استاد شهید و دانشمند عالی مقام جهان اسلام، مرتضی مطهری در این زمینه می نویسد:

«عناصر فکری مارکس تقریباً همه قبل از خود او فراهم شده و مارکس دراین زمینه چندان ابتکاری ندارد آنچه را که به نام او می شناسند، قبل از او بوده است».^۸

استاد شهید مطهری، همچنین درمبحث دیگری، اصول دیالکتیکی را نیز از ابتکارات شخص مارکس ندانسته و دراین زمینه می نویسد:

«آیا همه اصول چهارگانه دیالکتیک از مختصات و ابتکارات هگل و مارکس میباشد یا اینکه قبل از آنها نیز مطرح بوده است؟

۱- اصل اول (همبستگی) «یعنی ارتباط اشیاء با یکدیگر و اینکه همه اجزاء عالم پیوندی دارند که یک اصل قدیمی است و مسئله ای بوده که حتی ارسطو هم مطرح کرده است.

۲- اصل دوم «حرکت» نیز از مختصات اینها نیست و نظریه ای بوده که از هراکلیت گرفته اند و بلکه حرکتیایی که دیگران گفته اند خیلی عمیقتر از حرکتی که اینها گفته اند میباشد، پس اصل حرکت را نمی شود از مختصات این مکتب برشمرد.

۳- اصل تضاد، که این اصل نیز همینطور است و از مختصات مارکسیسم نمی باشد.

۴- اصل تبدیل کمیت به کیفیت، که نسبتاً اصل نوی ولی مبتکرش اینها نیستند.

زیست شناسان پایه گذار آن بودند، بدون اینکه وابستگی به یک مکتب فلسفی خاص داشته باشند، و بعد فیلسوفان آنرا در همه اجزاء تعمیم دادند، که البته تعمیم آن به همه اجزاء عالم کار ساده و آسانی نیست و بزور می‌خواهند این کار را بکنند، یعنی نمی‌شود گفت هم تغییرات کمی و تدریجی همیشه در نهایت امر به یک تغییر کیفی متبدل می‌شود، این اصل (کلیت ندارد) به آن اندازه هم که اصل فوق صادق است به اینها (مارکسیست‌ها) ارتباط ندارد.»^۹

با ذکر این مختصر، خود بخود جریان پشت پرده، حامی و هدایت کننده و خلاصه مبتکر اصلی مکتب کمونیسم هویدا می‌شود که برای اثبات آن اسناد، و وجوه مشترک و جریان‌ات به هم پیوسته و بی شماری موجود می‌باشد که ذکر و شرح و لو برخی از اسناد نیز می‌تواند ماسکهای فریبنده و افسونگر را کنار زده و افشاگر چهره‌های کریم نظری باشد که جملگی در اهداف و ماهیت و اصول اعتقادی مشترک و برای رد گم کردن و انحراف افکار و اذهان، خود را در زیر ماسکها و نقابهای دروغین پنهان داشته اند.

در مورد این شباهتها و هماهنگی‌ها یکی از نویسندگان و اساتید خارجی می‌نویسد:

«هاوس، سگ نگهبان پشت پرده‌ایها که ویلسون را زیر نفوذ داشت و برنامه را در کنگره آمریکا پیاده میکرد... و بسیاری از مورخین نیز او را رئیس جمهور واقعی ایالات متحده آمریکا در زمان تصدی «ویلسون» می‌شناختند. در کتابی که تحت عنوان «رئیس فیلیپ درو» ATOR FILIPDRV: ADMINISTR نگاشت، در آن از استقرار سوسیالیزم آنگونه که منظور نظر مارکس است سخن راند و آن را گامی به سوی اهداف خودشان خواند.»^{۱۰}

توضیح اینکه هاوس، یکی از سردمداران مشهور صهیونیسم می‌باشد که دارای قدرت فوق العاده‌ای در ایالات متحده آمریکا، خصوصاً در روی کار آمدن ویلسون و برنامه‌های دوران تصدی او و همچنین در کنگره آمریکا دارای نفوذ عجیبی بوده است، بنا به نوشته «گری آلن» از جمله مواردی را که «هاوس» صهیونیست پیوسته مدنظر داشت، تأسیس و ایجاد بانک مرکزی بود، که مارکس درمانیفست کمونیست از آن بعنوان راه حل مناسب نامبرده است.^{۱۱}

صهیونیستها خود در این مورد این چنین می‌گویند:

«برای اینکه حقیقت مطلب آشکار نگردد ما نقشه‌های خود را در زیر ماسک خدمت به کارگر و اصول اقتصاد عملی می‌کنیم، (همان) اصول اقتصادی که امروز در تمام دنیا مشغول تعلیم آن هستیم»^{۱۲} و در ادامه می‌نویسند:

«پیشرفتهایی که خودمان در راه داروینیسیم و مارکسیسم... ایجاد نموده‌ایم لا اقل خودمان نمی‌توانیم منکر این پیشرفتها باشیم.»^{۱۳}

و این «ما بودیم که زمینه را برای داروین و مارکس و... آماده ساختیم».

بنابر این اتفاقی و بی ربط نیست که پاره‌ای از نویسندگان را عقیده بر این است که

کمونیسم، همسوبا صهیونیسم بوده و ایندو در یک مقصد گام برمیدارند آنچنانکه می‌نویسند:

«حقیقت این است که صهیونیسم و کمونیسم دوخوشه از یک ریشه‌اند و هدف و ماهیتشان یکی است و گروهی که آنرا می‌چرخانند از پشت یک پرده به اجرا می‌گذارند... حتی اگر احساس تحقق اطمینان به موفقیت کامل داشته باشند، هردو با هم برای سیطره بر جهان متحد میشوند.»^{۱۴}

عده‌ای دیگر را نظر بر این است که «صهیونیسم همتای دیگر کمونیسم و مادر او است»^{۱۵}

برخی نویسندگان، در این زمینه حتی پا را فراتر از اینها گذارده و معتقدند که:

«آنچه را که شما کمونیسم می‌نامید از پکن یا مسکو رهبری نمی‌شود بلکه آن‌بازوی توطئه بزرگتری است که در نیویورک، لندن، پاریس... تدارک میشود»^{۱۶}.

«کمونیسم جنبش توده‌های مستضعف نیست بلکه معجونی است ساخته و پرداخته میلیاردرهای تشنه قدرت، با همان هدف حکومت بر تمام جهان»^{۱۷}

کمونیسم حرکت توطئه‌آمیز بین‌المللی برای به قدرت رسیدن از سوی مقامات ممتاز است که آماده‌اند برای رسیدن به هدف خود که تسلط بر جهان است از هر وسیله‌ای استفاده کنند.^{۱۸}

«در ابتداء، تأسیس دولتهای سوسیالیستی در میان ملت‌های گوناگون، و سپس از طریق ادغام کبیر، آنها را تحت حمایت سازمان ملل به صورت یک پارچه تحت لوای دولت مافوق سوسیالیست جهانی درآوردن»^{۱۹} آنچنانکه:

«کونیگلی (استاد دانشگاه هاروارد) نقشه‌های میلیاردرها را برای استقرار دیکتاتوری سوپر ثروتمندان تحت عنوان «دمکراسی کارگران»^{۲۰} فاش می‌سازد.

و براساس این چنین واقعیهایی است که احسان طبری ایدئولوگ و تئورسین معروف و مشهور کمونیسم که سالها در قلب حکومت مارکسیستی روسیه می‌زیسته (و بسیاری از رهبران کمونیستی و سوسیالیستی جهان از شاگردان او بوده و در کلاس درس او الفبای مارکسیستی را آموخته، و سرانجام به مقام و مناصب والایی در مناطق گوناگون جهان دست یافته‌اند) در رد کمونیسم و هدایت جریان مارکسیسم و کاپیتالیسم از سرچشمه واحدی، می‌نویسد:

«در واقع یک جریان بین‌المللی در شرق و غرب در کار بوده و هست که آنچه در توان او باشد علیه اسلام کار کند... دو آلت قاطع از شرق و غرب تهیه شده تا رشته حیات اسلام را قطع کند»^{۲۱}

و ادامه میدهد که: «چنانکه تاریخ نشان داده این ایدئولوژی (مارکسیسم) سرشار از فریبه‌ها و پندارها و سرشار از خیالها و سرابها بوده است»^{۲۲} و در این رابطه به ماهیت غیرمردمی مارکسیسم، و تضاد آن با فطرت بشری اشاره کرده و می‌نویسد: نبودن دمکراسی به معنای اصیل در سازمانهای مارکسیستی بیماری مزمنی است که هیچ راهی برای آن نیست، زیرا رهبری از طبیعت مردم، از فطرت مردم هراسان و نگران است.^{۲۳}

برای پاسخ بدین سؤال که چرا ایدئولوژی مارکسیسم عاقبت الامر بجای آب، سراب و بجای صدق و صفا، فریب و نیرنگ نتیجه می‌بخشد و پیوسته نیز برای دورداشتن و انحراف مردم از اصل و فطرت انسانی خویش همان تاکتیکهای مذکور را مد نظر قرار داده و از آنها بعنوان اصل اولیه خود سود جسته، و شدیداً نیز از آن دفاع می‌نماید، ضرورت آن دارد تا با اشاره‌ای کوتاه، به برخی از نطقهای زعمای صهیونیستی بازیگران اصلی این نمایش، بیش از پیش نمایان گردند.

«ما پیوسته میکوشیم تا خود را مخلص و مدافع از (کارگران) قلمداد کنیم تا بدینوسیله آنها را تحت خرقه کشیده و داخل در اشتراکیت و کمونیزم کنیم.

از مبادی کمونیسم دفاع خواهیم کرد و این همان روشی است که حزب ماسونی در پیش گرفته است.»^{۲۴}

با ذکر این مطالب مختصر بخوبی به این نتیجه خواهیم رسید که کمونیسم و سوسیالیسم جز برای انحراف و گمراهی خلایق، بوجود نیامده و تمامی شعارهایی که در دفاع از کارگران و محرومین و حکومت جهانی آنها، از طریق این، به اصطلاح مکتب سر داده و به یدک کشیده میشود، جز فریبی بیش نبوده و نخواهد بود.

بطوریکه استاد و دانشمند شهید مرتضی مطهری در باب شناخت این نوع مکاتب می‌فرماید:

«کمونیسم و امپریالیسم مانند دو تیغه یک قیچی اند که گرچه در ظاهر با هم تضاد دارند اما در واقع هردو برای قطع یک ریشه بحرکت در می‌آیند و این واقعیت را تاریخ معاصر بخوبی نشان داده است. به گمان من وقت آن رسیده که ندای بازگشت به فرهنگ اصیل اسلامی نه تنها در جامعه ما که در سراسر کشورها... طنین انداز شود و در آن صورت دور نخواهد بود که صدای شکستن زنجیرهای بردگی و بندگی را بشنویم و شاهد اقتدار دوباره ملل مسلمان باشیم.»^{۲۵}

* فعالیت صهیونیسم در روسیه

برای پی بردن به ابعاد نقش و فعالیت صهیونیسم در روسیه، چه در دوران قبل از انقلاب اکتبر، و چه پس از سقوط تزاریسیم، و روی کار آمدن حکومت سوسیالیستی، ضرورت آن دارد تا به برخی از رویدادها و حوادث آن دوره، نظری افکنده و بعضاً ذکر از آنها بمیان آید.

صرف نظر از فعالیت دستجات و سازمانهای متشکل که سابقه و قدمتی نسبتاً طولانی در سرزمین روسیه داشته و سرنخ بسیاری از آنها در دست جریانهای پشت پرده و در واقع صهیونیسم بوده، که از آن جمله میتوان به سازمان فراماسونری جهانی اشاره کرد که در سال ۱۷۳۲ به روسیه رخنه و به بسط تشکیلات و گسترش نفوذ خود افزود، همچنین حرکات و فعالیتهای دیگری نیز توسط مجامع و محافل فوق، و علی الخصوص تحت عنوان «یهود» در این سرزمین صورت می‌گرفته است

که از جمله فعالیتهای این دسته، می‌توان ترور «پول» امپراطور روسیه، و سپس ترور پسر و جانشین وی «الکساندر» اشاره نمود که بوسیله آنها طرح و عملی گردید.

همچنین مدتها بعد، با نقشه‌های از پیش تعیین شده انجمنهای سری آنان، الکساندر دوم جانشین الکساندر اول تزار روس، بوسیله دو تروریست در سال ۱۸۸۱ میلادی بقتل رسید که این قبیل حرکات نشانگر فعالیت عمیق و گسترده عوامل صهیونیسم در این مناطق می‌باشد.

نقشه‌های مرموزانه و عملکرد پنهانی و علنی این جماعت سبب گردید که در حدود سال ۱۸۹۷ نخستین کنگره کارگران اشتراکی یهود، تشکیل، تا کوششهای آنها بطریقی دیگر نیز گسترش یافته و سپری برای دیگر فعالیتهای علنی آنان گردد.

در دوران حکومت و امپراطوری «نیکلای دوم»، کارگران که خود شلاقهای بردگی را چشیده و آماده انفجار بودند با تحریک این جریانات و عوامل آنها، تظاهراتی خشونت‌آمیز و کشمکشهایی شدید بر پا کردند، که سرانجام خواستار مجلس عالی کارگران شده و در نتیجه حکومت نیز اجازه داد که مجلس عالی کارگری بوجود آید و لیکن عوامل صهیونیسم، باشتاب و عجله فراوان، آنچنان به فعالیت پرداختند که توانستند مسیر و شکل مجلس را بنفع خود رقم بزنند. بطوریکه ریاست اصلی مجلس به فردی یهودی بنام «نوراد» که در توار یخ به «خورستالیف» معروف است سپرده و تروتسکی، یهودی مشهور (نام اصلی وی «برونستین» می‌باشد) به سمت دبیر کلی آن برگزیده شد.

همچنین در این دوران و دوران قبل از آن نشریات متفاوتی توسط سرکردگان اصلی این جریانات از دول خارجی برای تحریک به این مناطق تکثیر و پخش میشد که در مباحث آینده بدان اشاره خواهد گردید.

البته ناگفته نماند که این جماعت در دستگاه امپراطوری تزار نیز بی نفوذ و تأثیر نبوده و از جمله اینکه نوشته‌اند:

«در سربازگیری سال ۱۸۲۷ میلادی در روسیه، یهودیان ثروتمند از این قاعده مستثنی شدند آنچنانکه وزیر مربوطه «بلودف» بعدها اظهار داشت، هدف از این رفورم عبارت از آن بود که: «ثروتمندان و تحصیل کردگان یهودی را از توده مردم آن جدا سازند و همچنین در همین ایام نیز در روسیه اصناف یهودی از مالیات منظمی که از همه اخذ می‌گردید معاف بودند.»^{۲۶}

سند دیگری که نفوذ و سلطه یهود و ایادی صهیونیستها را در روسیه آن دوران، اثبات و روشن می‌سازد اینکه خود صهیونیستها اعتراف کرده‌اند که: «در بعضی از ایالات روسیه اغلب کارخانجات عمده را یهودیها تأسیس کرده و بکار انداخته بودند و افراد زیادی از یهودی‌ها در روسیه، بانکها و مراکز پولی معتبر دایر نموده و چرخهای اقتصادی این کشور را به گردش درآورده بودند، کارخانجات معظم قند تحت مدیریت یهودی‌ها در روسیه صنعت بسیار مفید و مؤثری شده و

نیز توسعه خطوط آهن (که) مبادلات رفت و آمد بین شهرها را سهل و آسان کرده بود، (همچنین) یهودیها در ترقی و پیشرفت فرهنگ عمومی سهم بسیار زیادی داشتند.^{۱۷}

صهیونیسم و زمینه های پیدایش انقلاب اکتبر

صهیونیسم جهانی و ایادی وابسته به آن کماکان به فعالیتهای خفا و علنی خویش در روسیه، و در راستای اهداف جهانی خویش مشغول بودند، تا آنگاه که منجر به پیدایش زمینه هایی برای وقوع انقلاب کمونیستی روسیه گردید.

براین اساس، عده ای از نویسندگان را عقیده براین است که مجموعه فعالیتهای در ارتباط با این انقلاب در بُعد سیاسی و چه در زمینه ی نظامی و اقتصادی، در واقع تحت هدایت و رهبری یک جریان و آنهم صهیونیسم بوده است، آنچنانکه برخی نوشته اند:

«گلوپچ یک ژنرال ارتش روس در کتاب تزاریسیم و انقلاب مینویسد:

فراهم کنندگان اصلی سرمایه مالی انقلاب روسیه نه میلیونرهای خسیس روسی بودند و نه راهزنان مسلح لنین، بلکه پول درست و حسابی ابتداء، از محافل انگلیسی و آمریکایی رسید که از مدت زمانهای طولانی از اهداف انقلاب حمایت میکردند...

نقش مهمی که بوسیله بانکدار ثروتمند آمریکایی «جاکوب شیف» در حوادث روسیه ایفا شد اگرچه تاکنون فقط قسمتی از آن فاش شده اما دیگر یک راز بحساب نمی آید»^{۲۱}.

صرف نظر از «جاکوب شیف» سرمایه دار مشهور صهیونیست که میلیونها دلار برای سرنگونی تزار خرج کرد و میلیونها دلار نیز برای کرنسکی^{۳۰}،

سرمایه داران و زراندوزان دیگر صهیونیستی نیز نقش فعالی در این زمینه بعهده داشته اند بطوریکه می نویسند:

مورگان، احتیاجات مالی گروههای سوسیالیست را برآورده میساخت تا یک حکومت مطلقه و متمرکز بوجود آورند و بانکداران بین المللی از بالا و پشت آنها را کنترل کنند، بعد از مرگ وی شرکاء او احتیاجات مالی انقلاب بلشویکی روسیه را برطرف ساختند»^{۳۱} همچنین از تأمین کنندگان نیازهای مالی انقلاب بلشویکی، مردی نهایت ثروتمند بود به نام «لرد آلفرد مینلر» که سازمان دهنده و رئیس گروه سری «میز گرد» و برخوردار از حمایت لرد روچیلد بود^{۳۲}.

ناگفته نماند که خاندان صهیونیستی «روچیلد» نیز در این راه سرمایه های هنگفتی را مایه گذاشته و نقش عمده ای را در این رابطه ایفا کرده اند و خلاصه، جالب توجه است که می نویسند:

«در انقلاب بلشویکی بعضی از قدرتمندان و ثروتمندان از جنبشی حمایت می کردند که مدعی بودند، بقاء آن (کمونیسم) بستگی به مصادره اموال اشخاصی چون «روچیلدها، راکفلرها، شیف ها، مورگان ها، هریمن ها، و مینلرها دارد، ولیکن ظاهر امر این است که این افراد

از کمونیزم باکی ندارند و اگر آنها هزینه آنرا پرداخت کردند و از آن نمی‌ترسند لابد حسابی درکار است و منطق آن است که بپذیریم آنرا (کمونیزم را) کنترل میکنند.»^{۳۳}

تا جایی که «راکفلرها» رئیس روابط عمومی خود «ایوی لی» را مأمور کردند تا در مردم این عقیده را القاء کند که درباره بلشویک‌های ایده‌آلیست سوءتفاهم شده و در حقیقت آنها خیراندیشان مهربان بشریت هستند»^{۳۴}

از دیگر افراد و مؤسسات صهیونیستی که در این زمینه حمایت‌های مالی فراوانی بعمل آوردند، از جمله می‌توان میلیونریهودی (ماکس) که در آمریکا بود و «ربوخ» صهیونیست ثروتمند استکهلم و مؤسسه صهیونیستی «کوهین» و «لوین» در آمریکا و مؤسسه صهیونیستی «اتوکرهین» در آلمان و مؤسسه یهودی «وستفاليا» در آلمان و غیره را نام برد.^{۳۵}

با این حمایت و کمک وسیع از طریق صهیونیسم جهانی و سهامداران و سرمایه‌داران بین‌المللی صهیونیست برای ایجاد زمینه و تقویت انقلاب بلشویکی — کمونیستی، در داخل خود روسیه نیز از طریق ایجاد دفاتر مالی متعددی در نقاط مختلف از طرف مأمورین آنها، چون «بعقوب شیف‌ها» و «بارون هیرش‌ها» و غیره... فعالیت‌های مؤثری صورت می‌گرفت تا هم نیازهای مالی و نظامی آنها را برآورده ساخته و هم با وعده‌های ایجاد یک حکومت کارگری، محرومین و مستضعفین و ستم‌دیدگان روسیه را تحریک، و هم در بین یهودیان با شعار ایجاد یک دولت یهودی از احساسات جوانان استفاده کرده و بدین طریق به ایجاد دسته‌های متشکل علیه امپراطوری تزار پرداخته تا بیش از پیش در پیشبرد اهداف از پیش تعیین شده نایل آیند.

و جا دارد گفته شود که چون امپراطوری روسیه خود باعث و عامل بسیاری از بدبختی‌ها، گرسنگی‌ها، فقرها و محرومیت‌های اجتماعی آن سامان میبود، لذا خود مردم به امید رهایی از این ظلمها و جنایتها و فلاکتها، آمادگی قیام و انقلاب را فی‌نفسه دارا، و زمینه‌های انقلاب درواقع فراهم بوده است، ولیکن باید گفت که متأسفانه بازیگران صحنه بین‌المللی که همان صهیونیستهای غدار و عوامل پشت پرده رنگارنگ آنان بودند، مسیر و جهت و رهبری را به دست گرفته و از احساسات و عواطف پاک مردم آن سامان سوءاستفاده‌ها کرده، چنانکه گردونه را به نفع خویش به چرخش وادار کردند.

و بطور مختصر می‌توان اذعان داشت که قیام‌های مردمی علیه ظلم و تبعیض و اجحاف از یک طرف، هرج و مرجها و فرصت‌طلبیها و شایعات و تبلیغات انحرافی و سودجویی‌های نژادی و مکارانه صهیونیستها و عواملشان نیز از طرف دیگر، و دیکتاتوری دیکتاتوران حاکم، مجموعاً اوضاع را به جایی رساند که سرانجام بازیگران این نمایش بین‌المللی و درواقع ایادی صهیونیسم جهانی دست به طرح نقشه‌های از پیش تعیین شده خود زدند، آنچنانکه می‌نویسند:

«در سال ۱۹۱۷ طراحان توطئه گر با یک نقشه پنهانی فشار آوردند که تزار نیکلای دوم

باید استعفا کند و اوزیر فشار و بعد از شورش های شدیدی که در پادگان تزار در پتروگراد رخ داد استعفا داد... (فلذا، جای این پرسش خالی است که بنابراین) در زمانی که این اتفاقات پیش آمد لنین و تروتسکی کجا بودند؟»^{۳۶}

اما چون هدف ما نوشتن تاریخ روسیه و انقلاب اکتبر نیست از ذکر مراحل دقیق و تدریجی و تاریخی آن صرف نظر کرده و به بحث و ذکر آنها نمی پردازیم، ولیکن منافات ندارد تا گوشه ها و نمونه ای چند، از توطئه هایی که تاکنون بر جامعه و مردم روسیه با شعارهای گوناگون مردم فریب، و حیل های مخفی، تحمیل و آنان را به این چنین سرنوشتی دچار کرده است ذکر و به عنوان شاهد و مثال اشاره گردد.

بطوریکه ایجاد و تأسیس احزاب و دسته های به اصطلاح انقلابی، کمونیستی و یا تروریستی را از جمله دیگر فعالیت های این طیف باید بحساب آورد آنچنانکه از برخی نوشته ها می آید:

در «پنج سال اول قرن بیستم در روسیه خطرناکترین سازمان تروریستی که خود را «حزب انقلابی کمونیستی» می نامید تأسیس شد، این سازمان تحت ریاست یک یهودی خطرناک بنام «جروشونی» یکی از یهودیان افراطی و از تروریست های بزرگ بوده که همچنین ریاست قسمت مخصوص «ترور و جنایت» را یهودی دیگر عهده دار شد که نام او «آزیف» بوده است»^{۳۷}

خود صهیونیستها نیز به این قبیل موارد و نیز تشکل جریانهای به اصطلاح یهودی و فعالیت های آنان از برای زمینه سازی و وقوع انقلاب کمونیستی اشاره و اعتراف کرده و این قبیل اسناد را تأیید می نمایند، بطوری که می نویسند:

«عده ای از جوانان یهودی به رهبری (LEON- TROTSKY (BRONSTAIN) در برانگیختن جنبش بلشویکی در سال ۱۹۱۷ مؤثراً شرکت^{۳۸} داشته و فعالیت کرده اند.

فعالیت و تحرک سازمان فراماسونری جهانی را نیز در این راستا نباید نادیده گرفت زیرا که این سازمان صهیونیستی در این زمینه طرح های اساسی به معرض اجراء گذارده و نقش های حساسی را بعهده داشته و ایفا کرده است.

«جامعه ماسونی... که تمام نقشه های خائنه و توطئه از آنجا طرح ریزی میشد طی جلسه ای با ثروتمندان یهود که عضو اصلی حزب فراماسون بودند مقرر کردند که با خرج میلیونها دلار و گرفتن متجاوز از یک میلیون قربانی در روسیه تزاری کودتا کنند، که نام تنی چند از افرادی که در آن جلسه حضور داشتند و مخارج کودتا را بعهده گرفتند بقرار ذیل می باشند (به روایت از کتاب GOTIC RIPPLES بقلم آرنولد لیز شماره ۷۷ بتاريخ ۲۸ ماه جولای ۱۹۵۱):

۱ — شیف — CHIF

۲ — رون — RONE

۳ — اسحاق موتیمر — ISAAC MOTIMER

۴- لیفی — LIFI

۵- سیستر — SISTER

تمام این بودجه مصرف تبلیغات ضد دولتی شد. بهرحال پس از فعالیتهای زیاد و صرف میلیونها دلار بالاخره یهودیان موفق به سرنگون کردن حکومت تزاری شدند تا خود زمام امور روسیه را بدست گیرند»^{۳۹}

بدین ترتیب، با زمینه‌سازیهایی مختلف برای برپایی حکومت جدید و نوین، و درخواست اجازه ورود برای عده‌ای از افراد، با موافقت دولت وقت آلمان سرانجام قطار معروف و مخصوص حامل تعدادی از افراد به اصطلاح انقلابی، به سرپرستی فردی بنام «ایلیانوف لنین» با عبور از خاک آلمان وارد روسیه گردید.

سقوط تزاریسیم و رخدادهای بعد از آن

بعد از سقوط تزاریسیم «در ۱۴ مارس ۱۹۱۷ حکومتی با توطئه انجمنهای سری یهود تشکیل شد که در این حکومت «کرنسکی» یهودی معروف، مقام نخست وزیری را بعهده گرفت و کابینه جدیدی تشکیل داد»^{۴۰}

از دیگر کارهایی که بتدریج نیز صورت گرفته و بعد از انقلاب شکل یافت تشکیل مجلس و یا شورایی بوده که اعضای آن اکثراً وابسته به محافل صهیونیسم جهانی و از ایادی آنان بوده‌اند. آنچنانکه از برخی منابع برمی‌آید:

«وقتی حکومت تشکیل شد اولین مجلس کمونیسم که از ۵۴۷ نفر عضو تشکیل شد، رقم ۴۴۷ نفر آن از یهودیان افراطی و ماجراجو... بودند»^{۴۱}. و قابل توجه اینکه اکثریت اعضای تشکیلات حزب کمونیست نیز اختصاص به این افراد داشته است. «کمیته مرکزی حزب کمونیست در بدو حکومت از ۳۸۸ عضو تشکیل شده بود که از آنها ۳۷۱ نفر یهودی و ۱۶ نفر روسی و ۱ نفر سیاهپوست بود»^{۴۲}.

به موازات این سلطه، بالاترین پستهای دولتی و حکومتی نیز بدست آنها افتاد آنچنانکه: وقتی انقلاب ۱۹۱۷ اعلام شد «کامینف» یهودی به مقام اولین رئیس جمهوری رسید و نخست وزیری را به «لنین»، و وزارت امور خارجه و بعلاوه «وزارت جنگ» را به «تروتسکی» یهودی که از بنیانگذاران ارتش سرخ بود دادند، در ۷ نوامبر ۱۹۱۷ نیز یک یهودی تروریست بنام «سپردلوف» یا (سورد لو) (SWERDLOV)^{۴۳} بعنوان دومین رئیس جمهوری اتحاد جماهیر کمونیستی شوروی برگزیده شد.

و مسئله مهم اینکه این حوادث نه تنها در مقطع خاص و کوتاه فوق، بلکه آنچه واقعیت پیدا می‌کند تداوم و استمرار جریان فوق الذکر در سالهای آتی و بعد از این می‌باشد بطوری که می‌نویسند

در سالهای بعد از انقلاب اکتبر، افرادی (که ذیلاً بدان اشاره می شود) بر مصدر امورات مهم و حکومتی روسیه رسیدند که تمامی آنها، یا خود یهودی بودند و یا بهر نحوی یک نسبتی با یهود داشتند.

الف : این افراد در دفتر سیاسی روسیه مصدر امور شدند:

۱ - لنین

۲ - استالین که همسرش یهودی بود. (بواسطه علاقه شدید استالین به همسرش، خود بطور کامل تحت نفوذ او بود).

۳ - تروتسکی که خودش یهودی بود.

۴ - کامینیف که خودش یهودی بود.

۵ - سوکولنکوف که خودش یهودی بود.

۶ - زینوفیوف که خودش یهودی بود.

۷ - یابزوف که خودش یهودی بود.

۸ - ساخالوف که مادرش یهودی و پدرش روسی بود.

ب : پس از انقلاب مارکس «بلشویک» و پیروزی یهود افراذیر، مصدر امور ادارات مهم کشور شدند:

(به نقل از INTESTIFY بقلم EPNONDSO چاپ آمریکا در سال ۱۹۵۳).

۱ - نخستین حکومت پس از جنگ و پیروزی یهودیان از ۲۲ نفر وزیر ۱۷ نفر یهودی

بودند.

۲ - اداره جنگ از ۴۳ کارمند ۳۴ نفر یهودی بودند.

۳ - اداره امور داخلی از ۶۴ کارمند ۴۵ نفر یهودی بودند.

۴ - اداره امور خارجی از ۱۷ کارمند ۱۳ نفر یهودی بودند.

۵ - اداره امور مالی از ۳۰ کارمند ۲۶ نفر یهودی بودند.

۶ - کادر قضائی از ۱۹ کارمند ۱۸ نفر یهودی بودند.

۷ - اداره بهداشت از ۵۰ کارمند ۴۵ نفر یهودی بودند.

۸ - اداره ارشاد ملی از ۵۳ کارمند ۴۲ نفر یهودی بودند.

۹ - سازمان مسکن از ۲۰ کارمند ۲۰ نفر یهودی بودند.

۱۰ - صلیب سرخ روس از ۱۸ کارمند ۱۸ نفر یهودی بودند.

۱۱ - اداره ایالات و ولایات از ۲۳ کارمند ۲۱ نفر یهودی بودند.

۱۲ - اداره خبرگزاری و اطلاعات از ۴۲ کارمند ۴۱ نفر یهودی بودند.

۱۳ - دایره رفاه کارمندان از ۱۷ کارمند ۱۵ نفر یهودی بودند.

- ۱۴ - مجلس تحقیق درباره کشته شدن قیصر روم از ۱۵ کارمند ۱۵ نفر یهودی بودند.
 ۱۵ - امور اقتصادی از ۵۶ کارمند ۵۴ نفر یهودی بودند.
 ۱۶ - کادر آموزش افسری از ۳۳ کارمند ۳۰ نفر یهودی بودند.
 ۱۷ - کمیته مرکزی برگزاری کنفرانسها (چهارمین کمیته) از ۴۴ کارمند ۳۴ نفر یهودی بودند.

- ۱۸ - پنجمین کمیته از ۶۴ کارمند ۶۲ نفر یهودی بودند.
 ۱۹ - کمیته مرکزی حزبی اشتراکی از ۲۲ کارمند ۱۹ نفر یهودی بودند.
 مجموع کارمندان دواير مختلف از ۵۹۵ کارمند ۵۵۳ نفر یهودی بودند.
 ج: حال به آمار کادر وزارت جنگ نظری می افکنیم:

۱ - آنتچلیفت -	UNSCHLICHT	یهودی است
۲ - تروتسکی -	TROTSKY	یهودی است
۳ - ژوف -	JOFFE	یهودی است
۴ - لنین -	LENIN	اصلیت او معلوم نیست
۵ - بوکیچ -	BOKIJ	اهل قفقاز بوده و از مادر یهودی است
۶ - پودوسکی -	PODWOISKI	روسی است
۷ - مولوتف -	MOLOTOV	همسرش یهودی است
۸ - نیوسکی -	NEWSKI	روسی است
۹ - سویردولف -	SWERDIOV	یهودی است
۱۰ - یوریتسکی -	URITSKI	یهودی است
۱۱ - آنتونوف -	ANTONOV	یهودی است
۱۲ - میکونسین -	MEDCHONOSNINE	روسی است
۱۳ - ژوسیف -	GUSEV	یهودی است
۱۴ - ارمیجیف -	ERMEJEV	روسی است
۱۵ - جیرجینسکی -	DJERJINSKI	بولندی است
۱۶ - دینکو -	DIBENCO	اوکراینی است
۱۷ - راسکولینکوف -	RASKOLNIKOV	روسی است. ۴۴

محمد خلیفه تونس در کتابی به نام الخطر اليهودی در صفحه ۵۸ بنقل از کتاب «توطئه

یهود» می نویسد:

«اغلب اعضای مجلس اتحاد کمونیستی که بر روسیه حکومت داشتند همیشه از یهودیان

آشکار که ۱۷ نفر بودند:

- ۱ — استالین رئیس آن.
- ۲ — کاجانوفتش جانشین او.
- ۳ — ول — ب — بیریا.
- ۴ — ک — ا — نورشیلوف
- ۵ — ت — م — مولوتوف
- ۶ — شفرینیک
- ۷ — کپرئشی نستین.
- ۸ — گورکین
- ۹ — الیا ایرهمبورگ رئیس تبلیغات
- ۱۰ — دیفینسکی
- ۱۱ — وحیسبرگ
- ۱۲ — میخلیس
- ۱۳ — فرمین
- ۱۴ — جودلوزفسکی
- ۱۵ — کافتانوف
- ۱۶ — بیترلیفتسکی

که تمام آنها صراحتاً صهیونی بوده، جز سه نفر که توسط همسرانشان تحت تأثیر بوده اند،... یا از ساخته های یهود است که آنها را مجهول النسب کنند و این است رمز رابطه یهود و روسیه بلشویکی کمونیستی.»^{۴۵}

از دیگر کسانی که صاحب پستهای عالی در روسیه کمونیستی گردیدند، عبارتند از: «بریا» که دبیر اول ارتش سرخ بود.

یهودیان دیگری در منصبهای حساس حکومتی بر عرش فرمانروایی نشستند که چنانچه به شمارش تک تک آنان بپردازیم بقولی، مثنوی هفتاد من کاغذ برد، و لذا به برخی از آن اسامی اکتفا میشود که از آن جمله اند:

«مالیسکی الیاس سیتمان، سفیر شوروی در بریتانیا، استین سفیر شوروی در ایتالیا، گی کیس سفیر شوروی در اسپانیا...»

وگینزبورگ — میشیلی — لوین — کاروال — روزن هولنر، خانم سملیاشکا، که در وزارت کشور شوروی دارای پستهای حساس بودند... لوسویسکی وکیل وزارت خارجه و هم نماینده، چیکشوک نیز وکیل سوم وزارت خارجه و هم نماینده، «نیرر» نماینده ژکولوف نماینده، روشینوویچ

نماینده، بارنام نماینده»^{۴۶}

و این تعداد از جمله افرادی می باشند، که در پستهای مهم دولتی روسیه، پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و بعد به فعالیت مشغول بوده اند، این جماعت همچنین با سرو صدا و سخن پراکنی انحرافی از سقوط تزاروداستانسرایی ها از مظالم آنها و حمایت های شدید از هیئت حاکمه جدید و نشر مطالب کذایی، ارکان حکومت جدید را نه تنها پایه ریزی بلکه استوار و در نقطه ای از جهان در زیر نقاب کمونیستی، بخشی از حکومت رویایی جهانی، خود را آغازیدند تا وسیله ای باشد برای تحقق رویاهای بزرگ وسیع ترشان.

و بدین خاطر است که بعد از آن جریانات و حوادث، صهیونیسم جهانی به تمامی دستگاههای تبلیغی و رسانه های گروهی خود مأموریت میدهد تا با نشر اکاذیب و تبلیغات انحرافی به مردم دنیا بیاورانند که مردم روسیه در زیر سایه نظام کمونیستی از برابری و عدالت برخوردار شده اند، تاجائی که در وهله اول خود مردم روسیه آنچنان تحت تاثیر تبلیغات قرار گرفتند که تسلیم حکام جدید گشته و سرانجام اولین قربانی نظام نیز خود آنان گردید.

چنانکه میلیونها کارگر و کشاورز محروم و مظلوم، آنانکه شب و روز برضد نظام امپراطوری تزار قیام و مبارزه میکردند و امید رهایی از این مظالم را در اندیشه خویش پرورش میدادند، سرانجام در زیر چکمه های مدافعان خلق! به جرم، انگل اجتماع و یا جانی و ضد انقلاب و... تکه تکه گردیده و به گورستانها و دریاها و دره ها ریخته شدند، که نه تنها نمایندگان خلقی و سردمداران نظام نوین هیچ اعتراضی ننموده، که موافقت خود را با این ناروایی ها عملاً اثبات و علناً اعلام نمودند. و مردم نیز، بتدریج تمامی آرزوها و امیدهایشان به یأس تبدیل گردید، که دیگر راه بازگشتی برایشان نبود زیرا که کوچکترین ندای مخالفت و اعتراض، جرمی جز اعدام صحرایی نداشت.

و بر همین اساس، «بریا»، رئیس و فرمانده پلیس مخفی به گسترش سازمانهای مخفی، و از جمله «چکا» پرداخت که بعنوان هدیه رهبر انقلابیون (!) یعنی شخص لنین محسوب می شود و بدین طریق بود که میلیونها محروم و ستم دیده و رنج کشیده روسی بجای رسیدن به آب، کارشان به سراب ختم میگردد و به انواع جرمهای کذایی در اردوگاهها و بازداشتگاههای اجباری به دیار مرگ فرستاده میشدند، چرا که صهیونیسم هدیه ای غیر از این نمی تواند تقدیم و عرضه بدارد. آنچنانکه «صهیونیست معروف حیم آپ ترو»، رئیس زندانهای سوسیالیستی روسیه و معاون صهیونیستش «ماندل بیرمان»... هزاران بلکه میلیونها بیگناه را که هیچ جرمی جز ناسازگاری نداشتند به طرق مختلف در زندانها کشتند و سوزاندند و به دریا ریختند.

بنابر این بی دلیل و بی جهت نیست که بسیاری از نویسندگان آگاه بر این ادعا متفق القولند

که:

«بیشتر مفاسد حاصله در کشور روسیه و بدبختی و مصائب آن ملت معلول عملیات افرادی

که از همین اقلیت کم اهمیت (یهود) بوده است، و (جهانیان) نمی‌دانند که در کشتارهای هولناک روسیه عوامل و ایادی این جمعیت تا چه اندازه‌ای دخیل بوده و مشارکت و مأموریت داشته‌اند.»

سرمایه‌گذارها و فعالیتها و سپس حکمرانی صهیونیستها در داخل روسیه، نه فقط در سالهای قبل از انقلاب اکتبر و سپس همان مقاطع حساس اوایل دوران حکومت جدید بود، آنطوری که می‌نویسند: «از سال ۱۹۰۱ تا فروزش آتش انقلاب بلشویکی سال ۱۹۱۷ انقلاب و سرمایه و تبلیغات آن هم بوسیله یهود فراهم شد...»

(وحتی) انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نیز به دست یهود تغذیه میشد و این یهود بود که در فروزش آتش آن تلاش می‌کرد»^{۴۸}.

بلکه بعد از این ایام نیز پیوسته سرمایه‌گذاری‌ها و فعالیت آنان ادامه داشته و در جریان بوده است که براساس اسناد منتشره و مدارک مستند «گروهی از سرمایه‌داران آمریکایی نه تنها به تأسیس کمونیسم در روسیه کمک کردند، بلکه از آن به بعد نیز آنچه درتوان داشتند در زنده نگهداشتن آن بکار بسته‌اند، از سال ۱۹۱۸ این گروه سرگرم واگذاری پول و از آن مهمتر انتقال اطلاعات فنی به اتحاد شوروی بوده‌اند،... در سال ۱۹۳۳ همان گروه دولت فدرال را وادار کردند که اتحاد شوروی را به رسمیت بشناسد و به این ترتیب آنرا از سقوط اقتصادی نجات دادند.»^{۴۹}

«بطور مسلم بانکداران بین‌المللی یک بازوی اجرایی در داخل روسیه دارند تا رهبران شوروی را اداره کنند، این بازوی اجرایی ممکن است سازمان (اسمرش SMERSH) سازمان جنایت کمونیستی بین‌المللی باشد»^{۵۰}

«پشت پرده‌های اندوخته فدرال — شورای روابط خارجی (در آمریکا) بلافاصله بعد از انقلاب شروع کردند که درهای روسیه کمونیست را به روی بازرگانان ایالات متحده باز کنند»^{۵۱}

بدین ترتیب سردمداران و سرمایه‌داران صهیونیسم، دست به دست هم داده تا روسیه کمونیستی را از ورطه سقوط نجات و از لبه پرتگاه برهانند و برای این کار بنگاههای صهیونیستی که طبق مأموریتی که از طرف صهیونیسم جهانی به آنان واگذار شده بود از یکدیگر در این امر گوی سبقت را می‌ربودند.

«در سال ۱۹۲۷، «استاندارد اوایل اونیویورک» (همان شرکتی که پنجاه درصد (۵۰٪) از امتیاز منابع عظیم قفقاز را که به ظاهر ملی شده بودند خرید) پالایشگاهی در روسیه تأسیس کرده و از این راه به بلشویک‌ها کمک کرد تا اقتصاد خود را سر پا نگهدارند.»^{۵۲}

«مدت کمی پس از «استاندارد اوایل اونیویورک» شرکت وابسته به آن، شرکت وکیوم، پیمان فروش نفت شوروی در بازارهای اروپایی را منعقد ساخت و یک وام هفتاد و پنج میلیون دلاری (۷۵۰۰۰۰۰۰ دلاری) برای بلشویک‌ها در نظر گرفته شد»^{۵۳}

«هرجایی که «استاندارد اوایل» قدم گذاشت بانک «چیس نشنال» بدنبال آن بود

(بانک چیس را کفلر بعدها به بانک «مانهاتان واربرگ» ادغام شد و بانک «چیس مانهاتان» (فعلی را بوجود آورد) بانک چیس نشنال در سال ۱۹۲۲ واسطه تأسیس اتاق بازرگانی آمریکا در روسیه گردید و معاون بانک چیس نشنال «ریوشلی REEVESCHLY» رئیس اتاق بازرگانی شد.»^{۵۴}

این روابط بسیار عمیق و کمکه‌های مالی — اقتصادی، بقدری حجیم و گسترده بوده، که نمی‌توان سرپوشی بر آنها نهاد و یا انکارشان نمود، چرا که با تاریخ انقلاب شوروی و حکومت کمونیستی آن کشور ادغام گردیده و قابل جداسازی نبوده و نخواهد بود. تاجائی که حتی خود نویسندگان مارکسیستی نیز ناتوان از نفی و کتمان آن و ناچار در لابلای اوراق خود آنهم بطور خیلی ظریف و مرموزانه، بدان اعتراف نموده‌اند، بطوری که یوری ایوانف می‌نویسد:

«این خانواده» (روچیلدها) در تأمین اعتبارات مالی در امور حکومت شوروی در سالیان ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ نقش مهمی ایفا کرد.»^{۵۵}

و قابل توجه اینکه روند فوق پیوسته ادامه داشته آنچنانکه بنگاهها و مراکز اقتصادی — مالی صهیونیستی اساسی ترین نقش را در مقاطع مختلف برای برپا نگه داشتن نظام کمونیستی روسیه ایفاء کرده‌اند. «برطبق گزارشی ... تجارتخانه «کوهن لوئب» و شرکاء» هزینه برنامه پنج ساله اول استالین را تأمین کردند.»^{۵۶}

در بیوگرافی شخص استالین نیز آنطوری که از اسناد برمی‌آید، «استالین نیمه یهودی و نیم دیگرش نیز بوسیله دخترش «اسفتلانا» که زن یک صهیونی به نام «میخائیل بن لازارکا جانوفتش» بود تکمیل شد، خود استالین نیز شوهر یک زن صهیونیست که خواهر لازار صهیونی است می‌باشد. دوره استالین مانند دوره لنین دوره حاکمیت صهیونیستها بر روسیه بود، آن سه نفری که بر روسیه و بر تمام اتحاد شوروی تسلط و حاکمیت داشتند عبارت بودند از: استالین، مولوتوف و کاجانوفتش، که شوهر یک زن یهودی بود که عقل و اندیشه‌اش را ربوده و او را یک صهیونیست ساخته بود، لازارکا جانوفتش خود یک صهیونی متعصب و عضودفتر سیاسی روسیه (از دو سو، که پسرش داماد استالین، و استالین نیز خود داماد او بود) و همچنین نائب رئیس دفتر سیاسی استالین نیز بود.

اینها همه در رأس حکومت جماهیر بودند ولی سایرین، که حکام تحت فرمان آن سه نفر، و ابزار اجرای اراده آنها، تماماً یهودی بودند و غیریهودیان نیز همگی تحت نفوذ و سیطره آن ۳ نفر درخیم هراسناک بودند.»^{۵۷}

این قضایا حاکمیت خود را بعد از این دوران نیز پیوسته بطرق مختلف حفظ کرده و استمرار داشته است بطوری که محافل نظامی — انتظامی نیز از این سرنوشت مستثنی نمانده‌اند آنچنانکه:

«روزنامه لوموند فرانسه در شماره ۲۰ آوریل ۱۹۷۱ از قول خبرنگار دائمی خود در مسکو «میشل تاتو» می نویسد: فرماندهی نظامی و استراتژیکی نیروهای مسلح روسیه در دست یهود است»^{۵۸}

و در این رابطه، برای اینکه ولو درصد و نسبت بسیار کوچکی از این ارقام و آمار را بدست داده باشیم، بی مناسبت نیست که فقط آندسته از یهودیانی که در جنگ دوم جهانی در ارتش شوروی به دریافت مدال و جایزه نایل آمدند اشاره شود که به اعتراف نویسندگان روسی تنها (۱۶۰/۷۲۲) نفر از آنها مفتخر به دریافت نشان و مدال قهرمانی اتحاد شوروی شدند. (و) تعداد یهودیانی که پشت جبهه مفتخر به دریافت نشان شدند به ۳۴۰۰۰۰ نفر (سیصد و چهل هزار نفر) رسید (بدین طریق) بسیاری از شخصیت های برجسته یهود در اتحاد شوروی به شهرت دست یافتند. (که) عبارتند از:

«فرمانده نظامی درجه اول «یاکیر»، رئیس سابق نیروی هوایی «اسموشکویچ» که دوبار قهرمان اتحاد شوروی شد، ژنرال «کریز» قهرمان اتحاد شوروی، سرهنگ «دراگونسکی» که دوبار قهرمان اتحاد شوروی شد.

سپهد «واینراب» قهرمان اتحاد شوروی و سرلشکر «دواتور» قهرمان اتحاد شوروی.^{۵۹} با مطالعه اسناد و اطلاعات فوق الذکر هر چند که بعنوان مثال و نمونه، اشاره شده باشند، این معنا بدست می آید که، بنابراین دور از انتظار و واقعیت نیست که نوشته اند:

«کلیه رؤسای کمونیسم یهودی بوده»، و یا اینکه «روزنامه امانیته ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه در تاریخ ۲۶ فوریه ۱۹۷۱ یادآور می شود که، اولین رئیس کشور اتحاد شوروی، «یاکوف اسوردلوف» یک یهودی، (بوده) و امروز هم. «وینامین دیمشتر» معاون نخست وزیر یهودی، می باشد».^{۶۰}

بنابراین چه جای شکوه و شکایتی خواهد بود؟ و چه گونه گله می توان داشت از مکتبی این چنینی که داعیه بر پایی حکومت جهانی کارگران و محرومان را دارد و سنگ دفاع کارگران را به سینه می کوبد!؟

مکتبی که مؤسسين و بانیان و دست اندر کاران و سردمداران آن جملگی از صهیونیسم تراوش و بوسیله آن تغذیه، و رشد و نمود کرده اند. آنان که بزعم شان هدف وسیله را توجیه می کند، و در طول حیات خویش و بر اساس پیروی از همین اصل، سنگها بر پیکر نحیف کارگران و محرومان کوبیده و سلاخها کرده اند تا آنجا که تاریخ از ذکر آمار و ارقام واقعی و دقیق دچار شرم می گردد. آنجا که به نام کارگران و دهقانان حکومت می کنند، در حالی که همین قشار از طبیعی ترین حقوق خود محروم و حق هرگونه فریاد و اعتراض نیز از آنان سلب شده است.

بلی این است ارمغان مکاتب خلقی (!) و این است نظام اهدایی آنان، نظامی که انسانها نقشی چون ماشین دارند، و تمامی ابعاد مختلف زندگی آنها نیز بر همین چهارچوب و فرمول

برنامه ریزی شده است؛ و راه دومی فراسوی آنان وجود ندارد مگر سلولها و محوطه های وحشتناک و پشت سیمهای خاردار، همانجا که به اعتراف یادیشان:

«پس از ۶۶ سال از انقلاب سوسیالیستی، هنوز خواسته های زیادی در زندگی مردم حل نشده که مسئله نان و گوشت جزء مبرم ترین آنهاست»^{۶۱}

بلی این است ارمغان کمونیسم و سوسیالیسم و فرآورده های پرزرق و برق و پشت پرده صهیونیسم جهانی که مختصراً گذشت.

صهیونیسم در احزاب، سازمان ها و جنبشهای کمونیستی

در باره ارتباط و همبستگی احزاب و سازمانهای گوناگونی که عنوان و واژه کمونیستی را یدک می کنند و ارتباط شان با محافل صهیونیستی و صهیونیسم جهانی، کیفیت همکاری بین این دو طیف (ظاهراً مخالف یکدیگر) بحثهای گسترده و اسناد و مدارک وسیعی موجود می باشد، که شرح و توضیح و بررسی یکایک آنان از مسئولیت این مختصر خارج است و لذا بعنوان نمونه و مختصر به پاره ای از آنها، و چگونگی ارتباط شان با صهیونیسم اشاره، و از تفصیل بیشتر در این محدوده پرهیز می نمایم.

حزب کمونیست عراق

نقشی را که یهود* و در واقع صهیونیسم در حزب کمونیست عراق ایفاء کرده روشنتر و بارزتر از هر حزب یا سازمان دیگر کمونیستی بوده، بطوری که آدمی را دچار حیرت می سازد. پیش از تأسیس رسمی این حزب یعنی، زمانی که کمونیستها بصورت افراد و گروههای پراکنده در آن سامان مطرح بودند، ارتباط نزدیکی با کمونیستهای یهودی در فلسطین** (یهودی های به اصطلاح کمونیست در سرزمینهای اشغالی) داشته و با آنها نشریه، کتاب و نامه مبادله می کرده و این روابط کماکان استمرار داشت تا اینکه حزب کمونیست عراق رسماً تأسیس گردید. آنچه در تکوین و تاریخچه این حزب بیش از همه، چشمگیر و جلوه گری می نماید، نه فقط رخنه و وجود شمار بسیار زیادی از افراد و ایادی یهودی — صهیونیست، که رهبری و هدایت یهودیان به اصطلاح کمونیست و نقش ورل اساسی آنان در این حزب می باشد.

* اطلاق واژه یهود و یهودی به اسامی متعدد در این مبحث، فقط به جهت رعایت امانت در اسناد بوده در صورتیکه افراد فوق همان صهیونیستهای پیرو و مأمور صهیونیسم جهانی می باشند که تحت پوشش عناوین و اسامی مختلف چون «یهودی» و «کمونیست»، پوسته به ایفاء وظیفه و نقش در پیشبرد آرمان صهیونیسم مشغول بوده که در صفحات آینده، بدان اشاره شده است.

** منظور از کمونیستهای یهودی فلسطین، در واقع همان صهیونیستهایی هستند که از ابتدای اشغال اراضی فلسطین توسط

آنچنانکه مسئول اول کمیته دوم حزب کمونیست عراق یک نفر یهودی بود که شخصاً رهبری حزب را پس از بسته شدن دفتر سیاسی آن در سال ۱۹۴۷ بعده داشت، و در زمان کمیته مرکزی اول و بخصوص کمیته دوم حزب نیز، عده زیادی از یهودیان، مراکز سازمان مهمی را در حزب اشغال کرده که به برخی از این مراکز مهم حزبی اشاره می‌گردد؛

مسئول اول حزب «صدیق یهودا» و مسئول اول کارگران بغداد «یوسف رئوف» بود که بعدها مسئول سازمان دهی کارگران بصره گردید، زیرا که این منطقه از اهمیت خاصی برخوردار بود، همچنین دو نفر از بارزترین کسانی که بطور متناوب مسئولیت کارگران را بعهدہ داشتند. «حسقیل صدیق» و «موسی مراد کرهین» یهودی بودند.

مسئول اول مجله العصبه یعنی ارگان «جمعیت مبارزه با صهیونیسم» یک نفر یهودی بود که «یوسف زلخه» نامیده می‌شد و نقش عمده‌ای در انتشار این مجله در مورد مسئله فلسطین بعهدہ داشت، این سازمان را حزب کمونیست عراق در سالهای ۱۹۴۵-۱۹۴۶ تأسیس نمود. اعضاء کمیته اصلی ترجمه در حزب که مسئول ترجمه همه موضوعات فکری و سیاسی چه بخاطر آگاهی درونی حزبی و چه آگاهی توده‌ای (!) بود همگی یهودی بودند که عبارتند از:

«سارن دلال» و «موشی مختار» «ابراهیم شاوول» همچنین ۴ نفر از ۷ نفر عضو کمیته کارگری که کمیته مرکزی دوم آنرا تشکیل داده بود یهودی بوده که بعضاً عبارتند از:

سلیم منشی

موشی کرهین

یوسف رئوف

حسقیل ابراهیم

همچنین مسئول اول بخش «کرخ» در بغداد «یعقوب کرهین» و مسئول اول بخش جنوبی بغداد «ابراهیم شاوول» و مسئول اول بخش شمالی «موریس یعقوب» بوده است.

«ناجی شوول» عضو کمیته مجلس بصره، «یونان ولیم» عضو کمیته محلی کرکوک و دهها نفر دیگر از اعضاء حزب کمونیست عراق که همگی یهودی بوده و نقش آموزشی و سازماندهی مهمی را در حزب ایفا می‌کردند.

اما سایر اعضاء یهودی که پست مهمی در حزب داشتند نیز بخش وسیعی را تشکیل می‌دادند و وظایف بسیاری را مانند تنظیم، جمع‌آوری کمکهای مالی از کمیته بازرگانان و یهودیان و شبکه مراسلات حزب در استانها را بعهدہ داشتند.

پس از کمیته مرکزی دوم نوبت به کمیته مرکزی سوم رسید. مسئول اول این کمیته یک نفر یهودی بنام «ساسون شلوموتالال» بود که پس از «صدیق یهودا» رهبری حزب کمونیست را بعهدہ گرفت. کہ یهودیان در این کمیته نقش مهمی را بازی می کردند و به عنوان نمونه در این دورہ یکی از سازمان دهندگان برجستہ حزب و معاون مسئول ادارہ چاپخانہ مخفی حزب نیز یهودی دیگری بنام «یعقوب فایر مصری» بود کہ پوسترها و نشریات حزب را به چاپ می رسانید.

«موسی سلیمان» مسئول تنظیم مدارس و دانشکده ها، «سعیدہ ساسون» همسر مسئول اول حزب و مسئول سازماندهی زنان در حزب کمونیست بغداد «زکی یوسف» سازمان دهندگان کارگران خیاط و کفاش «اسحق منشی شیرازی» عضو کمیته کارگران در بصرہ و بسیاری دیگر از این نمونه ها هم یهودی بودند.

نقش یهود در کمیته مرکزی پنجم نیز ادامه یافت، در این دورہ، منشی یعقوب عبداللہ مسئول عالی سازمان دهی کارگران و «ناظم یعقوب یونا» مسئول سازماندهی دبیرستانها، هر دو یهودی بودند و مسئولیت سازمان دهی زنان در استان سلیمانیه را یک زن یهودی به نام «حسفیہ ها رون زلخه» بعهدہ داشت، و دو تن از ادارہ کنندگان اصلی امور مالی حزب نیز بنامهای «شلومو دانیال» و «داود دانیال» یهودی بودند و کمیته مرکزی پنجم از ۳ عضو تشکیل شد کہ یکی از مسئولین سه گانه «یعقوب قوجمان همان کسی است کہ در فاصلہ بین کمیته مرکزی پنجم و ششم مسئولیت رهبری حزب را بعهدہ گرفت و کمیته مرکزی ششم حزب را نیز او تشکیل داد.

در کمیته مرکزی ششم نیز بعنوان نمونه: «شالوم مییر» مسئول سازماندهی کارگران کفاش، «سعید شلوموبن حیون خلاصجی» مسئول سازمان دهی بخش جنوبی «منشی حیون» عضو کمیته بخش جنوبی «یوسف سامسون» مسئول مراسلات کمیته مرکزی با بخش بصرہ و «شنطرب شمس» مسئول مرکز مبادله مراسلات حزب در بغداد کہ جملگی یهودی بودند».^{۶۲}

البته اسامی فوق الذکر تنها گوشه ای از نفوذ و سلطہ عوامل و ایادی صهیونیسم در حزب کمونیست عراق می باشد و واقعیت اینکه، نقشی کہ این جماعت در احزاب کمونیستی و از جمله حزب فوق الذکر داشته بسیار قابل توجه و حتی اولیه بوده، بطوریکہ نہ فقط دستگاه رهبری حزب ہمیشہ در قبضہ این عوامل، کہ مسئولیت اصلی سازماندهی و تنظیم گروهها و دستجات وابستہ و بقیہ امورات حزبی نیز تحت نفوذ و تأثیر و هدایت این افراد بوده، کہ مواضع خائنانہ این حزب در جہت منافع آرمان صهیونیسم و ضدیت با مردم مظلوم فلسطینی در مقاطع مختلف در کارنامه سیاه آن حک گردیدہ است.

و از جمله آنها اینکه این حزب پیوستہ، برای اقلیت اشغال گر صهیونیست تحت عنوان مردم یهود، داد «حقوق بشر» و «احترام به حقوق مردم یهود» سر داده و حتی از تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ جانبداری و پشتیبانی نموده کہ دعوتهای علنی آنها در روزنامه ها و

نشریات حزب و حتی میتینگها و تظاهرات خیابانی آنها، سند زنده و گواه بارزی در تأیید واقعیت فوق می باشد.

حزب کمونیست مصر

این حزب نیز سرنوشتی جدای از حزب کمونیست عراق و دیگران نداشته است، بنیانگذار برجسته جنبش کمونیستی مصر «جوزف روزنتال» یهودی بود که در سال ۱۹۲۰ آنرا بنیان نهاد و خانواده معروف روزنتال نیز بعد از او نقش رهبری عمده را در این حزب ایفا کرده اند. در این دوره جنبش کمونیستی مصر همچون سایر احزاب کمونیست... رابطه و پیوند نزدیکی با حزب کمونیست در فلسطین داشتند و این پیوند نقش مهمی در جهت دادن به فعالیت کمونیستهای مصری داشت.

از افرادی که بر حزب کمونیست مصر نظارت داشتند، از جمله «ناحوم بخشنکی» می باشد که یکی از اعضاء حزب کمونیست فلسطین بود که سپس نمایندگی نظارت بر جنبش کمونیستی مصر را نیز بعهده گرفت.

همچنین یهودی دیگری به نام «کرسی» که از «کمونیستهای یهودی» بود از آغاز تأسیس جنبش کمونیستی مصر تا سال ۱۹۳۶ بر این جنبش نظارت داشته است.

«پس از گذشت ۲۲ سال از هنگام تأسیس جنبش کمونیستی در مصر یعنی در سال ۱۹۴۲ پس از سالهای طولانی، کوششهای تازه ای برای تجدید حرکت جنبش کمونیستی مصر (پس از ناکامی در احراز موفقیت) و فشرده ساختن صفوف پراکنده آن آغاز شد. که این کوشش باز به دست یک یهودی ایتالیایی بنام «هنری کوربیل» انجام گرفت و توانست دو سازمان کمونیستی که در آن هنگام در مصر فعالیت داشتند یعنی «جنبش آزادیبخش ملی مصر» و «شراره» را در یک حزب کمونیست جدید به نام «جنبش دموکراتیک آزادی بخش ملی» که به اختصار «جدیتو» خوانده می شد متحد کند، این حزب موضع ننگین و ذلت باری در مورد فلسطین اتخاذ نموده^{۶۳} که شرح مفصل آنها در این محدوده نمی گنجد که خلاصه موارد و نمونه آن خواهد آمد.

احزاب دیگری که بعنوان نمونه می توان مطرح نمود، حزب کمونیست فلسطین می باشد. حزب کمونیست فلسطین که تقریباً در ربع اول این قرن تأسیس شده در ابتداء یک حزب صد در صد یهودی بود که بعدها عناصر دیگری از اعراب نیز به آن پیوستند.

«این وضع در تمام مدتی که حوادث خونین در فلسطین بطور پی در پی به وقوع می پیوست یعنی تا سال ۱۹۴۳ ادامه داشت که در این سال حزب، دیگر نتوانست با این وضع دوگانه به کار خود ادامه دهد، این بود که مجبور به انشعاب گردید، و افراد یهودی، حزبی را به نام «حزب

کمونیست یهود» تشکیل دادند و کمونیستهای عرب نیز در حزبی بنام «گروه آزادیبخش ملی» متشکل گردیدند.

ولی این انشعاب تأثیر چندانی در طرز کار مشترک اعراب و یهودیان نداشت و تماسها و مشورت‌های آنها در برابر ایجاد یک موضع مشترک در برابر رویدادهای جاری ادامه داشت. و این وضع تا سال ۱۹۴۸ برقرار بود تا اینکه پس از تأسیس اسرائیل هر دو حزب دوباره متعهد شدند و «حزب کمونیست اسرائیل» را بوجود آوردند، بنابراین جایی برای گفتگو از تأثیر کمونیستهای یهودی بر کمونیستهای عرب در فلسطین باقی نمی‌ماند، زیرا کمونیستهای یهودی خود مؤسس و بنیانگذار حزب بوده و رهبری حزب نیز همواره بعهد کميته مختلطی از اعراب و یهود بوده است»^{۶۴} و این فعالیتهای به اصطلاح یهودی، برنامه طرح ریزی شده‌ای از طرف صهیونیسم جهانی بود که مأموریت آن به افراد مورد اشاره واگذار گردیده و در پیشبرد آرمان صهیونیسم نقش و تأثیر شایانی داشته است.

در این راستا بی‌مناسبت نیست تا از دیگر احزاب کمونیستی منطقه ولو بعنوان نمونه و مختصر ذکری به میان آید تا ماهیت حاکم بر این قبیل احزاب بیش از پیش روشن شود. که از آن جمله عبارتند از:

«حزب کمونیست سوریه و لبنان، که در حدود ۱۹۵۲ تأسیس شده و از ابتدای پیدایش، ارتباط مستحکمی با کمونیستهای یهودی داشت، «برگر» نماینده حزب کمونیست یهود در فلسطین در آن زمان نقش مهمی در جمع‌آوری عناصر متمایل به کمونیسم در لبنان ایفا نمود همچنانکه «ابوسیام» و سپس «الياهو تير» و «بخشکی» نقش عمده‌ای در تأسیس این حزب و زهبری آن در آن دوران داشتند، «الياهو تير» و «برگر» و «نخمان» و لیتفنسکی» از جمله افراد یهودی بودند که در آن زمان تأثیر بسزایی در رهبری حزب در جهت فعالیتهای تشکیلاتی و سیاسی داشتند، «الياهو تير» دومرتبه، پی در پی بعنوان دبیر کل کمیته مرکزی حزب کمونیست لبنان در اوایل تأسیس آن انتخاب گردید و «نخمان لیتفنسکی» نقش مهمی در ارشاد کنفرانسهای اولیه حزب ایفا نمود.

در نامه سرگشاده‌ای که رفیق رضا عضو فرماندهی مرکزی حزب کمونیست سوریه و لبنان (در سالهای ۱۹۳۲ تا ۱۹۵۲) به رهبری حزب نوشته است یادآور می‌شود که شما در سالهای ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ و بعد از این تاریخ نیز بهترین روابط را با کمونیستهای یهودی داشته‌اید و با آنها بر مبنای دوستی و رفاقت رفتار کرده و هیئتهای نمایندگی مبادله می‌کردید و آنها را در گفتگوهای سیاسی و اوضاع کشورتان دخالت می‌دادید، شما بودید که «فرج الله جلو» را به تل‌آویو فرستادید تا از نظریه کمونیست‌های یهودی نسبت به برنامه‌های حزبی‌تان آگاه شوید و سپس نخمان لیتفنسکی یهودی را به بیروت دعوت کردید تا به نظریات او دریکی از کنفرانسهای حزب گوش دهید و او نیز در

کنفرانس مزبور شرکت کرد و به شما توصیه نمود که رفتارتان را نسبت به احزاب و جمعیتها... در سوریه و لبنان اصلاح کنید و حملاتتان را بر این احزاب... تشدید ننمایید و این رویداد زمانی بود که استعمار فرانسه بعضی از این گروهها را دستگیر و برخی دیگر را تبعید و آواره می کرد، پیش از نخمان، مشاور سیاسی شما «پرنمو» (یهودی) بود و پس از اونیز گروهی از مشاورین را برای شما فرستادند، که همیشه در اجرای سیاستهای حزبی، حرف، حرف آنها بود، و همین ها بودند که ثروتهای خارجی و رهنمودهای بیگانه را برای شما به ارمغان می آوردند.

در این نامه که در روزنامه «جماهیر» سوریه به تاریخ ۱۵ ژوئن ۱۹۵۹ شماره ۹۶ به چاپ رسیده، رفیق رضا، رهبری حزب را به مبارزه می طلبد که یا حرفهای او را پاسخ دهند و یا حتی یک کلمه آنرا تکذیب کنند ولی رهبری مرکزی هیچ پاسخی به او نمی دهد.^{۶۵}

البته، این اسناد اختصاص به یک یا چند حزب کمونیستی نداشته و یا منحصر به چند منطقه خاص و محدود نیز نبوده است، بلکه جریانی عمیق و گسترده که در سایر نقاط نیز حاکم و جاری بوده بطوری که حتی احزاب کشورهای اروپایی نیز از این قاعده مستثنی نمانده و برای نمونه می توان احزاب و دستجات کمونیستی و سوسیالیستی مختلف و متعددی اشاره نمود که سر در آخور صهیونیسم داشته اند.

در عمق نفوذ و شدت تأثیر و سلطه صهیونیسم و ایادی آن در این قبیل دستجات بطور مختصر اینکه می نویسند: «نقش یهود (صهیونیستها) در احزاب کمونیست (نه تنها) ثانوی نبوده بلکه همواره پستهای رهبری درجه اول را بعهدہ داشته اند.»^{۶۶}

کمونیسم بین الملل و مواضع آن در برابر مسئله فلسطین

از دیگر مسائل بدیهی، در باب همسویی صهیونیسم و کمونیسم، مسئله اشغال سرزمین فلسطین توسط صهیونیسم و تمامی جنایات و حوادث تلخ نهفته در آن می باشد.

کمونیسم بین الملل نه تنها در سال ۱۹۴۷ طرح تجزیه فلسطین را تأیید و مورد تأکید قرار داد، که شوروی بعنوان اردوگاه و مرکزیت کمونیسم جزء اولین کشوری بود که تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی در سرزمینهای اشغالی فلسطین را، آنهم پس از چند دقیقه از اعلان آن، به رسمیت شناخته و سفير این کشور، از اولین کسانی بود که استوارنامه خود را در سرزمینهای اشغالی تقدیم اشغالگران صهیونیست نمود.

و این واقعیتی است که حتی رهبران شوروی و بزرگترین مقامات حزب کمونیست این کشور نیز آنرا گاهاً اعتراف نموده اند. که از آن جمله می توان به سخنان «گورباچف» رهبر شوروی اشاره نمود که می گوید:

«ما در تأسیس دولت اسرائیل شرکت کرده ایم، حاکمیت، حق موجودیت این دولت،

منافع قانونی و منافع امنیتی اش را برسمیت می‌شناسیم»^{۶۷}

روسیه کمونیست همچنین در مقاطع حساس آتی نیز به دفاع از رژیم غاصب صهیونیستی برخاسته آنچنانکه می‌نویسند:

«مسکوبشدت از مسئله تأسیس کشور یهودی حمایت می‌کرد و در جریان جنگ (۱۹۴۸)

سیل اسلحه روس، به سوی اسرائیل سرازیر بود و شوروی در محافل بین‌المللی با تأکید زیاد به دفاع از دولت اسرائیل برمی‌خاست»^{۶۷}

کمونیستها در برخی مقاطع آنچنان به دفاع از مطامع صهیونیستی، آنهم در سطوح مختلف بین‌المللی به فعالیت دست می‌زدند که بجرأت می‌توان اظهار داشت، که حتی از خود صهیونیستها شدت عمل بیشتر و تندتری را معمول می‌داشتند. آنچنان که در زمان استالین دولتهای بلوک کمونیزم در مقابل نمایندگان عرب موضع‌گیری کرده و برای صهیونیسم در سرزمین فلسطین حقوق واهی قائل و مطالبه و بر آن تأکید می‌نمایند و حتی از سازمان ملل می‌خواهند که به نفع صهیونیسم وارد عمل شود و در همین زمان اتحاد جماهیر شوروی بطور علنی خواستار اعتبار و رسمیت «آژانس یهود» و رژیم نامشروع اسرائیل بعنوان نماینده به اصطلاح یهودیان می‌شود.^{۶۹}

در این راستا، احزاب — سازمانها و دیگر دستجات کمونیستی نیز به پیروی از مشی مرکزیت و اردوگاه اصلی خود (شوروی) همچنان به دفاع و حمایت مستقیم و علنی از صهیونیسم جهانی و صهیونیستهای اشغالگر پرداخته و حتی قبل از پیدایش رژیم نامشروع صهیونیستی، طرح تقسیم فلسطین و تأسیس رژیم صهیونیستی را مطالبه و حمایت می‌کردند.

«در ماه دسامبر ۱۹۴۷» حزب کمونیست عراق کلیه نیروهای خود را جمع آوری و در خیابانها به حرکت درآورده و خواستار تأسیس یک دولت یهودی در فلسطین گردید. (مردم جهان هنوز بخوبی آن تظاهرات را بیاد دارند که در پیشاپیش آن، دو حزب کمونیست عرب و یهودی حرکت می‌کردند و دستهایشان را صلیب وار به نشانه «دوستی و محبت» اعراب با یهودیان (صهیونیستها) در دست یکدیگر بالا برده نمودند.^{۷۱}

احزاب و دسته‌های دیگر کمونیستی نیز در مسیر فوق، همگام با همپالگی‌های خود و منطبق با مشی متخذه از جانب ارباب (شوروی) این خواسته را جزء اهداف اصلی حزب خود قرار داده که از آن جمله می‌توان به حزب کمونیست مصر — سوریه — لبنان و اردن و... اشاره نمود.

پس از تأسیس رژیم نامشروع صهیونیستی نیز احزاب فوق یکی پس از دیگری آن را برسمیت شناخته و با راهپیمایی‌ها و تظاهرات خیابانی خود، از تأسیس این غده سرطانی در سرزمین فلسطین حمایت و جانبداری نمودند.^{۷۱}

از نکات قابل توجه دیگر که در رابطه با مواضع گروهکهای کمونیستی پیرامون مسئله فلسطین موجود است، اینکه این احزاب بطور دسته جمعی و همگام و همصدا، هرگونه مقابله و

جنگ و دفاع در برابر نیروهای اشغالگر صهیونیستی را پس از تأسیس رژیم صهیونیستی محکوم کرده و به مقابله با آن برخاستند، بطوری که برای توجیه این مشی و مرام حزبی خود نیز به تحلیلها و تفسیرهای رنگارنگ و مکارانه متوسل گردیدند و پس از وقوع جنگ در سال ۱۹۴۸ که به جنگ اول اعراب و صهیونیسم معروف است، دستجات فوق علناً و عملاً دست بکار شده و به ایفای نقش خود مشغول گردیدند.

«در ژوئیه ۱۹۴۸ دو حزب کمونیست سوریه و لبنان بخشنامه‌ای به امضای هر دو حزب تحت عنوان «بسوی اتحاد در یک جبهه ملی پر قدرت» صادر کردند و در این بخشنامه بار دیگر تأکید کردند که جنگ بر ضد یهود توطئه‌ایست که استعمار آنرا تدارک دیده است و همچنین خواستار متوقف ساختن این جنگ و عقب نشینی ارتشهای عربی از فلسطین گردیدند.»^{۷۲}

در این رابطه کمونیسم بین الملل در تحریف و وارونه جلوه دادن واقعیات نقش بسیار شگفت و شگرفی را در جهت مطامع صهیونیسم ایفا نمود آنچنانکه نوشته‌اند:

«کمونیستها ماهیت مبارزات اعراب را در راه فلسطین مسخ کردند و مبارزه بر ضد صهیونیسم که نماینده بالاترین درجه نژادپرستی است را عملی مرتجعانه جلوه دادند. کمونیستها می‌خواستند به ملتها بگویند که، این استعمار است که می‌خواهد (ملت مسلمان و محروم عرب) با (صهیونیستها) در فلسطین بجنگد و همچنین جنگ بر ضد اشغالگری (صهیونیستها) مورد تأیید و حمایت استعمار انلگو آمریکایی است و مطبوعات انگلستان حکومت‌های عربی را برای نابودی یهودیان تشویق می‌کنند و بلکه فریبکاری را به حدی و به جایی می‌رسانند که می‌گویند: هزاران نفر از داوطلبان انگلیس دوش به دوش اعراب بر ضد یهودیان می‌جنگند.»^{۷۳}

از دیگر تفاسیر انحرافی احزاب و دستجات کمونیستی در خلال این جنگ، همچنین این بود که جنگ با صهیونیسم را جنگ سرمایه‌داران و زمینداران بزرگ علیه رعایا و کارگران قلمداد کرده و آنرا مقدماتی برای آموزش و آمادگی کشورهای عربی برای جنگ با «شوروی کمونیستی» تبلیغ می‌کردند، بطوری که در اعلامیه‌ها و بیانیه‌های حزبی خویش «اسرائیل را به عنوان مهد دمکراسی» در خاورمیانه و یهود را بعنوان «ملتی در حال شدن» و خلقی که حق حیات و زندگی در فلسطین دارد معرفی می‌کردند و جنگ فلسطینی‌ها با صهیونیسم را (در سال ۱۹۴۸) جنگ فئودالیسم و جنگی که بورژوازی برای بازداشتن کارگران از درخواستهای اقتصادی‌شان برپا کرده و جنگی که استعمار برای آموزش ارتش‌های عربی بخاطر آمادگی در جنگ با شوروی (!) تدارک دیده است معرفی می‌کردند و حتی در تظاهرات و اعلامیه‌های منتشره خود، بطور بی‌شرمانه‌ای ارتشهای عربی را به دست کشیدن از جنگی که آنرا جنگ «کثیف فلسطین» نامیده بودند دعوت می‌کردند.»^{۷۴}

نشریات کمونیستی یکی پس از دیگری دست بکار شده و در جهت مرام و مشی تعیین

شده اربابان بین‌المللی خود، شروع به قلمفرسایی و یاوه‌سرایی نمودند.

و از آن جمله نشریه «صدای پرولتاریا» ارگان سازمان کمونیستی مصر در ۲ نوامبر ۱۹۴۸ می‌نویسد: «نیروهای مترقی خط و مشی خود را بر اساس اقدام به اصول و مبادی و منافع پرولتاریا و جنبش ترقی خواهانه آن ترسیم می‌کنند.

امروز یهود یک ملت دمکراتیک (!) است و روز بروز سیطره‌اش بر حکومت یهودی افزایش می‌یابد در حالی که حکومت عربی در فلسطین یک حکومت فاشیستی بوده و در خدمت استعمار قرار دارد، نابود ساختن دولت یهودی (اسرائیل) و تسلیم شدن یهودیان در برابر این حکومت عربی معنایش نابود ساختن جزیره دمکراسی است... امروز در گرماگرم مبارزات فلسطین، جرقه‌ای بظهور پیوست، چند روز پیش در جراید خواندیم که روزنامه ترقی خواهان عرب «اتحاد» خواستار عقب‌نشینی ارتشهای عربی از فلسطین شده و به این ترتیب همان موضع صحیحی را که اتحاد شوروی اتخاذ کرده بود تأیید نموده است».^{۷۵}

بدین ترتیب مجموعه جریانهای کمونیستی نه تنها بر تأسیس رژیم صهیونیستی و خصایص اشغالگری و توسعه طلبی صهیونیستها مهر تأیید و تثبیت زدند که هر نوع ستیز و مقابله و حتی دفاع در برابر اشغالگران صهیونی را روش «ضد بشری»، «استعماری»، «غیردمکراتیک» «نابودی جزیره دمکراسی» (یعنی اسرائیل) و «توطئه علیه پرولتاریای یهود» «جنگ بورژوازی علیه نیروهای انقلابی و مترقی»... قلمداد نمودند.

و لذا نه فقط جنگ علیه صهیونیستها را محکوم و خواستار عقب‌نشینی ارتشهای عربی از قلمرو اشغالی صهیونیستها در سرزمین فلسطین و خواهان حریم و مرزهای امن برای رژیم غاصب صهیونیستی گردیده و برای انجام و تهیه مقدمات این کار طرفین را نیز دعوت به ترک مخاصمه و گفتگوی برادرانه (!) نمودند.

کمونیستها در جانبداری از صهیونیسم، نه تنها به تمامی توطئه‌ها و دسایس و کذب پراکنی‌ها و شایعه‌سازی‌ها متوسل گردیدند، بلکه آنگاه که اشغالگران صهیونی و اساس رژیم نامشروع صهیونیستی را در جنگ، در معرض خطر و نابودی مشاهده کردند، بیش از گذشته ماسک فریبکارانه و منافقانه خویش را برکنار زده، و بطور مستقیم و علنی در کنار صهیونیسم و بر علیه نیروهای عرب و مسلمان وارد جنگ گردیدند.

بطوری که نوشته اند:

«حزب کمونیست یهود در سال ۱۹۴۸ دوش به دوش سربازان هاگانا با اعراب، جنگیده است آنهم در راه تأسیس اسرائیل آرمان بزرگ صهیونیسم،...»

اگر بیاد بیاوریم نقش معروفی که حزب کمونیست یهود در جنگ ۱۹۴۸ بازی کرد، روزی که «چیکوئیس» دبیرکل حزب کمونیست یهود به اروپای شرقی پرواز کرد و توانست از این

کشورها برای تقویت موضع «هاگانا» در فاصله بین آتش بس اول و دوم جنگ اسلحه تهیه کند». ۷۶

و نکته قابل تأمل اینکه کمونیستها در توجیه این روشها و رفتار ضد خلقی خویش به یکسری اوهام و خرافات متوسل شده تا شاید بتوانند از این طریق ولو در حد بسیار کمی خود را تبرئه نمایند.

و بدین لحاظ جالب است تا به توصیه حزب کمونیست مصر در این رابطه که در نشریه صدای «پرولتاریا» ارگان سازمان کمونیستی مصر شماره ۲ نوامبر ۱۹۴۱ مندرج است توجه شود. «بورژوازی بطور کامل نیروهای خود را بر ضد پرولتاریای یهود متمرکز ساخته و پرولتاریای مصر نمی تواند بر ضد پرولتاریای دوست (!) بجنگد... بر پرولتاریای مصر لازم است که با پرولتاریای یهود بر ضد دشمن مشترک، بر ضد استعمار (!) متحد شود» ۷۷.

البته ذکر این نکته نیز بی فایده نیست که، کلمه «استعمار» نیز چون دیگر واژه های دهن پرکن همیشه حربه ای بوده که کمونیستها از آن در جهت اهداف و امیالشان سود می جسته اند. بطوری که بر اساس ترم معروف «هدف وسیله را توجیه می کند» هر جریانی که در مقاطع مناسب و مقتضی لازم باشد از طرف کمونیزم بعنوان استعمار از آنها یاد گردیده و در مقاطع دیگر همان استعمار دیروز، دمکرات و دمکراسی امروز لقب گرفته است آنچنانکه می نویسند:

«کمونیستها که از ابقاء استعمار انگلستان در مصر، فلسطین و عراق و بقاء استعمار فرانسه در سوریه، لبنان، و مغرب در طول سالهای جنگ جهانی ستایش می کردند تا حدی پیش رفتند که دیگر در مورد انگلستان و فرانسه تعبیر «استعمار» را بکار نمی بردند و آنها را بخاطر پیمان با اتحاد جماهیر شوروی دولتهای دموکراتیک خطاب می کردند ولی ناگهان موضع خود را فراموش کرده و در برابر خطر هجوم منظم یهودیان برای تأسیس دولت (صهیونیستی) در فلسطین سکوت اختیار کردند و به این بهانه که کلیه قدرتها و نیروها باید در جهت مبارزه با استعمار انگلستان و فرانسه متمرکز گردند، از این اقدام حمایت کرده و در شرایطی که استعمار انگلیس بر طبق نقشه طرح ریزی شده قبلی، از فلسطین خارج شده و جای خود را به (صهیونیستها) می داد کمونیستها خواستار تعقیب نیروهای فراخوانده شده انگلیس شدند... ولی دولت غاصب و تجاوزگر جدید را که تأسیس خود را اعلام کرده بود و جایگزین نیروهای انگلیسی شده بودند نادیده گرفتند. کمونیستها هیچگاه حتی برای یک لحظه تأمل نکردند تا از خود پرسند چرا انگلستان پس از ۲۵ سال اشغال فلسطین ناگهان به فکر عقب نشینی از این سرزمین افتاده و به سرعت از آن خارج می شود؟

آیا بجز این بود که این عقب نشینی ناگهانی بعنوان جزئی از نقشه قبلی بمنظور تأسیس یک دولت (صهیونیستی) انجام می گرفت؟... کمونیستها در سالهای پیش از جنگ جهانی استعمار انگلستان را فراموش کردند و... و در سالهای جنگ هم استعمار و هم صهیونیسم را نادیده گرفتند و

در سالهای پس از جنگ (جهانی) صهیونیسم را فراموش کردند.

البته روشن است که هرگز فراموشی در کار نبوده است بلکه توطئه آشکار و تبهکارانه‌ای برای پوشش گذاشتن بر جنگ موجود در فلسطین و برگرداندن توجه اعراب از این جنگ تدارک دیده شده بود و حتی تا آنجا پیش رفتند که ضدیت با اشغالگران (صهیونیستی) را خطری برای استقلال و تمامیت ارضی سوریه و لبنان و ... معرفی کردند.^{۷۸}

همچنین کمونیستها، در بسیاری از مواقع و موارد، حتی از خود صهیونیستها نیز در راستای آرمان صهیونیسم و تقویت رژیم صهیونیستی گوی سبقت را ربوده و بعنوان قیم صهیونیستها وارد عمل شده‌اند که موضع گیری آنها در مقابل طرح «کانت برنادوت» نماینده سازمان ملل در سال ۱۹۴۸، مؤید این ادعا و افشاگر چهره پشت پرده کمونیسم بین‌المللی و احزاب وابسته به آن می‌باشد.

خلاصه داستان بدین قرار است که در طرح پیشنهادی نماینده سازمان ملل (برنادوت) از جمله قرار می‌شود، که بندر فلسطینی حیفا، یعنی محل خروج لوله‌های نفتی، بعنوان بندر آزاد اعلام گردد که کمونیستها زبان به اعتراض گشوده و مخالفت خود را با طرح فوق بجهت مغایرت آن به مطامع صهیونیسم اشغالگرا برآز و اعلام می‌دارند، تا جایی که نشریه «صدای پرولتاریا» ارگان سازمان کمونیستی مصر در نوامبر ۱۹۴۸ می‌نویسد:

«این پیشنهاد که بندر حیفا را که مهمترین بندر فلسطین و محل خروج لوله‌های نفتی است یک بندر آزاد اعلام کنند پیشنهادی است که ... اقتصاد دولت یهودی را با محروم ساختن آن از این بندر حیاتی فلج خواهد ساخت».^{۷۹}

در حالی که طرح فوق نه فقط تجزیه فلسطین و اشغال آن توسط صهیونیسم جهانی را تأیید و بواقع رسمیت می‌داد و بلکه حقوق حقه فلسطینی‌ها را فدای مطامع اشغالگران می‌نمود. ولیکن با این حال، باز هم کمونیستها، معتقد بودند که طرح فوق باید بطور مطلق و کامل در جهت منافع و مطامع اشغالگران صهیونی قرار گیرد که احزاب کمونیستی مصر - سوریه - عراق - حزب کمونیست سرزمینهای اشغالی فلسطین و ...، از جمله دستجات مذکور می‌باشند که نه فقط مدافع اشغالگران گردیدند بلکه حتی کوچکترین توجه‌ای به حقوق به یغما رفته اعراب مسلمان فلسطین نکرده و کمترین لحظه‌ای نیز در این رابطه نیاندیشیدند.

کمونیستها بعد از وقایع فوق و بتدریج در سالهای آتی نیز، مواضعی چون گذشته را پیش گرفته و در جهت مطامع صهیونیستها قدم برمی‌داشتند، بطوری که پیوسته کشورهای عربی را به صلح و آرامش و همزیستی با رژیم نامشروع اسرائیل و اشغالگران صهیونیستی دعوت کرده و هرگونه مخالفت و مقابله با دشمن صهیونیست را، محکوم و با آن به مقابله برمی‌خاستند و تنها راه حل مشکل منطقه را در راه حل فوق‌الذکر جستجو می‌کردند.

بطوری که وقتی در سال ۱۹۵۶ تجاوز سه جانبه از طرف انگلیس و فرانسه و صهیونیستها با طراحی و زمینه سازی چندین ساله صهیونیسم جهانی به مصر آغاز گردید و نوار غزه به اشغال صهیونیستها درآمد... و آن همه تلفات و خسارات به کشور و مردم مصر وارد گردید کمونیستها بجای سرزنش اشغالگران و همپیمانان استکباری آنها، و دفاع از مصر، کشورهای عربی را به گفتگو با مقامات صهیونیستی دعوت و پیوسته این پیشنهاد را در بوقهای خود می‌دمیدند.^{۸۰}

رابطه شوروی با رژیم غاصب صهیونیستی

بطوری که عنوان گردید، جماهیری شوروی، نه فقط یکی از اولین کشورهایی بود که تأسیس رژیم نامشروع و غاصب صهیونیستی را در قلب خاورمیانه، و در سرزمینهای اشغالی فلسطین برسمیت شناخت، و چون دیگر اقطاب استکباری و بین المللی، بدان به اصطلاح مشروعیت (!) بخشید و با این کار، تمامی جنایات این جرثومه فساد را، از اشغال فلسطین تا کشتارهای میلیونی، انفجارها، تخریب‌ها، انهدام‌ها و هزاران ددمنشی دیگر را تأیید و در واقع حمایت نمود.

و نه فقط امروزه با کمال افتخار خود را در تأسیس این رژیم شریک می‌داند، بطوری که گورباچف* بعنوان رهبر شوروی رسماً بدان اعتراف می‌نماید و یا سخنگوی وزارت خارجه شوروی طی یک مصاحبه در ماه مه ۱۹۸۸ اقرار می‌کند که: «شوروی از بنیانگذاران اسرائیل بوده است»^{۸۱} بلکه پیوسته روابط خود را با صهیونیستها و رژیم نامشروع صهیونیستی حفظ، و تداوم بخشیده است و حتی می‌توان بجزرات اظهار نمود که روسیه کمونیستی در تأسیس و پیدایش رژیم صهیونیستی نقش و رل اساسی و بسیار حساس را ولو پشت پرده، ایفاء و عملی کرده است، و اسناد فراوانی در این رابطه موجود و قابل مشاهده می‌باشند که متأسفانه بدلیل، پرهیز از تطویل مقال از ذکر و تکرار آنها در این مبحث خودداری می‌ورزیم و لیکن به برخی از آنها بعنوان نمونه اشاره می‌شود، آنچنانکه یکی از نویسندگان خارجی بنام «ذکری ایروین» «ZACHARY-IRWIN»، دانشیار علوم سیاسی در کالج «برند» در دانشگاه پنسلوانیا، در نشریه ماهیانه «مسائل کمونیسم» مورخ ژانویه — فوریه ۱۹۸۷ می‌نویسد:

«شوروی نه فقط اسرائیل را در سال ۱۹۴۸ بلافاصله به رسمیت شناخت، بلکه قبلاً نیز با ارسال اسلحه و مهمات نظامی از طریق چکسلواکی این کشور را در جنگ استقلال (اشغال فلسطین و تأسیس رژیم صهیونیستی) کمک نموده بود. از نظر «استالین» وجود اسرائیل در خاورمیانه برای مقابله با حضور بریتانیا (!) در این منطقه عامل بسیار مؤثری بشمار می‌رفت.»

همچنین روسیه کمونیست از همان دوران پیوسته خواهان شناسائی رژیم غاصب

صهیونیستی از طرف کشورهای عربی بوده و در این راستا در حد توان خویش از هیچ کوششی فروگذار نکرده است، بطوری که بر طبق نوشته منبع فوق:

«قبل از بحران مربوط به کانال سوئز در سال ۱۹۵۶ ... وزارت خارجه شوروی طی بیانیه ای ... اعلام نمود که حل مسئله فلسطین باید بر پایه اصل پذیرش متقابل صورت گرفته و منافع ملی ممالک مربوطه تأمین گردد.» و این چیزی جز رسمیت بخشیدن و درخواست مشروعیت از برای آن، نبوده است.

کرمیلین نشینان کمونیست برای رسیدن به هدف فوق از شیوه‌های دیگری نیز حمایت و جانبداری می‌نموده‌اند که از آن جمله جمع‌آوری رسمی و علنی جناح‌های فوق‌الذکر بر سر یک میز مذاکره تحت عناوین مختلف بوده است که منبع فوق در این رابطه می‌نویسد:

«جنگ ۱۹۷۳ (جنگ چهارم) اعراب و اسرائیل فرصتی را پیش آورد که روسها از برگزاری یک کنفرانس صلح بین‌المللی نیز حمایت نمایند.

این کنفرانس صلح در ۲۲ سپتامبر ۱۹۷۳ تحت نظارت دو ابرقدرت برگزار گردید».

بدین ترتیب و با توجه به نمونه‌های مستند فوق می‌توان ادعا نمود که داد و ستد، روابط علنی و پشت پرده، پیوسته بین روسها و صهیونیستها تداوم و استمرار داشته، تا اینکه پس از جنگ ۱۹۶۷ (جنگ سوم) بطور ظاهر به تیرگی گرائیده است.

با توجه به اعلام رسمی و علنی این تیرگی، مقامات عالیرتبه طرفین از جمله وزرای خارجه، آنها بطور مداوم چه در سازمان ملل و چه دیگر محافل و مجامع با هم در ارتباط بوده، که بعنوان نمونه می‌توان به ملاقات «اندره گرومیکو» وزیر خارجه وقت شوروی با «ابابان» در نخستین کنفرانس «ژنو» پیرامون خاورمیانه اشاره نمود.

البته این تماسها و ملاقاتها در سطح دیگر مقامات و شخصیت‌های دولتی نیز بوده که بعنوان نمونه می‌توان به دیدار سال ۱۹۸۵ نمایندگان (سفرای) طرفین در پاریس اشاره نمود که طی آن سفیر شوروی خواستار برقراری روابط دیپلماتیک (علنی) با رژیم صهیونیستی گردیده و به اصطلاح پیشنهاد نمود که در ازاء خروج اسرائیل از ارتفاعات جولان (که متعلق به خاک سوریه می‌باشد) تعداد مهاجرین یهودی، روسی را به اسرائیل افزایش خواهند داد.

نمونه دیگر، می‌توان به ملاقات نخست وزیر وقت اسرائیل (شیمون پرز) (اکتبر ۱۹۸۸) با وزیر خارجه شوروی اشاره نمود که بیشتر در حول کنفرانس بین‌المللی صلح خاورمیانه بود. و نیز دیدار مجدد دو مقام فوق در ۹ ژوئن ۱۹۸۸ و دیدار اواسط ژانویه ۱۹۸۷ بین سفرای طرفین در واشنگتن اشاره نمود.

در این رابطه چنانچه بخواهیم به اختصار بسنده نموده، و به ذکر امثال و نمونه‌هایی برای جلوگیری از طولانی شدن بحث اکتفا نمائیم، بصراحت باید اشاره و اعتراف کنیم که علی

الخصوص پس از روی کار آمدن گورباچف و قبضه دستگاه رهبری و قدرت کرملین از طرف این شخص، نه فقط ارتباط و ملاقات بین طرفین رو به فزونی گرائیده، بلکه رابطه این دو، بطور علنی و رسمی نیز سیر صعودی خود را می پیماید، تا جایی که گورباچف بعنوان رهبر شوروی در یک کنفرانس مطبوعاتی در پاریس (فرانسه) در سال ۱۹۸۵، بطور علنی و صریح اعلام می دارد که:

«از نظر ما هیچ گونه مخالفتی یا مانعی (در روابط با اسرائیل) در بین نخواهد بود. ما تشخیص می دهیم که اسرائیل حق موجودیت دارد، حق حاکمیت ملی دارد و ما نگرانیهای امنیتی اسرائیل را درک می کنیم»^{۸۲}

و مدت زمان بسیار کوتاهی پس از این صحبتها، شوروی علناً به «تعدادی از یهودیان برجسته روسی از جمله «اناتولی شرانسکی» و «یوری اورلف» اجازه می دهد که به خارج مهاجرت نمایند»^{۸۳}

و بواقع آنچه را که اسناد مختلف نیز تأیید می نمایند می توان تکرار نمود و آن، اینکه: «از زمانی که گورباچف بعنوان دبیرکل حزب کمونیست برگزیده شد دیگر چیزی بعنوان کلمه «صهیونیسم» و یا عبارتی بنام «تحریکات ضد روسی» در رابطه با اسرائیل در مطبوعات اصلی شوروی دیده نمی شود... بنظر روسها، اسرائیل دیگر «پنجه گربه» آمریکا بحساب نمی آید»^{۸۴}

و آنچه که در این میان بیش از همه جلب توجه می نماید، اینکه رهبری کرملین در همین راستا به عزل و نصب مقامات حتی درجه اول و بالای حزب کمونیست و هیئت حاکمه شوروی مبادرت می ورزد.

بطوری که منابع مستند خارجی می نویسند:

«موضع گیری ضد صهیونیستی در شوروی خیلی کمتر از گذشته در موضوعات سیاسی مطرح است زیرا بیشتر کسانی در سیاست قدیمی ضد صهیونیستی در اتحاد جماهیر شوروی دست داشتند. در حال حاضر موقعیت و مقامی ندارند و در عوض افرادی چون «پیات دمی چف» PYOTR DEMICHEV که در سال ۱۹۶۵ موضع ضد یهودی (ضد صهیونیستی) را محکوم کرده بود، اکنون بعنوان وزیر فرهنگ و نامزد عضویت در کمیته مرکزی حزب کمونیست مشغول خدمت»^{۸۵} و در حال صعود به پله های فوقانی نردبان حزب کمونیست روسیه می باشد.

نمونه و مورد دیگر در این تغییر تحول و یا عزل و نصب، «انتصاب» اناتولی دوبرینین» ANATOLIY-DOBRYNIN، (سفیر شوروی در واشنگتن) به سمت رئیس بخش بین المللی کمیته مرکزی حزب کمونیست (و در آستانه قرار گرفتن عضویت وی به مقام هیئت رئیسه کمونیست) و جانشین سازی «ادوارد شوارد نازده» به عنوان وزیر خارجه ... (می باشد که) احتمالاً جهت گیری سیاسی جدیدی را به همراه خواهد داشت، (زیرا) این دو نفر در گذشته در مبارزات ضد صهیونیستی دست نداشته و دلیلی نیز برای مخالفت نسبت به موضع جدید شوروی در قبال اسرائیل ندارند»^{۸۶}

بنابراین اتفاقی و بی مناسبت نیست که، میخائیل گورباچف، در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۸۸ (مطابق با روز شنبه ۱۳۶۷/۱/۲۰ شمسی) در ملاقاتی با «یاسر عرفات» رئیس کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین ضمن تأکید برگزاری کنفرانس بین المللی صلح خاورمیانه با شرکت پنج عضو دائمی شورای امنیت و طرفهای ذینفع از جمله «ساف»، از وی درخواست می‌کند تا رژیم نامشروع صهیونیستی را برسمیت بشناسد و مرزهای امن (!) اشغالگران را تضمین نماید.

بنا به گفته گورباچف: «... رسمیت شناختن دولت اسرائیل به منظور تضمین امنیت آن لازمه برقراری صلح و ایجاد حسن همجواری در منطقه است».^{۸۷}

با توجه به توضیحات و تذکرات فوق بی ارتباط و دور از واقع نیست که، رادیو، تلویزیون و روزنامه معاریو، رژیم صهیونیستی، گزارش می‌دهند که: «طی ملاقاتی که بین دیپلمات‌های بلندپایه شوروی و اسرائیل در زوریخ (سوئیس) در ماه می ۱۹۸۸ انجام شد توافق گردید که بعد از اجلاس سران آمریکا و شوروی (چهارمین دیدار ریگان و گورباچف در مسکو)، شوروی به دیپلمات‌های اسرائیلی برای سفر به مسکو ویزا، آنهم، بطور علنی و رسمی بدهد».^{۸۸}

نکته دیگر اینکه روابط مقامات کمونیست با صهیونیست‌ها نه فقط در موضوعات و موارد ذکر شده، که در زمینه‌های مختلف نیز کماکان تداوم داشته که مسئله کوچ یهودیان روسی، به سرزمینهای اشغالی از جمله دیگر آنها می‌باشد که امروزه نیز ادامه دارد بطوری که نوشته‌اند:

یک سخنگوی دولتی اسرائیل اعتراف کرد که در اواسط ژانویه ۱۹۸۷ بین سفیر شوروی «یوری دوبرینین» و سفیر اسرائیل در واشنگتن «مایر روزن» MEIR-ROSENNE پیرامون مسئله مهاجرت یهودیان، بحث و تبادل نظر صورت گرفت.^{۸۹}

این مسئله که در واقع استمرار همان داد و ستد گذشته روسها و صهیونیستها می‌باشد در برخی از منابع بطور بارز و صریحتری مطرح شده است که از آن جمله، «افرایم سولا» در بخشی از کتاب «خدا حافظ اسرائیل»، ضمن پرده برداشتن از رازهای پنهانی، همکاری و همپیمانی، صهیونیسم و کمونیسم و نفوذ قدرت اجرایی صهیونیستها در محافل کمونیستی در روسیه، به تبانی مشترک صهیونیسم و کمونیسم در رابطه با کوچ یهودیان از روسیه به سرزمینهای اشغالی در جهت تقویت رژیم نامشروع صهیونیستی پرداخته و می‌نویسد:

«در مسکو (کار) تمام یهودیانی که مایل به مهاجرت به اسرائیل هستند در دست شخص قابل توجهی بنام ژنرال (جورج منین) یکی از رهبران ضد صهیونیستی در کمیته امنیت ملی (K G B) است وی به زبان عبری تسلط داشته است.

یک روز ژنرال منین به من گفت:

چگونه فکر می‌کنید که ما از فشار شما می‌ترسیم؟ یا آنکه شما چیزهایی را به دست می‌آورید که ما قبل از شما در مورد آن توافق نکرده باشیم؟

واقعیت این است که شما چیزی نیستند جز مهره های شطرنج یا عروسک هایی در یک بازی پیچیده و ... تعجب نکنید، آنچه را که از دیگران می شنوید باور نکنید اتحاد جماهیر شوروی خواهان یک کشور قدرتمند اسرائیل است و این به نفع ماست، با آنکه در مطبوعات خود اسرائیل را لگدمال می کنیم، در عوض یهودیان روسیه را به آنجا می فرستیم، ما فقط بصورت ظاهر به سیاست اسرائیل اعتراض می کنیم و تعداد یهودی را نیز به زندان می فرستیم و روز بعد آنها را آزاد می کنیم، در میان یهودیانی که اجازه خروج پیدا می کنند حتی کسانی نیز هستند که در ارتش خدمت کرده اند. این مسئله (سیاست منافقانه) ما را قادر می سازد که با عربها کنار بیاییم».^{۹۰}

ولذا بی جهت و مناسبت نیست که روسها یکباره «۴۵۰ هزار (چهارصد و پنجاه هزار) نفر از یهودیان «اوکرائین» را اخراج و به خاک فلسطین اشغالی کوچ داده»^{۹۱}

یا اینکه با رژیم غاصب صهیونیستی موافقت می کنند که، سالیانه تعداد ۶۰/۰۰۰/ (شصت هزار) یهودی از روسیه به اسرائیل برای اسکان کوچ کنند.^{۹۲}

این سیاست پشت پرده و در عین حال مکارانه منحصر به یک مقطع و یا دوران خاص نبوده بلکه حتی در بحرانی ترین لحظات نیز جریان داشته است، چنانکه می نویسند:

«با موافقت مقامات شوروی ظرف سالهای ۱۹۷۲ — ۱۹۷۳، شصت هزار یهودی روسیه به اسرائیل رفته و این جریان چنان دقیق و منظم بود که حتی در روزهای جنگ رمضان (اکتبر ۱۹۷۳) نیز متوقف نشد»^{۹۳}

این الطاف بیکران که از جانب شوروی کمونیستی صورت می گرفت آنقدر برای صهیونیسم بین الملل مفید و ارزشمند بود که بوقهای صهیونیستی نوشتند:

«توقف هجرت یهودیان به فلسطین اشغالی و یا وجود یک جریان کند در موضوع، هجرت به مثابه ویرانی و از هم پاشیدگی بنیاد صهیونیستی است»^{۹۴}

البته اتحاد جماهیر شوروی این حاتم بخشی و سخاوت را فقط از جانب خود روا نداشته و به اصطلاح، از کیسه خلیفه نیز بخشیده است آنچنانکه بدستور او بسیاری از یهودیان ساکن اروپای شرقی و کشورهای بلوک سوسیالیستی، کمونیستی نیز بوسیله مقامات آن دول بسرزمینهای اشغال شده فلسطین اعزام گردیدند.

که از آن جمله در سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۷۲ حدود هفتاد و چهار هزار نفر (۷۴/۰۰۰) یهودی از کشورهای اروپای شرقی و شوروی به اسرائیل گسیل داده شدند.^{۹۵}

با ذکر این مختصر به راحتی می توان گفت که این همه اقدامات در جهت مطامع نژادپرستانه و توسعه طلبانه صهیونیسم از طریق کمونیسم و سوسیالیسم امری اتفاقی، و بی برنامه نبوده، بلکه در جهت راستای جریانی پشت پرده و مرموز و در عین حال عمیق و ریشه ای بوده و هست، چنانکه می نویسند:

«بهیچ وجه اتفاقی نیست که تاریخ وعده بالفور درست پنج روز پیش از تاریخ مقرر ۷ نوامبر (۲۵ اکتبر...) است، یعنی تاریخی که بلشویکها قدرت را بدست گرفتند».^{۹۶}

سوسیالیسم بین الملل ومواضع آن در قبال صهیونیسم وآرمان آن

تشکیلات جامعه سوسیالیسم بین الملل، مرکب از یک کنفرانس بین المللی می باشد که هر دو سال یکبار تشکیل، وتصمیم های آن به یک شورای عمومی، متشکل از ۲۰ حزب که مرکز آن در شهر لندن پایتخت انگلستان است احاله می گردد.

بارزترین وقیدی ترین احزاب ودستجات عضو در جامعه سوسیالیسم عبارتند از: حزب سوسیالیست فرانسه، حزب سوسیال دموکرات آلمان، حزب سوسیالیست اتریش، حزب کارنروژ، حزب سوسیال دموکرات کارگر سوئد، حزب کارگر بریتانیا، حزب نئودموکراتیک کانادا، حزب سوسیال دموکرات فنلاند، حزب سوسیالیست ژاپن، حزب سوسیالیست ایتالیا و حزب سوسیالیست آمریکا، که علاوه بر احزاب نوزده گانه اروپای غربی که اساس جامعه سوسیالیسم بین الملل را تشکیل می دهند احزاب دیگری در آسیا، آفریقا وآمریکای لاتین نیز خود را وابسته به این جامعه می دانند.

البته در اردوگاه کمونیسم هم احزاب سوسیالیستی تشکیل شده است اما در تبعید عمل می کنند مانند احزاب سوسیالیست بلغارستان، چکسلواکی، مجارستان، لهستان، رومانی، یوگسلاوی و ویتنام.

برای پی بردن به ماهیت جامعه سوسیالیسم بین الملل و احزاب وابسته به آن، ضرورت آن دارد تا ولو بطور مختصر و گذرا، لاقلا به بخشی از مواضع این تشکیلات در مقاطع مختلف، آنهم بعنوان نمونه پردازیم، چرا که شرح وتفصیل پیرامون تاریخچه ومواضع یکایک احزاب سوسیالیست از حوصله وحیطه این محدوده خارج بوده وبدین لحاظ لاقلا به بخشی از عملکردهای بعضی از احزاب شاخص در این رابطه اکتفا می شود.

در این میان ابتدا باید به حزب کارگر انگلیس اشاره نمود که یکی از قدیمی ترین اعضای جامعه سوسیالیسم بین الملل بوده که پیوسته روابط نزدیک وقابل توجه ای با حزب کارگر اسرائیل داشته و در زمان قدرت گلدامایر در اسرائیل وهارولد ویلسون در انگلیس چون هر دو عضو جامعه فوق بودند این روابط از عمق واستحکام ویژه ای برخوردار بود، البته ناگفته نماند که انگلستان، بدون توجه به حزب حاکم (چه کارگر و چه آزادیخواه) همیشه روابط خوبی با صهیونیستها ورژیم غاصب صهیونیستی داشته است.

نمونه دیگر حزب سوسیالیست فرانسه است که پیوسته روابط بسیار حسنه ای با صهیونیستها داشته، بطوری که از سال ۱۹۱۶، این حزب برهبری (لیون بلوم) تا دهه پنجاه همکاری بسیار نزدیکی با صهیونیسم داشته است.

حزب سوسیالیست فرانسه در سال ۱۹۵۶ در زمان «گی موله» همراه با انگلیس و حزب سوسیالیست اسرائیل در تجاوز به مصر مستقیماً شرکت داشته و نقش مؤثری را ایفا کرده است.

فرانسوا میتران یکی از اعضای مشهور این حزب چه پیش از رسیدن به قدرت در فرانسه و چه پس از آن همیشه مواضع شدیدی در دفاع از صهیونیسم و آرمان اشغالگران صهیونیست داشته است، وی قبل از رسیدن به مقام ریاست جمهوری فرانسه، بعنوان رهبر حزب بیش از ده بار از سرزمینهای اشغالی دیدار بعمل آورده و حتی پس از رسیدن به مقام فوق نیز به این دیدارها ادامه داده از آن جمله سفر مورخ ۱۹۸۳/۲/۳ در رأس یک هیئت بلندپایه می باشد. وی بعنوان رهبر سوسیالیست های فرانسه همیشه از عنایت صهیونیستهای فرانسه در دوران انتخابات دور اول و دوم ریاست جمهوری فرانسه برخوردار بوده و از طرف دیگر آنچنان شیفته صهیونیستها است که پسر خود را به سرزمینهای اشغالی اعزام کرده بطوری که وی مدتها در شهرکهای صهیونیست نشین سرزمینهای تحت اشغال اقامت داشته و سکنی گزیده است.

حزب سوسیالیست اتریش را نیز باید از دیگر احزابی دانست که نقش آن علی الخصوص شخص برونوکرایسکی بعنوان دبیرکل آن در عقد قرارداد کمپ دیوید بر کسی پوشیده نیست، هر چند که تبلیغات در ظاهر عکس این معنا را منعکس می سازند.

مورد دیگر حزب سوسیالیست اسپانیا می باشد که پس از بقدرت رسیدن، رویای صهیونیستها را در برسمیت شناختن اسرائیل از سوی این کشور محقق ساخت، بطوری که رهبر حزب (فیلیپ گونزالس) با افتخار اظهار داشت که:

«تصمیم اسپانیا در برقراری روابط با اسرائیل یک امر روشن و واضح است و اعلام نمود که حکومت وی اولین حکومت در اسپانیا می باشد که این موضوع را بطور جدی مورد توجه قرار داده است».

و ناگفته نماند همانطوری که ذکر گردید حزب سوسیالیست اسپانیا و حزب کار اسرائیل هر دو عضو جامعه سوسیالیستهای بین الملل می باشند.

در این میان همچنین جای آن دارد که از حزب سوسیالیست پرتغال نیز ذکری بعمل آید. چرا که، این حزب از دهه هفتاد و از زمان حکومت «سالازار» با صهیونیسم در رابطه بوده و در سال ۱۹۵۸ کنسولگری اسرائیل در پایتخت پرتغال گشایش، و در سال ۱۹۶۰ همکاریهای مختلف از جمله میان بانکهای دو کشور به امضاء رسیده است این حزب همیشه از جمله دوران برهبری «سوارش» اهمیت زیادی برای روابط با اشغالگران صهیونیستی قائل بوده است.

آنچنانکه روابط خود با رژیم صهیونیستی را در سال ۱۹۷۸ به سطح سفارت ارتقاء داده است.

حزب سوسیالیست آلمان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و پیوسته روابط نزدیک و حسنه‌ای با صهیونیستها عموماً و رژیم غاصب صهیونیستی خصوصاً داشته است.

و بر این اساس، در سال ۱۹۶۹ هنگامی که حزب سوسیالیست آلمان به رهبری «ویلی برانت» قدرت را در دست گرفت، مانند حکومت پیشین آن کشور (حکومت دمکرات مسیحی)، سیل کمکهای مالی، اقتصادی، نظامی را به سوی سرزمینهای تحت اشغال صهیونیسم سرازیر ساخت، که این کمکها نقش بارز و حساسی را در تثبیت موقعیت رژیم غاصب صهیونیستی و استحکام بخشیدن به پایه‌های لرزان آن داشته است.

البته ناگفته نماند که حزب سوسیال دموکرات آلمان بر اساس مدارک و اسناد، تا قبل از وقوع جنگ جهانی دوم بواقع تحت سلطه و هدایت مستقیم صهیونیستها حرکت و سیر می‌کرده است. بطوری که افراد و منابع آلمانی اعتراف کرده و نوشته‌اند:

«حزب سوسیال دموکرات آلمان به رهبری و سیاست یهودیان اداره می‌شد، تمام یادداشتها و نوشته‌های حزب سوسیال دموکرات را از نظر گذراندم (و معلوم گردید) ... همگی آنها یهودی بودند»^{۹۷}

احزاب دیگر سوسیالیست نیز بعضاً روابط تنگاتنگی با صهیونیستها دارند که از آن جمله می‌توان به روابط در سطح پائین بین جنبش سوسیالیسم یونان با اشغالگران صهیونیستی و نیز حزب سوسیالیست سنگال (در آفریقا) با سردمداران، صهیونیسم و مواضع مثبت حزب سوسیالیست ژاپن، و «حزب سوسیال دموکرات» در قاره آسیا و ... که همگی وابسته به جامعه سوسیالیستهای بین الملل می‌باشند را نسبت به اسرائیل اشاره کرد.

حزب صهیونیستی کار اسرائیل (مبای) که اساس آن به حزب (یوعلی تیسون) برمی‌گردد در سال ۱۹۰۵ در روسیه تزاری تشکیل و در سال ۱۹۰۶ شاخه‌ای از آن در فلسطین اشغالی تأسیس گردید و در سال ۱۹۶۵ گروه «رافی» به رهبری بن گوریون، موشه دایان و شیمون پرز، از اتحاد (مبای) جدا شده و لیکن بار دیگر (رافی) و مبای متحد گشته و حزب «کار» کنونی اسرائیل و عضو جامعه سوسیالیسم بین الملل را بوجود آوردند که اهداف و آرمانی جز صهیونیسم جهانی نداشته و ندارند.

بطور کلی و خلاصه آنچه در پایان می‌توان اظهار داشت اینکه جامعه سوسیالیسم بین الملل در مقاطع مختلف از مواضع اشغالگری و توسعه‌طلبی صهیونیسم جانبداری کرده که نمونه آن، تجاوز سال ۱۹۵۶ به مصر و ۱۹۶۷ به کشورهای دیگر عربی و ۱۹۷۳ و همچنین تجاوز در ۱۹۸۲ به لبنان می‌باشد که همگی مورد تأیید و حمایت تشکیلات جامعه سوسیالیسم بین الملل قرار گرفته است این

جامعه با کمال وقاحت در سال ۱۹۶۷ بعد از تجاوز صهیونیستها، پس از برگزاری اجلاس در زوریخ بر موجودیت رژیم تجاوزگر صهیونیستی صحنه گذاشته است.

و همچنین در کنفرانس ۱۹۶۸ بریتانیا، اعراب را دعوت به مذاکره مستقیم با صهیونیستها نموده و در سال ۱۹۷۱ در کنفرانس هلسینکی از مواضع و نقطه نظرات رژیم غاصب صهیونیستی جانبداری کرده و سرانجام قطعنامه ای نیز در جهت مطامع و منافع صهیونیستها به تصویب رساند. این جامعه همچنین بوسیله احزاب و افراد متنفذ خود، نقش قابل توجه و تأثیر قابل تأملی که در سفر «سادات» از سرزمینهای اشغالی در سال ۱۹۷۷ و زمینه سازیها برای قرارداد ننگین کمپ دیوید داشته است.^{۹۸}

البته فراموش نگردد که احزاب سوسیالیست دیگری نیز در همین راستا گام برمی دارند که ذکر از آنان بمیان نیامده، و این دلیل بر تبریته آنان از فرمول بندی فوق نبوده و نمی توان برای آنان در این رابطه، استثنایی قائل شد، که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر و شرح یکایک آنان در این محدوده خودداری شده است.

صهیونیسم در محافل فرهنگی، مطبوعاتی کمونیستی

صهیونیسم و ایادی وابسته به آن، چه در دوران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی و چه پس از آن نقش و تأثیر قابل توجهی در محافل مطبوعاتی و ادبی، شوروی و تحت پوششهای مختلف و از جمله کمونیستی، داشته است، بطوری که بر طبق برخی نوشته ها:

«مشهورترین روزنامه های روسیه در قرن نوزدهم در خارج آن کشور منتشر می شده اند که برای نمونه می توان از روزنامه «لاکلوش — LACLOSHE» و متعلق به «هرتز — HERTZEN» که بصورت ماهانه در لندن انتشار و از راههای غیرقانونی وارد روسیه می شد»^{۹۹} اشاره نمود.

و بجز آن می توان اظهار داشت که این قبیل نوشته ها و نشریات در پیدایش زمینه ها و تحریک اجتماعات و نتیجتاً در وقوع انقلاب اکتبر تأثیر شگرفی داشته اند.

البته در داخل روسیه نیز روزنامه ها و نشریات صهیونیستی فعالیت های فراوانی داشته اند که روزنامه «راسوت»^{*} ارگان صهیونیستهای روسیه از آن جمله می باشد.

ضمناً نشریات دیگری نیز که با عناوین و اسامی مارکسیستی — کمونیستی منتشر می گردیده اند، اکثراً تحت سلطه صهیونیستها و ایادی شان بوده که بعضاً در مباحث گذشته بدان اشاره گردیده است.

صهیونیستها بعد از این وقایع و ایام نیز همچنان مشغول ایفای نقش در این قبیل

* در قسمت صهیونیسم در وسائل ارتباط جمعی به این قبیل نشریات بعضاً اشاره شده است.

محافل بوده‌اند. بطوری که یهودیانی چون «تاهاال — منکس، نیلویر» که روزنامه «ازوستیا» را می‌نوشتند و «میشلی» گلفاندوا ولگین که روزنامه «پراودا» را، اداره می‌کردند.^{۱۰۰*} عهده‌دار نقش‌های عمده و قابل توجه‌ای در سازمانهای مطبوعاتی مارکسیستی بوده‌اند.

ناگفته نماند که این جماعت نه فقط در روسیه، که در ممالک دیگر نیز تحت پوشش عناوین و اسامی فوق چه در مطبوعات و ادبیات و چه دیگر محافل، دیربط و دخیل بوده، بطوری که در یکی از منابع آلمانی آمده است: «تجرباتی که بدست می‌آوردم مرا بر آن وامی‌داشت که سرچشمه عقیده مارکسیست را پیدا کنم... بعد از تحقیقات زیاد دانستم که باید آنرا در مقالاتی بدست آورد که بدست یهودیان نوشته شده است»^{۱۰۱}

و در ادامه همین مطالب آمده است که: «مطبوعات مارکسیست‌ها را بیشتر مطالعه کردم، دانستم کسانی که این افکار مسموم کننده را انتشار می‌دهند غیر از یهودیان نباید باشند»^{۱۰۲} صرف نظر از نشریات و مطبوعات، بسیاری از بنگاههای فرهنگی و تشکیلاتی وابسته به آنها همگی از آخور صهیونیستها تغذیه و نشخوار کرده، که حدوداً می‌توان گفت: تشکیلات فرهنگی فکری شوروی نیز تقریباً تحت تسلط نویسندگان یهودی بوده (و بوجود آمده است) که از آن جمله «روز میلان — الیا اهنزبورگ — سیکولویچ کولزود — فریدلاند — بوردین ماندلسون و صدها نفر دیگر (را می‌توان نام برد) که با قلم خود بر افکار مردم اثر می‌گذاشتند»^{۱۰۳}

این افراد آنچنان در پیدایش و گسترش ادبیات و رمانهای به اصطلاح یهودی در روسیه کمونیستی نقش داشته و دارند که نویسندگان روسی کمونیست نیز نتوانسته‌اند، آنرا کتمان نمایند بطوری که می‌نویسند:

«ادبیات یهود در شوروی جزء ۷۶ ادبیات محلی محسوب می‌شود، نویسندگانی که به زبانهای یهودی چیز می‌نویسند، جزء اتحادیه نویسندگان شوروی هستند و از همان امتیازات برخوردارند، طبق ارقام انجمن ملی کتاب (شوروی) از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲، آثار یکصد و چهارده (۱۱۴) تن نویسنده یهودی در شوروی در هفده (۱۷) میلیون نسخه که ۳۱ کتاب نیز به زبان عبری بوده انتشار یافته است... به آمار بالا، بایستی منتخبات نثر معاصر یهودیان شوروی را که شامل پنجاه (۵۰) قفله داستان شوروی و سایر کشورها منجمله اسرائیل است بیفزائیم...، در عرض پنجاه سال اخیر (آنچنان) تحول توده‌ای در جمعیت یهودیان شوروی ایجاد شده، (که) در یک مقیاس وسیع، سمت گیرهای فرهنگی را مشخص می‌سازند، یهودیها آشکارا در پیشرفت همگانی فرهنگ شوروی همراهی و کمک می‌کنند».^(۱۰۴)

همچنین طبق اعتراف منابع دیگر:

«با اینکه یهودیان فقط ۱٪ جمعیت شوروی را تشکیل می‌دهند* با این وجود سه و نیم درصد تمام کارشناسان اقتصاد، چهارده درصد تمام دکترها و نویسندگان و بیست و سه درصد موسیقی‌دانها را شامل می‌شوند. مردم اتحاد شوروی از داشتن نویسندگان مشهوری چون ایلیا ارنبورگ، ناتان ریبک، پاول آنتوکولسکی و ساموئل مارشاک، شطرنج‌بازانی چون میخائیل بوتوینیک، میخائیل تال، یفیم گلر، مارک تایمانف، یولونیست‌هایی چون لئونید کوکان، دیوید ایستراخ، هنرپیشه‌هایی چون مایا پلیستکایا، بالرینی چون الینا بستریتسکایا و کمدینی چون ارکادی رایکین و بسیاری دیگر از شخصیت‌های برجسته یهود، افتخار می‌کنند».^{۱۰۵}

و اینها مجموعاً وسایل و شیوه‌هایی هستند که فرهنگ اجتماعی و عمومی در ممالک کمونیستی و از جمله شوروی را به جایی می‌رسانند که در سرزمینهای دیگر تحت نفوذ و سلطه صهیونیسم از آمریکا تا اروپا و از آنجا تا سرزمین تحت اشغال صهیونیسم (اسرائیل) معمول است، که یک نمونه و نتیجه آنرا در بیماریهای مسری اخلاقی در این قبیل بلوک‌ها می‌توان جستجو نمود، بطوری که گزارش می‌دهند:

«مسأله منحصراً بودن اخلاق خصوصی در شوروی چیزی است که نظر بینندگان خارجی را جلب می‌کند، مصرف مسکرات بویژه و دکا بیش از هر کشوری است، بی بند و باری در روابط، بحدیست که پایه مناسبات خانوادگی را سست کرده و ازدواجها را به طلاق منجر می‌کند، دزدی در مؤسسات و بنگاههای دولتی و تجاری رایج است، برداشت اموال دولتی و رشوه به بیماری مسری تبدیل شده است... باده‌نوشی در کشور شوروی از سطح کشورهای اروپای باختری بالاتر است... شباهت کامل زندگی غرب سرمایه‌داری در شرق سوسیالیستی بسیار چشمگیر است».^{۱۰۶}

آیا جز این، ره‌آورد و سوغات دیگری می‌توان از کمونیسم با توجه به ماهیت آن سراغ داشت؟

و خلاصه آيا، سوغاتی که کمونیسم برای مردم روسیه به ارمنان آورده کدامین تفاوت و فرق اساسی را با دوران امپراطوری تزاریسیم دارد؟ و کدامین در راه بهبودی اوضاع مردم آن سامان، ولو ظاهری گام برداشته و به نیازهای طبیعی و فطری مردم آن سامان پاسخ مثبت داده‌اند؟

ره‌آورد کمونیسم و همسویی آن با صهیونیسم

ارمنانی که بعد از ماجرای ۱۹۱۷، یعنی پس از سقوط تزاریسیم، نصیب مردم، و سرزمین روسیه گردید، و همچنین تغییراتی که در اوضاع و احوال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و

... در آن سامان پدید آمده تماماً از ره آوردهای مکتب و نظام کمونیستی بشمار آمده، و جای آن دارد که با مقایسه ای ولو کوتاه و گذرا نتایج و دست آوردهای این تغییرات جدید، و تطابق و تفاوت آن با دوران سلطه تزاریسیم بیش از پیش معلوم گشته، و از طرفی نیز، مشخص گردد، که آن همه تبلیغات، کرنامیدن ها و مدیحه سرایی ها برای ایجاد حکومت جهانی کارگران (!) و حاکمیت خلق (!) از طرف کمونیسم بین الملل، چه اندازه و تا چه حد با واقعیات و حقایق مطابقت داشته و دارد.

و بدین لحاظ ضرورت آن خواهد داشته، به جای تحلیل و تفسیر رخدادها و پیامدها، گذری به مدارک؛ اسناد و منابع مختلف داشته، تا آنها خود پاسخگو و شارح دست آوردهای جدید، و ره آور فوق باشند.

از جمله این اسناد، می توان به یادداشتهای یکی از دانشمندان ناراضی شوروی اشاره نمود که می نویسد:

«بنظر من باید جامعه فعلی شوروی را به یک جامعه سرمایه داری دولتی تعریف کرد، انحصار مطلق دولتی بطور اجتناب ناپذیری بردگی و همشکلی اجباری را ایجاد می کند»^{۱۷}
 «میلیوان جیلاس» یکی از شاگردان و سرشناسان مکتب مارکسیسم، پس از سالها مشاهده و تجربه عملی، این چنین نتیجه گرفته و می نویسد:

«مشخصات اصلی کمونیسم در واقع مشابه و همانند سرمایه داری دولتی است که به اوج خود رسیده و به نظامی خود کامه و توتالیتیر بدل شده است»^{۱۸}
 منابع مختلف نیز در این رابطه می نویسند:

«مارکسیست ها در زمینه مبارزه با سرمایه داری و قطب ثروت و ایجاد جامعه بی طبقه، آنچنان داد سخن می دهند که هر شخص بی خبری ممکن است تصور کند که آن سوی دیوار آهنین و سیم های خاردار، واقعاً چنین جامعه ای بنا نهاده شده است. در حالی که همانجا نیز سرمایه داری به شکل دیگری بیداد می کند و همان تمرکز قدرت و همان سلطه بی رحمانه و همان بهره کشی، منتها به صورت دولتی وجود دارد».^{۱۹}

با مراجعه به اسناد و کنکاش در لابلای اوراق منتشره پیرامون اوضاع داخلی اتحاد جماهیر شوروی، تناقضات و تضادهای بسیاری عملاً بچشم می آید.

یعنی آنچه که به صورت شعار و نوشته تبلیغ می شود و منتسب به دست آوردهای مثبت کمونیسم قلمداد می گردد در مقام عمل عکس تمامی آنها مشاهده می شود، برای مثال: در ماده ۲ قانون اساسی شوروی آمده است که:

«در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همه قدرت دولتی از آن خلق است».

و لیکن آنگاه که موقع قدرت فرا می رسد این شعارها و یا ماده به اصطلاح قانونی آنچنانی

سقوط می‌کند که حدی ندارد آنچنانکه «میلیون جیلاس» در این مورد معتقد است که: «لنین مفهوم دولت را به مفهوم جبر نزدیک کرده است بهتر است گفته شود لنین دولت را دستگاه ظلم و ستمی نامید که به کمک آن، طبقه ای از جامعه طبقه دیگر را به اسارت خویش درمی‌آورد و لنین ضمن کوشش برای یافتن فرمولی مناسب جهت بیان ماهیت دولت نوشت: (دولت یعنی چماق)»^{۱۱۰}.

در این رابطه، بجرأت می‌توان اظهار داشت، واقعیتی که بر پارلمانهای کمونیستی حاکم است، دقیقاً عکس مفاد قانون اساسی آنان و علی‌الخصوص مغایر کلمات و اصطلاحاتی است که در قانون اساسی شوروی مندرج و تبلیغ می‌شود چرا که، بر اساس بسیاری از نوشته‌ها:

«پارلمانهای کمونیستی قادر به اخذ کمترین تصمیمی نیستند. اعضای متعلق و چاپلوس این پارلمانها، که با دقت فراوان، از پیش توسط حزب دست چین شده‌اند امکان و جرأت آنرا ندارند که مسائل را به دلخواه خویش مورد بررسی و مذاقه قرار دهند، چون انتخاب نمایندگان وابسته به آراء رأی دهندگان نیست، لذا خود را در مقابل مردم مسئول نمی‌شمارند.

اینکه پارلمانهای کمونیستی را آرامگاه نمایندگان نامیده‌اند بسیار بجا و بمورد است، همه حقوق و فعالیت نمایندگان پارلمانهای کمونیستی محدود به آن است که هر چند گاه یکبار، همه آنچه را که بدون دخالت آنان، از پیش مورد قبول واقع شده است، به اتفاق آراء تصویب کنند»^{۱۱۱}.

در قانون اساسی شوروی پیرامون آزادی انتقاد علیه ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی، آزادی مطبوعات و اجتماعات خیابانی و ... آمده است که:

«هر یک از شهروندان شوروی حق دارد پیشنهادهای خود را درباره بهبود فعالیت ارگانهای دولتی و سازمانهای اجتماعی مطرح سازد و از نقایص کار انتقاد کند، تعقیب به سبب انتقاد ممنوع است...» (ماده: ۴۹)

«آزادی بیان مطبوعات، اجتماعات، میتینگ و مارش و تظاهرات خیابانی مطابق با منافع خلق، برای شهروندان اتحاد شوروی تضمین است.

تحقق این آزادیهای سیاسی از طریق واگذاری بناهای اجتماعی، خیابانها و میادین در اختیار زحمتکشان و سازمانهای آنان و پخش وسیع اخبار مربوطه و امکان استفاده از مطبوعات، تلویزیون و رادیو تأمین می‌شود» (ماده: ۵۰)

«... حمایت از حقوق و آزادی شهروندان وظیفه همه ارگانهای دولتی است» (ماده: ۵۷)

اما برای اینکه مطابقت این مفاد، با واقعیتهای حاکم و موجود را، تبیین نمائیم بی‌شک ضرورت آن خواهد داشت که باز هم از اسناد موجود در این رابطه مدد بگیریم که در آنها این چنین آمده است:

«طبقه جدید (حکام کمونیست) نسبت به خواست آزادی (از طرف) مردم حساس است، از این رو با هرگونه آزادی دشمنی می‌ورزد، بهانه‌اش نیز در این دشمنی، دفاع از مالکیت سوسیالیستی است»^{۱۱۲}.

و این دشمنی تا آنجا پیش می‌رود که، اتفاقات و رخداد‌های داخل شوروی هیچگاه به خارج از آن درز نکرده و نمی‌کند، و حاکمیت سانسور و اختناق بر وسایل ارتباط جمعی آن سامان آنچنان کشنده است که گوئی لال دنیا آمده‌اند و این مسئله در واقع نبردی است که یکطرف آن دستگاه حاکمه، و طرف دیگر آن مردم قرار گرفته‌اند، و این توصیفی است که از خود آنها بیادگار مانده است:

«نظام کمونیستی چیزی، جز پدیده‌ای مشابه جنگ‌های داخلی میان دولت و مردم نیست»^{۱۱۳} و عامل اصلی این نبرد را نیز در تعریفی می‌دانند که خود از حکومت کمونیستی دارند.

«حاکمیت کمونیستی با زیرکانه‌ترین شکل استبداد و خشن‌ترین نوع استثمار همراه است»^{۱۱۴}

در این حاکمیت که تنها یک دسته، تحت عنوان «حزب» قرار دارند، نه فقط سر رشته تمام امور، از سیاسی تا اجتماعی و از اقتصادی تا نظامی را تحت قبضه بی‌قید و شرط خویش دارند، که افکار و اندیشه‌های انسانی، مفهوم و معنی واقعی خویش را از دست داده و از اصل خویش بیگانه گردیده و بعنوان ابزاری در دست حکام حزبی درآمده است:

«حزب نیروی محرک عمده جامعه و دولت کمونیستی است و همه چیز وابسته به آن است، و بدون آن هیچ کاری میسر نیست، حزب و بدیگر سخن طبقه جدید، فرمانروای کشور و صاحب ثروتهای آن است و هم (چنین) افکار و اندیشه‌های آزاد را در اختیار دارد»^{۱۱۵}

و بنابراین پاسخ هرگونه زمزمه‌ای، در زیر این چنین سقف و تحت این قبیل حکومت، آنچنان روشن است که نیازی به توضیح و تشریح ندارد، و با استناد به نوشته‌های مجربین دست‌اندر کار باید ادعا نمود که:

«سازمانهای حزب و پلیس به بی‌رحمانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین شیوه‌ها توسل می‌جویند»^{۱۱۶}

اینها واقعیت حاکم بر نظامهای کمونیستی می‌باشد که نویسندگان و بازگو کنندگان آن، همان کسانی هستند که سالیان سال بر عرشه‌های قدرت و دستگا‌های قانونی و اجرایی و ... دول کمونیستی فرمانروایی کرده و از نزدیک شاهد تمامی این حوادث و وقایع بوده‌اند.

بنابراین، و با ذکر این شواهد، آیا باز می‌توان دست به دامان مواد ۵۷ و ۴۹ و ۵۰ و ... قانون اساسی کشور اتحاد جماهیر شوروی گشت، و احکام آنرا در نظام کمونیستی در حال اجراء

آیا باز هم می‌توان ره آورد کمونیسم را «حکومت خلق» و کارگران زحمتکش (!) شمرد؟ در سرزمینی که تنها اقلیتی به نام حزب بر مردم حاکم است آیا باز هم کشور شوراهاست؟ و آیا باز هم داعیه حکومت جهانی کارگری را به یدک می‌کشد؟ «آنا تولی کوزنتسف» نویسنده روسی در سال ۱۹۶۹ هنگام فرار از کشور شوروی نتایج و دست آورد حاکمیت این اقلیتها را اینطور مطرح می‌سازد:

«همه می‌دانند تعداد افرادی که (در شوروی) به قتل رسیده‌اند به میلیونها نفر می‌رسد و لیکن اگر بخواهیم تعداد افرادی را که توسط سازمان (پلیس مخفی) دچار وحشت شده و مورد تهدید قرار گرفته‌اند، بحساب بیاوریم آنوقت باید همه مردم شوروی را نام ببریم».

بنابراین، و بطور مختصر، صرف نظر از مسائل اقتصادی و مادی در زندگی مردم شوروی و کیفیت وضع زندگی اقتصادی و اجتماعی و غیره... که خود هزاران مطلب را در برمی‌گیرد و بقول یکی از تئوریسین‌های معروف و اسبق حزب کمونیست (احسان طبری) که: هنوز بعد از ۶۶ سال از انقلاب کمونیستی، مسئله نان و گوشت (بعنوان جزئی) از مبرم‌ترین نیازهای مردم و بسیاری از خواست‌های آنها حل نشده است.

و با توجه به اینکه وضع طاقت‌فرسا در محیطهای کار و کارگری و فشار و سنگینی بیش از حد تصور، برگرده کارگران بحدیست که بر اساس آمار منتشره، رقمی بیش از نصف کارگران در معادن به دلایل فوق تاکنون دچار مرگ و میر شده و قربانی مطامع حکام واقع شده‌اند، تا حکومت جهانی پرولتاریا با خونهای سرخ اینان رنگین‌تر و محقق‌تر (!) گردد، لیکن با این همه، وضع سیاسی و اجتماعی مردم نیز در سایه نظام کمونیستی آنچنان تیره است که تفاوتش با آنچه مبلغان مارکسیسم و منجمله قانون اساسی شوروی مطرح می‌کند تفاوتی فاحش و بقولی از آسمان تا زمین است.

بعنوان مثال، ماده ۱۵۸ — از قانون اساسی شوروی برای آن عده‌ای که گرفتار دستگاه حکومتی شده و متهم گردیده‌اند اینچنین می‌گوید:

«حق دفاع برای متهم محفوظ است» و ماده ۱۶۰ می‌نویسد:

«هیچکس را نمی‌توان به ارتکاب جرم متهم ساخت... مگر به حکم دادگاه و مطابق قانون» و اما اینکه این مواد تا چه حد در دستگاههای قضایی و اجرایی شوروی اجراء، و در نظام کمونیستی پیاده شوند خود بحث مفصلی را بدنبال داشته و دارد، چرا که بعد از پیروزی و روی کار آمدن کمونیستها، تنها چیزی که کمتر مشاهده و یا اصلاً مشاهده نشده و اجراء نگردیده است مسئله قانون و دادگاه‌هاست، و شاهد آن، تیرباران میلیونها انسان در ممالک کمونیستی می‌باشد که جملگی بدون کوچکترین بازجویی تا چه رسد محاکمه‌ای به دیار مرده گان اعزام شده‌اند،

(آنچنانکه نمونه و سندش خواهد آمد) و تازه اگر محاکمه ای نیز در کار بوده بیشتر جنبه فرمایشی و فیلم داشته است و بس، زیرا نتیجه آن، هیچ تفاوتی با اعدامهای دسته جمعی و صحرایی نداشته و آنان که خود شاهد این بازیها از نزدیک و از داخل بوده اند این چنین می نویسند:

«جریان محاکمات کذایی مسکو، حیرت انگیزترین و خونین ترین نمونه کمیدیهای دادگاهی در نظام کمونیستی است»^{۱۱۷}

همچنین بر اساس منابع مختلف و مستند، در شوروی رقم تعداد افرادی که به بهانه ها و اتهامات مختلف و واهی، و فقط بعنوان تبعیدی برگزیده شده اند، بیش از دهها میلیون نفر می باشد که اکثراً به مناطق بد آب و هوا خصوصاً منطقه سبیری روانه می شوند.

افراد رده های بالا نیز بجای تبعید به بیمارستانهای روانی گسیل داده شده، بطوری که این کار در زمان قدرت «اندره پوف» به شدت و فزونی گراییده بود و قابل توجه است که، در سال ۱۹۷۲، و بر اساس گزارشات مستند، صدها دانشجو و روشنفکر بعزت مخالفت و انتقاد، با توجه به برخورداری از سلامت عقلی به بیمارستانهای روانی منتقل شده اند.

در زمان استالین نیز بیش از ۱۲ میلیون نفر به دستور وی تبعید و یک میلیون نفر در زمان قدرت او تیرباران صحرایی (بدون محاکمه) گردیدند و حتی در طول مدتی که ایشان برای اشتراکی کردن مزارع در آن مناطق مشغول بودند بیش از ۳ (سه میلیون) دهقان به کام مرگ فرستاده شدند.

محکومین را در روسیه، در مکانهای خاصی که بیشتر آنها در دوران قدرت شخص لنین تأسیس و پایه گذاری شده، محبوس می نمایند، که شمار آنها لااقل به ۱۵ میلیون نفر رسیده، که حدود ۳ میلیون نفر نیز در دوران استالین به این زندانها فرستاده شده اند، تعداد زندانها نیز بسیار چشمگیر و گسترده می باشد، آنچنانکه بیش از ۱۶ زندان فقط در اطراف شهر مسکو وجود دارد که در بعضی از آنها بیش از ۳۰ هزار (سی هزار) زندانی گرفتارند.

در طول مدت ۳ سال یعنی از سال ۱۹۳۹ — ۱۹۴۲ تقریباً بیش از یک میلیون نفر لهستانی الاصل در کمپهای مخصوص کمونیستی زندانی بوده که حدود بیش از ۱/۳ (یک سوم) آنها در همان مکانها به آغوش مرگ شتافته اند.

در دوران قدرت استالین از تعداد ۱۳۹ نفر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ۹۸ نفر به دیار مرگ فرستاده شدند، حدود ۳۰ هزار نفر از افسران و رده های بالای ارتش سرخ یعنی رقمی بسیار بیشتر از نصف درجات ارتش در زمان وی بقتل رسیدند.

در یکی از جنگها حدود ۹ هزار جسد متعلق به افراد لهستانی که جملگی با تیرهایی که از پشت به مغز آنها خالی شده بود به قتل رسیده و خلاصه مطلب اینکه در مجموع حدود ۲۵ میلیون نفر انسان توسط استالین به قتل رسیدند، که از افتخارات کمونیسم و ارمغان این پدیده جدید برای ملت

روسیه محسوب می‌گردد.

در این میان، چیزی که بیش از اسناد فوق تکان دهنده، و دهشتناک است اوضاعی است که بر زندانها، و زندانیان و متهمین در بند، در ممالک کمونیستی — سوسیالیستی و علی الخصوص شوروی، حاکم است.

وضع زندان و زندانی در شوروی بقدری وحشتناک است که قلم از نوشتن قاصر است، علی الخصوص در مورد آنان که بجرم سیاسی دستگیر و زندانی می‌گردند.

اعمال فشار و شکنجه‌های جسمی و روحی در زندانهای کمونیستی شوروی بقدری طاقت‌فرسا است که بسیاری از زندانیان تاب تحمل آن همه مشقات و زجرها را نداشته و به ناچار خود را به طرق مختلف حلق آویز نموده، و یا اینکه چشمان خود را بعنوان اعتراض از حدقه درآورده و حتی مشاهده گردیده که زندانی میخ — چنگال — قاشق — سیخ — سیم و یا هر شئی دیگری که در دسترس خود داشته بلعیده و قورت می‌داده تا احياناً مسئولان زندان آنها را جهت مداوا به بیمارستان برده تا شاید چند روزی، در بیمارستان از عذابهای وحشتناک زندان رهایی یابند.

و خشن‌تر از اینها، اینکه زندانیان را بحدی در گرسنگی نگاه می‌دارند که بسیاری این وضع را تحمل ننموده و گوشتهای ران یا شکم و یا انگشتان خود را بطریقی بریده و بلعیده‌اند، در بسیاری مواقع آنچنان اعمال وحشتناک و خشن روانی روی زندانی انجام می‌گیرد که زندانی در برابر چشمان نگهبان مسلسل بدست بطرف منطقه ممنوعه می‌رود که سرانجامش معلوم است، زیرا رگبارهای مسلسل نگهبانان جسم بی دفاع زندانی را تکه تکه کرده آنچنانکه به هوا پرتاب می‌شوند.

مورد دیگر اینکه، زندانیان را برای گردش به حیاطهای مخصوصی می‌برند که حتی گیاهی نیز در آنجا مشاهده نشود، زیرا اگر زندانیان به هر برگ گیاهی دسترسی پیدا کنند از شدت گرسنگی آنرا می‌بلعند، ددمنشی و قساوت و بی رحمی حاکم بر زندانهای شوروی، کمونیستی بقدری دهشتناک است که «آنا تولی مارچنکو» نویسنده کتاب «سیمای زنده بگوران»، که خود از اهالی شوروی و جزء زندانیان سیاسی بوده می‌نویسد:

«من حقایقی بتو خواهم گفت که از هر دروغی وحشتناک‌تر است» و خطاب به مقامات

اجرائی و دست‌اندرکاران دولت سوسیالیستی می‌گوید:

«شما مدعی هستید که حکومت شما ناشی از ملت است و قدرت و عظمت شما هم از این

ناشی شده است، اگر شما نمایندگان این قدرت، وجداناً به خود اطمینان دارید ما را زندانی نکنید، می‌دانید چقدر از مردم این کشور را در زندانها و اردوگاهها زندانی کرده‌اید؟

حتی به یک روستایی بخاطر یک کلمه ده (۱۰) سال محکومیت می‌دهید، بنابراین

شما از این روستایی می‌ترسید و به حمایت ملت نیز اطمینان زیادی ندارید»^{۱۱۸}

این نویسنده در مورد وضع سلولهای زندانی می‌نویسد: وضع سلولهای زندان و کیفیت آن از

نظر فیزیکی همچنین رواج فساد اخلاقی در محوطه زندان که سبب مسخ فرهنگ زندانی می‌گردد از عواملی می‌باشند که مسئولین بعنوان وسیله از آن استفاده کرده و به شیوع هر چه بیشتر آن دامن می‌زنند، وضع طهارت و حمام و دیگر انواع شکنجه و آزار علیه زندانیان در زندانهای شوروی بحدی شرم‌آور و دهشتناک است که ذکر موارد آن در این مقوله از نظر اخلاقی مناسب نبوده و نمی‌باشد. و همین قدر بدانیم که از شدت ناملایمات حاکم بر زندانها بسیاری دچار عوالم روحی و روانی شده و به بیماری‌های مختلف از این نوع دچار می‌شوند که اکثراً دیگر قابل علاج نبوده و نیستند و بسیاری نیز دست به خودکشی زده و می‌زنند.*

البته وضع مذهبی‌ها و مسلمانان وحشتناکتر از دیگران است زیرا که بحکم و نظر مقامات عالیه، اینان جرمی بالاتر و بسیار بزرگتر از دیگر زندانیان و محکومین سیاسی دارند و آن اینکه به حاکمیت خداوند معتقدند و اساس کار خود را بر آن محور قرار می‌دهند و این خود سندی است دال بر محکومیت طویل زندانی و شدت بخشیدن به اتهام سیاسی او(!)

خلاصه مطلب اینکه وضع زندان و زندانی در روسیه بقدری شگفت‌آور است که واقعیتهای حاکم بر زندان بر بسیاری از مردم جوامع مختلف باورش مشکل و هضمش دشوار است. زیرا که مقامات و مداحان و مبلغین حکومت پرولتاریا و رنجبران(!) بحدی از جامعه ایده‌آل کمونیستی و سوسیالیستی! تمجید و تعریف روا می‌دارند و داد دفاع از آن سرمی‌دهند که تفاوتی فاحش با اعمال و عملکردهایشان دارد، و این خود سبب گمراهی بسیاری که به دامان بی‌پناه کمونیسم پناه برده‌اند، شده است.

صرف نظر از موارد و موضوعات فوق که به جهت پرهیز از تطویل مطلب، بطور مختصر ذکر، و به نمونه و مثالی چند بسنده گردید، کمونیسم بین‌الملل، ره‌آوردهای مختلف دیگری نیز برای بشریت و علی‌الخصوص مردم روسیه هدیه آورده، که رواج فساد و مشکلات اخلاقی و مسخ روابط سالم انسانی و اجتماعی و خانوادگی، از جمله آنان بحساب می‌آید.

مفاسد اخلاقی در شوروی کمونیستی دست کمی از کشورهای آمریکائی و غربی نداشته و در واقع باید گفت که فساد در شوروی بیداد می‌کند، همانطور که در جوامع غربی نیز.

«نیکلای باجنف» معاون اول دادستان کشور شوروی از توسعه الکلیسم در شوروی گزارش تکان‌دهنده‌ای را ارائه کرده است، در حالیکه ایدئولوژی سوسیالیستی مدعی است، الکلیسم یکی دیگر از پدیده‌های جامعه سرمایه‌داری در شوروی روبه زوال و نابودی است. «باجنف تأکید کرده است که: سال (۱۹۸۳) یازده میلیون و هفتصد هزار نفر

ه برای اطلاعات و معلومات بیشتر در این زمینه به کتاب «سیمای زنده بگوران»، (خاطراتی از زندانهای شوروی) بقلم: آنا تولی مارچنکو - ترجمه فتح اله دیده‌بان انتشارات امیرکبیر مراجعه کنید و توضیح اینکه نویسنده خود از زندانیان سیاسی نظام کمونیستی روسیه بوده است.

(—/۷۰۰/۱۱) بخاطر مستی در شوروی بازداشت شده اند، هفتصد هزار نفر از این عده کسانی بوده اند که در حال مستی رانندگی می کرده اند... «ویتالی فئودورچوک» وزیر کشور شوروی و همکار نزدیک «اندره پوف» اعتراف می کند که چهل درصد (۴۰٪) جنایات و ۱/۳ حوادث رانندگی در شوروی از الکلیسم است.

باجنف در گزارش خود می افزاید که در سال ۱۹۸۲ — ۱۹۸۱ ششصد هزار نفر (۶۰۰/۰۰۰) بخاطر سرقت بازداشت شده اند و لیکن به باور ناظران میزان سرقت در شوروی بمراتب بیش از این است، در شش ماهه اول سال ۱۹۸۴ تنها در یک شبکه بازرگانی پایتخت (مسکو) ۶۰۵ (ششصد و پنج) مورد فساد کشف شده است که چهل و سه تن (۴۳) از اعضای حزب کمونیست در آن شرکت داشته اند» ۱۱۹

ذکر این مقدار محدود از مقاطع بسیار کوچک و جزئی خودگویای آن است که در سطح وسیع آنهم در سالیان متمادی، ارقام به کجا می روند و دیگر اینکه، جنبه ها و ابعاد دیگر، این معضلات در چه کمیت، و به چه کیفیت می باشند، و اینها خود بحثهای مفصل و اسناد بیشتری را می طلبند، که متأسفانه از حوصله بحث خارج و ما نیز به همین مختصر و نمونه، بسنده کرده که مشت نمونه خروار است.

از دیگر موارد و نمونه هایی که بعنوان ره آورد کمونیسم و همسویی آن ها با صهیونیسم قابل جستجو و طرح می باشد، تشکیل، تشکل و تحرک سازمان های جاسوسی جهانی است که ک — گ — ب را بعنوان پرچمدار این عناوین در روسیه کمونیستی می توان قلمداد نمود. «کا — گ — ب» سازمان اطلاعاتی و جاسوسی اتحاد جماهیر شوروی می باشد که شکل اولیه و نام اولی آن تا به امروز تحولات و تغییرات مهمی را پیموده است.

اولین سازمان اطلاعاتی شوروی «چکا» نام داشت که لنین از بانیان اصلی آن بشمار می رود، بعدها این سازمان عنوان «ترورسرخ» را به خود اختصاص داده، آنچنانکه بدون هیچگونه بررسی و محاکمه مظنونین و دستگیر شدگان را به قتل و یا به زندان می فرستاد.

تشکیلات فوق در سال ۱۹۲۲ به گ — پ — او GPO تغییر پیدا کرد و در دهه ۱۹۳۰ زیر نظر شخصی بنام «بریا» به (ان — کا — و NKVD) تبدیل گردید پس از مرگ استالین، سازمان امنیت کشور و پلیس سیاسی ادغام شده و عنوان کا — گ — ب انتخاب و علامت اختصاری آن گردید.

«اندره پوف» اولین رئیس این سازمان بعد از تیرباران «بریا» (۱۹۵۳) بود، مأموران این سازمان در پستهای مهم و حساس شوروی به کار گمارده شده و از ارتش و ادارات و کارخانه ها گرفته تا مؤسسات آموزشی مثل دانشگاه و غیره زیر سلطه و نظر این سازمان قرار دارند. این سازمان یکی از مخوفترین سازمانهای پلیسی جهان می باشد که از دو اداره سیاسی

امنیتی (که مسئول حفظ امنیت داخلی و جاسوسی خارجی می‌باشد) و دوم اداره کل اطلاعات ارتش سرخ ک-ا-ر-او KRU که کارش کنترل و نظارت بر ارتش و حفظ و یکپارچگی آن و ... می‌باشد، تشکیل شده است. ستاد این سازمان در نزدیکی میدانی بنام میدان «زرینسکی» قرار دارد و این اسم از عناوین شخصی می‌باشد که اولین رئیس سازمان جاسوسی شوروی در ۱۹۱۷ بوده است.

سازمان مخوف کا - گ - ب دارای ادارات مختلف و بخشهای متفاوتی می‌باشد که ذکر تمام آن از عهده مقوله خارج است.

یکی از این ادارات که اداره کل نام دارد و یکی از ۴ اداره کل ک - گ - ب می‌باشد، خود دارای چند اداره تابع بوده که از برنامه‌های ویژه آن تهیه هویتهای مجعول برای مأموران مخفی شوروی در خارج از کشور می‌باشد، که اینکار به عهده اداره (S) می‌باشد و افراد آن اداره خارج از قوانین معمولی دیپلماتیک در خارج از شوروی به فعالیت مشغول بوده و هستند.

از ادارات دیگر وابسته به اداره کل مذکور اداره (I) می‌باشد که وظیفه‌اش تهیه طرحها و برنامه‌ریزی فعالیتهای جاسوسی شوروی، و دیگر جلوگیری از جاسوسی خارجی در شوروی همچنین دادن اخبار سری و محرمانه به سران کمونیست به انحاء مختلف می‌باشد.

دیگر اداره (A) وابسته به این اداره کل می‌باشد که نقش عمیق و دقیقی را بعهده دارد که از آن جمله نشر اخبار دروغ، شایعه‌پراکنی و جوسازی، جعل اسناد، تهیه عکسها و تصاویر مجعول و ... می‌باشد. که در موقع لزوم به این کارمبادرت ورزیده و لذا در ایجاد جنگها و اختلافات در میان دول نقش بسیار ظریف و در عین حال خطرناکی را بازی می‌کند.

از جمله ادارات دیگر سازمان کا - گ - ب «اداره ویژه پنجم» نام دارد که از کارهای عمده آن کنترل دانشجویان و روشنفکران و تحقیق و تعقیب آنان است، همچنین در بعد مذهب و شناسائی و تعقیب افراد مذهبی نیز فعالیتهای ویژه‌ای به عهده این اداره می‌باشد.

صرف نظر از چند اداره کل، ادارات دیگری به نام ادارات مستقل وجود دارند که وابسته به ادارات کل نبوده و اینان خود عملیات مخصوصی را تحت وظائف خویش دارند و از جمله آنها تهیه مواد و لوازم مورد نیاز سازمان کا - گ - ب منجمله سموم مرگ‌زا و ... و دیگر تعقیب و تحقیق درباره کارمندان و کنترل افکار آنان می‌باشد.

اداره مستقل دیگر اداره مخابرات کا - گ - ب می‌باشد که مسئول کنترل و جاسوسی در مکالمات مخابراتی در سراسر جهان می‌باشد.

وسعت و عملکرد این سازمان صرف نظر از داخل شوروی که تمامی قضایا را زیر کنترل و نظر خود دارد، در خارج از آن کشور نیز محسوس می‌باشد.

حتی در کشورهای اروپای شرقی و بلوک کمونیستی باید گفت که نقش اصلی را

کا - گ - ب در آنجا بازی می‌نماید، زیرا سرویسهای مخفی و اطلاعاتی کشورهای نظیر لهستان، کوبا، آلمان شرقی، چکسلواکی، مجارستان، افغانستان و... را نیز در واقع باید از شعبات کا - گ - ب نام برد.

چرا که آنان مستقیم و غیرمستقیم در جهت اوامر و اهداف کا - گ - ب گام برمی‌دارند و غیر از این نیز نمی‌توانند، برای اینکه در قبضه مرکزیت بوده و از قرارگاه اصلی دستور می‌گیرند. از دیگر ادارات کا - گ - ب اداره ارتش GRV است که از جمله وظائف جمع‌آوری اطلاعات در زمینه ساختار نظامی ارتشهای ممالک مختلف جهان و تحقیق در کیفیت کار و مرغوبیت یا عدم مرغوبیت سلاحها و لوازم نظامی و همچنین آزمایش در مورد کیفیت کاری سلاحهای تولیدی روسیه می‌باشد که در کشورهای مختلف بفروش رفته و در جنگها بطور معمول مورد استفاده قرار می‌گیرد که نتیجه کار در هر صورت از طریق همین عوامل به کا - گ - ب گزارش می‌شود تا تصمیمات لازم از طریق مقامات و دست‌اندرکاران در مورد تغییر و یا تکمیل یا تعطیل و یا ترویج و تولید و ساخت آنها اتخاذ گردد.

بر اساس منابع مستند و موثق، شوروی بیش از دهها هزار مأمور مستقیم و غیرمستقیم در خارج از کشور به کار گمارده که هریک به نحوی با شبکه‌های جاسوسی آن کشور مرتبط می‌باشند و اینان اکثراً در مدارس آموزشی مخصوصی، که در شوروی رقم آن به بیش از دهها مدرسه و اردوگاه ویژه آموزشی جاسوسی می‌رسد، درس آموخته و بسیاری از آنها نیز مشاغل دیپلماتیکی شوروی را در جهان تشکیل می‌دهند که از این طریق بهتر و بیشتر به عملیات جاسوسی موفق می‌گردند و این افراد صرف نظر از تعداد کثیری از آنها که تاکنون در ممالک مختلف و از جمله بلوک غرب دستگیر شده و یا اخراج گردیده‌اند، در کشورهای جهان سوم نیز بسیار بچشم می‌خورند، چنانکه در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ شمسی حدود ۱۸ جاسوس شوروی که در لباس دیپلمات بودند از ایران اسلامی اخراج و در آذرماه همین سال نیز حدود ۱۸ نفر از کشور بنگلادش و ۳ نفر از سوئیس و نیز مجدداً حدود ۱۲ نفر در بنگلادش و ۵ نفر در نروژ دستگیر و اخراج گردیدند، و البته اگر رقم تمامی کشورها را که در مطبوعات نیز درج گردیده‌اند به این ارقام بیفزایم بسیار فزونتر از این خواهند بود. و این تعداد فقط برای مثال و نمونه ذکر گردیدند.

و حتی در بسیاری از مواقع اطلاعات و گزارشات محرمانه این عوامل بوده که روسیه کمونیستی به ممالک مورد نظریورش نظامی برده و در صدد اشغال و گستردن سلطه شوم خود در آن مناطق برآمده، که در بسیاری از این لشکرکشی‌ها، با توجه به تمامی کشتارها و خونریزیهایی که به دنبال داشته، به مقصود اصلی خویش نایل آمده، که این حوادث بیش از پیش و فزونتر از همه، همسویی کمونیسم بین الملل را با صهیونیسم و امپریالیسم در اشغالگری و توسعه طلبی تأیید و اثبات می‌نماید.

تجاوز و اشغالگری، ویژگی مشترک کمونیسم با صهیونیسم

از دیگر وجوه مشترک بین کمونیسم بین الملل و صهیونیسم، به خصوصه تجاوز، اشغالگری و توسعه طلبی، می توان اشاره نمود.

شوروی که عنوان مرکزیت در اردوگاه اصلی، کمونیسم و سوسیالیسم در جهان را یدک می کشد، برحسب تفاوت کشورها، فرهنگ، محیط اجتماعی، ملیت ها و توده ها و ... موقعیت و استراتژی نهایی، برای تجاوز و گسترش سلطه خویش را ارزیابی می کند. و بدین سبب شیوه ها و طرح مختلف متفاوتی را برای این مقصود اتخاذ و پی می گیرد که در بسیاری موارد با هم در ظاهر فرق داشته و قابل تفکیک هستند، مثلاً برنامه و شیوه ای را که برای افغانستان تدارک می بیند، در کوبا و یا نقاط دیگر بطریقی غیر از آن معمول می دارد و هکذا.

بدین لحاظ در این محدوده از بحث و شرح پیرامون تک تک روشها و شیوه های فوق الذکر خودداری ورزیده و تنها به یک نوع آن، که همان روش نظامیگری و توسل به زور و تجاوزگری می باشد اشاره می نمائیم، چرا که این شیوه، عمده ترین راه حل و برنامه ای بوده که کمونیسم بین الملل از آن برای رسیدن به اغراض خود متوسل شده و بهره برداری می نماید بطوری که در منابع مختلف آمده است:

«در کشورهای اروپای شرقی چون لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی و بلغارستان و ... و ... آنها انقلاب نکردند زیرا نظام کمونیستی بزور ارتش شوروی بر آنها تحمیل شد و این واقعیتی است که در برخی از کشورهای دیگر پیاده شده و سرگذشت شوم و ناخواسته ای است که بر مردم آن دیار تحمیل گردیده است که لیست پاره ای از آنان، ذیلاً می آید:

* در سال ۱۹۱۹ در پی جنگ جهانی اول نیروهای روسیه کمونیست قسمتی از خاک اتریش را اشغال کرده و بتصرف نظامی خویش درمی آورند.

* در حدود سالهای پایانی جنگ جهانی دوم نیروهای کمونیستی روسیه وارد خاک چکسلواکی شده و تا سال ۱۹۴۶ یعنی تا زمان برقراری و ایجاد یک حکومت کمونیستی در آن کشور باقی می ماندند.

* نیروهای روسی به بهانه حق مالکیت بر تعدادی از جزایر فنلاند در سال ۱۹۳۹، به خاک آن سامان هجوم برده و در مارس ۱۹۴۰ با زور سرنیزه ارتش سرخ قسمتی از سرزمین مرزی فنلاند را اشغال و تصرف می نمایند.

* همچنین در سال ۱۹۴۴ نیروهای شوروی وارد خاک کشور رومانی شده (در سالهای حدود جنگ دوم جهانی) و با فشار دولت این کشور را به نفع خود وارد جنگ کرده و لذا با نهایت سوء استفاده از این فرصت و به فاصله پس از ۲ سال، سرانجام با زور سرنیزه یک حکومت کمونیستی در رومانی ایجاد و برگردان مردم تحمیل و جایگزین حکومت قبلی می سازند.

* فاصله سالهای ۱۹۴۵ — ۱۹۴۸ سربازان شوروی وارد خاک آلمان شرقی شده و با زور و فشار تجهیزات نظامی به مدت ۱۰ سال در آن کشور باقی می‌مانند و حتی در سال ۱۹۵۳ شورشا و قیامهای ضد کمونیستی مردم آن سامان را به خاک و خون کشیده سرانجام با زور اسلحه‌های ارتش سرخ، حکومت کمونیستی را در آن کشور ایجاد و بر ملت آن مناطق تحمیل و براریکه قدرت می‌نشانند.

* هم‌زمان با تجاوزگری و اشغال نظامی کره جنوبی توسط آمریکا در سال ۱۹۴۵، نیروهای روسیه کمونیست نیز کره شمالی را اشغال می‌کنند تا از طرفی در این مسیر به اهداف خود نایل آیند و از طرف دیگر از قافله تجاوزگران عقب نباشند.

* در سال ۱۹۴۵ ارتش سرخ بفرماندهی کرملین بخشی از سرزمین اتریش را به اشغال نظامی خود درمی‌آورد.

* روسیه کمونیست برای اشغال سرزمین مجارستان در سال ۱۹۵۶ با تجهیزات کامل نظامی وارد آن کشور گردیده و سرانجام بزور فشار چکمه‌پوشان ارتش سرخ حکومت کمونیستی را در آن کشور برقرار می‌سازد.

* در سال ۱۹۶۸ بدنبال اوج گیری حرکت‌های ضد کمونیستی در لهستان، روسیه و بسیاری از نیروهای پیمان ورشو به دستور مرکزیت، وارد سرزمین لهستان شده با قدرت سرنیزه به سرکوبی خونین قیام مردم آن نواحی پرداخته و سرانجام، حاکمیت بی چون و چرای کمونیستها را بر آن سامان بر پا می‌دارند.

* با وقوع کودتای کمونیستی ببرک کارمل در سال ۱۹۷۹ در افغانستان که بدستور و اجازه کرملین صورت گرفت، هزاران مستشار نظامی و سرباز و ... به بهانه‌های مختلف و واهی، وارد سرزمین افغانستان شده، که بدنبال آن سلاح‌ها و تجهیزات سنگین نظامی ارتش سرخ، به فرماندهی مستقیم کرملین، در سراسر افغانستان مستقر و بتدریج به تعویض چندین مهره سرسپرده بعنوان حاکم و یا رئیس جمهور و یا ... منجر می‌گردد.

و با بهانه‌های گوناگون روز بروز به شمار مستشاران و نظامیان اشغالگروسی، در آن خطه افزوده می‌شود تا جائی که بیش از صد هزار نظامی بطور رسمی و علنی از طریق مرزهای شوروی وارد افغانستان می‌گردند و به فرمانروایی، غارت، آدمکشی مشغول می‌شوند، انگار که دریکی از ایالت‌های روسیه، این اعمال و شیوه‌ها را معمول می‌دارد.

و اما نکته مهم و قابل دقتی که در این محدوده بدلیل پرهیز از تطویل کلام بدان اشاره نشده و ذکر و شرحی از آن نیز، بمیان نیامده است، اینک صرف نظر از تجاوزات مکرر نظامی و اشغالگری کمونیستها در نقاط مختلف که بعضاً بدان اشاره گردید، باید صریحاً ابراز و اعتراف نمود که، لشکرکشی‌های نظامی و دخالت‌های وحشیانه ارتش سرخ به فرماندهی کرملین و با عناوین و

شعارها و بهانه‌های گوناگون از جمله دفاع از حقوق کارگران و محرومین و ایجاد حکومت جهانی کارگری (!) و...، یک دخالت و یورش نظامی ساده نبوده، بلکه در هر مناطقی که ارتش کمونیست پا نهاده، شعار قربانیان به میلیونها نفر گزارش شده و آمار تخریب مناطق مسکونی و مزارع و اماکن مقدسه و... نیز بی شباهت به آمار قربانیان نبوده است.

و برای مثال در افغانستان تا کنون بیش از صدها هزار نفر از مردم بیگناه طعمه و قربانی مطامع توسعه طلبانه و تجاوزگرانه کمونیسم بین الملل گردیده‌اند و این ارقام سوای از شهادت هزاران هزار مبارز مسلمانی است که گناهی جز دفاع از حیثیت و ناموس و دین و مقدسات خود نداشته‌اند.

و باز تمامی اینها جدای از چندین میلیون آواره بیسر پناه می‌باشد که از ترس سرنیزه‌های جلادان کرملین به کشورهای همجوار پناهنده شده و سوای از میلیونها معلول و مجروح و یتیم و بی سرپرستانی هستند که بر اثر ددمنشی کفتاران کرملین به این سرنوشت دچار گردیده‌اند. و تمامی این‌ها یادگارهایی هستند که کمونیسم بین الملل در صفحه تاریخ به ثبت رسانده که هیچ شعار و رنگی نمی‌تواند و نتوانسته آنها را پاک گرداند، و این قضیه منحصر به افغانستان نبوده، بلکه آنچنانکه ذکر گردید، تمامی مناطقی که ارتش سرخ با زور سرنیزه پا نهاده، این چنین تاریخ و سرنوشتی داشته است.

و تازه تمامی این وقایع و سرنوشت‌های شوم که به وسیله دیکتاتوران و جباران کمونیست به مردم نقاط مختلف تحمیل گردیده مقدمه‌ایست از برای آینده و بعدها، چرا که بعد از حاکمیت کمونیستها و روی کار آمدن حکومت کمونیستی در هر منطقه‌ای، به طرق مختلف و با روشهای گوناگون سعی شده، تمامی مخالفین و منتقدین به انحاء مختلف از سر راه برداشته شوند، و به دیار دیگری گسیل داده شوند، که آنجا دیار دریاها و نمکزارها و دره‌های عمیق غیر قابل نجات است و یا گورستانها، که البته برای زندگان نیز دیارهای سردسیر و بدآب و هوا، بعنوان تبعید و یا کنج و درون سیمهای خاردار، آنجا که دیگر هیچ راه بازگشتی وجود ندارد، و آنجا که دیگر هیچ ناله‌ای به بیرونش درز نخواهد کرد، و هیچ فریادی را شنونده، و فریادری نخواهد بود.

و تمامی این ظلمها و خشونتها و جنایتها، واقعیات دردناکی هستند چه بر آنان که طعم تلخ و کشنده کمونیسم و حکومت پرولتاریا (!) را چشیده‌اند و چه برای بسیاری دیگر، که این حوادث بر ایشان تداعی گر افسانه‌های قرون وسطایی بوده، (و شباهت بیشتری به آنها دارد) و این مختصر نمونه‌ای بود از تجاوزات و اشغالگریهای روسیه کمونیستی تا شاهد و نشانگر این واقعیت باشد که کمونیسم نیز چون صهیونیسم و دیگر اقطاب استکباری، دارای خصیصه مشترکی با آنها، چون اشغالگری و توسعه طلبی بوده و از طرفی نیز همسویی و هم خانوادگی این جریانات شوم را که چون غده‌ای سرطانی بر ملتها تحمیل می‌شوند، بیش از پیش معلوم بداریم.

داشته و معمول بوده است که نمونه دیگر و با ارزش را می‌توان در چین کمونیست مشاهده نمود.

«چین کمونیست در سال ۱۹۴۹ بعد از مقاومت شدید مسلمانان، ترکستان شرقی را اشغال نمود که «برهان شهیدی» از رهبران مبارز و مسلمان آن مناطق در اول ژانویه سال ۱۹۵۱، شهیدان ترکستانی را که از روز اول جنگ با چین تا دسامبر ۱۹۵۱ به درجه شهادت رسیده‌اند بالغ بر یکصد و بیست هزار نفر (۱۲۰/۰۰۰) برشمرده»^{۱۲۳} و برآورد نموده است.

چین کمونیست پس از تصرف مناطق شرقی ترکستان که مردمش مسلمان و پیرو دین مبین اسلام می‌باشند چنان کشتاری به راه انداخت که حد و مرزی نمی‌توان برای آن قائل شد، زیرا گارد سرخ مائوچنان وحشیانه و ددمشانه بر مسلمانان و اماکن مسکونی و مقدسات آنان تاختن را آغاز کرد که هزاران زن و کودک و پیر مسلمان، چون آواره گانی، ترک دیار نموده و فرار را بر قرار ترجیح دادند، زیرا ماندن مساوی بود با گذشتن از دم تیغ گاردهای سرخ و مسلح مائو، تا جایی که مدارس اسلامی و مساجد و دیگر اماکن مقدسه مسلمین از طرف نیروهای دولتی تصرف شده و به کارگاه و حمام و انبار و باشگاه و تئاتر و... تبدیل گردید و تعداد بسیار اندکی را نیز بعنوان تظاهر و رد گم کردن و فریب دادن اذهان و جوامع، چون موزه‌های باستانی با همان حالت باقی گذاشتند. و نکته اینجاست که بعد از آن همه کشتار و ویرانی آنچه‌انکه رقم کشته‌ها به بیش از دهها هزار نفر گزارش گردیده است، سرانجام حکام کمونیست چین آنرا چنان توجیه و مخاברה نمودند که انسانیت از تکرارش شرم دارد و بخود می‌لرزد.

رادیوی دولتی پکن که بعنوان سخنگوی حکام کمونیست عمل می‌کرد بعد از این جنایت هولناک و کشتار عظیم گزارش می‌دهد که:

«افراد گارد سرخ در عملیات پاکسازی و انجام مأموریت‌های خود بر ضد ارتجاع در ترکستان

شرقی پیروز شده‌اند»^{۱۲۴}

کمونیسم صرف نظر از عملیات مستقیم علیه اسلام و مسلمین در جنبه‌های تبلیغی و انحراف افکار نقش منافقانه بس خطرناکی نیز داشته و به بوته عمل درآورده که برای نمونه، مواردی از آن نقل می‌گردد.

بعد از پایان جنگ جهانی دوم از طرف دولت روس دانشجویانی چند جهت تحصیل در علوم اسلامی به خرج دولت به دانشگاه الازهر اعزام شدند، که وفاداری اکثر این دانشجویان اعزامی به حزب کمونیست و صداقتشان به رژیم کمونیستی و کمونیسم، و بیست و چهار عیار بودنشان قبلاً مورد آزمایش و امتحان قرار گرفته و به اثبات رسیده و سپس به خارج اعزام می‌شدند، تا پس از بازگشت به وطن، امور انستیتوهای نوین‌پاد اسلامی را در دست بگیرند، و منظور روسها از این اقدام خود چیزی است آشکار، اول اینکه با ارسال این دانشجویان به دانشگاه الازهر، مسلمانان را خوشحال و از میزان دشمنی شان نسبت به حکومت کاسته، و دیگر اینکه این دانشجویان وظیفه

به این مقصود جامعه عمل پوشانده و تصمیم مزبور را عملی ساختند، و تنها چند مسجد انگشت شمار از خطر تخریب جان سالم بدر بردند و از جور بلشویکی در امان ماندند که آنها نیز جزء آثار باستانی بشمار می آمد، و یا اینکه کار بدستان مسکو و کارگردانان کرملین آنها را برای روز مبادا نگه داشتند تا اگر روزی و روزگاری، موقع لزوم واقع شد، و آنگاه که احساسات جهانی به جنبش درآمد و به اقدامات وحشیانه کمونیسم اعتراض شد، بعنوان شاهدهی بر بی گناهی خود مورد استفاده قرار دهند و دلیلی مبنی بر تبرئه خویش و برهانی در راه تکذیب حقایق بکار بگیرند.

(همچنین در ادامه اسناد فوق آمده است) در یکی از شبهای تاریک سال ۱۹۳۸ در شهر «گوزلو» علمائی که هنوز آزاد بودند و گرفتار قهر و غضب کمونیسم نشده و در قید حیات بودند، ناگهان دستگیر شده و پس از تحمل انواع شکنجه ها و آزار و اذیت ها در وضعی که خستگی و فرسودگی از سراپایشان هویدا بود به تصفیه خانه بزرگ شهر که «فود و کانال» نامیده می شد و در ساحل دریای سیاه تأسیس گشته بود منتقل شدند، که در دل شب با وضعی دردناک به خاک و خون غلطیدند... باز آنچه در ترکستان شرقی و غربی به وقوع پیوست و جنایاتی که در آن اتفاق افتاد دست کمی از وحشت و جنایتی که کمونیست ها در کثیم براه انداخته بودند نداشت. در این منطقه در حالی که شمار مسلمانان بر ۴۴ میلیون بالغ می آمد ناگهان تعدادشان در دستگاه محوکن کمونیسم تا آنجا به ته کشید که آمار منتشره تنها وجود ۳۶ میلیون مسلمان را اعلام می دارد.^{۱۲۱} این قبیل جنایات نه در یک منطقه، که در نواحی مختلف به معرض اجرا درآمده آنچنانکه منابع مختلف نیز آنرا تأیید کرده و بدان اعتراف نموده اند.

«بدنبال جنگ جهانی دوم شوروی از فرصت استفاده کرده منطقه مسلمان نشین چاچان (در قفقاز) را به بهانه اینکه با دشمن همکاری کرده اند اشغال و در یک روز ۸۰ هزار مرد و زن مسلمان را زیر سرنیزه سربازان، سوار ماشین های بزرگ باری نموده و به ایستگاه قطار آورده و آنگاه آنان را در انبارهای قطار چنان روی هم انباشته که (حتی) امکان تنفس (و تناول) غذا برای آنها نبود و با این کیفیت آنان را به مناطق شمالی منتقل نموده تا در اثر سرمای کشنده و گرسنگی بمیرند، عین همین رفتار را با مسلمانان «قره چای» نیز انجام دادند که سیصد هزار نفر (۳۰۰/۰۰۰) را جمع کرده و... (بدین سرنوشت دچار نمودند).

تعداد ۴۰۰۰ نفر از مسلمانان «قرم» نیز بهمین (درد مبتلا شدند).

مسلمانان «قالمون» که جمعاً ۲۵۰۰۰۰ نفر بودند (دویست و پنجاه هزار) با طرز وحشیانه ای دستگیر نموده و به صحرای سبیری تبعید و روسهای کمونیست را به جای تبعیدیها به آن مناطق آورده و اسکان دادند... در برابر این حوادث وحشیانه بیش از صدها هزار نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند^{۱۲۲}.

البته این شیوه ها، نه فقط در روسیه بلکه دیگر دول کمونیستی و سوسیالیستی نیز جریان

کمونیسم و همنوایی اصولی با صهیونیسم (در شیوه‌های برخورد با اسلام و مسلمین)

شیوه‌هایی که کمونیسم در برخورد با اسلام و مسلمین اتخاذ و معمول می‌دارد بی شباهت با شیوه‌های صهیونیستی نبوده و نیست، و در واقع باید گفت ایندو نهایتاً در یک مقصد گام برمی‌دارند، زیرا تعبیری که صهیونیسم از اسلام و مسلمین در طول تاریخ خود داشته همان است که کمونیسم بین الملل انتخاب کرده است.

کارل مارکس بنیانگذار و مؤسس مکتب کمونیسم در کتاب کاپیتال می‌گوید:

«دین افیون توده‌هاست» یعنی هیچ زهری و سمی برای مردم کشنده‌تر از دین نبوده، و لذا تنها پدیده‌ای است که در مقابل و متضاد با مرام و خواسته‌های توده‌ها می‌باشد دین است و بس. و این تعبیری است که از رهبران اولیه برای کمونیستها و سوسیالیستها به ارث و یادگار گذارده شده و بر همین اساس است که بعد از او، لنین برای حاشیه زدن بر نوشته‌های او می‌نویسد: «ما باید بر علیه دین مبارزه کنیم و این الفبای تمام ماتریالیسم، و در نتیجه الفبای مارکسیسم است». ۱۲۰

این شیوه‌های متخذه علیه اسلام و مسلمین، روشی است که بنابر اصول مارکسیسم پیروان آن باید در خود بکار بسته و در این جهت حرکت نمایند.

در جامعه شوروی این اصول که در قانون اساسی آن گنجانده شده و در رأس مفاد آن قرار دارد. بشدت تمام اجراء شده و تنها توجیهی نیز که برای این چنین عملکردهایی ارائه می‌شود، همان اصول و خط و مشی اساسی ثبت شده در لابلای مکتب کمونیسم می‌باشد و بس. بطوری که در ماده ۵۲ قانون اساسی شوروی بطور صریح آمده است: «... تبلیغ آتئیستی تضمین است».

یکی از شهروندان و اهالی مقیم ترکستان شوروی در این مورد می‌نویسد:

«برای پیاده کردن کمونیسم در سراسر شوروی و خنثی کردن تأثیر مذهب در جامعه ابتدا دست به از میان برداشتن قاضی‌ها، مفتی‌ها، روحانی‌ها، واعظ‌ها، خطیب‌ها، پیشنمازها و مؤذنها، زده و اقدام به نابودی ایشان نمودند و سپس دست بر مکاتیب مذهبی و مؤسسات دینی و مساجد و... گذاردند.

دادگاه‌های مذهبی موجود در «کتریم» و دیگر مناطق اسلامی را منحل و مؤسسات فتوا را لغو نمودند و آنگاه مکاتیب و مسجدها را به سالنهای تأثیر اختصاص دادند، و یا این که تبدیل به محل نگهداری حیوانات کردند و یا در راه نگهداری آذوقه و علوفه حیوانات بعنوان انبار از آنها استفاده نمودند،... و طرح دیگری که ریخته شد، گردآوری نسخ قرآن مجید و سوزاندن آنها بود... که

داشتند روسیه را بهشت برینی برای مسلمانان شوروی معرفی کنند، آری لباس زیبا و جیبهای انباشته از پول دانشجویان اسلامی شوروی (!) در کنار دانشجویان مصر و سایر ممالک اسلامی در الازهر بالاخره نقش خود را بازی کرد و به دنبال آن زمزمه عدم دشمنی سوسیالیسم با مذهب از گوشه و کنار به گوش می رسید...

واقعۀ تولد نوزاد سوسیالیسم اسلامی نیز خود در سایه همین دانشجویان روسیه در الازهر به انجام رسید. و توضیح اینکه روزی یکی از این دانشجویان پرده از روی جنایات حکومت کمونیست در روسیه برداشت و در مقابل از طرف شوروی به پشت پرده های آهین فراخوانده شد و نامش در صف اسلافش درج گردید. ۱۲۵.

منظور دیگر از اعزام این قبیل افراد، اینکه، پس از فراغت از تحصیل مناصب، پستها و مسندهای مربوط به مسلمین را از حیطة مسلمانان حقیقی و واقعی سلب و خارج نموده و به آنان واگذار نمایند، بطوری که نفوذ و رخنه این عناصر، بامور و اسامی و ظواهر اسلامی (و در واقع با ماهیت پشت پرده و کمونیستی) در برخی مراکز فوق جلب توجه می نماید.

کمونیستها همچنانکه ذکر گردید، شیوه های مختلف دیگری را نیز در این راستا معمول میدارند، که نشر و ترویج مطالب و جزوات الحادی و ضد اسلامی، برای مقابله مستقیم با فرهنگ و معارف غنی اسلام یکی دیگر از آن ترفندها می باشد، که بدین جهت به تأسیس مراکز و سازمانهایی مبادرت ورزیده که بعنوان نمونه فقط در سال ۱۹۲۰ یعنی ۳ سال پس از تسلط کمونیستها بر شوروی، مرکز «موسسه لازاروف» تأسیس شد که هدف ایجاد آن بررسی چگونگی مبارزه با اسلام و نابود ساختن ادیان بوده است» ۱۲۶.

بر اساس منابع و مدارک مستند، در هر سال بیش از ۲۵ الی ۳۰ کتاب ضد اسلامی به سبکهای مختلف از طریق بنگاههای انتشاراتی کمونیستی منتشر و بین مردم جهان توضیح و پخش می گردد که همگی برای انحراف افکار و ... و ضدیت با دین حنیف اسلام صورت می پذیرد.

و این ارقام منهای کتب تحریفی، و منافقانه ای است که از طریق کمونیسم بین الملل منتشر و پخش می شود، که برای نمونه بسیار کوچک می توان از کتاب «مسلمانان در اتحاد شوروی» از: «عبدالله وهابوف» اشاره نمود که بوسیله «بنگاه نشریاتی خبرگزاری مطبوعاتی نووستی — مسکو ۱۹۸۰» چاپ و پخش گردیده است که در این نوع کتب کمونیستها سعی بر سرپوش گذاشتن تضادی دارند که بین کمونیسم و اسلام وجود و عینیت دارد. و همچنین با ذکر ارقام انحرافی و مطالب دروغین سعی می نماید تا وضع مسلمانان را در ممالک کمونیستی خصوصاً روسیه کمونیستی مطلوب جلوه داده و اینطور وانمود سازد که مسلمین از کمال آزادی در جامعه کمونیستی برخوردار هستند.

که مطالعه هر چند سطحی این نوع کتب، خود، گویا و اثبات کننده تبلیغات منافقانه و

مکارانه و انحرافی کمونیسم می‌باشد. البته این نوع کتب نه فقط در مناطق مسلمان‌نشین روسیه، بلکه به کشورهای دیگر نیز راه پیدا کرده، و برای نمونه می‌توان از کتاب فوق الذکر نام برد که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در داخل ایران نیز بطریق مختلف بوسیله ایادی و عوامل داخلی آنها پخش گردیده است.

از دیگر روشهای متخذه از جانب کمونیسم بر علیه اسلام و مسلمین طرح و اجرای نابودی اماکن مقدسه مسلمانان و تخریب مساجد و مدارس دینی اسلامی است.

بر اساس آمار، «مجموع مساجدی که در سال ۱۹۲۹ میلادی و بعد از آن در روسیه بسته شد رقم بزرگی را اشغال می‌کنند، مثلاً در ترکستان (غربی) ۱۴ هزار، در تاتار و باشقر ۷ هزار، در قفقاز شمالی ۴ هزار، و در کثرتیم یک هزار بوده است»^{۱۲۷}.

آمارهای دیگری در مورد تخریب و انهدام مساجد در شوروی مشاهده می‌شود که نشانگر دشمنی و وحشت کمونیسم از اسلام و مسلمانان بوده و آنقدر وسیع و زیاد می‌باشد که بهتر است بجای شمارش آمارهای مساجد منهدم شده به ذکر آن مقدار اسامی پرداخته شود که باقی مانده‌اند و با در نظر گرفتن این واقعیت که مساجدی را که در بلوک کمونیستی منجمله شوروی و چین تخریب نکرده و بشکل سابق خود باقی گذاشته‌اند نه بخاطر اسلام و مسلمانان آن دیار بلکه هدف آن است که این گونه بناها بعنوان نمونه و جزء آثار باستانی برای بهره‌برداری منافقانه و منحرفانه، و فریب افکار جهان و جهانیان و برای سرپوش گذاشتن به جنایات و وحشیگریهای سردمداران کمونیسم و ترس و وحشت‌شان از اسلام و مسلمین باقی بماند، چنانکه می‌نویسند:

«اکنون از آن همه مؤسسات دینی ترکستان که در گذشته بالغ بر هزاران مؤسسه بود جز اندکی باقی نمانده که از آن جمله «مسجد کلات» در بخارا و یک مسجد در سمرقند و یک مسجد دیگر نیز در فرغانه است و این چند مسجد هم جهت بازدید جهانگردان و مسافران مسلمان و به منظور بهره‌برداری تبلیغی نگه داشته شده است»^{۱۲۸}.

چین کمونیست نیز از این واقعیت مستثنی نبوده و نیست. بر اساس منابع مستند، «دولت چین فقط یک مسجد را در پکن نگهداشت تا مسافران کشورها را به دیدن آن ببرد و از این راه بهره‌برداری تبلیغاتی نماید و آن تنها مسجدی است که از میان صدها مسجد که دولت آنها را به باشگاههای شبانه و انبار و... تبدیل کرده، باقی مانده است»^{۱۲۹}.

البته دول دیگر کمونیستی و سوسیالیستی نیز بیشباهت از این ها اعمال نکرده، آنچنانکه در مورد لهستان با کنکاشی گذرا، بخوبی این واقعیت لمس می‌شود. بر طبق نوشته‌ها، نظام حاکم، «مسلمین این کشور را از هم پراکنده ساخته و آنها را از ارتباط فرهنگی و خویشاوندی محروم ساخته، آنچنانکه حدود ۸۵٪ از مسلمانان این کشور در پشت پرده آهنین قرار گرفته‌اند و در حال حاضر فقط دو مسجد در لهستان وجود دارد. حکومت کمونیستی لهستان نه فقط مساجد، بلکه

مدارس اسلامی را نیز ویران و نابود کرده و هیچ موسسه یا تسهیلات سازمانی برای تعلیم و تدریس قرآن و اصول اسلامی به کودکان مسلمان وجود ندارد و در لهستان امروز از مطالب و انتشارات اسلامی خبری نیست»^{۱۳۰}.

اما اینکه چرا کمونیستها به این اعمال در مقابل اسلام و مسلمین مبادرت ورزیده و می‌ورزند و چرا از اسلام و مسلمانان اینهمه وحشت و رعب دارند، با توجه به مطالب و موضوعاتی که تاکنون ذکر گردید، لازم است تا با گذری به دیگر منابع آنان، ماهیت واقعی آنها را بهتر دریابیم. دایره المعارف روسیه می‌نویسد:

«قرآن وسیله ایست در دست رهبران مذهبی استعمارگر و مرتجع جهت ترسانیدن خلق»^{۱۳۱}.

«اسلام همانند دیگر ادیان همواره نقش ارتجاعی داشته و سلاحی در دست طبقه استعمارگر برای اسارت زحمتکشان و وسیله ای برای استثمار کارگران و جهت برده کردن ملل، می‌باشد.»^{۱۳۲}

بر اساس پیروی از چنین مشی و اصولی است که دبیر اول سفارت شوروی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و آغاز حاکمیت قوانین اسلام در ایران، در یک نشست خیلی محرمانه، در مورد اسلام و انقلاب اسلامی نظر واقعی خود را که نشأت گرفته از عقده‌های دیرینه می‌باشد، اظهار می‌کند.

در سند شماره ۷۱ مورخ ۱۹۷۹ وزارت امور خارجه آمریکا در یک یادداشت محرمانه می‌نویسد که دبیر اول سفارت شوروی (گرووی) با مقام وزارت امور خارجه در دهم سپتامبر دیدار کرد و امروز خط خصومت بار جدید شوروی را (علیه انقلاب و جمهوری اسلامی) منعکس نمود، گرووی گفت:

«تغییر در عکس العمل مسکو بر علیه ایران ناگهانی نیست بلکه از مدتها پیش در حال شکل گرفتن بوده است ... گرووی گفت: که قبلاً هم خاطر نشان ساخته بود که دین اسلام بسیار سرسخت است و مشکل بتوان با آن کنار آمد»^{۱۳۳}

از طرف دیگر سردمداران کمونیسم نیز بر اساس بافتهای خاص فکری خود هیچگاه انتظار وقوع انقلابی با ماهیت اسلامی را نداشته و لذا پیش بینی این چنین رویداد عظیمی نیز بر این مبنا از افکار و اندیشه‌ها و تحلیل درونی آنان، در واقع بدور بوده و بعید بنظر می‌رسید، بطوری که از برخی منابع برمی‌آید: «رهبران شوروی انتظار چنین انقلابی نداشتند، زیرا بر طبق تجزیه و تحلیل‌های شوروی، جنبشهای سیاسی که بوسیله ایدئولوژی اسلامی هدایت شود اساساً از جنبه تاریخی غلط و نادرست است»^{۱۳۴}

بنابراین بی‌مناسبت نیست که پس از وقوع این انقلاب نیز آنرا ضربه مهلک و سهمگینی بر

مکاتب ماتریالیستی و کاپیتالیستی دانسته و از آن بعنوان «پدیده ای بغرنج» یاد می کنند. و از طرف دیگر تمامی توان و تلاش خویش را چون دیگر اقطاب استکباری و صهیونیستی، برای تلاشی این انقلاب و این ایدئولوژی بکار گرفته و مبارزه ای بین المللی را در این راستا دامن می زنند که شمارش و تحلیل یکایک آنان از عهده این محدوده خارج است و فقط تذکر این نکته برای اثبات مدعای فوق کافی است که، درست پس از وقوع این انقلاب، کرمین نشینان کمونیست، اراهه های جنگی خود را به کشور مسلمان افغانستان سرازیر کرده و به اشغال آن سامان می پردازند و به اصطلاح خویش، به مهار «قیام» و «جنبش» اسلامی آن خطه مبادرت می ورزند تا مبادا انقلاب اسلامی دیگری به سبک ایران در آن سامان هویدا گردد. و این اسناد (ولو مختصر) نه فقط افشاگر ماهیت کمونیسم، که پیش از آن، نشانگر اهداف و منشأ و ریشه کمونیسم و عوامل پیدایش آن می باشد.

کمونیسم و همخانوادگی با صهیونیسم در ارتباط با سازمان فراماسونری

از دیگر موضوعات و مواردی که همخانوادگی و هم آوازی کمونیسم را با صهیونیسم تأیید و اثبات می نماید، روابط کمونیسم بین الملل با سازمان فراماسونری جهانی می باشد و این واقعیتی است که نه فقط در شوروی و دوران انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و فعالیت ماسونها در زمینه سازیه و پیدایش این انقلاب، که در کشورهای غربی نیز مشهود و آشکار است، بطوری که ارتباط سازمان فراماسونری با حزب کمونیست فرانسه و ائتلاف علنی آنها در مقاطع گوناگون، در منابع مختلف مندرج است.^۵

این ارتباط در بعضی مقاطع بحدی عمیق و شدید بوده است که بعضاً اعضای «فراماسونری» به مقام و مناصب مهم حزبی در محافل کمونیستی ارتقاء پیدا کرده اند. که نمونه بارز آن ارتقاء یکی از اعضای این سازمان به مقام دبیر کلی حزب کمونیست فرانسه می باشد.

«از روزی که «ماسونها» در فرانسه «کمونیست» شدند به ارگانهای بالای حزب کمونیست فرانسه راه یافتند که «لودویس اسکارفرورد»^{۱۳۵}، از نمونه های بارز آن بشمار می آید این هم پیمانی و همبستگی مستقیم و عمیق بین دو جریان به ظاهر مخالف و متضاد با هم بقدری شگفت انگیز و متحیر العقول بوده که بر طبق اسناد:

«ائتلاف و همکاری کمونیستها و فراماسونها در فرانسه رسوایی بزرگی برای این دوسازمان

^۵ پیرامون روابط سازمان فراماسونری جهانی با کمونیسم و دخالت ماسونها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ — و همچنین رخدادهای مختلف مربوط به حزب کمونیست فرانسه به بحث «صهیونیسم و رابطه آن با سازمان فراماسونری جهانی» مراجعه شود.

(انترناسیونال) بوجود می‌آورد»^{۱۳۶}

اثر و نتایج این ائتلاف و ارتباط نیز در مقاطع مختلف و حساس کاملاً محسوس و ملموس بوده است، بطوری که حزب کمونیست فرانسه در تمامی جنایاتی که حکام آن کشور در مناطق مختلف جهان پیا کرده‌اند، خود را شریک دانسته و به پشتیبانی از آن برخاسته است، و نمونه بسیار روشن آن را در کشتار دسته جمعی مسلمانان الجزایر در دوران اشغال استعمارگران فرانسوی می‌توان جستجو نمود.

در تاریخ ۸ مه ۱۹۴۸ قداره‌بندان و تجاوزگران فراماسونی یکباره بیش از ۴۵ چهل و پنج هزار نفر از مبارزان مسلمان آن خطه را که در یک قیام عمومی شرکت کرده بودند از دم تیغ گذرانده و به خاک و خون کشیدند بطوری که حتی یک نفر نیز از این معرکه جان سالم بدر نمی‌برد و این جنایت آنهم لااقل بدین سبک، در طول تاریخ کمتر دیده شده است.

و نکته قابل توجه اینکه حزب کمونیست فرانسه بفاصله کوتاهی پس از وقوع این حادثه از این جنایت جانبداری و از این ددمنشی حکام فراماسون و صهیونیست فرانسه حمایت بعمل می‌آورد و در توجیه این جنایت «روزنامه اومانیته» وابسته به حزب کمونیست فرانسه ۱۳ و ۱۹ مه ۱۹۴۵ می‌نویسد:

«یکی از مسائل بدیهی آن است که در بین آنها (انقلابیون مسلمان) برخی از عناصر هیتلریست فعالیت داشته، بویژه آنکه یکی از رهبران قلابی ناسیونالیستها هنگام شکست هیتلر در آلمان بوده و اکنون به یکی از کشورهای شمال آفریقا وارد شده است... ما خواستار کیفر دادن قداره‌بندان هیتلری هستیم که در این حوادث شرکت داشتند و نیز گوشمالی رهبران ناسیونالیستها که آگاهانه توده‌های مسلح را قریب داده و به این وسیله در خدمت اربابان صدگانه‌شان که برای ایجاد اختلاف بین ساکنین الجزایر و ملت فرانسه کوشش می‌کردند قرار گرفتند»^{۱۳۷}.

کمونیستها برای حفظ پیوند و ارتباط و ائتلافشان با عوامل صهیونیسم و سازمان فراماسونری حتی تا آنجا پیش می‌روند که انقلاب عظیم ملتی را که بیش از یک میلیون شهید در راه آرمان مقدس‌شان تقدیم می‌کنند، تحریک شده از طرف عوامل هیتلریست و ناسیونالیست دانسته و نه تنها خواهان اشد مجازات علیه آنها که ضمن تأیید این کشتار، به تشویق و ترغیب اشغالگران به ادامه این کشتار می‌پردازند. در این رابطه نمونه‌های فراوان دیگری، موجود و مشاهده می‌شوند برای مثال: «در ایران ... بارها دیده شده که فراماسونها و کمونیستها در یک صف قرار گرفته‌اند در بحبوحه مبارزات ملت ایران با شرکت غاصب نفت انگلیس این صف فشرده‌تر شده است، جهانگیر تفضلی در باره همکاری ماسنها و سرخها می‌نویسد:

«... اصلاً حرف من بر سر همین موضوع است که نه تنها آقایان فراماسون با کمونیسم مبارزه نمی‌کنند و نمی‌توانند مبارزه کنند، بلکه روش عالیجنابانه فراماسونها که گاهی رنگ

لیبرالیسم هم بخود می گیرند، تنها وسیله یا لا اقل بهترین وسیله پیشرفت کمونیسم»^{۱۳۸} بوده است زیرا که این قبیل جریانها جملگی در راستای یک آرمان جهانی در تکاپو بوده و گام برمی دارند بطوری که برخی را عقیده بر این است که، فراماسونها در کشورهای مختلف و از جمله کشورهای ضعیف بود، و در راستای اهداف جهانی خویش، «از مارکسیسم برای گمراه ساختن مردم استفاده ها و سوء استفاده های بزرگی بعمل می آورند».^{۱۳۹}

استناد به مدارک و اسناد فوق، از طرفی این نتیجه را بدست می دهد که این دو جریان در طول تاریخ پیدایش و حیات خویش پیوسته با هم ارتباط و همکاری داشته و از طرف دیگر مؤید ادعای ما در اثبات ماهیت کمونیسم و افشاگر چهره کریه و رسواگر نیات پلید و اهداف شوم این پدیده ماتریالیستی بوده، و مهمتر از همه، این معنا را بدست می دهد که، ارتباط بین نه فقط سازمان صهیونیستی فراماسونری جهانی که صهیونیسم جهانی با کمونیسم بین الملل، داستانی نیست که در یک مقطع حساس و کوتاه و یا منطقه خاص مطرح بوده و یا موجودیت داشته باشد. بلکه راز و توطئه ای است که در ریشه و اصل این جریانات نهفته و از آنجا مایه و نشأت می گیرد و از آنجا به دیگر احزاب، دستجات و شعبات وابسته به آنها انتقال پیدا می کند.

«والسلام»

منابع و مأخذ:

- ۱- تاریخ یهود ایران: حبیب لوی - جلد سوم - ص ۵۲۸.
- ۲- توطئه کمونیسم و سرمایه داری علیه بشریت، گری آلن - ترجمه پرویز نجفیانی - ص ۵۳.
- ۳- خزران: آرتور کستلر، ترجمه محمدعلی موحد - ص ۲۱۴.
- ۴- کمونیزم فرزند نامشروع صهیونیسم، م - م - بحری - ص ۶.
- ۵- همان سند، ص ۷-۶.
- ۶- تعاون در روستاهای اسرائیل: موریس کونوپینگی - ترجمه وحید ادبی - ص ۱۴.
- ۷- کمونیزم فرزند نامشروع صهیونیسم، پیشین - ص ۷.
- ۸- مارکس و مارکسیسم: شهید مطهری - دفتر اول - ص ۳.
- ۹- از نوشته های استاد شهید مطهری - نقل در مجله اعتصام شماره ۳۱ - آبان ۱۳۶۳.
- ۱۰- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت، پیشین - ص ۱۰۰.
- ۱۱- همان سند.
- ۱۲- اسرار مخفی سازمان یهود، ژرژ لامبلن - ص ۶۵.
- ۱۳- همان سند، ص ۳۴.
- ۱۴- کمونیزم فرزند نامشروع صهیونیسم - بنقل از بریتون - ص ۴.
- ۱۵- یهود در آمریکا: روبرت ولز - نقل در ص ۴ منبع فوق.
- ۱۶- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت، پیشین ص ۳۹.
- ۱۷- همان سند، ص ۷۱.
- ۱۸- همان سند، ص ۴۵.
- ۱۹- همان سند، ص ۷۲.
- ۲۰- همان سند، ص ۱۰۷.
- ۲۱- از نوشته های احسان طبری - نقل در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۴۲۸ - ۱۳۷۲/۲/۱۷.
- ۲۲- همان سند.
- ۲۳- همان سند.
- ۲۴- پروتکل شماره ۳ زعمای صهیونی.
- ۲۵- انقلاب اسلامی: شهید مطهری - ص ۱۲۸ - انتشارات صدرا.
- ۲۶- دولت اسرائیل: گالینانیکیتیا - ترجمه ایرج مهدویان - ص ۲۲.
- ۲۷- قوم من - اباایان - ترجمه نعمت الله شکیب اصفهانی - ص ۴۲۷ - ۴۲۶.
- ۲۸- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت، پیشین ص ۱۳۵.
- ۲۹- همان سند، ص ۱۳۹.
- ۳۰- همان سند، ص ۱۴۲.
- ۳۱- همان سند، ص ۱۰۷.
- ۳۲- همان سند، ص ۱۴۲.
- ۳۳- همان سند، ص ۱۴۵.
- ۳۴- همان سند، ص ۱۹۶.
- ۳۵- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - ص ۱۳.
- ۳۶- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت - ص ۱۳۴.

- ۳۷- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم.
- ۳۸- قوم من - پیشین - ص ۳۹۳.
- ۳۹- اسرائیل فاشیسم جدید، محمدحسن وزیری کرمانی - ص ۲۵۹-۲۵۸.
- ۴۰- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - ص ۱۲.
- ۴۱- همان سند.
- ۴۲- همان سند.
- ۴۳- همان سند.
- ۴۴- اسرائیل فاشیسم جدید، پیشین - ص ۲۶۱-۲۶۰-۲۵۹.
- ۴۵- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - ص ۱۵.
- ۴۶- پنج مقاله: فخرالدین حجازی - ص ۱۰۷-۱۰۶.
- ۴۷- خطر جهود برای جهان اسلام: سید غلامرضا سعیدی ص ۳۸.
- ۴۸- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم - صفحات ۸ تا ۱۱.
- ۴۹- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت: گری آلن - ص ۱۴۷-۱۴۸.
- ۵۰- همان سند، ص ۱۴۶.
- ۵۱- همان سند، ص ۱۹۵.
- ۵۲- همان سند، ص ۱۹۸-۱۹۷.
- ۵۳- همان سند.
- ۵۴- همان سند، ص ۱۹۹.
- ۵۵- صهیونیسم: یوری ایوانف، ترجمه ابراهیم یونسی - ص ۲۴۰.
- ۵۶- توطئه کمونیزم و سرمایه داری علیه بشریت - ص ۱۵۰.
- ۵۷- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم ص ۱۴.
- ۵۸- همان سند، ص ۱۶ به نقل از روزنامه ندوه شماره ص ۳۹۰۲-۱۲ دسامبر ۱۹۷۱.
- ۵۹- حقایقی در باره صهیونیسم: رمان برادسکی - ترجمه م - احمد آبادی - ص ۹۳-۹۲.
- ۶۰- همان سند، ص ۹۳.
- ۶۱- از نوشته های احسان طبری - نقل در روزنامه جمهوری اسلامی - ۱۴۲۸-۶۳/۲/۱۷.
- ۶۲- کمونیسم محلی: محمود ابوخلیل - ترجمه محمد فرزانه - صفحه ۱۴۹ تا ۱۴۶.
- ۶۳- همان سند، ص ۱۵۰-۱۴۹.
- ۶۴- همان سند، ص ۱۴۴.
- ۶۵- همان سند، ص ۱۴۶-۱۴۵.
- ۶۶- همان سند، ص ۱۴۴.
- ۶۷- نشریه لوموند - چاپ فرانسه - نقل در روزنامه اطلاعات ۱۷۷۲۴-۵- آبان ۱۳۶۴.
- ۶۸- خداحافظ اسرائیل: افرایم سولا - ترجمه فرامرز فرامرزی ص ۴۷.
- ۶۹- کمونیزم، فرزند نامشروع صهیونیسم، م - بحر ص ۱۷.
- ۷۰- کمونیسم محلی: محمود ابوخلیل - ص ۲۱۰.
- ۷۱- همان سند، ص ۲۱۴.
- ۷۲- همان سند.
- ۷۳- همان سند، ص ۲۲۵.
- ۷۴- همان سند، ص ۱۴۱-۱۴۰.

- ۷۵- همان سند، ص ۲۳۴.
- ۷۶- همان سند، ص ۱۴۳.
- ۷۷- همان سند، ص ۲۳۲.
- ۷۸- همان سند، ص ۲۲۸.
- ۷۹- همان سند، ص ۲۵۲.
- ۸۰- همان سند، ص ۱۴۲.
- ۸۱- مصاحبه رسمی سخنگوی وزارت خارجه شوروی - نقل در روزنامه جمهوری ۱۱ خرداد ۶۷ - ۲۶۱۱.
- ۸۲- نشریه ماهیانه «مسائل کمونیسم» ژانویه و فوریه ۱۹۸۷.
- ۸۳- همان سند.
- ۸۴- همان سند.
- ۸۵- همان سند.
- ۸۶- همان سند.
- ۸۷- خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری شوروی (تاس) نقل در روزنامه اطلاعات ۱۸۴۳۵ - ۶۷/۱/۲۱.
- ۸۸- نقل در روزنامه کیهان ۱۳۳۲۹ - ۴ خرداد ۶۷.
- ۸۹- نشریه ماهیانه «مسائل کمونیسم» ژانویه و فوریه ۱۹۸۷.
- ۹۰- خداحافظ اسرائیل: افرایم سولا - پیشین - ص ۸۸ - ۸۷.
- ۹۱- روزنامه جمهوری اسلامی ۱۱۸۸ - ۱۳۶۲/۴/۱۸.
- ۹۲- روزنامه اسرائیلی عال هامشمار - ۱۹۷۴/۱۲/۲۶ نقل در مجله اندیشه اسلامی ۲۳ آبان ۱۳۵۸.
- ۹۳- کتاب هجرت (سال ۱۹۷۴) تحت عنوان «الیقظة القومية اليهود الاتحاد السوفيتي، نقل در منبع فوق.
- ۹۴- ۹۵- روزنامه ها صهیونیستی آرتز - ۱۹۷۶/۱۰/۲۷ - نقل در همان سند.
- ۹۵- اللجنة الحكومية للهجرة الاوروية ۱۹۷۶/۱۰/۲۸ - نقل در همان سند.
- ۹۶- درباره فلسطین: ماکسیم رودنسون ترجمه منوچهر هزارخانی - ص ۴۲.
- ۹۷- نبرد من: آدولف هیتلر، ص ۴۷.
- ۹۸- پیرامون مواضع و سرسپردگی جامعه سوسیالیسم بین الملل و احزاب وابسته به آن به مقاله «سوسیالیسم در خدمه صهیونیسم» مجله العالم، چاپ انگلستان - نقل در روزنامه اطلاعات ۱۷۹۰۵ - ۶۵/۳/۲۲ - مراجعه شود.
- ۹۹- تاریخ مطبوعات جهان - : پیر آلبر - ترجمه دکتر هوشنگ خجسته - ص ۱۸۲.
- ۱۰۰- پنج مقاله: فخرالدین حجازی - ص ۱۰۷.
- ۱۰۱- نبرد من: آدولف هیتلر - ص ۴۷.
- ۱۰۲- همان سند، ص ۴۵.
- ۱۰۳- پنج مقاله: فخرالدین حجازی ص ۱۰۷.
- ۱۰۴- اسرائیل، اسطوره ها و واقعیت - لوکرنیف - مترجم مازیار - ص ۴۱.
- ۱۰۵- حقایق درباره صهیونیسم: رمان برادسکی ص ۹۲ - ۹۱.
- ۱۰۶- احسان طبری - نقل در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۳۶۳/۲/۱۹.
- ۱۰۷- از یادداشت های اندره ساخاروف دانشمند و ناراضی معروف شوروی نقل در: مبارزات خلق مسلمان ترکست
- تألیف محمد اسدشهاب ترجمه پیشوایی - ص ۱۰.
- ۱۰۸- طبقه جدید: میلیون جیلاس - ترجمه عنایت الله رضا - ص ۲۱۵ - چاپ دوم.
- ۱۰۹- مبارزات خلق مسلمان ترکستان: پیشین ص ۱۰.
- ۱۱۰- طبقه جدید: میلیون جیلاس - پیشین ص ۱۱۰.

- ۱۱۱ — همان سند، ص ۱۲۳.
- ۱۱۲ — همان سند، ص ۸۶.
- ۱۱۳ — همان سند، ص ۱۱۴.
- ۱۱۴ — همان سند، ص ۹۳.
- ۱۱۵ — همان سند، ص ۱۰۳.
- ۱۱۶ — همان سند، ص ۱۱۶.
- ۱۱۷ — همان سند، ص ۱۱۷.
- ۱۱۸ — سیمای زنده بگوران (خاطراتی از زندانهای شوروی) آناتولی مارچنکو — ترجمه فتح الله دیده بان — ص ۲۳۹.
- ۱۱۹ — خبرگزاری فرانسه: نقل در روزنامه اطلاعات ۱۷۴۹۹ — ۲۲ آبان ۱۳۶۳.
- ۱۲۰ — مجموعه آثار لنین — ج ۱۵ — ص ۱۷.
- ۱۲۱ — مسلمانان روسیه: حکیم اوغلو اسماعیل — ترجمه سعید سخاوند — به صفحات ۴۸ تا ۴۵ مراجعه شود.
- ۱۲۲ — مبارزات خلق مسلمان ترکستان پیشین ص ۱۳۱.
- ۱۲۳ — همان سند، ص ۱۳۵.
- ۱۲۴ — همان سند، ص ۹۱.
- ۱۲۵ — مسلمانان روسیه: پیشین ص ۱۰۲ تا ۱۰۰.
- ۱۲۶ — مبارزات خلق مسلمان ترکستان: پیشین — ص ۱۱۸.
- ۱۲۷ — مسلمانان روسیه: پیشین ص ۹۶ به نقل از مجله قفقاز آزاد چاپ مونیخ ۱۹۵۷.
- ۱۲۸ — مبارزات خلق مسلمان ترکستان: پیشین.
- ۱۲۹ — همان سند، ص ۱۰۱.
- ۱۳۰ — مجله ایمپکت بین المللی — نویسنده لهستانی: نقل در روزنامه جمهوری اسلامی ۱۵۴۱، ۶۳/۷/۲.
- ۱۳۱ — دایره المعارف بزرگ روسی ج ۲۲ — ص ۵۶۴ — نقل در «مسلمانان روسیه» ص ۱۰۹.
- ۱۳۲ — همان ج ۱۸ — ص ۵۱۶ نقل در منبع فوق.
- ۱۳۳ — کتاب شماره ۴۹ — از انتشارات دانشجویان مسلمان پیرو خط امام (بخش سوم شوروی) سند ۷۱ — ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۹.
- ۱۳۴ — نشریه «مسائل کمونیسم» چاپ آمریکا ژانویه ۱۹۸۴ — نقل در ماهنامه بررسی مطبوعات آذر ۶۳.
- ۱۳۵ — فراموشخانه و فراماسوئری در ایران: اسماعیل راثین — ج اول ص ۱۴۰، چاپ پنجم.
- ۱۳۶ — همان سند، ص ۱۳۹.
- ۱۳۷ — کمونیسم محلی: محمود ابوتخلیل.
- ۱۳۸ — فراموشخانه و فراماسوئری در ایران — پیشین — ص ۱۳۹.
- ۱۳۹ — تحلیلی از فراماسوئری: محمد علی خنجی — ص ۱۶.